







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو الله الاحد

قال الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في  
العلم الآتية - قال النبي صلى الله عليه وسلم قلوب  
الملوك صلهمون \* \* بيت \*

(۲) \* جبهت شاه از رفم عدل و داد \*

\* لوح خدائست كه محفوظ باد \*

ضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزله ار چون و چرا آفریننده ممالک  
زون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خوبش دو مملکت را با  
بلاست و سلطنت آفرد - یکی مملکت دنیاوی با زبنت و ربائی  
انار و کرشمه رعنائی - چون ساحران بابل بدل ربائی - مخلوقات را  
رکلام او گوش شنوائی - چشم را تمتاع او بینائی - دماغ را از ریج ناغ او  
ویائی - دست را دست تصرف بگیرائی - ناله را در طلب او دروائی

(۲ ن) جبهت شاهان قمر عدل و داد \* (۳ ن) دست بصرف \*

برای حفظ او شیدائی - زبانرا بنفام در کام او گویائی - زه مزره  
 اخروائی - کقوله عایه السلام الدنيا مزرعة الآخرة - دوم مملکت  
 آخرت با نعمت بسیار و کرامت بی شمار حظ اهل دل خوش کرد  
 مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رف  
 تمنای ستمگاران بیقرار - همه اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی  
 منکم من یردد الدبا الخ \*  
 \* رباعی  
 دیدیم نهان گیتی و اصل درجهان \* ارعلت و ارعار گذشتیم آس  
 در نور سپید و در سیه مانده بدبم \* زمین نیز گذشتیم نه این ماند و نه  
 حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظ  
 باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر  
 مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائی از مملکت دنیای خ  
 داده - قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء  
 والبنین والقناطر المقنطرة من الذهب والفضة والخيل  
 المسومة والانعام والحرث ذاک متاع الحیوة الدن  
 ایضا از آرزوی اخروائی بلطف خدائی از وصف انهار و اشجار رم  
 لطیف در کنوز شریف کشاده ندا در عالم در داده - قوله تعالی  
 جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابد

(۲ ن) خص اهل خوش کردار \* (۳ ن) همه در اخبار \* (۴ ن) درین

مرد و مملکت دنیای خبر داده \* (۵ ن) خدائی \* (۶ ن) کشاده اند \*

هذه الجملة حضرت غذا و استغنا تاج بادشاهي این دو مملکت  
 فرق شاه انبیا نهاده - و دواج زیبایی سلطنت این دو سلطنت  
 بر مبارک شهنشاہ اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه  
 جتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تغرید در مقام مکان  
 طلب مالک لامکان مجرد وار ایستاده - دیده تمنا درین هر دو  
 مملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر و ما طغی نقل از  
 روح زبور سریانی \* شعور \*

\* انا الموجود فاطلبی تجدني \*

\* وان تطلب سوائی لم تجدني \*

\* رباعي \*

دنیا جم را و قیصر و خاقان را \* تسبیح فرشته را صفا رضوان را  
 دوزخ بد را بهشت مرنیکان را \* جانان مازا و جان ما جانان را  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعه ازین ساغر بد و گره با شکوه<sup>(۴)</sup>  
 ی علما و مشائخ یقین دوم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای  
 امت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این  
 ر دو طائفه را بسطور مسطور آگاهانید - چنانچه در باب علما و مشائخ<sup>(۵)</sup>  
<sup>(۶)</sup>

پیران) تاج بادشاهي رعنائی این دولت دو مملکت ، ( ۳ ن ) و دواج زیبایی  
 صفا پوشانیدم ن ) اومه سلطنت این دو سلطنت در او مبارک شهنشاہ اصفیا  
 پوشانیده \* گرم گرم گشت ، ( ۵ ن ) مسطور \* ( ۶ ن ) فرموده \*

رضوان الله عليهم اجمعين بعبارت و استعارت فرموده - الشيخ و  
 قومه كالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطين بمتابعه  
 امامان دين بشارت بشارت و مهارت بصارت بينا گردانیده - فو  
 عليه السلام لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعد  
 مقامات زمره سلوك از عد و حصر و وهم و فكر بيرون است - قاء  
 فائده جواهر معاني<sup>(۲)</sup> هريك مقامات چون بحور جيحون - و رموز  
 غورات از قعر سيحون - معهدا اين ضعيف اعني شمس سراج عفيف  
 ( كه مورخ تواريخ تاجداران است ) از اندیشه شرح چند مقام  
 از گنجینه دفينه فهم و سفینه وهم خویش بغواصي دست آور  
 میان روش مقامات اهل سلوك و طريق و روش<sup>(۳)</sup> درجات زمره ملو  
 بمتل و تمثيل گفته - چون هر اين گوهر بادل عقلي و براهين<sup>(۴)</sup>  
 بكنایة نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مش  
 نوشته - تبركا بكلام مجيد و فرقان حميد - كقوله تبارك و تعالي  
 واتمناها بعشر الخ \*  
 \* بيت

\* سلک سخن را چو در افشان کنيم \*

\* پيشکش حضرت شاهان کنيم \*

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر درباي دل

\* ( ۴ ن ) درس

( ۲ ن ) امانی \* ( ۳ ن ) ورزش \* ( ۴ ن ) بديهي \* ( ۶ ن ) كشاده اند \*

از روح ارواح با عالم<sup>(۲)</sup> آب و گل است - اخبار این آثار و شعاع  
 انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا  
 رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه  
 و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامه خلایق  
 شفیق تر از ابوبن و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را  
 مطلوب میسرانند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری  
 بنمایند - بر عموم خلایق باحسان جزیل برمی آیند - گوی لطف  
 انوگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میسرانند<sup>(۳)</sup> - جمیع  
 خلایق را احتیاج<sup>(۴)</sup> بعلم و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر  
 این بر جمیع مخلوقات مهربانی از سر شفقت مهرجانی کنند  
 آن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآسانی برند  
 مجرم بر عامه خلایق<sup>(۵)</sup> بصفت باران ابر بهاری بدر باری بقوت<sup>(۶)</sup>  
 و شیری و همت بیداری بر آیند - چنانچه اهل دور بمسئور گزارند  
 محاب نزدیک و ارباب رفیق در بونه حیرت بر آتش غیرت بگدازند  
 گنگان در دائره یگانگی گوهر خویش نمایند - یگانگرا از کثرت شفقت  
 لذت عاطفت عقده دوستی بر درستی افزایند - خلایق بهفتاد و دو  
 رده زیر سایه چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبدا بلکه آن لحظه<sup>۷</sup>  
 مبدا که از زبان شهریاران و لسان جهان داران لفظ بی شفقتی

۱ صفا پوشانیده (ن) قتل (می) ربایند \* (۴) اخبار \* (۵) ن (صنعت) \*  
 پوشانیده \* (۶) گرم گشت \* (۷) که از زبان آه بدون مبدا بلکه آن لحظه \*



بر زمان رود و یا خطرۀ عذف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را الشیخ <sup>(۲)</sup>  
 بجانی و جهانی را غم آب و نانی بیش آید - کیخسرو ارسس <sup>بگفت</sup>  
 سوال این افوال بدین منوال کرد - که اثر خطرۀ بی شفقتی  
 بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلائق چیست  
 گفتند چون در شیرینی بزمان واحد <sup>(۳)</sup> بحکمت محکمۀ احرار  
 بی واسطۀ موجودات و کوشش مخلوقات اثر تشریف بدید آئین  
 جوهر گوهر شفقت بیش بها است - فیمت آن ندانند مگر مش <sup>میر</sup>  
 اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چه <sup>بجانی</sup>  
 در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکند <sup>فان</sup>  
 گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مرنجان <sup>مکر</sup>  
 را در لیتست هنی - و نعمتیتست سنی - چنانچه آن مشفق کونید <sup>م</sup>  
 و صاحب تربیت اهل خاقین بشارت باشارت میدهد - علم <sup>میر</sup>  
 الصلوة والسلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله  
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام دوم <sup>م</sup>  
 است - عفو از غابت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری <sup>م</sup>  
 است - کتوله تعالی افسبتم انما خلقناکم عبداً و انکم الینا <sup>م</sup>  
 لا ترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین <sup>م</sup>  
 از هیبت فہر الوہیت و حدث سطوت ربوبیت در دریای تحیر <sup>م</sup>  
 بیہوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت <sup>م</sup>

(۲) بر زمان بدون رود \* (۳) بزبان (۴) نعمت \* (۵) جوهر این گوهر

د - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت  
 ا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت  
 ک بدعا بردارند - که الدعاء صحیح العبادة - همچنین سلاطین  
 ر یقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان  
 در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت تاخته  
 ف این طائفه بحدیست که بیشتر ارجنایت صغائر و کبائر  
 م مدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید بسرزالی خراشیده  
 با نقصان جمالی از گمانی در خر فرستاده - زال از سر احوال  
 سبب قیل و قال رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب<sup>(۶)</sup>  
 اب عصا بدستش داد - زال ازین متال بادل ناشاد دست حاجات  
 حات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم خلیفه و جگر<sup>(۷)</sup>  
 گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف  
 رت لطیف در بر نهاد - منادی بنادی ندا در داد - هدا احسن<sup>(۸)</sup>  
 و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان  
 توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین  
 ت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت ابن مقام  
 مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

(۶) ن) در وصف \* (۳) ن) از کمالی \* (۴) ن) حدن - للمصحح - حبس \*

(۷) ن) قتل و قتال \* (۶) ن) نقاب \* (۷) ن) خطیر خلیفه برم و جگر

گرم گرم گشت \* (۸) ن) منادی بنادی \*

فرمود - قوله عليه السلام واذا تسمع تسمع<sup>(۲)</sup> - صدق  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - مقام سوم  
و فضل است - مقام عدل از نتیجه خوف لم یزل است - و ج  
از جام کلام این فوق - قوله تعالى و زلوا بالقسطاس المستد  
چنانچه علما و مشائخ رضوان الله عليهم اجمعین در همه احوال چن  
در دامی عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هر ایفه بر آئی  
عدل نظر برده نباید بر چهره جمال همت کلف قیل و قال نشد<sup>(۳)</sup>  
و رخساره جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب سه<sup>(۴)</sup>  
سلوک رسیده پایه عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خ  
بفعمت دینی رسانیده - و دولت دنیای اینار کرده - چنانچه  
مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ نجیبی و یمیت - ال  
یحیی التلب و بهمیت الشمس - همچنین زمره ملوک بمتابع  
فرقه سلوک در دور عظمت و طور مکننت خویش لوای عدل افرا  
و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و ز  
بمظنه قوت تازک ضعیفی نخرشد - بدین سبب همیشه درگاه  
و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پرد  
و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عز الدوله ما  
زالی را بغضب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و

( ۲ ) ادا اسمع تسمع - ادا اسمع تسمع \* ( ۳ ) کلفت \* ( ۴ ) شنید

تسل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت  
عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تائیر این چنین  
اهانت سیئات بحسنات بدل گردد - کتوله تعالی ببدل الله  
دهشائهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیده خاقین  
سان آن بعیان داده - کتوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من  
طاعة مائین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
مقام چهارم مقاتله و مکاره است - مکاره از نتیجه امر پروردگار  
است - کتوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله  
الهرت - و مکاره باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس  
در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت راز  
ببرکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین  
حوال است - کتوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة  
بام صلوة با ابلیس بر تلبلیس و با نفس اماره خسیس بعزایت  
فی و فیض نامتناهی مظفر و منصور باز گردند - غذائهم مرحمت  
رحیم و کریم را بخش کند - نشان آن عطا در ایشان عیان است  
بله تعالی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحانی  
مواجه عین القضاة همدانی علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود  
تول براهین ثبوتات سفت - گفت الانبیاء بصاؤون فی القبور

( ۲ ) ن ) مآثر \* ( ۳ ) ن ) غذائهم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را

نخستش کند \* ( ۴ ) ن ) در شان \*

پیشروان امت و مقتدایان ملت درون صومعه گور بطلب ر  
نمازند - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان

جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف

مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوس

در آریز کنند - دران حالت با کمال جلالت جان بر کف نهاد

و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه

گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند \* \* مصرع

\* والله بهر غوطه که آرد گهری را \*

بکر ربانی و نعم سبحانی اول از سر میدان جلالت مظفر و منصوب

باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانی است

خوبش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی

و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل

الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معر

جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدارخانه تربیت

میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانه شفقت بسپرد

میپوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف

صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

( ۲ ) معتقدان \* ( ۳ ) در نیارند \* ( ۴ ) خورند بهر غوطه \* ( ۵ )

که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را \* ( ۶ ) آسمانی \* ( ۷ ) عیداروت \*

اهمیت اخبار آثار ایتار از لطف پروردگار است - قوله تعالی  
 ان تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ  
 از ان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق  
 در عقیقین ایتار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان  
 سلن رسید جرعه در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثری در  
 کویس مستحقان آمیختند - ساقی وحدت باده مغفرت دمبدم گرد  
 بسبب نینده - قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها \*

\* بیت \*

\* امروز شراب است و کباب است شفائی<sup>(۳)</sup> \*  
 \* گردان شده در جمع همه لطف خدائی \*

باحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت  
 فیه گوهر ایتار از قیاس گفتار بیرون است - همچونین سلاطین  
 در مدت ایام و طور اعوام خویش بر جمیع خلائق بایتار  
 بار برآیند - آنچه برایشان رسید از نقد و جنس بطالبان<sup>(۴)</sup> آن چیز  
 پیش آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق  
 آیندند - بلکه این طائفه جان بخش باشند - هم ازین حال است که  
 اهر ایتار شرف تکمه<sup>(۶)</sup> تاجداران و اعظم مرتبه بختیاران است - آنکه  
 ایند (نیرو جراحات و جوان مردی راحت) راست است - چنانچه

( ۲ ن ) اختیار \* ( ۳ ن ) سغائی \* ( ۴ ن ) و طالبان \* ( ۵ ن ) جایست \*

( ۶ ن ) تکیه \*

آن صاحب اینار کونین<sup>(۲)</sup> در مقام قاب قوسین گفت - قوله عليه السلام  
 ادخال السرور في قلوب المومنين صدقة - صدق يا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت  
 عطای ربانی و لطف سبحانی - قوله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا  
 الرسول و اولی الامر منكم - درین محل اسرار آهی و رموز<sup>(۳)</sup>  
 نامتناهی بسیار و بیشمار است - کشف سر الربوبية في  
 اگرچه اکابر مستأنخ رضوان الله عليهم اجمعین در بعضی اوقات  
 امورات ظاهری لالی<sup>(۴)</sup> اسرار باطنی ( از غایت شکر آتش جائیداد<sup>(۵)</sup>  
 تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام  
 بر سریر امامت بمتابعت سنت زندگانی کنند - لیکن اصحاب<sup>(۶)</sup>  
 (بخیار اختیار مختار بینی که خیر الامور اوسطها چنانچه علما و مفسران  
 قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) و مرتبه  
 روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درن نو<sup>(۷)</sup>  
 شراب فاتبعونی اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سل<sup>(۸)</sup>  
 با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلایق کونین طرفه الی  
 بنعمة دینی رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظم<sup>(۹)</sup>  
 و مکنت باشند - نمک عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و گو

(۲) جوانمردی \* (۳) امورات \* (۴) لو کشف سر الالهية کفر \*

(۵) لغای \* (۶) از عدايت شکر شکر است \* (۷) سرین \* (۸) (۹) -

در بعضی نسخه از سلوی با لفظ اختیار بدست \*

- مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - در در قیمتی و گوهر  
 ی قیمتی لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت  
 ا محل مکنت گاهی شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند  
 دهی شراب لطف در جام قهر برکف درستان نهند - چون خورشید قهر  
 سلا بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعۀ علف<sup>(۴)</sup> بر چهرهٔ جمال  
 آوایز آویزد - چون قهر لطف شهنساها بر مسرق شفقت بر آید  
 ب قهر با آن جلالت غضب افتان و خیزان در سایهٔ قهرمان<sup>(۵)</sup>  
 اید در آید - تا فریقین را از دائرهٔ ادب بای بیرون نیاید - اثر  
 نت و غیرت شهرتاران است در محل غضب ذرهٔ از شریعت  
 بز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سر موی فروگذارند  
 اعظم ترین موجودات و معظم ترین مخلوقات است گهر ناسفته را  
 عته در محل لطف گفته - اسام اخوانی - و در مقام قهر فرمود  
 یریه علیه السلام انا غیور واللّه اغیر منی - صدق یا رسول اللّه  
 ملی اللّه علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاری و بیداریست - بیداری  
 بر بسیاری عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل  
 مست - و در قرآن بسیاری محل است - قواہ تعالیٰ باینی  
 تو اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم - چه بسی اعدا

(۲) در بعضی نسخه لفظ بی قیمتی موجود نیست \* (۳) در بعضی نسخه

گاهی شراب لطف بدشمنان دهد \* (۴) علف \* (۵) قهرمان جلاله



در کمین اند - تا که ثمین و نگین یقین دین برپایند که اربعه اعدا هر یک اعدا در مملکت ظاهری و سلطنت باطنی به تیغ زدن<sup>(۲)</sup> و بیخ کندیدن مشغول اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه بتأثیر فضل آله از غایت هوشیاری بنهایت بیداری در امور پروراند و خصمی لیل و نهار لحظه غافل و لمحۀ عاطل نبوده خلأئق را سدا دین راه نموده از کثرت هوشیاری بیداری شبها اختیار کرده و به از تعیینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و هوا از ان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه جائید کشد و مقام این بحال رسد که اسرار مکنون کون بر ایشان مکشوف گردد - آنکه گویند برگه که از درخت جدا میشود این طائفه را معنی است راست است - همچنین درگاه شهرواران و بارگاه جهان پرست<sup>(۳)</sup> بحکم سبکبانی و تاثیر آسمانی از دوست و دشمن خالی نیست قو

\* مصرع \*

\* چه دشمنان حسودند و درستان غیور \*

سلطین در امور ملکی و قضایای مالی طرفه العین خالی نیدار<sup>(۴)</sup> اگر لحظه در ارکان ملکی قلیله فرو گذاشت شود در دل تاجداران تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحۀ در قانون مالی بشری ضائع ران

(۲) بنقب \* (۳) نشغول ارایش \* (۴) لفظ مکنون کون در بعضی

نسخه موجود نیست \* (۵) بحکومت \* (۶) سلطین در امور

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در استمالت درگاه بیداری بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاری هوشیار بوده اند (۲) و اینکه گویند بدگمانی یکی از علامات هوشیاری بر مقامات بیداریست (۳) است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقام سلاطین قلعه در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت و ایر را کند پایت بیداری اگر موجّه از اثر تمنا قدم هوا از بساط عیبه بپایزون نهد از سطوت تاجداران و وحدت قهر جهانداران سوخته شد که لودنون نمائے الاحترقت - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان (۵) از قرین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل ان یتفکروا - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه و حرکت است - انتباه از نتیجه خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال عظمت کمال حضرت الله است - مخاوقات کونین و موجودات زمین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی اذین یومئذ یوم للهِ الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت خوف بی قیاس و نهایت حراس انتباه با افعال فبیحه پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال گرفتار ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق (۶) اصل در مرج البحرین خوف

تولد (۲) در استمالت درگاه بیداری و تولد بارگاه هوشیاری بوده اند \*

(۳) ن) هر - مر \* (۴) ن) مواجه او (۵) ن) لودنون نمائے الاحترقت \*

(۶) ن) و زورق در مرج بحرین \*

و رجا جاری گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است  
 همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عبرت در  
 همیشه بر بساط مکنات متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتبا  
 در میدان عبرت تازند - بیل بند غیرت برای نفرت برانند - فرس  
 بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هی را از دست  
 مقدمات نقد برد پیش آرند - دعوی برد قطعی کنذکرده و با<sup>(۳)</sup>  
 دائم قائم باشند اگر مبدا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله آب و  
 بعد الکور - چنانچه آن منتبّه ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرم  
 قوله علیه السلام السعید من وعظ بغيره صدق یا رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم \*

نیک بخت از بلا کران گیرد \* عبرت ار کار دیگران گیرد \*  
 مقام نهم فتح و نصره<sup>(۴)</sup> است - این مقام دائم قائم از عنایت الهی و قیام  
 بی غایت نامتذاهبی است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبین  
 نصرت ظاهری است - و فتح باطنی - ظاهری در عالم ملک این  
 و باطنی در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه  
 و مستأنج رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آدر  
 حصار آب و گل حریص باشند - تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار لیه  
 ربوبیت که در گنجینه تن و سفینه بدن مدفون است بدست ایشان آ  
 و پای همت بدانجا درآید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسر

(۲) مقدمات پیش آرند \* (۳) مرد قطعی \* (۴) نصر \*

آفاق را از آن جرعه<sup>(۲)</sup> رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشاندند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواری زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود دیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه قلعہ کشائی و مملکت آرائی حربص باشند \* \* بیت \*

آرا کند یک درم سیم سیر \* فریدون بملک عجم نیم سیر  
 شه برای فتح قلعہ و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام  
 اب این طمع مالا مال نوشند - عیاروار درین کار باقوت بسیار قصد  
 اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواری  
 از شجره لطف کم من فئه قليلة بثمره و صارمیت اذرمیت<sup>(۳)</sup>  
 \* \* بیت \*

شهانرا بهنگام کین خواستن \* ببايد چنین لشکر آراستن<sup>(۴)</sup>  
 بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامی بدست  
 ریاران آید و در محلی قدم مبارک ایشان در آید بسیاری خزائن  
 اهر لطیف و گنجینه دوائی شریف در قبض آید - عطای کبیر  
 بملق کثیر رسد - جهانی بوستان و عالمی گلستان گردد - و فرحت<sup>(۵)</sup>  
 گدلهای احبا افزایش - حدت در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند<sup>(۶)</sup>  
 تواست در بالیدن و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن<sup>(۷)</sup>

(۲) جرعه جرعه \* (۳) ن) ثمره \* (۴) ن) شهانرا ببايد چنین لشکر آراستن \* (۵) ن) حب \* (۶) ن) خلت \* (۷) ن) بازیدن \*

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود  
 قوله عليه السلام رزقی تحت وصی<sup>(۲)</sup> - مقام دهم کیاست

و فراست است - و هو فی المقصود والمطوب - گوهر کیا  
 از نتیجه علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن ارعالم عوالم سنی ا.  
 قوله تعالی و ما اوتیتهم من العلم الا قليلا - شاه کیا  
 خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم انس آم<sup>(۳)</sup>  
 اعنی علمنی ربی - هم ازینجا است که فراست هر مرتبه  
 و کیاست هر فردی بر اندازۀ خردوی است - چنانچه علما و مشـ

رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که گامی در

شیرینی<sup>(۴)</sup> از رموزات کیاست در هر گامی چشانیده و در هر

که کیاست بدنی افتاده ذوقی از چاشنی دقایقات کنایه<sup>(۵)</sup>

هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمره و

فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن

غرض رموزات ایشان جز از ایشان غیره نداند - قوله تعالی<sup>(۶)</sup>

والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه

حقائق رموز کیاست و دقایق اسرار فراست بکفایت کفایت کوه

و همیشه جرعه از شربت غور اینمعنی نوشند - تا زمره خواص و ذ<sup>(۷)</sup>

(۲) در اینجا حدیث شریف در اکثر نسخ منقوکی شده \* (۳) از معا

آموخته \* (۴) شیرینی \* (۵) که کیاست هر گامی چشانیده و بدتر

افتاده ذوقی از \* (۶) خبر \* (۷) چیزی ندانند \* (۸) عود \*

مخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام  
 لذت جام آن پیام در کام نا کامان بگام نا کام علی الدوام باقی باشد  
 نه بآنچه آن سرمست خمخانه اسرار رموزات صحو و مسکر از جام  
 شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري  
 سلطان الا و صبته في صدر ابن ابي قحافة - با این هم بعض غور  
 فاینرات لطیف و دقیقه اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که  
 ی کثیر فهم شود شهویاران دانند - المقصود حضرت فیروز شاه بتوفیق  
 در بفرست و کیاست خویش از آثار کنایت ملکی مدت چهل سال  
 بر تختگاه دار الملک شهر دهلی بادشاهی رانده - خلایق را  
 چنانچه درین مدت بعنایت الله تعالی برگی ار شاخ ملکی  
 و چنانچه آید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب حضرت فیروز شاه \*

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه

انار الله برهانه

مبارم آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلۀ خسروان  
 با برکار و آن خطیب مناسر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان  
 گفته کوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کفند  
 تولد شایسته و آن منور دارند طریقت آن بهروزی یافته از حضرت آله  
 طان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

ماه محرم مکرم ( سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائه ) جلوس نمود - <sup>(۲)</sup> چهل و پنج ساله در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلف فیروزشاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فریبی و تفکی معتدل میدان تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمی بی اندازه و خلقی داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خلا نصیبۀ از خلق محمدی داشت - در حلم بغایت - اگر زمرۀ عمال آثار اسرار اہمال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیاز بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش شهر فیروز آباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و در آن محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک <sup>(۳)</sup> این بیت دستور بود بدین بیت امام خود ساخته \* \* بیت ملک را اگر قرار میخواستی \* تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک <sup>(۴)</sup> از حال احوال کمال خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دستور بوده و این از گمان ایشان <sup>(۵)</sup> رخ نموده ( مگر قرار ملک بتیغ است <sup>(۶)</sup> )

---

(۲) جمله پنج سال \* (۳) ملت \* (۴) فیروز الملک اکمل \*  
 (۵) کمال \* (۶) بدیشان \*

این خطر در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک  
 است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید  
 نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر  
 دهد - زحمت ولادت بیند - نشاید یکایک جانی را بیجان کردن  
 سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما  
 این بیستی دستور خود ساختیم \* بیت \*

آنکه کن که چون مادر مهر سنج \* بران طفل خود چند بردست رنج  
 دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نثر نویسانیده ( چون ما این

دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت بر آوردیم

سلط ببارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تبغ چندان هراس ما در دلهای  
 و عوام انداخت که جمله عالم بسوی ما شتافت ) سبحان الله

حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلی بود - و امان دوران

که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب  
 سید جانب دهلی نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق

میام یار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردی بکوشش بسیار و رعیت نوازی  
 با بر، مگر هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسی انگشت مخالفت

نفتی نمبانیده - چنانچه شیخی واصلی سالکی در آخر عهد سلطان

بدان مورخ گفته که وقتی من بوقت صبح برای وضو لب  
 با جون میرفتم - واصلی دگر دران محل وضو میکرد - بمن گفت



ای فلان میدانی درون این کوشک کیست - یعنی سلطان فیروز شاهرود است - که بلاهای جمله عالم زیر پای اوست - آنروز که او ازین جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت برقرار حضرت فیروزشاه خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلی زیر و زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب مغل پیوست <sup>(۲)</sup> ایضا همدران سال زمره حجاج و فرقه حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبه محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمره محرومان و چه از فرقه عوام بار نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکه بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکه مبارک شورش جمله قوافل که از اطراف و اکفاف جهان برای طواف خانه آمده بودند محروم بار گشتند - زیارت میسر نبامده - <sup>ب</sup> است - چون عالمی از جهان سفر میکند رخنه در دین می افتد که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلی افتاد که خلائق دهلی سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت و اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین <sup>پ</sup> رحمة الله علیه خواجه خواجه این مورخ فرمودی سلطان فیروزشاه

بخي است از مشائخ طریقت که تاج شاهی بر سر دارد - ایضاً سلطان روز در فتح و فیروزی بحدی بود هر کجا که رخ نهادی فرمان دای تعالی بغیر تیغ فتح آن مقام دست دادی - و بغیر جنگ ع شدی - تا کار اسلحه<sup>(۲)</sup> در عهد فیروز شاهی بحکمت آهی بجائے بیده و بمرتبه کشیده که خلایق دهلی جنگ فراموش کرد - بلکه ملکه را ارزش نماند - ایضاً در عهد دولت فیروز شاهی بعنایت نصرت آهی ذره ظلم بر کس نرفت که شمه عدل بر کس نکرد برچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر قطان فیروز در عهد خویش شیوه عدل پیش گرفتگی هیچکس عدل نیاریدی - حضرت فیروز شاه بالهام آله بر عموم خلایق خدمت چهل سال حکم کرده - و شیوه حلم در جمیع ادیان مستحسن است - خصوصاً در دین اسلام - فکیف از زمره شهسواران کرام که در مقام مثلته اند - کقولہ تعالیٰ اطیعوا الله و اطیعوا رسول و اولی الامر منکم - و همچنین الله تبارک و تعالیٰ زوره یوسف را در قرآن بر حبیب خویش احسن القصص خواند بر آن احسن چه بود - اعنی برادران مهتر یوسف علیه السلام هم مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهی ار پدر جدا گردانیدند گاهی در میان چاه تاریک برآه باریک انداختند - و گاهی بچند

درم قلبا فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقت و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطورست - چون مها یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسید و برادران مهتر یوسف از سبب گرانی غله و حیرانی آن از کنعاً در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف نیکی کاره خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران ترسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسی بسوی من راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر اوست هر جائی که از وجود شما آمد و هوان جنایتی که با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - از یوسف مکافات آن جنایات طلبیدی حسن بودی - چون بجای برادران باز آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند که تعالی نحن نقص علیک احسن القصص \* \* بیت آنها که بجای ما بدیها کردند \* گرد دست رسد بجز نکوئی نکنم

\* بیت \*

\* هر که او در راه ما خاری نهد از دشمنی \*

\* هر گلی کز باغ عمرش بشکند بیخار باد \*

معهدنا حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دولت خویند

راست و کیاست بیش این چنین حلم و وزیده - اگر یک صد گناه  
 ده و آن شخص را بحضرت فیروز شاه بردند و آن شخص  
 سان و لرزان پیش او رفتی بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم  
 نداد و باو کلام بلینت تمام گفتی - و از سر گناه او باز آمدی  
 نرچه صد جنایت کبیره از وجود او صادر شدی با این هم بخشیدید  
 گناه کبیره سلاطین چیست - یا مالیت یا جانی - مالی<sup>(۲)</sup>  
 نیست که عهده دارے بر کارے مبادا مال بیت المال تلف کند<sup>(۳)</sup>  
 جانی آنست که عیاذا باللہ منہا کسی غدر انگیزی کند<sup>(۴)</sup>  
 چنین گناه حضرت فیروز شاه بخشیدید - و اگر بر کسی نفی  
 برای ادب کردن او فرمودی که در محل سلام نگذارند - چون  
 شخص چند روز بوقت سواری نمودار گردیدید بعد چند روز  
 شرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهربانی و از نهایت مهر جانی  
 چیز بسیاری شرم حضور چون مشائخ دولجہانی آنکس را باز پرس  
 ای - و از سر گناه او در گذشتی - مگر دو چیز یکے نزد برونی  
 اشخاص خونی - زیراچہ درین ہر دو شخص<sup>(۵)</sup> حقوق دیگران  
 بات - این ہر دو طائفہ را سیاست کردی - آری عجب کارے  
 گفتی العجب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شہریاری و مدار  
 نولنداری حلم بسیار نکرده - زیراچہ در امور و اشغال سلطنت حلم<sup>(۶)</sup>

(۲) مالی چیست آنست \* (۳) ہر \* (۴) عذر \* (۵) ن

شخص چنین (۶) انفعال \*

بسیار زیان بیشمار دارد - اما<sup>(۲)</sup> چون حضرت فیروز شاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوه مستحسن او گردانید \* \* بیت \*

\* نیکویی خو کن چون ترا دست رس است \*<sup>(۳)</sup>

\* کین عالم یادگار بسیار کس است \*

و اگر کسی از نهایت حسد بسے بدسگالی کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن<sup>(۴)</sup> کرده بحضرت سلطان فیروز

رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروز از گناه او باز آمدے - و اگر خواسته مجرمے را قید کنند<sup>(۵)</sup>

بحضور آن مجرم نگفته که بگذراند - چون آن شخص را از باز باز میگردانیدند سلطان فیروز شاه بر موکلان او بدست خ

اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگد

سبحان الله هر چند که از اوصاف سنیه و اخلاق<sup>(۶)</sup> مرضیه سلط فیروز شاه نبشته میشود هنوز جرعه ایست که از دریا برگرفته میا<sup>(۷)</sup>

اگرچه سلطان جلال الدین را خطبایی خوش کلام بر شاخ مه

عظام باسم حلیمی و کریمی میسرایند اما صفت حلم سلم<sup>(۸)</sup>

{ ۲ ن } نا \* { ۳ ن } نیکو کن چون مرتواد دست رس است \* { ۴ ن } -

لمصحح - خائب \* { ۵ ن } کند \* { ۶ ن } اخلاص \* { ۷ ن } برگرفته -

بدون میاید \* { ۸ ن } مبرانند \*

روز شاه بکمال رسانید \* بیت \*

\* نه حسنش غایت<sup>(۲)</sup> دارد نه سعدی را سخن پایان \*

\* چو میرد تشنه<sup>(۳)</sup> مستسقی و دریا همچنان باقی \*

صاحب حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت بیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسه بندگی شیخ الاسلام المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عقیق در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح باز دیده بدین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ نماید - اندران که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین بد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر بودند بر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامعه کریاس ردوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامعه ازان مه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند نیست و هفت گز جامعه سلطان محمد را و چهل گز جامعه سلطان روزرا داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل رون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

را ( ۲ ن ) آخری \* ( ۳ ن ) مست \* ( ۴ ن ) ملیح \* ( ۵ ن ) در ایام صغر

و در دیگر - در ایام صغیر \* ( ۶ ن ) بدند \*

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار همچنان شد - مع هذا چون خدمت شیخ علاء الدین باقی جامه<sup>(۲)</sup> بسطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهی کرد - بعد از رفتن او اینچنین شهر دهلی آخر رسید یعنی نهب گشت - المقصود بشارت دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین بانپا بتی شنید - در آن هنگام که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ بر خدامان گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیاورند - خدامان شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست درگاه انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان فیروز شاه خرد بودند برای پابوس در غیاب پور رفت - خدمت شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت ش فرمود بابا چه نام داری - سلطان فیروز گفت بنده کمال الد نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چ خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفر کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زب

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر پادشاهی رسیده \*

خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه  
 پسر سلطان محمد دنبال طغی در تهته رفت خدمت شیخ  
 نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد  
 سلطان فیروز شاه در بادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین  
 بر سلطان فیروز شاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف  
 خواهی کرد و یا برای این مشتے مسکینان والی دیگر از الله  
 تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که  
 بندگان خدایتعالی حلم و رزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ  
 لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین  
 خواهی کرد ما هم برای تو ار الله تبارک و تعالی چهل سال  
 آخواستہ ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال  
 معراند - بعضی راویان درین محل روایت کرده که شیخ  
 در بر بدین محمود سی و نه خرما برای سلطان فیروز فرستاد  
 ابرار بر بشارت \*

با همیدون آغاز کرده آید از ابتدای حال سلطان فیروز

گفتند اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برنی علیه الرحمة  
 تولد نمران از حالت روش سلاطین دهلی تاریخ تصنیف کرده  
 ( ترا تواریخ فیروزشاهی نام نهاده - و ابتدای آن تاریخ از جلوس  
 (۳) (۴)

(۵) سلطان محمد ابن غلو \* (۳) آری بعض راویان \* (۴) کرده \*



سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال بزرگوار نیک نفوس فیروزشاهی نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیبک<sup>امیر</sup> ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقی نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمه دیگر با بنویسم - و گرنه هر کرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رسا چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهی<sup>همه</sup> یازده مقدمه ماند چون این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب و این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان<sup>(۲)</sup> هر کرا برای هر آن یازده مقدمه خدمت مولانا ضیاء الدین برنی حاجت در تواریخ فیروزشاهی نظر کند - دنیا آتنا فی الدنيا حسنة و الآخرة حسنة و قما عذاب النار \* \* \* مثنیر خداوندا در توفیق بکشای \* نظامی را ره تحقیق بنما دلی ده کو یقینت را بشاید \* زبان ده کافرینت را سوا ایدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله ت و تعالی و توفیق - نود مقدمه مبذی بر پنج قسم هر قسمی مقدمه بدین تفصیل \*

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه  
مقدمه اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم آموختن  
ان فیروز مراسم تاجداری از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمه  
م شرح جلوس فیروزشاهی - مقدمه چهارم جنگ کردن سلطان فیروز  
مغلان - مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختیار<sup>(۳)</sup>  
ن پسر سلطان محمد ببادشاهی - مقدمه ششم شنیدن  
هجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمه هفتم  
شدن سلطان ارتهه سمت دهلی - مقدمه هشتم پیوستن  
الملك اعني خانجهان بسطان فیروز - مقدمه نهم پیوستن  
جهان بسطان فیروز - مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان  
خواجه جهان - مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسی  
دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین مغور و شیخ نصیرالدین  
د در شهر هانسی - مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز  
ر دهلی - مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق  
را و بخشیدن بقایا - مقدمه بانزدهم پیدا آوردن سلطان قاعد  
با جدید - مقدمه شانزدهم شرح رعیت سروری سلطان فیروز - مقدمه  
م غدر خسرو ملک و خداوندزاده دختر سلطان تغلق بسطان فیروز  
ن هزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین  
در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین \*

## قسم دوم بیان مهم لکهنوتی دوکرت سواری سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی کرت |  
 مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی - مقدمه سوم  
 جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن بند  
 بیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بنگاله - مقدمه  
 چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه پنجم بنا  
 شهر حصار فیروزه - مقدمه ششم استقامت املاک - مقدمه هفتم  
 ملاقات سلطان فیروز با خواجه این مورخ در هانسی -  
 هشتم بنای شهر فیروز اباد در کرانه لب آب جون - مقدمه  
 آمدن ظفرخان از سنارگانو باستغانه - مقدمه دهم روان  
 سلطان فیروز در لکهنوتی کرت دوم - مقدمه یازدهم حصار  
 سکندر شاه - مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان  
 مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت ج  
 مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت  
 جاجنگر - مقدمه پانزدهم بازگشت فیروز شاه بعون آله از ج  
 و افتادن در راه قلب - مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فی  
 در شهر دهلی - مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلایق  
 سلطان فیروز - مقدمه هجدهم در بیان فتح قلعه نگرکوت \*

## قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برابر خود آوردن جام و بانهبینه و وضع طاس گهتربال هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق سلطان فیروز با خانجهان برای مهم تهنه  
مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهنه - مقدمه سیوم  
فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه - مقدمه چهارم در آرز  
سلطان با تهتیان - مقدمه پنجم احوال کردن سلطان فیروز ار تهنه  
بسمت گجرات - مقدمه ششم امدان لسكر سلطان فیروز  
بی زن - مقدمه هفتم زاری کردن خلق لسكر در کونچی زن  
هشتم رسیدن سلطان فیروز در گجرات - مقدمه نهم فرسندان  
هان استعداد بسیار بر سلطان فیروز شاه در گجرات - مقدمه  
آوان شدن سلطان فیروز جانب تهنه ار گجرات - مقدمه یازدهم  
فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه و فراخی سال مر لسكر را  
دوازدهم گذارا شدن ملک عماد الملک و ظفرخان ارب  
باید و جنگ دادن با طائفه سندیان - مقدمه سیزدهم آمدن  
ملک در دهلي برای طلب حشم - مقدمه چهاردهم آغاز  
تولک با تهتیان - مقدمه پانزدهم آمدن با نهبنه بدرگاه فیروز شاه  
( شانزدهم بارگشت سلطان فیروز سمت دهلي - مقدمه  
احوال روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر مشهور

دیپالپور - مقدمه هژدهم وضع کردن طاس گهپال بعد از آمدن  
مهم تهیه \*

## قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروز شاه از سواری مهمهایی بزرگ و مشغول شدن باستمال مملکت هژده مقدمه

مقدمه اول بارماندن سلطان از سواری مهمها - مقدمه  
اهتمام سلطان فیروز شاه برای جمع بندگان - مقدمه سیوم آمدن  
خلیفه خلد الله مالکه بر روی سلطان فیروز - مقدمه چهارم  
سلطان در محل بارجا - مقدمه بنجم بیان فرحت و بهجت  
آنروزگار - مقدمه ششم در بیان فراخی سال و ازانی نعمت -  
هفتم شرح احوال هشتم - مقدمه هشتم بردن کیفیت یارن  
عماد الملک پیش سلطان فیروز شاه و جواب با صوات یافتن -  
نهم شرح آوردن منارهای سنگین - مقدمه دهم در بیان شکام  
فیروز شاهی - مقدمه یازدهم در بیان عمارت‌های گوناگون که  
فیروز کرده - مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروز شاه  
بیکاران را - مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروز شاه  
مقدمه چهاردهم شرح بیان سکه مهرشش کانی - مقدمه پانزدهم  
در بیان بنای دیوان خیرات و شفاخانه با برکات - مقدمه شانزدهم

شرح جشنها - مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان<sup>(۳)</sup>  
 بعد نماز جمعه بحضورت سلطان فیروز - مقدمه هزدهم در بیان نمونهایی  
 بدید \*

قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروز و بیان نقل  
 شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خانان  
 و ملوک و شرح آخر عهد او هزده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروز شاه - مقدمه دوم  
 کردن نام مشروعات - مقدمه سیوم سوختن رناردار پیش دربار  
 ت شهریار - مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه رنارداران  
 ۲- مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا<sup>(۴)</sup>  
 عورت با ریش - مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم ناتار خان  
 ۳- هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمه هشتم بیان  
 این ملک نائب باریک - مقدمه نهم بیان عظمت ملک  
 مبدالشرق عماد الملک بشیر سلطانی - مقدمه دهم بیان ندیمی  
 با محجاب - مقدمه یازدهم احوال ملک شمس الدین ابورجا  
 گفته دوازدهم در بیان فطرت شمس الدین دامغانی - مقدمه  
 تولد کشتن سلطان طائفه خونیان را - مقدمه چهاردهم مشغول

( ۲ ن ) جشنها بانواع \* ( ۳ ن ) بیان احضار مطربان و پهلوانان \* ( ۴ ن )

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز باز کردن بندیان و آراسترا<sup>(۲)</sup>  
مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمه پنزدهم وداع آخرب  
با سید جلال الدین - مقدمه شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه<sup>۷</sup>  
مقدمه هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمه هژده  
احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند \*

## قسم اول از ولادت سلطان فیروز تا جلوس

هژده مقدمه

مقدمه اول شرح تولد فیروزشاه ( سنه ۷۰۹ ) تسع و سبط

نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حض

الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب

برادر سلطان غیاث الدین تغلق غازی بود - چنانچه از حالت

ایشان این مورخ داستان<sup>(۳)</sup> در مناقب سلطان تغلق مشرح

المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر

خراسان در دهلی آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علا

بود - حضرت علا الدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع

عاطفت کشود - این هر سه برادر پیش تخت علائی خ

میکردند - چون سلطان علا الدین شجاعت و جلالت ایشان

و آثار کند آوری و دلاوری ایشان<sup>(۴)</sup> معاینه کرده ولایت شهر

دیپالپور بسطان تغلق عطا فرمود - هرینه هر سه برادر در کار و مص

شغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که برای  
 بهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدارین  
 مص و تجسس بود بعضی معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که  
 دختر رانه مل بهتی بغایت صاحب جمال است و بآراستگی کمال<sup>(۳)</sup>  
 ت - دران ایام بحکمت حضرت علام جمله راجگی از خواص تا عوام  
 فته میزبان و بهتیمان داخل ولایت قصبه ابهر مضافات دیبالپور  
 دند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ  
 ک سعد الملک شهاب عفیف عهد دارچی<sup>(۴)</sup> ولایت ابهر  
 - سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این  
 دند نفر دانا در باریک بینی مستثنی بر رانه مل فرستاد  
 سته پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان  
 تغلق گزاردند رانه مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ  
 ار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار  
 طان تغلق رسانیدند که رانه مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق  
 عد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قوازی یافت  
 لوندی رانه مل فرود میباید آمد - و مال سالینه ازو میباید  
 - و بمرتبہ نباید سدد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندی رانه مل  
 - مال سالینه نقد طلبید - جمله مقدمان و چودھریان ولایت را  
 ت و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جمله ولایت رانه مل



عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفی افتاد - در آن ایام عهد سلط  
 علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دو سه روز گذشته  
 بر خلق رانه‌مل سختی شد خلق بغایت تنگ آمد - درین م  
 بعضی راویان محقق و منخبران مدقق بدین مورخ ضعیف  
 شمش سراج عقیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانه  
 که عورتی پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سخ  
 میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موی کنان<sup>(۲)</sup> درون خانه رانه‌مل  
 و کلمات نا امید می‌گفت - جواهر قطرات عبرات سبب  
 در آنکالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل حض  
 صحن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانه  
 در گریه و زاری دید پرسید که ای جدۀ این چندین گریه را  
 چیست - درینکالت مادر رانه‌مل گفت این گریه برای چ  
 میکنم - اگر سبب تو نبودے سلطان تغلق بر خلائق این دیار چ  
 سختی نکردے - درین محل راوی مصدق گفت که همان د  
 جوهر گوهر صفت گوهر احسن صفت - و گفت که ای چ  
 بدان من چندین خلائق شما خلاص مییابد فی الحال بیغام  
 قبول باید کرد - و مرا مییابد گذرانید - و باید دانست ک  
 دختر را مغلان برندند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت و  
 از زبان دخترک شنید باو گفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق

ال همبرین گفتار نهاد - رانه مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد  
 بر سلطان تغلق فرستاد که رانه مل دخترک خود را بسپهسالار رجب  
 اناد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در  
 کدیالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه مل بی بی ناکله نام داشته بود  
 چون در خانه سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بی بی کدبانو نام کرد  
 لمقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد  
 شدن ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک  
 و همایون از کم عدم در وجود آمد - و از ننگنای مشیمه قصد عالم  
 خاکبی کرد - پای مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروز شاه  
 سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلایق خاص و عام کشاد  
 و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عقیف نیز همدرین روز تولد شد  
 عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق  
 بر مخدمه جهان آمد و شد داشتند - نازها درین گفتارها فرجده  
 این مورخ گفته البته گاه گاه بود که من جام شیر خود در دهان  
 مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه  
 با برکات در اوج کامرانی و پایه سلیمانی بر بدر و اودر این مورخ  
 گفته که من شیر جده ایشان خورده ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز  
 تولد شد و بقیاس هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

( ۲ ن ) ناله \* ( ۳ ن ) از \* ( ۴ ن ) عوام \* ( ۵ ن ) با یک کس در اوج

کامرانی بر پایه سلیمانی \* ( ۶ ن ) درین \* ( ۷ ن ) قیاس \*

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق  
 را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبا  
 کنندگان مدقق که در میان چنین ماتم مادر سلطان فیروز در عین گرد  
 چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند ر  
 چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعنی حال سلطان فیروز  
 چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفت \* \* ابیات \*  
 و زلفش خبر نی که پروردگار \* چگونه روز - پروردگار <sup>(۳)</sup> کنار \*  
 چه گنجینهها زیر بارش کشد \* چه اقبالها در کنارش کشد  
 المقصود چون از نا امید می مادر سلطان فیروز شاه حضرت سلطان تغلق  
 شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلدار می  
 بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشه  
 من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقی است چه التفات <sup>(۴)</sup>  
 است - الغرض از بی بی <sup>۱</sup> که بانو سپهسالار رجب را همین یک پسر  
 سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ بسری و دختر می نشده - و آنکه گویند  
 ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است  
 ملک قطب الدین از مادری دیگر بود - و برادری ملک نائب  
 باریک نیز همچنین صورت است - او هم از مادری دیگر بود  
 معینا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین  
 تاجداری و قوانین جهانداری از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲) عین \* (۳) وقت کار \* (۴) من ) للمصحح - چه اندیشه است \*

(۲) **حکومت دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داری و رسوم**  
 بهانبنانی هادی گشت - بارها درین کردارها تاتارخان بزرگ گفته  
 سرارے کہ میان ما در قسم ملکی و رسوم شهریاری سلطان فیروز  
 داند در دل دیگرے خطرۂ اران نگذرد - این بود تولد سلطان فیروز  
 رچہ این مورخ از بزرگان خود نقل صحیح شنید درین درج کرد \*

\* بیت \*

لاح جهان آن شب آمد پدید \* که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمهٔ دوم آموختن سلطان فیروز مراسم<sup>(۳)</sup>

تاجداری از تغلق شاه و سلطان محمد<sup>(۴)</sup>

نقل است کہ سلطان فیروزشاه در جلوس حضرت سلطان  
 خلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک  
 جولانگری نمود - درین مدت سلطان فیروزشاه پیش سلطان تغلق شاه  
 بدست میگرد - و هرچه از سلطان در قوانین<sup>(۵)</sup> سلطنت داری  
 صادر شد - سلطان فیروزشاه بالهام آله آن جمله چیزها دریافته - چون  
 سلطان تغلق باآخر رسید مملکت دهلی از سلطان تغلق بسطان<sup>(۶)</sup>  
 آمد رسید سلطان محمد شاه کہ پای بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم \* (۳ ن) آئین \* (۴ ن) تاجداری - بدون این فقره - از

تغلق شاه و سلطان محمد \* (۵ ن) در فوابن سلطنت دیدی و ارو صادر

شده \* (۶ ن) طور \*

سلطان محمد شاه سلطان فیروز شاه هزده ساله بود - سلطان <sup>(۱)</sup> خطابه کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعیین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکی پیش سلطان محمد گذشت سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کرد - همه وقت پیش خویش داشته - سلطان فیروز همدران ایام برعمد<sup>(۲)</sup> خلایق لطف فراوان و احسان بے پایان داشته - کار هر حاجتمندی که بر سلطان فیروز شاه افتاد سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکرمه هم توقف نداشته - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلی را چهار قسم کرد چنانچه ارحالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد شرح نبشته - معهدا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام سلطان فیروز تعیین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهریاری آموزد - آری عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهای مملکت و امورهای سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین سلطان محمد باریک بین ربع مملکت را حواله سلطان فیروز کرد - تا بعنایت آن حضرت فیروزشاهی در امور مملکت رانی و آئین جهانباري<sup>(۳)</sup>

---

(۲) هم همچنین \* (۳) ملک رانی \*

هادی گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این سخن راست است - محنت و مشقت نه برای آن بود که با سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بود فی الحال از پیش تخت دور کرد - چون سلطان محمد پادشاهی با جاه صاحب دستگهی با کیاست فراوان و فراست بے پابان بود در تختگاه دهلی انواع کفایت و درایت میان جهان برجهانیان نمود البته سلطان فیروز شاه را ادب معلمانه کرده تا بخته گردد - و در آئین جهانداری ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد چهل و پنج ساله کامل گشته بود \*<sup>(۴)</sup>

\* بیت \*

\* تنعم که من از فضل در جهان دیدم \*

\* هم از جفاے پدر بود و سیلی استاد \*

### مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروز شاهی

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی این جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه را نهب کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر سلطان محمد در تهنه بودند درین محل مشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

( ۲ ن ) میان جهانبان \* ( ۳ ن ) ناجداری \* ( ۴ ن ) گشت \* ( ۵ ن )

نهیب \* ( ۶ ن ) در برابر \*

که بغیر امام چاره نیست - دهلی دور دست و اینچنین واقع زک  
 که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفه مغل حرکت کرده  
 در بدو ما در آمده آخر الامر بنگاه را خراب گردانیده - و طائفه مغل<sup>(۲)</sup>  
 بے انصاف بعد غارت کردن بنگاه برای طمع خام و لذت کام هم در  
 نزدیکی آن مقام<sup>(۳)</sup> مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزه نیز  
 توانیم رسد - معینا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت<sup>(۴)</sup>  
 نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفند - بعد گفت و شنود  
 بسیار و اندیشه بیشمار هر دو فرقه را هم فرقه ملوک و هم فرقه  
 اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهی نشانند  
 و زمام جهانداري و مهارشهریاری بدست او سپارند - و سلطان  
 فیروز شاه از بسیاری خوف اله از امامت جهانداري عاری بود  
 سلطان فیروز بازمینمود که من نیت طواف خانه کعبه زانها الله  
 شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداء مقال قادر پر کمال امامت  
 جهانداري سلطان فیروز بر نسبت مشائخ<sup>(۶)</sup> به خلق نمود - زیراچه  
 در امامت طریقت شرطیست بعضی پیران بوقت رفتن ازینجهان  
 بعضی مریدان را بجای خود به تحکم<sup>(۷)</sup> مینشانند - سجاده خود  
 بدو میسپارند - و آن مرید اران بار گران گریزان - اینچنین خرقه را<sup>(۸)</sup>  
 میان مشائخ خرقه تحکم گویند - و خرقه تحکم میان مشائخ قدره

(۲) در ۵۵ ما آمده \* (۳) آن معام کرده (۴) ن) تواند روند \*

(۵) ن) خدا \* (۶) ن) بر \* (۷) ن) تحکیم \* (۸) ن) بروی سپارند \*

و مرتبهٔ بلند دارد - هم همچنین چون براسهٔ امامت جهانداري  
و مقتدائی در قسم شهریاري جملهٔ خانان و ملوک و قضات و علما  
و مشائخ اهل سلوک که برابری<sup>(۲)</sup> سلطان محمد در تهته رفته بودند بیگانه  
اتفاق متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند - او از ان گربزان  
از کثرت خوف سبحان - بس این صفت نباشد مگر اولیای  
حق تعالی را زیر لچهٔ بار امامت جهانداري مشکل باریست - قال  
عاید الصلوة و السلام کاکم راع و کلکم مسؤلون عن  
رعیتة \*

\* بیت \*

ملک سلیمان چو گرمئی<sup>(۳)</sup> مغاز \* کز سر موری ز تو برسند باز  
فی الغرض هر همه برین اختیار قرار دادند - و برین اتفاق دل نهادند  
چون از اسرار این مقال خداوند زاده دختر سلطان تغلق<sup>(۴)</sup> مادر داور ملک  
شنید ( او دران ایام برابری بود ) خداوند زاده بران ملوک پیغام  
کرد که بوجود پسر من داور<sup>(۵)</sup> ملک نائیب<sup>(۶)</sup> امیر حاجب را برای  
بادشاهی اختیار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق بادشاه و برادر  
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیري چگونه نشیند - بعضی  
راویان درین محل روایت کرده که خداوند زاده الفاظ بی طریق گفته  
چون پیغام خداوند زاده برین ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کز  
پنچید - پیغام خداوند زاده کس نه پسندید - جمیع ملوک و تمام<sup>(۶)</sup>

( ۲ ن ) برای \* ( ۳ ن ) بسار \* ( ۴ ن ) قوم \* ( ۵ ن ) خسرو ملک \*

( ۶ ن ) این جمع \*



اهل سلوک متفق گشتند و ملک سیف الدین خوچو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملک مذکور مشهور الافاق بود - هرچه گفتی راست گفتی با مهابت و صلابت بازمودی - ملک سیف الدین بر خداوند زاده رفت - و کلمات ملیح بصریح گفت که ای عورت اگر بوجو سلطان فیروز پسر تو را اختیار کنند نه تورو می خانه بینی و نه ما روی زن و فرزندان - زیراچه پسر تو بی طریق است - او نتواند ملک داری کردن - و ما در زمین دیگران رسیده ایم - و اینچنین لشکر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتی خود ازان لشکر میخواهی چیزی که ما همه اختیار کرده ایم تو هم دران راضی باش - اما شغل و خطاب سلطان فیروز اعنی شغل نائب باربکی بر پسر تو مفروض خواهند کرد - چون ملک سیف الدین خوچو چنین کلمات گفت خداوند زاده ساکت گشت - ملک سیف الدین <sup>(۲)</sup> باز آمد دران وقت جمله ملوک <sup>(۱)</sup> متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند با آن هم سلطان فیروز قبول نمیکرد - درین محل راویان اکمل چنین گفتند - و جوهر صدق <sup>(۳)</sup> سفند <sup>(۴)</sup> - تاتارخان که دران جمع پاستان پیر بود ایستاده شد - و باروی سلطان فیروز گرفته زور کرد تا در تخت سلطنت بنشانند - درین محل سلطان فیروز با <sup>(۵)</sup> تاتارخان گفت - چون این بلائی عظیم و محنت الیم در گردن من انداخته آید زمانی صبر کنی تا وضو کنم - سلطان فیروز وضو کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه

(۲) مذکور \* (۳) گفته اند \* (۴) سفند اند \* (۵) بر \*

گزارد - سر بردن خدا بسجده نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب  
از دیده روان کرد و گفت آهپی قرار همکنانرا و آرام نظام اشغال  
جهانداری اندازد آدمی نیست - قرار ملک از امرتست - آهپی  
پناه من و قوت من تویی - بعده تاج جهانداری بر سر سرور  
سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاری در بر مبارک پوشانیدند  
آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند برین مورخ ضعیف  
شمس سراج عقیف باز نمودند که سلطان جامه شاهي و خلعت پادشاهي  
هم بالاي جامه ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد  
کوشیدند تا جامه ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور  
کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکی جامه شاهي  
پوشیدم جامه ماتم دور نتوان کرد - زبر اچه سلطان محمد خوندکار  
و مرزبي و راهنمای من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو  
خواستم که طرف خانه کعبه روم چون مزاحمت شما بسیار شد سبب  
شما قبول کردم - بهتر این است که جامه شاهي بالاي جامه ماتم  
باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهي پوشید - دران وقت بیل  
آوردند - و سلطان فیروز را بر بیل سوار کردند - نقبای درگاه  
و چاوشان بارگاه بانگ برگرفتند<sup>(۷)</sup> - طبلمهای شادینانه ترکانه کوفتند<sup>(۸)</sup>  
میان خلق شادی عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

\* (۲ ن) سر سرور خود \* (۳ ن) ملکه \* (۴ ن) که \* (۵ ن) درم \*

\* (۶ ن) از سبب \* (۷ ن) میگرفتند \* (۸ ن) نهگانه \*

این مثنوی میسرآیدند \* \* مثنوی \*

سلطان شهناست شاه فیروز \* کردست ازل خداهش شهروز  
 سلطان شهان و شهریاران \* سرتاج سران و تاجداران  
 المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکی و جهانداري در روز جلوس  
 این امر کرد و گفت (بشنیرا برو چشم را گرد آر) ازین شغل عماد الملکی او  
 یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه  
 الثمین و خمسین و سبعمائه بود - معهداً سلطان فیروز شاه مستثنی  
 همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پای خدایند زاده افتاد  
 خدایند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک تک تنگه را  
 کلاه جهانداري<sup>(۲)</sup> یادگار سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر  
 سلطان فیروز شاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام  
 بارگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک \*

مقدمه چهارم جنگ کردن فیروز شاه

با طائفه مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست  
 خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل  
 بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم  
 در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جمله خانان و ملوک

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روی داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفه گردان و کند آوران و زمره گیوان و نیوان<sup>(۲)</sup> و فرقه غاریان و مبارزان و جمله خاندان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشتش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تأیید رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکی از مغلان رخت و کالا بپا داد سلطان فیروز شاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهروزی کشوده تمام خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها گذائیده - لشکر مغل بهزار حيله جان خود (برده) - اول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی همین بود - درین فتح میان خلق شادمانی عام<sup>(۴)</sup> پیدا آمده - معهذاً سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلي بازگشته - اکنون آغار از حالت مقاتل ملوک شهر دهلي کرده آید \*

\* جنگ سلطانیت اینجا تیر باران چشم دار \*

\* از عروسپها بود کانچا شکر باران شود \*

(۲) نیوان \* (۳) بنام خلق \* (۴) ان \* عالم \* (۵) او - آن

مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختر<sup>(۲)</sup>  
کردن پسر سلطان محمد بهادشاهی

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب  
دولت آباد سواری کرد چند نفر را در دهلی گذاشت - یکی  
ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب  
امیر حاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش  
از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را  
بر خود طلبید - چون دهلی خالی بود سلطان محمد خواجه جهان  
را در دهلی از تهته فرستاد تا خواجه جهان در دهلی نائب  
غیبت باشد - و بعضی ملوک در پهلوئی او بودند - چنانچه ملک  
قوام الملک اعنی خان جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین  
ازبک و ملک خطاب<sup>(۳)</sup> و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون  
خواجه جهان شنید که سلطان محمد نقل کرد و جمله خانان و ملوک  
و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را  
در پادشاهی نشانند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار  
خواجه جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلی بهادشاهی نشانده  
و با سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این<sup>(۴)</sup>  
قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲) ن ( ۲ ) اجتهاد \* ( ۳ ) خطاب - بلا ملک \* ( ۴ ) ن ( ۴ ) که با سلطان فیروز

بمقاومت پیش آید \*

افسانه این داستان چون قانون باستان از زبان بندگرمی مجلس عالی کشورخان بن کشلوخان بهرام ابیه<sup>(۳)</sup> شنید - چون سلطان محمد در زمین تهیه بوحمت حق پیوست امیران هزاره<sup>(۴)</sup> خراسان که در مدد سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند بازار بزرگ را نهیب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ باستان در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح باز دیده - المقصود در<sup>(۵)</sup> روز غارت بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکی که در آن انجمن بود بهر سستی<sup>(۶)</sup> رخ نهاک - هنوز سلطان فیروز که پادشاهی نه نشسته همدران لحظه ملیح تون تون نام غلامی بود ازان خواجه که خواجه جهان پیش ازان بر سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور مشهور از لشکر جانب دهلی روان شد - و سلامت در دهلی رسیده پیش خواجه جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید طائفه مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهیب و غارت کرده میان لشکر فساد بسیار و خون ریزی بدشمار شده - ملیح مذکور این تقریر نیز کرده که تاتارخان و ملاک امیر حاجب یعنی سلطان فیروز غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست مغلان افتادند و یا کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۴ ن) لشکر خان • (۳ ن) ابیه • (۴ ن) و نوره ذکر کن با امیران هزاره

خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت بامیران نغزازه خراسان الخ • (۵ ن)

درین • (۶ ن) شهر • (۷ ن) سلطان • (۸ ن) بدست •

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندۀ  
مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلی<sup>(۲)</sup> البتہ دانند  
چون خواجۀ جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکی بر فوت  
سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجۀ جهان را  
با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان  
غیري ننگجیدی - بلکه اتباع خواجۀ جهان سلطان فیروز را پسر  
خوانده بود - المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون بعد از  
شرط عزا خواجۀ جهان از ماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت  
درین محل خواجۀ جهان اجتهاد کرد پسر سلطان محمد را بهادشاهی  
نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجۀ جهان غلط  
افتاده - چون خواجۀ جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت  
است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم  
جمع میکرد و مستعد میتسد از سبب مصلحت ملکی بوده - زیراچه در  
قسم ملکی و رسوم جهانداری اینچنین غلط و سهو کسی استوار ندارد  
تا آنکه میان هر دو التیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم و نیش<sup>(۳)</sup> الیم  
بیغم نباید بود - الحاصل خواجۀ جهان در دهلی حشم بسیار جمع کرد  
خلائق را چاکر گرفت - موازنه بیست هزار سوار بر خود موجود  
گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه  
اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

دور ملک او بود بذلهای فراران و بخششهایی بی‌بایان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجه جهان زر و نقره و اوانی زرین و نقرگین بخلق داد - چون ازان نیز فارغ شد جواهر نیز تلف نمود - بآوازه<sup>(۲)</sup> بذل عطا از هر چهار جانب خلق متوجه اردوی او گردید - اما عجب آنست که مال از خواجه جهان می‌ربودند و طالب دولت سلطان فیروز میبودند و دعای دولت او مینمودند \* بیت \*

نیکی و بدی هم او کند \* حکم بغض میرساند<sup>(۵)</sup>

## مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجه جهان اخبار دولت سلطان شنید بر غلط خود تاسف بسیار خورد - و در هر دو لشکر اخبار مختلف مذکور میشد که خواجه جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدلهی رسد امرا که در اردوی ظفر قرین اند اتباع آنها را در پلّه

---

(۲) جواهر دادن آغاز کرد \* (۳) خلق تازید چاکر میشد \* (۴) میبزدند \* (۵) نیک و بد ازو همی کند \* (۶) و خلایق هر دو جانب الفاظ مختلف پیش گرفتند بعضی آوازه برآوردند خواجه جهان میخواست انبای آن اشخاصی که در لشکر سلطان فیروز اند چون سلطان نزدیک شهر دلهی برسد در پلّه منجنیق کند و در لشکر اندارد و بعضی میگفتند که خواجه جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجه جهان از دلهی نا رهنک سی کوهی از شهر بنام قریات خراب کنانیده بود \*



منجنيق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور ميشد که خواجه جهان با افواج قاهره سلطاني دغدغه جدال دارد - ما حاصل کلام چون احوال غير مکرر بسمع سلطان ميرسيد و آوازا متواتر ميگرديد جمله ملوک و خوانين که در لشکر ظفر اثر بودند بیک اتفاق باز نمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده بود - <sup>(۳)</sup> خواجه جهان پسر سلطان محمد را از کجا پيدا کرد - و جميع عقلا اينچنين الفاظ بر زبان ميگذرانيدند - و بر غلط خواجه جهان حيرت مينمودند که با وجود کبر سن چنين امور ازو بظهور پيوست نه لائق او بود - درين محل سلطان فيروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجه جهان چنين حرکات <sup>(۵)</sup> بظهور پيوندند و با اين همه سلطان فيروز شاه انديشمند سمت دهلي حرکت مينمود - و جمله لشکر اروضيع و شريف دل باز داده <sup>(۶)</sup> ميآمدند تا بکجا انجامد - و سلطان فيروز چون مشعل گيتي افروز دل بر کم واجب الوجود نهاده بود - <sup>(۷)</sup> و جميع سران لشکر خواهان سلطان فيروز بودند - و از حضرت واهب العطايا نصرت سلطان مسألت مينمودند

---

( ۲ ) المقصود چون اخبار اختيار خواجه جهان شاه فيروز شنيد و متواتر آوازا در لشکر رسيد جمله خازان و ملوک الخ \* ( ۳ ) تولد نموده بود \* ( ۴ ) گردانیده \* ( ۵ ) مقدمات صادر شود \* ( ۶ ) بے دل شده میآمده يعنی تا بجهت نوع انجامد \* ( ۷ ) و جميع خلافتن لشکر و شهر سلطان فيروز را ميخواهند \*

و تمام خلق دهلي نیز بحکمت لم یزلي منتظر مقدم سلطان  
میبودند - و چشم بر راه داشته هرکه از لشکر میآمد<sup>(۲)</sup> استفسار

چگونگی احوال مینمودند \* بیت \*

\* نמידانم که میآید که از ره گرد میخیزد \*

\* چنین دانم همون آید که برد ابرو میخیزد \*

\* مر او را پای در راهست و ما را دست برسینه \*

\* از آنجا او همی جنبد ازینجا درد میخیزد \*

الحاصل<sup>(۳)</sup> چون سلطان فیروز بسرحد ملتان رسید تا آنزمان بر زبان

معجز بیان از احوال خواجۀ جهان از قلیل و کثیر مذکور نه نموده بود

آری در قسم ملک داری آنچه زمره شهریاران کامل و فرقه ناچداران

عادل در آئین ملک کرده بودند سلطان نیز همان را دستور ساخته بود

چون محقق گشت که خواجۀ جهان<sup>(۴)</sup> اشجار منقلب و مخالفت

(۲) خلاق دهلي میپرسیدند که سلطان فیروز تا کجا رسید \* (۳) نا

آنکه سلطان فیروز در حد ملتان رسید تا آن زمان از زبان خویش میان

عموم خلائق نگفتی که خواجۀ جهان تخم مخالفت در کشت موافقت

کشت \* (۴) اشجار منقلب کشته رخلق لشکر تپه مشقهایی بسیار

و صحنههایی بیشمار دیده و از غایت بذل سلطان مال در خزانه مانده - با

این همه لشکر را مغل زده خلائق مسکین شکسته و کشته و بینوا گشته

طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر

واقعۀ خواجۀ جهان صدان عموم خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق

لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از الخ \*

در زمین دل بجای گل موافقت کشته و خلقی که در لشکر<sup>ته</sup> مصحوب سلطان محمد بودند، مشقتها و محنتها کشیده بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدی در خزانه نمانده بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار باشکر سلطان رسیده بود سلطان فیروزشاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجه جهان بر سر جمع مذکور سازد<sup>(۲)</sup> حمل بران نمایند که مرا ازو هم در خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر<sup>ته</sup> مشقتها بسیار و محنتهای بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده و با این هم لشکر را مغل رده - خلائق مسکین و شکسته و کشته و بینوا گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلی مانده - اگر واقعه خواجه جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجه جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارن ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکی آنکه دل لشکر از سبب بینوائی افتاده است - درم آنکه چون قضیه خواجه جهان شنوند<sup>(۳)</sup> ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعه خواجه جهان از زبان بیرون نداد \* \* مثنوی \*

چو لشکر هراسان شود در ستیز \* سگالش نسازد<sup>(۴)</sup> مگر در گریز  
به لشکر توان کرد این کارزار \* به تنها چه برخیزد از یک سوار

کند هر یک آئین ترس آشکار \* نیاید ز ترسندگان هیچ کار

مقدمه هفتم روان شدن سلطان فیروز

از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فیروز بحمايت كرم آله و عنایت الله از تهته بازگشت درین محل بمشورت نشست - که به کدام راه در شهر دهلي مي باید رفت - گروهی گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آید - ازین سخن سلطان فیروز فرمود عم من يعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب دیبالپور روان شد - الله تعالی بقدرت اعلی او را فتح دهلي دست داد - ما را نیز براي برکت و یمن در راه ملتان و دیبالپور در شهر دهلي مي باید رفت - خدای تعالی ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرین اتفاق سلطان فیروز شاه اهل برکات (بکوجب متواتر روان شده معهداً چون خلایق دهلي شنیده که سلطان فیروز شاه با پیل و بنگاہ از راه ملتان و دیبالپور میرسد خلایق را شادمي ظاهر و باطن پیدا شد بعضي امرا و ملوک و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنتشاه (۳) مشهور روان شده - و بر طریق گریختگان رفته - و بحضرت فیروز شاه (۴) پیوسته - تا کار بجائے کشید و کردار آن بمرتبہ رسید که ار طائفه بار مغني نیز رخ آورده - خواجه جهان میل جمله جهان و کوشش

(۲) ن در \* (۳) ن البته بعضي \* (۴) ن شامی \*

جمیع آدمیان نسوی سلطان فیروز می دید انگشت حیرت ندادند  
 غیرت می گزند - اما هیچ نمی گفت - از سر خلق می گذشت  
 اگرچه اصحاب و ارباب خواجه جهان اهل متاب<sup>(۲)</sup> میگفتند که خلق  
 دهلی مال ار ما می ستانند و بر سلطان فیروز می روند اگر اتباع  
 و فرزندان بعضی را تدارک کند خلق از رفتن نارمانند - خواجه جهان  
 این همه شنیدمی و هیچ جواب ندادی - تا کار فرار خلق بجائی  
 رسید آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فیروز شاه می روند - و آنانکه  
 قدرت ندارند دلہای ایشان سوی سلطان مائل و طالب است  
 دو دیده بر راه<sup>(۳)</sup> داشته هر روز اخبار منازل می برسند - آری عجب  
 کاری و بوالعجب اسراری - چون حضرت اللہ تبارک و تعالی بقدرت  
 اعلی مملکت دازالملک دهلی را در ازل بنام شاه فیروز خوش خصال  
 بپخته بود همه اسباب آن موجود می گردانید - اگرچه سلطان فیروز  
 با لشکری گسسته و جیوش شکسته می آمد و در دهلی خواجه جهان  
 بیست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون  
 حصار دهلی مانده معینا سلطان فیروز را بعنایت ازلی بغیر تیغ  
 فتح دست داده - العیاض قبل الماء و الطین<sup>(۴)</sup> \* \* بیت \*  
 چو دولت مریکی را رخ نماید \* ز در اقبال نا خوانده در آید  
 سبحان اللہ تعالی دلہا در قبض قدرت اوست - لقوله علیه السلام  
 القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلب اللہ

(۲) مشارب \* (۳) دارند و هر روز \* (۴) الغیاض - العیاض قید الماء \*

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بندگان مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بندگان من در آبهایی روان کن تا هر که از آن آید خود بندگان مرا بدوستی گیرد - پیرا چه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلایق از الملک دهلی دوستداران و هواخواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکه جایی در معرض تلف انداختند - و چندین مسقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گره خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمی والهی انس و لا بت امر حاق بود تا این خلق چند گاه بکرم آله ریز سابقه چتر دولت او برفاهیت و سعادت خواهند گذر آید همه اسباب آن موجود گردانید \*

هر ناامیدی را امید بدار \* دروست سپید از پس شب تار  
 المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می آمد  
 ملیح تون تون نام غلام خواجه جهان فرستاده خواجه جهان از دور  
 نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از  
 طرف دهلی چند سوار می آید - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و درحمائل  
 الاغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را از دور  
 بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستادهٔ خواجهٔ جهان  
 رسید - حضرت شاه عذرا مرکب عزت خود همدران محل کشید  
 و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجهٔ جهان در جهان نماند - بعده  
 فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و ازواستفسار کنند که خواجهٔ جهان  
 سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باریک بینی  
 مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال  
 خواجهٔ جهان و خلائق شهر دهلی پرسیدند - ملیح مذکور از آثار  
 غرور مشرح باز نمود - چون آن حجاب شتاب<sup>(۲)</sup> آثار این اخبار  
 بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام باز نمودند  
 درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق  
 می باید - از خواجهٔ جهان و غیر او چه کشاید - آری جمیع خلائق  
 از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه می سرانیدند \*

## \* بیت \*

بی از تو مباد ملک یکدم \* بر تخت همیشه باش خرم  
 الغرض حضرت فیروز شاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان  
 در آمد - بمشائخ<sup>(۳)</sup> ملتان دست احسان بر آورد - بعده میان اجودهنی

---

( ۲ ) بتاب شتاب \* ( ۳ ) مشائخ و ملایان زبانت کرد بر خلق ملتان

شده مخصوص کرده زیارت بندگان شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده اراجبا در قضیه سرستی نزول فرمود - سرستی از دهلی نود کروه باشد - صرافان و بقالان سرستی جمع شدند - و چند لک تنگه بوجه خدمتی پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتی شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلی در آمده شود مبلغ شما باز بشما دهانیده آید - بملک عماد الملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلی مال ایشان بدهاند - حضرت فیروز شاه بکرم آله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکرا خرج حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهیه تا این مقام دعاگویی درگاه از حضرت آله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکر هوا خواره سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته می باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسی نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادر شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم



که دهلی هم بر شما خواهد آمد - آری عجب اسراری - خدمت شیخ نصیرالدین این کلام برای آن فرمود تا بزرگی شیخ قطب الدین منور میان جهان و جهانیان پیدا شود - وگرنه میان این هر دو بزرگوار بکرم کردگار محبت و یگانگی است که این هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسیده بودند \* \* بیت \*

محبت نیکن ز جهان دور گشت \* خوان عسل خانۀ زنبور گشت  
 المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فیروز رسید بدین اشارت<sup>(۳)</sup>  
 با بشارت حضرت شاه با مهارت امیدوار گشت - و منتظر نفس شیخ می بود \*

مقدمه هشتم بیوستن قوام الملک اعنی

خانجهان مقبول بر سلطان فیروز

نقل است که بحضرت شاه فیروز خلائق دار ملتان و دیبالپور و سرستی و مقامات دیگر تمام بیوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پیوسته بودند - چه از زمره خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقه معارف خوش کردار و چه از طائفه گردان جزار و کفدآوران اهل اختیار و چه از طائفه لشکریان نیک کار - و سی و شش راجگی که آن جانب است تمام پیوسته - کثرت خلق بسیار شده - حضرت

( ۲۲ ) محبت یگانگی از بطنه بود و هر دو بزرگی همخرقه بودند \* ( ۳ )

فیروزشاه هر یکی را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعده‌های نیک کرده<sup>(۲)</sup> منتظر نفس بندگی شیخ قطب‌الدین منور می‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلی بعنایت ازلی زمان زمان می‌پیوست اما دلاسی حضرت فیروزشاه نمی‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعنی خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگی احوال پیش حضرت فرستاد - و ار حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهی چون هوا خواهان کشاد در هر عرضداشت التماس<sup>(۳)</sup> که داشت بار می‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب می‌فرستاد - در میان شهر دهلی چکاچک افتاد که قوام‌الملک عرائض حضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجه جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیه آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهی و تقدیر حضرت نامتناهی برین است تا حضرت فیروزشاه در ملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم نگرداند \* \* ایبات \*

اقبال کند چو رهمائی \* هر سو که روی فرح بیائی

آن روی نگو چو رخ نماید : هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از نائیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلی بیرون آید - دران روز در سرای مخصوص کرده آمد<sup>(۴)</sup> - و دران ایام خواجه جهان بالای هزارستون کوشک همایون می‌بود - چون قوام‌الملک

فرود هزارستون رسید خواست تا بالایی شیب برآید - شخصی  
 از نزن یکن خواجه جهان از بالایی شیب فرود میآمد - آن شخص  
 بدیدن قوام الملک انگشت خود بدن دان گرفت - و بچشم نهانی  
 به پنهانی گفت که بالایی شیب برآمدن مصلحت نیست  
 قوام الملک دریافت فی الحال هم پیش در بالایی شیب خود را  
 لنگه ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجه جهان فرستاد  
 و از حالت علالت خود اعلام داد که پای من اماس گرفته از  
 خانه تا این آستانه بهزار حیلله آمدم - بالایی شیب برآمدن نمی توانم  
 قوام الملک تا آمدن جواب نیایست فی الحال بارگشت - چون  
 خواجه جهان اینچنین بیان شنید که قوام الملک الفاظ عذر از زبان  
 خود کشید کسان خود دوآید تا بقوام الملک بگویند با شما مشورت<sup>(۳)</sup>  
 اصلی و اتفاق کلی است تا این دور باید آمدن - تا آزمان که کسان  
 خواجه جهان بر قوام الملک برسند قوام الملک در صحن کوشک  
 رسیده بود - چون کسان خواجه جهان بر قوام الملک رسیدند و پیغام  
 خواجه جهان رسانیدند قوام الملک گفت که از درد پای بیقرارم  
 خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که  
 کسان خواجه جهان جواب قوام الملک بر خواجه جهان برسانند  
 قوام الملک پیش در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) مقالات \* ( ۳ ) مصلحت و مشورت اصلی اتفاق کلی است نا

این روز \* ( ۴ ) بدر \*

فروخانه قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فروخانه خود درآمد - همدران لحظه و لمحہ قوام‌الملک در چوٹول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با حرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع در دروازه میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجہ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازه میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تختہ دروازه بدهد - تازی سواران رسیدند و تیغهای درختشان از نیام کشیدند - دربان دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرسئی روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگہ اقدار نزول فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانه شاهزادہ فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادی چون مزدۀ کیقبادی پیدا آمده یکی شادی پیوستن قوام‌الملک دوم شادی تولد پسر درآنخانہ شاهزادہ فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهری بزرگ بنا کرده و آنرا فتح‌آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح‌خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته \*

\* ابیات \*

هستی تو امین و راست کارت \* اجلال دهیم در وزارت

( ۲ ن ) تیغ \* ( ۳ ن ) درختان \* ( ۴ ن ) دربان در دروازه دادن نتوانست \*

( ۵ ن ) منزل \*

آری به یقین<sup>(۲)</sup> حلال خواری \* در کار امین و راست کاری  
آراسته برای و تدبیر \* در کار نکرده هیچ تقصیر

مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بر سلطان

نقل است که چون خواجه جهان شنید که قوام الملک  
سر ار اطاعت کشیده بر سلطان فیروز رسید بعضی اشخاص که دران  
جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف تقریر کردند و برین  
جمله بار نمودند که خواجه جهان چون دید که قوام الملک از صحبت  
ما برید و مانند مرغان هوا بهوای خود پرید دران وقت در تن  
خواجه جهان یکتو پیروان بود و تسبیح در دست و هر دو دست  
خود را پس پشت خویش کرده و کفش در پای پوشیده بغایت  
متفکر و بریشان خاطر ساکن نالای هزارستون می آمد و می رفت  
معهدا ان اشخاص که با خواجه جهان یار بودند و درین شور  
جولانگری می نمودند ایشان ابواب راز باز کشودند - که اگر اشارت اعظم  
همایون خواجه جهان شود دنبال قوام الملک کرده آید تا از پرده  
غیب چه کشاید - خواجه جهان جواب نداد - آری عجب کاری  
خواجه جهان وزیر عاقل و کامل بود دید که حکمت آهی و تقدیر<sup>(۵)</sup>  
حضرت نامتناهی برین بود نه حضرت شاه فیروز با فتح و بهروزی  
در مملکت دار الملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند

( ۲ ) متن \* ( ۳ ) در کار نه کردی هیچ خواری \* ( ۴ ) طاعت \*

( ۵ ) چون دند \*

و بدو گزندی رساند - آدمیان افعال<sup>(۳۱)</sup> نیک بملائکه حواله کنند \*

\* بیت \*

ملک و دیو هر دو حیرانند \* آدمی ملک خوبش میرانند  
چون حکم الله تبارک و تعالی برین بود که خواجه جهان شهادت  
یابد همه اسباب متوسط شد \*  
\* ابیات \*

رهی که برای<sup>(۳۴)</sup> نفس گیرند \* یا خسته شوند و یا بمیرند  
از ماست رسیده ایفکه بر ماست \* اندوه خورم چه سوز بر ماست  
المقصود چون خواجه جهان پنهان پنهان در خاطر خویش از نهایت  
فکر بیش گذرانید که این کار چون بر غلط بود بگمان من کی راست  
آید - این زمان بهتر آن باشد که من نیز بسطان فیروز پیوندم  
و راستی غلط بازنمایم - آنچه حکم آله و فرمان الله است آن خواهد شد  
حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلی بیرون آمده بود  
همدرازان روز در منزل اسماعیل فرود آمد<sup>(۳۵)</sup> - بیست و چهار کروه  
از دهلی است - و خواجه جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلی  
کوچ کرده - و در حوض خاص علائی فرود آمده - آن جمیع ملوک که  
با خواجه جهان بدل و جان یکی<sup>(۳۶)</sup> شده بودند متفق شدند - و با  
خواجه جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک  
خطاب و ملک حسام الدین اربک و اشخاص دیگر - هر همه حیران

(۳۲) ن) برو \* (۳۳) آدمیان بک افعال بملائکه کنند \* (۳۴) ن) هوای \*

(۳۵) ن) بیست کروه \* (۳۶) ن) یکجا \*

و طیران شده بر خواجه جهان باز نمودند که شما را اتفاق ملاقات سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت می شود - درین محل خواجه جهان گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین کار یعنی اختیار کردن پسر سلطان محمد مرا طمعی و غرضی نبود - زیرا چه مقام امامت خاصه تاجداران است - و مقام وزارت خاصه وزرا است - اگر تاجداران دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاری اندازند در مرور ایام ملک روی بخرابی آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتار خان غائب شدند برای قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابی اختیار کرده شد - و درین اختیار غلط بی شمار و سهو بسیار افتاد - خلاصه هر دو جانب آراها بر آوردند - و گرنه مرا با مقام سلاطین چه کار \*

\* ابیات \*

صیاد همه ظهور بندد \* سیمرغ بدام وی ننگد <sup>(۷)</sup>

روبه که مقام شیر جوید \* اندام بخون خویش شوید

معهداً با این اهم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم و اتباع من پیش او می آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما نمی دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است و چه پیدا خواهد آرد - شما را نیز برابر من می باید آمد - سلطان فیروز

( ۲ ن ) این کار اختیار کردن پسر سلطان \* ( ۳ ن ) این مقام \* ( ۴ ن )

خسروک \* ( ۵ ن ) در پی \* ( ۶ ن ) خطاء \* ( ۷ ن ) همی \*

مرد نیک است - از گفتن من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجه جهان اسرار پنهان پیش درلخواهان خود بازکشد ایشان هر همه بر نرمی دل خواجه جهان بسیار گریستند و دران ایام عمر خواجه جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجه جهان مخلوق<sup>(۲)</sup> بود - ارادت بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخی صاحب سجاده می نمود \* \* ابیات \*

با آنکه بملک سرفراز است \* پدیری چو رسید در گذاز است

کاری که کند نکو نیاید \* در چشم همه تبه نماید

القصة چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجه جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظ<sup>(۳)</sup> چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجه جهان فرمود آنچه در دل بگذرد باز نمودن شاید - ملوک مذکور بهتر نمودند که در آئین<sup>(۴)</sup> ملکی و قانون جهانداری پدیری و پسری نمی گنجد - سهو و غلط کسی استوار ندارد - زیراچه روش تاجداران برین رفته است و حضرت فیروزشاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهد کرد - درین محل خواجه جهان این لفظ برآورد - که اگر باز گردم و درون دهلی حصار شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلی بستانند - عوزات مستورات

\* (۲) مخلوق • (۳) لفظ • (۴) درون • (۵) بدین \*



و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالی  
 عهده دار قیامت شوم تا کی خواهم زیست - هرچه آمد آمد<sup>(۲)</sup>  
 رضینا بقضاء اللہ تعالیٰ - آنچه حکم اوست همان خواهد شد  
 چون آن امرا دیدند که خواجه جهان بتحقیق بر سلطان فیروز  
 خواهد پیوست بعضی از ایشان برابر خواجه جهان بر سلطان فیروز  
 رفتند - و بعضی روی بتغریذ نهادند - المقصود قوام الملک در<sup>(۳)</sup>  
 فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجه جهان در منزل دهانسور  
 نزدیک اکرده متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین  
 مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین  
 جمله باز نموده که حضرت فیروز شاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صدلی<sup>(۴)</sup>  
 دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین  
 سلاطین است - سرایچه سر پرده فرود آورده - خواجه جهان زنجیر در<sup>(۵)</sup>  
 گردن خود کرده و بگم از سر فرود آورده طاقیه بر سر خود نهاده  
 تیغ برهنه بر گلوئی خود بسته در محل پایان متصل حجاب<sup>(۶)</sup>  
 ایستاده - و وقت فرود آوردن سرایچه بوقت نماز دیگر سلام از دور  
 می شود موازنه یک تیر پرتاب - معهذا چون بعد از زمانی نظر سلطان  
 بر خواجه جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

( ۲ ) مواخذة دار \* ( ۳ ) المقصود خواجه جهان در فتح آباد بر

سلطان فیروز پیوست \* ( ۴ ) باز نمودند \* ( ۵ ) سلطان \* ( ۶ )

طاقیه \* ( ۷ ) در \*

خواجۀ جهان بگویند که از برای کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده  
خواجۀ جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند \*

\* بیت \*

\* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه \*

\* اینک سر و تیغ آنچه بایدت آن کن \*

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر درانید تا پگ بر سر خواجۀ جهان  
به بفتند - و بگویند که ما را این گمان هرگز نباشد که از ذات شما<sup>(۳)</sup>  
اینچنین صفات زاید و یا چنین چیزے آید - حضرت سلطان<sup>(۴)</sup>  
همان زمان چو دُل زین سوارِی خاصۀ خود فرستاد - و برین نوع  
آگاهی داد - تا خواجۀ جهان را درین چو دُل سوار کند و بخرم گاه<sup>(۵)</sup>  
برند و بگویند که ما برای ملاقات شما همانجا خواهم آمد - معنذا  
خواجۀ جهان را در چو دُل سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند  
بکرم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلی <sup>ب</sup>بغیر واسطه روزی شد  
آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران  
بیرون آمده بود که دهلی همین جا خواهد آمد همچنان شد  
الحمد لله علی نعمائه \*

\* بیت \*

منصور شدند در ستانت \* مقهور شدند دشمنانت

(۲ ن) خواجۀ جهان محزونانه و مغمومانه \* (۳ ن) پاداش این کسان \*

(۴ ن) چپوئا \* (۵ ن) و یک خورمگاه و چند پرکالۀ سراجچه برآرد \*

## مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان نسبت

### خواجۀ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجۀ جهان را  
 مضرت نرساند - و باز بمرتبه وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که  
 زمره وزیران و فرقه دستوران اهل قلم باشند مدام دلہای عمال<sup>(۲)</sup>  
 خراشند - و بکوشش برای جمع کردن اموال کوشند ایشان را با  
 مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخر الامر ابواب الحاح  
 و عجز کشاد - حالا<sup>(۳)</sup> بر او عفو می باید کرد - و او را باز بمرتبه وزارت  
 میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل  
 مشائخ را دستور سازد - یعنی گناه خواجۀ جهان ببخشد - چون<sup>(۴)</sup>  
 اعوان درگاه و انصار بازگاہ حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه  
 برین است تا از سر نهایت خواجۀ جهان چون خسروان بازآید  
 همه بیک اتفاق از زمره خانان عظام و فرقه ملوک با احترام جمله  
 جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت  
 کردند - و گفتند که در قسم ملکی و قانون جهانداري بدین  
 حد از سر خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل پشیمانی<sup>(۵)</sup>  
 روی نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار زیان اصلی رسد - هر<sup>(۶)</sup>

---

(۲) اهل عمال \* (۳) چنین غلط \* (۴) یعنی از سرگناه خواجۀ جهان نازاید  
 و بدو ببخشد \* (۵) از سر جفايت خیانت اعدا \* (۶) فعل \* (۷) گرداب \*

همه میان خویش اندیشه گفتن پیش نخت قرار دادند که صریح  
باز نمایند \*  
\* بیت \*

\* تا بخت کدام در کشاید \*

\* اقبال کدام ره نماید \*

معهدا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز  
آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند  
عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده اند - چیزی  
التماس دارند - حضرت فیروزشاه بالهام آله دریافتند که این ملوک  
نخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته  
فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند  
بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق روایت  
کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشوئ مبارک تغییر شده  
القصة این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوسنانه آغاز کردند  
و باز نمودند که بکرم آله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلی  
فتح شد - خواجه جهان بحضرت پیوسته - تعلق خاطرها و اندیشه<sup>(۲)</sup>  
حزنها از دلها یکسو گشته - بر بنده مومن یک حج گران فریضه  
است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و  
مخلصان این بارگاه بسوی خانه کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲) چون حضرت \* (۳) ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو

گشته \*

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلی غیر معناد جهان بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هواخواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفند - و برین جمله باز نمودند که گناه تبع سلاطین یکی صغیره است و یکی کبیره گناه صغیره در قسم مال است - و گناه کبیره در قسم ملک - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا نماید - در چنین عفو عاقبت کار پشیمانی بیشمار روی نماید - فکیف خواجه جهان برای طمع جاه بے پایان بچه را برای پادشاهی اختیار کرده - مالهایی فراوان و زرهای بے پایان نخلق داده - چون مال نموده اوانی زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس پارهای بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهی گردانیده - چون در آخر کار و انتهای کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلایق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجه جهان بر رومی وزیران کار کرده - پیش از در آویز چون دستوران پرویز بعدر پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله منها این جانب کم افتادی خواجه جهان باشکار و نهان از میان ما یکی را زنده نگذاشتی - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته \*

\* فرد \*

کس را چه خبر که یکنمانش \* سود آردش بیش از زیانش<sup>(۲)</sup>  
 معذرا آنچه در عقل ریزه ما گذشت باز نموده شد دیگر آنچه  
 در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه  
 بهندسه فراسف و زمزمه<sup>(۳)</sup> کیاست برای تلف کردن خواجه جهان  
 بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه  
 سپید گونه شد - و چند روز همدران اندوه بود - درون دریای دل خویش  
 از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل<sup>(۴)</sup>  
 بی شمار حضرت جهاندار ملک عماد الملک را در محل خلوت طلبیده  
 اسرار نهانی بپنهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بمقربان  
 درگاه و دولتمخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجه جهان بدست شما  
 دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجه جهان کنند  
 از سر خواجه جهان بارآمدم - و از سر شما باز آمدن نتوانم - و بر  
 خواجه جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مروت و اسرار شفقت  
 میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هواخواهان بارگاه  
 اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد \*

## \* بیت \*

مردم ز هوا اگر رود پیش \* یابد ز قضا نصیبه خویش  
 المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زبان است \*

(۳) زمزمه \* (۴) همدرین \* (۵) نامالت \*

بر خواجۀ جهان فرمان رسانیدند که شما را سن کبر شده است - اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود - آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری چون الله تبارک و تعالی بخواهد بنده را از بندگان درگاه خود بحضرت خورشید از تاثیر کرم ببیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بے نعمت روزی گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجۀ جهان را بنعمتهای دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزی گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظی چند چون اصحاب ارجمند برای ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت<sup>(۴)</sup> در بیان حادثۀ مغل مسترح نوشته آید - الغرض خواجۀ جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجۀ جهان چند منزل ار لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجۀ جهان فرود آمده بود<sup>(۶)</sup> شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجۀ جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلی دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجۀ جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است بار خواهند گردانید درین محل خواجۀ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان برای تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

( ۲ ن ) سنه کبیرو \* ( ۳ ن ) شد \* ( ۴ ن ) شهادت \* ( ۵ ن ) میان \*

( ۶ ن ) آمده بود \*

مرحمت بودی شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلی دیگر فرود آمدی - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آری زهی وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بقیاس فی الحال معلوم کرده \*  
\* بیت \*

همه کار شاهان گیتی پزوه \* زرای و بران پذیرد شکوه  
المقصود روز دیگر خواجه جهان از شیرخان چند پرکاله سرایچه طلبید - شیرخان چند پرکاله سرایچه فرستاد - خواجه جهان کسان خود را آگاه کرد که این سرایچه را در صحرا نصب کنند - و صحن سرایچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجه جهان را همدران محل بردند - چون خواجه جهان با دلی پریشان درون سرایچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و درگاه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - رحمت خدمت شیخ بر سر بست - روی سوی سیاف کرد و این لعظ اریان بر آورد که تیغ نیز داری - سیاف شمشیر خود نمود - یاری بود ازان خواجه جهان او را فرمود تا وضو کند و درگاه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجه جهان سر سجده نهاد - چون مغموان نام پروردگار بر زبان رانده کلمه طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردی \* (۳ ن) تراه کرد \* (۴ ن) که این سرایچه پای

و هموار گردانید \*



همان لحظه سر از تن خواجه جهان جدا شده - انا لله و انا اليه  
 راجعون - سبحان الله اين همه عبرت است كه الله تعالى بقدرت  
 اعلى مر بندگان خود را مينمايد - زمره مومنان و فرقه دوستان را  
 واجب است كه از اين عبرتها عبرت گيرند - و در طلب آخرت  
 كوشش نمايند \*

نيك بخت از بلا كران گيرد \* عبرت از حال ديگران گيرد

### مقدمه يازدهم رسيدن فيروز شاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فيروز شاه را بكرم آله و عنایت الله  
 از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت ازلي دل فارغ شده  
 سلطان فيروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اكروده  
 جانب شهر روان گرديده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده  
 در حدود آن نزول فرموده - راويان محقق و مشرحان مدقق برين  
 مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بروايات شريف و درايات لطيف<sup>(۵)</sup>  
 گفته كه روز جمعه بود حضرت فيروز شاه پيش از نماز جمعه براي  
 ملاقات خدمت شيخ الاسلام شيخ قطب الدين مغور قدس الله سره  
 العزيز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شيخ براي  
 نماز جمعه از خانقاه بيرون آمده بودند - و پيش در خويش ايستاده  
 شده بودند كه سلطان فيروز رسيد - و دران وقت خدمت شيخ چپه

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معتاد جد بزرگوار خود - و این جبهه که هفت سالها بود - المقصود حضرت فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ مغز رفت - و خان اعظم تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ رخ بسطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون آمده شده<sup>(۲)</sup> بود - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون خانه روم - اعنی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای ملاقات دریشان نباید آمد -<sup>(۳)</sup> بعد از خدمت شیخ مغز هم پیش در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی از این بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلیٰ مسلمانی چند را در فتراک دولت شما بسته است از حالت مخالفت ایشان که دائم دل‌هایی پریشان دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاہ اکمل گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است<sup>(۴)</sup>

۱) ۲) آمدن \* ۳) نباید آمدن \* ۴) ن) خدمت شیخ فرمود \*

که شما را برای باختن شکار هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکاری جهانی را سرگردانی و عالمی را حیرانی است - این نوع نیکو نیست - جانی را بیفائده بیجان کردن مستحسن نیست - شکار همان<sup>(۲)</sup> مقدار باید کردن که حاجت باشد بغير حاجت شکاری<sup>(۳)</sup> کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازین چیز باز آرد - ازین سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعای ما - و قدری سخن بلند فرمود - و ازین سخن<sup>(۴)</sup> گذر کرده باز نمودند که منکر دعای ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوی مسجد گام زدند - حضرت فیروز شاه ازان جایگاه بازگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروز شاه دربنگاه آمده و مستعد شده برای ادای نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسی رفته - معهداً حضرت فیروز شاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علیحدّه بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم از آن بزرگان خدمت شیخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیروز شاه لبادۀ<sup>(۵)</sup> سوشتری<sup>(۶)</sup> بخت لعل و سیاه برای خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

( ۲ ) آن \* ( ۳ ) شکار شکاری \* ( ۴ ) و این سخن مکرر کرده \*

( ۵ ) لباچه \* ( ۶ ) اشتری \*

نیکنام خدمت شیخ یعنی شیخ الاسلام قطب الانام ملجابی  
 خواص و عوام برگزیده حضرت علام شیخ نورالحق و الشرع والدین  
 ذکرة الله بالخیر و السعادة خواجه این مورخ که بیش پدر خویش  
 خادمی میکردند پیش خدمت شیخ منور بازنمودند که حضرت  
 شاه فیروز لباچه فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس  
 محرّمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرّمات  
 است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفر الله چون از محرّمات  
 است دعاگورا چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز  
 فارغ شدند و بارگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق و الشرع والدین  
 در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر  
 مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین  
 آن لباچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا  
 مادم که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از  
 ملوک خانه نظر سلطان می افتاد - مع هذا چون آن اشخاص بدین  
 طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل  
 ملوک خانه دید - کسان درانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید  
 تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این  
 کسوت نامشروع است نمی پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن  
 مصاحبت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نامشروع چگونه  
 پوشند - سبحان الله چه باکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسی

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلایق شهر هانسی از نهب مغل<sup>(۲)</sup> سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون اله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عمیف را برای تالیف این تصنیف یک<sup>(۳)</sup> مقصود همین بود \*

\* رباعی \*

\* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد \*

\* شاید که بخورد زحمت مشاطه نیارد \*

\* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند \*

\* هر ساعت و ماهی چو کریماننش برآرد \*

مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور

و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسی

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود بوده بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضرت اله پیوست و حضرت فیروز شاه بعون الله بر پادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بارگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسی رسید مخصوص برای ملاقات بندگی شیخ قطب الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضای حضرت پروردگار از  
 مریدان حضرت شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند<sup>(۲)</sup>  
 و هر دو بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام الدین<sup>(۳)</sup>  
 یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند  
 که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان  
 نیک اندیش کفار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران  
 دین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم  
 فرمان پدر پرندهبیر هر دو بزرگوار بی نظیر میان خود بطریقه<sup>(۴)</sup>  
 برادران جانی و دوستان دوجہانی درین جهان فانی زندگانی  
 کردند - تا این محبت بجائی رسید هر که از شهر دهلی در  
 شهر هانسی رفتی و ملاقات شیخ قطب الدین منور کردی خدمت  
 شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داری - اگر آن شخص گفتی که  
 بر خدمت شیخ نصیر الدین دارم خدمت شیخ قطب الدین منور  
 فرمودی<sup>(۵)</sup> بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زاده مائی - و خدمت  
 شیخ با او رغبت بسیار نمودی - و اگر کسی از شهر هانسی در  
 شهر دهلی آمدی و خدمت شیخ نصیر الدین را پایبوس کردی  
 خدمت شیخ نیز فرمودی بابا پیوند کجا داری - اگر آن بنده<sup>(۶)</sup>  
 گفتی که بر خدمت شیخ قطب الدین منور دارم خدمت شیخ

---

(۲) خدمت \* (۳) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت

فرمودند \* (۴) لا نظیر \* (۵) میفرمودند \* (۶) آیده گفتی \*

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتگی - و با او رغبت بسیار کردی  
 و در خانقاه با جاه خود داشتی - معهداً این مورخ محب صالحاً  
 محبت و موافقت این هر دو بزرگان دین طالبان حضرت  
 رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد کتابی جداگانه باید - المقصود  
 این هر دو بزرگ را عمر با آخر رسیده بود - چون خدمت شیخ  
 نصیرالدین محمود در شهر هانسی رسید<sup>(۴)</sup> برای ملاقات خدمت شیخ  
 قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور  
 شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت  
 شیخ قطب الدین منور بیای برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین  
 ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ  
 نصیرالدین دست بسوی پای شیخ قطب الدین منور برده  
 و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پای شیخ  
 نصیرالدین محمود دگر کرده موازنه یک لمحّه لطیف میان  
 این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد  
 بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدیگر گرفته درون خانقاه  
 با جاه رفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده، هر دو بزرگوار  
 بسیار گریسته - بعد زمانی قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در  
 عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار<sup>(۵)</sup> در مقامات

(۴) ن) بزرگواران \* (۳) ن) بپشته آید \* (۴) ن) رهمیده \* (۵) ن)

سماع مشغول بودند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - در  
 سماع کم کسی بدین اسرار رسد - چنانچه درین باب خدمت شیخ  
 جمال<sup>(۲)</sup> الدین احمد هانسوی جد خدمت شیخ قطب الدین منور  
 علیهما الرحمة و الغفران فرموده<sup>(۳)</sup> \* ابیات \*

بر تازک دل سماع چون تاج بود \* بردوش دل حزن چون دیباج بود<sup>(۴)</sup>  
 از احمد خسته بشنود این زمزمه را \* مر مردان را سماع چون معراج بود<sup>(۵)</sup>

المتصور بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو  
 بزرگوار طالب رضای غفار از عالم سکر در مقامات صحو آمدند  
 سبحان الله میان علمای شریعت و امامان طریقت در شنیدن  
 سماع اختلاف بسیار است - اما درین قول هر همه متفق اند که

السماع مباح لاهله - و درین اهلیت سماع اجماع علما اختلاف  
 دارند - اما خدمت شیخ جمال الدین هانسوی فرمود<sup>(۶)</sup> \* رباعی \*

\* تا حکم سماع را بدانی در حال \*

\* در حرمت و حلثش سخن گفت جمال<sup>(۷)</sup> \*

\* اصحاب نفوس را حرام است حرام<sup>(۸)</sup> \*

\* ارباب قلوب را حلال است حلال<sup>(۹)</sup> \*

معهداً بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

( ۲ ) جمال الدین هانسوی \* ( ۳ ) فرماید \* ( ۴ ) دواج \*

( ۵ ) القصه \* ( ۶ ) رباعی فرموده اند \* ( ۷ ) حل او \* ( ۸ ) ( ۹ )

سماع \* ( ۹ ) قبول \*



دادند - بعد از ادای سنت عصر خدمت شیخ قطب‌الدین منور  
 اهل مکنت دست خدمت شیخ نصیرالدین محمود طالب  
 جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شیخ  
 نصیرالدین محمود دست خدمت شیخ قطب‌الدین منور گرفت  
 که شما را پیش میباید رفت - یکرمان لطیف میان هر دو بزرگوار  
 ظریف<sup>(۲)</sup> برای امامت گفتار رفت - درین محل خدمت شیخ  
 نصیرالدین محمود فرمود آن روز که بندگی شیخ الاسلام شیخ  
 نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز ما هر دو را  
 خلافت دادند خدمت شیخ شما را بوقت چاشت خرقة بوشانیدند  
 و هم دران روز بوقت نماز دیگر برین دعاگو خرقة عطا کردند  
 چون خدمت شیخ نظام الحق و الدین در عطا کردن خرقة  
 خلافت مرتبه<sup>۳</sup> پیدا کردند باین وجوه برای امامت شما را بیش  
 میباید رفت - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود این سخن  
 گفت و حواله بخدمت شیخ نظام الدین کرد خدمت شیخ  
 قطب‌الدین منور برای امامت پیش رفتند - سبحان الله چه وقت<sup>(۴)</sup>  
 بود آن وقت که هر دو بزرگان دین<sup>(۵)</sup> طالبان حضرت رب العالمین  
 بروی این زمین یکجا جمع شده بودند - و میان خویش ابواب  
 اسرار میکشوند - مگر قرآن السعدین آن روز بود - معهدا بعد از

(۲ ن) نظیف \* (۳ ن) مرتبه بشما پیدا کردند \* (۴ ن) چه بود آن

وقت \* (۵ ن) بزرگوار \*

آدای نماز و کشف راز این هر دو بزرگ اهل نیاز و داع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب الدین مغور در بیست و ششم ماه ذی قعدة شد - میان این هر دو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برنده و یا در تمنای آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سر بازند و جان دهند<sup>(۳)</sup> و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از بانفت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش \*

\* رباعی \*

- \* زمین گونه که حال نا بسفیدیست \*
- \* حسن رخ تو چه لائق دیدی ماست \*
- \* وصلت که به کیقباد و کسری نویسد \*
- \* سوادست که از دماغ تنور دیده ماست \*

این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر بآن نموده آید<sup>(۴)</sup> \*

(۲) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان \* (۳) ن) کند \*

(۴) ن) بآن از نموده آید \*

## مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز

## در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهائي شادمانه زدند - و تمام شهر را بزبورهائي خوب و جامهائي پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبهها بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروز آباد آبادان نشده بود - معهذاً در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز جشن بود - در هر قبه یک<sup>(۳)</sup> لک تذکّه خرچ شده بود - از طعام و شربت و تذبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - سملائق برای دیدن قبهها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان شاه فیروز هر که برای تماننا آمدی هرچه خواستی از الوان نعمت خوش خوردی و آن قبهها از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبهائي بیشمار - در قبهها جامهائي نرمینه پیچیده - نقشها لون بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوان پامیکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲) نهنگانه \* (۳) یگان \* (۴) بحکم فرمان \* (۵) هرچه از

الوان نعمت خوش آمده خورد \* (۶) گون بگور \*

به دولت حضرت شاه فیروز شادمانی عام میان خلایق خاص و عام مدام بود \*  
\* ابیات \*

در شهر ببسته قبه هر سو \* بنشسته دران هزار مهر و  
هر یک بطریق و طرز دیگر \* پوشیده دگر لباس و گوهر  
بازار ز جامه گشته زیبا \* هر سو علم بگشته بر پا  
گر خانه بشهر بود خالی \* از شادمانی شاه بود حالی  
سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروزشاه را برگزیده و بر  
کشیده بود هراینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت  
بودند - چنانچه خواجه خواجه جهان نظامی باز نموده \*  
\* ابیات \*

صلاح جهان آن شب آمد پدید \* که از مولدش صبح صادق دمید  
ندانم کس از مردم روشناس \* کزان مردمی نیست بروی سپاس  
اگر دیگران کاصل شان آدمیست \* همه مردم اندک او همه مردمیست  
معهدا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در شهر دهلی جمله  
عالم را چشمها روشن گشته - هر یکی در حجره خرمی نشسته  
باده بیغمی پیش گرفته - اشجار نعم در گلستان امید گشته - ایام  
حزنها بخرمی گذشته - هر یکی صغیر و کبیر این مصرع گفته \*  
\* مصرع \*

( ۲ ن ) از \* ( ۳ ن ) چنانچه خواجه نظامی بان اشعار نمود \* ( ۴ ن )

درون \* ( ۵ ن ) حصول \*

\* این ده نغمه نشاط کی خواهیم کرد \*

\* بیت \*

\* تمنا در جهان ما را همین است \*

\* خدا رنسان همیشه شاه دارد \*

مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق

دهای را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت<sup>(۳)</sup> همایون درون شهر دهلی بعنایت اری در آمد - بر عموم خلایق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلی دلاهای قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگی غله و قماش بینمار داده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضع و شریف اراد و بنده آشنا و بدخانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاری بدر باری بر آمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهای<sup>(۴)</sup> صغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسی از تاثیر حاجت بسی التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آری این فعل را عطای جزیل گویند - و عطای جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجه نظامی

( ۲ ن ) خدا دات ترا بسیار دارد \* ( ۳ ن ) اختر \* ( ۴ ن ) خانها بصغائر

مورخ شاهان فرماید \* \* ابیات \*

ازو بسته نقشه بهر خانه \* رسیده بهر کشور افسانه  
 نه آن کرد با مردم از مردمی \* که آید در اندیشه آدمی  
 بآزردن کس نیدارد رای \* برون از خط عدل نهد پای  
 کار مرتبه احسان سلطان فیروز بجائ رساید که آنچه بر ذات رعیت  
 در عهد سلطان پیشین باره‌های گران و تعب‌های فراوان بود تمام  
 دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برابرا  
 بر فاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و فانون پیشینیان بود دور  
 گردانید - جمله عالم از غربیب و مسافر و مقیم آسوده - و تمام جهان  
 از سر تازه شده \* \* مثنوی \*

\* بی‌بازارگانان رها کرد باج \*

\* نجست از مقیمان شهری خراج \*

\* ز دیوان دهقان قلم برگرفت \*

\* ز بیمایگان هم درم<sup>(۳)</sup> برگرفت \*

\* عمارت همیکرد و زر میفشاند \*

\* همه خار میکند و گل می‌نشانند \*

\* چنان دادگر شد که در شام و روم \*

\* زدی داستان کای خوشا مرز و بوم \*

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادی اهل عظام مجموعه دار

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش بعد از آمدن از دولت آباد برای آبادانی ممالک دهلی موازنه دو کروڑ مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالات این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر منافع سلطان محمد مشرح نبشته مع هذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجه جهان بعد از نقل سلطان محمد ( که در شهر دهلی خلقي را چاکر گرفت و جهانی بطمع فانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهته پادشاهی نشسته ) جواهر بسیار و الماس پاره‌های بیشمار بخلق ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر خواجه فخرشادی مجموعه دار بود - بنام طائفه ( که باین وجوهات نسبت داشت ) بیرون آورده پیش سلطان فیروز گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر قوام‌الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکره سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه طلب کردن شاید - درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر احسن سفت - چون پادشاهی دین پناهی صاحب دستگامه از تخت‌گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه دیگر می‌نشینند صلابی عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صغائر و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصی از تأثیر خیانت بسی در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان خود می‌آید - گوئی حکمهای گذشته منسوخ میشود - چون سلطان محمد سبب مصلحتی مال بوجه سوندهار بخلق داده و خواهجۀ جهان برای غرض خویش و خام طمع بی بیش جواهر در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب‌کنند مستحسن نباشد زیراچه خلایق فقیر و مضطر گشته از غایت بی‌نوایی و نهایت گدائی کمرهایی ایشان شکسته - ضرورتاً از بسیاری حیرانی رو بخوابی نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید بجز بدنامی - برای طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلی مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون ناصحان بیان نمود حضرت شاه‌فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان فرمود چه باید کرد - قوام‌الملک این کلام برآورد تا این جمله دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر خلایق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق برود - زهی پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار \*

\* ابیات \*

\* ملک شاه و محمود و نوشیروان \*

\* که بردند گوی از همه خسروان \*

\* پذیرای پند وزیران شدند \*

\* که از جمله دور گیوان شدند \*



المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار  
 بدیدهٔ خلایق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام‌الملک را  
 سنده داده چتر عطا شده وزیر کشور دارالملک دهلی شده  
 و محصول بلاد ممالک ار سر بسته - و برای بستن آن محصول  
 بندگی خواجه حسام‌الدین جنید علیه الرحمة و الغفران ار پیش  
 تعیین شده - مدت شش سال بندگی خواجهٔ خوش خصال  
 در بلاد ممالک کشته بر حکم مشاهدهٔ محصول بسته شش کرور  
 و هفتاد و پنج لک تنگه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد  
 در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلی  
 همین بود - چنانچه عزیزی درین محل بازنمود \* \* قطعه \*

تا توانی بدشتهٔ خود عدل کن \* وین وصیت را نکو بر بیدار  
 گر نباشد عدل شاهان سر زمین \* عالم خاکی نماد بیدار

متقدمهٔ نانزهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه

### قاعدۀ نانهای جدید

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهای بی قیاس کرده  
 و برای این کار دست احسان بر آورده - جهانی بطمع آن  
 سرور آورده - بعضی را ده هزار تنگه نان پرداخت تعیین کرده  
 بعضی را پنجهزار - و بعضی را دو هزار - بر اندازهٔ هر یکی

و تمام چشم وجه دار - و این وضع مخصوص هم ازان شهریار  
 درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان  
 دین در دارالملک دهلی این آئین نبود - هیچ دیهی در وجه  
 باز نمیدادند - و این راز بر کس نمیکشادند - بلکه راویان شریف  
 بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفتند  
 که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفته - و جوهر بدگمانی  
 در قسم جهانبانی سفته - که دیه در وجه بار نباید داد  
 زیراچه در یک موضع دیه البته دو بیست و سیصد نفر مرد  
 ساکن میباشد - و این تمام نفر بر یک وجه دارند - اگر  
 اینچنین چند نفر وجه دار از آثار غرور بسیار و اسرار  
 فجور بی شمار جمع آید و متفق شوند و اندیشهٔ فساد در قسم  
 ملکی کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ  
 کس را دیه در وجه نداد - چشم را هر سال مال از خزانه دادی  
 چون نوبت دولت فیروزشاهی رسید و سلطان فیروزشاه یکی  
 از اولیای حضرت آله بود و مدت چهل سال کمال پی در پی  
 ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان کشود  
 و اینچنین اندیشهها از خاطر بکلی دور گردانیده دل بر کرم حق  
 داشت - و کوشش برای منافع مسلمانان گماشته اشجار مغفعت  
 در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و قصبات  
 بچشم قسمت کرده داد - آری بوالعجب اسراری و احسن

کرداروی - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان  
 یکی بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال  
 کمال برگی از مملکت در کاخ سلطنت نجفبانیده - آنهمه آثار  
 انوار فیروزشاهی بود \*  
 \* بیت \*

باخلاص اگر سجده کرده شد \* خدا را دگر سجده شکر آر  
 معذرا چون فیروزشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه  
 حشم داد قاعده دیگر نهاد که اگر پدر یکی از جمله یاران حشم  
 نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصی  
 پسر ندارد بداماد او می شود - و اگر کسی داماد هم ندارد  
 استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر  
 قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورت او مستقیم میدادند - همه  
 حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده  
 نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتی  
 شیخ الاسلام دهلی نبیسه بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین  
 ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین  
 نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام  
 کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بنده مومن دو اندوه  
 چون مگرانی دو کوه پیش می آید - بدان سبب حیران و نگران  
 میشود - یکی اندوه دین - دوم اندوه دنیاری - اندیشه دین  
 چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بنده مومن

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و با وعده عذاب - زیراچه از حالت خائمت و پیوستنی بجنّت هیچ کسی را با عبادت نسی بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشره مبشره رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمنی را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است \*

\* رباعی \*

که رشک برد فرشته از پاکي ما \* که خنده زد دیو ز بیبایي ما  
ایمان بدر گور سلامت چو بوم \* احسنت زهی چستی و چالاکي ما  
و اندوه دوم بنده مؤمن را اندیشه اهل و عیال و بچگان خرد سال ست  
که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهد بود - درین  
محل شیخ الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواری  
سفت - که خداوند عالم پناه نبي آدم اندوه دنیاوی در عهد  
دولت خویش بیش از بیش از دل بنده مؤمن بر گرفته - چون  
یکی از جمله یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه  
حال اران شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین  
کردار ثواب بیشتر است - و امیدواری بسیار - زیراچه چون  
خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش  
دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک  
و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بنده مؤمن  
سلب نکند - و سلامت ددار السلام رساند - الله تبارک و تعالی

ما را با جمیع مؤمنان امان روزی گرداند - امین یا رب العالمین  
 معیناً در آن روز که شیخ الاسلام بالهام ملک علام پیشش شهریار  
 عظام اینچنین نظیر بی نظیر گفت و جوهر نصائح سفت جمله  
 حاضران درگاه و ناظران درگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند  
 و ربان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک  
 پر آب کرده فرمود - شیخ الاسلام چنانچه دیدی ازان سلاطین  
 ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازین  
 جهان رخت بریندیم و این بیت خواند \*

\* چون بزم ما به بینی خالی ز ما بگوئی \*

\* روزی درین محلت غوغازده حسابی \*

مقدمه شانزدهم بیان رعیت پروری فیروزشاه

بتوفیق حضرت آله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام آله و بتوفیق الله  
 تبارک و تعالی در رعیت پروری بر آئین سروری جد بلیغ  
 داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه در عهد سلاطین ماضیه  
 و انونات غیر قیاس بود - رعایای بلاد ممالک و برایای سلطنت  
 در ادای مال مستهلک شدند - بعضی راویان برین مورخ  
 ضعیف شمس سراج عقیف گفته - دنبال رعیت همین دستور بود  
 یکی ماده گاو میکند داشتند - دیگر تمام می شدند - سلطان فیروزشاه

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بنده و احرار کاشته آنچه نامشروعات بود بنام درز گردانیده - و هرچه متشروع بود ازان هم خفت کرده - بلکه در طلبهای دیوانی از قانونات قانونی خارج محصول دیوان<sup>(۲۱)</sup> در تنگه دوجیتل شدن مرموده - اگر کارکنی و صاحب عملی ازان زیادت سندی تدارک الیم شدی اگر کالائے و یا متاعی در کارخانها خرید میکردند بر نهج معادلت و فیمت روز می ستندند - طوائف بارار از صغار و کبار خرسند بودند - هر کجا کالای نفیس و یا متاع لطیف بودی برای خرید کارخانها ذخیره میکردند - زیراچه<sup>(۳۱)</sup> چون نرخ بعدل شود و مال در زمان واحد ادا کنند هر ایینه طوائف را نفع بسیار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فیروز شاه از بسیاری خوف<sup>(۴)</sup> آله بر عهده داران درگاه تاکید کردی که بر کسی<sup>۱</sup> از تاثیر طمع بسی تعدی نرود - چون چنین تاکید شد رعیت افزود - و سیر گشت در مقامات خرمی ننست - تا کار رعایای سلطنت بجائی رسید و مرتب کسید که از قسم آبادی در هر اقطاعی و در هر پرگنه در هر گروهی چهار دبه آبادان گشت - در خانهای رعیت چندان غله و مال و اسپان و اسباب که نتوان گفت - و هر یکی را زر و نفرة

(۲) سلطنت \* (۳) خوف برخ نعلل شود \* (۴) حرف آله \*

(۵) رعایای مملکت و برایی سلطنت \*

سیار و اسباب بی‌شمار - هیچ عورتی از عورت رعایا بغیر از پدرایه  
 بودی - در خانه هر یکی از رعایا سترهای پاکیزه و بلنگهای  
 خوب و اشیاهای بسیار<sup>(۲)</sup> و مال فراوان هر همه را رخت<sup>(۳)</sup> بی پایان  
 جمله مملکت دهلی بعضی از بیاری دستگاہ بیع شده \*

\* بیت \*

خدا ترس را بر رعیت کمار \* که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمه هدهم غدر خسرو ملک و خداوندزاده

دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروز شاه

کرده بودند

نقل است که سلطان فیروز شاه بعون حضرت آله در شهر دهلی  
 مسعود باستمال مملکت و آئین<sup>(۴)</sup> سلطنت شد - خداوندزاده دختر  
 سلطان تغلق و خسرو ملک شوهر او<sup>(۵)</sup> در دهلی درون مقام حرم  
 سلطان محمد در خانه خویش میبودند - و سلطان فیروز شاه قاعده  
 کرده بود که بعد از نماز جمعه مخصوص برای ملاقات خداوندزاده  
 رفتی - چون سلطان فیروز شاه خداوندزاده را دیدی بتواضع تمام  
 و شتاب گام بکوشش ایستاده شدی - خدمت کردی - در آن وقت  
 خداوندزاده نیز بتواضع تمام خدمت کردی - سلطان فیروز شاه

(۲) بیقیاس \* (۳) راحب \* (۴) بر آئین \* (۵) ن

بسر او و داور ملک شوهر او دهلی \*

و خداوندزاده هر دو در جامعه‌خانه می‌نشستند - و خسروملک در آن حالت ایستاده میبود - و داورملک پس پشت خداوندزاده نشست - بعد از گفتن حکایات بی‌نهایت چون زمان گذشته خداوندزاده برگ دادی - سلطان فیروز بارگشتی - همچنین در هر جمعه شاه فیروز بر سبیل معناد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد می‌سفت چون آثار حسد و اسرار حقد بتقدیر احد در جسد آدمی باقی ست و این علامت باقی ست خسروملک خود مراده و خداوندزاده را این اتفاق افتاد که سلطان فیروزشاه را حرکت باید داد - و ابواب عداوت باطن بظاهر باید کنسد - یعنی چنانچه سلطان فیروزشاه سکندر ثانی در روز جمعه در آن محل که خداوندزاده می‌آمد و بسطان فیروز می‌نشست بیاید در آن محل بکاره میباید گرفت و میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشه پیش متفق شدند - در آن محل عمارت سقف بود با دو حجره بغلکه خسروملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بناگوش مستعد گردانیده درون هر دو حجره بغلکه بدمام پر کفانیده برایشان عهده نهاد - چون خداوندزاده دامنی بسر خود راست گذاذ زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان فیروز اندازند - و سر ارتن او جدا گردانند - و بعضی زره پوش را خسروملک بیونا زیر تختهایی در بیرون پنهان ایستاده کرده



و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بغوعی از درون خانه سلامت بیرون آید آن زره پوشان که چون <sup>(۲)</sup> (عد خروشان زبر نخذهای در ایستاده اند بیرون آیند و نیغ چون میغ برق بر فرق سلطان فیروز گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسروملک خود مراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند چون روز جمعه شد سلطان فیروزشاه بر آئین معتاد بعد از نماز جمعه برای ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو زفر فرود سقف در یک جامه خانه نشستند - و داورملک در عقب خداوندزاده بر قانون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته ناپاک خسروملک خداوندزاده را از شوهری دیگر بود - المقصود آنکه اربین غدر احتراز می نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت داورملک اهل سعادت بدیدن سلطان فیروزشاه اهل مهارت سرانگشت شهادت خود بدنندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت رسانید - اعنی ازین مقام بتعجیل تمام سبک میباید خاست و درگاه خود میباید آراست - همدران لحظه و لمحّه حضرت فیروزشاه از آثار الهام آله ایستاده شد - تا آمدن برگ هرچند که خداوندزاده گفت یک لحظه توقف میباید کرد تا تنبؤل برسد درین محل سلطان فیروزشاه اکمل فرمود فتح خان ملول است - ازان سبب

تتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کهتر آمده خواهد شد  
 سلطان فیروز سبک از خانه خداوندزاده بیرون آمد - بفرمان الله  
 تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجره‌های بغلگه بودند  
 ازین مقاتله که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون  
 سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون  
 پدید آرنده حکمهای مکنون آن اشخاص که با قوت بی قیاس  
 ریز تخته‌های در بیرونی پنهان بودند و انتظار می نمودند ایشان را  
 از حال در آمدن سلطان فیروز در خانه خداوندزاده خبر بود  
 از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نداشتند - سلطان فیروز شاه بکرم  
 حضرت آله از خانه خداوندزاده سلامت بیرون آمد \* \* ابیات \*

بیش آور عزت و مذلت \* بخشنده ملک و مال و ملت  
 شکننده کام کامکاران \* دوزنده دام دام داران

چون سلطان فیروز شاه بکرم آله از درون خانه آن اهل تباہ بیرون آمد  
 آواز بلند کرده هر کسی را از هواخواهان میطلبید - چون روز  
 جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - در انوقت رای بهیروهو بهتی  
 بنامی سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروز شاه  
 اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیروهو تیغی که  
 بر دست داری بمن ده - رای بهیروهو دریافته که کار از دست رفته  
 رای بهیروهو گفته که من بنده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ از دست زای بهیرو بستند - و از نیام کشید از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد سلامت و سعادت بالای کوشک برآمد - همدران وقت جمله خاندان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانه خسرو ملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و از ایشان از حالت این مقالات پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل سلطان فیروز شاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهی بود آن طائفه بیک زبان باز نمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیده عقل ما نوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از حال بیرون آمدن معلوم نشد \*

شور بختان بآرزو خواهند \* مقبلان را زوال نعمت و جاه الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروز شاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسرو ملک بقوت آن مال کوشش برای غدر گماشت - آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسرو ملک را ازین محل جلا کردند و از آثار ملکی و روش قانون جهانگیزی داور ملک را فرمود تا هر غره ماهی برای دیدن ما بیاید بازانی پوشیده و کفش در پا کرده یعنی بدین طریق آید - آری هر کرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقی اوست \*

\* بیت \*

کسی را که ایزد کند پاروی \* که باشد که با او کند داوروی

## مقدمه هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز خطبه سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین

نقل<sup>(۲)</sup> است بدان سبب که این سخن باتفاق جمله اهل  
فضیلت است که آئین جهان داری و قوانین شهرپاری مدت چهل سال  
کمال فیروزشاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم  
تاجداری هم بروشده - معینا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد  
دولت خویش بفرست و کیاست بیش نامهای سلاطین ماضیه  
در خطبه اعیاد و جمعاعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال  
مذکور بیست و یک سکه مشهور که در قسم تاجداری است  
و سی و یک علامه و آداب<sup>(۳)</sup> جهان داری است روشن کرده این  
مورخ ضعیف شمس سراج ضعیف ( که در مدت چهل سال آنحضرت را  
دیده و بیست و سنو پیش تختگاه اهل برکت برابر اصحاب دیوان وزارت  
در محل سلام رفته ) درین تواریخ برای دستور حال و استقبال مشرح  
و مبیین باز دیده - تا یادگاری باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول  
بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهای بعضی سلاطین در خطبه  
اعیاد و جمعاعات - مقرر<sup>(۴)</sup> همگان و مبرهن باستان است که قانونی بود

( ۲ ) نقل است و درین نقل عجایبات نقل است بدان سبب این \*

( ۳ ) امارت \* ( ۴ ) مقرر \*

میان سلاطین دارالملک دهلی که در خطبهای اعیاد و جمعاعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیهٔ دهلی نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانهٔ دارالملک دهلی مذکور مشهور نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار<sup>(۳)</sup> در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران \*

بزرگش نخوانند اهل خرد \* که نام بزرگان بزرگتی برد  
 معهدا سلطان فیروزشاه از جملهٔ سلاطین ماضیه (که بر اورنگ<sup>(۴)</sup>  
 شاهی و تختگاه پادشاهی نشسته بودند) نام بعضی سلاطین اختیار  
 کرده بدین تفصیل ۱ - اول حضرت سلطان شهاب الدین محمد  
 بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت  
 سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت سلطان غیاث الدین بلبن<sup>(۶)</sup>  
 پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاء الدین

۲ ن ( مشهور \* ( ۳ ن ) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان \*

۴ ن ( بر اورنگ سلاطین شاهی \* ( ۵ ن ) مغزالدین محمد سام \*

۶ ن ( حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجی ششم

حضرت سلطان علاء الدین راعی \*

محمد خلجی - هفتم حضرت سلطان قطب‌الدین مبارک - هشتم  
 حضرت سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد عادل<sup>(۲)</sup>  
 دهم حضرت سلطان فیروزشاه رحمة الله علیه المقصود دو تاجدار  
 برگزیده حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فیروز قرار یافته - یکی  
 سلطان محمد بن فیروزشاه - دوم سلطان علاء‌الدین سکندر شاه - فی الجمله<sup>(۳)</sup>  
 تا غایت ابام خطبای خوش کلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام این  
 تاجداران اهل اکرام<sup>(۴)</sup> میخوانند - آری مستحسن کرداری اختیار  
 احسن فیروزشاهی در قسم بادشاهی بالهام الهی (که نام جمیع سلاطین  
 طالبان دین در عهد دولت خویش بفرست و کیاست بیش روشن  
 و منظور گردانیده) نبشته آمد \*

اکنون آغاز کرده شود از حال سکهای تاجداران

ذکر دوم بیان سکها در قسم تاجداری

معلوم جهانیان و مفهوم عالمیانست که سلطان فیروزشاه بالهام  
 حضرت آله در قسم ملک داری و روش جهانداری بیست و یک  
 سکه در آئین تاجداری وضع کرده - و سی و یک علامت در قسم  
 جهانداری - آسامی هر یک جدا این موزخ ضعیف شمس سراج عقیف  
 درین قسم مفصل و مبین نبشته تا خوانندگان را فائده باشد \*

شرح آسامی سکها

(۲) محمد بن تغلق \* (۳) بن سلطان محمد شاه \* (۴) کرام \*

بیست و یک سکه برین جمله اند - <sup>(۲)</sup> خطبه - تخت - <sup>(۳)</sup> مغدلی \*  
 مهر بر عمیق - <sup>(۳)</sup> طغرا در توقیع و تبلیغ - مگس ران - بانگ پاس \*  
 درعه - غاشیة باره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخل - بهیر  
 در بیش محل - نوبت در سواری مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه \*  
 ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سوا  
 اول وقت - بانگ جرس بوقت بر آمد - دره بیدکوش - <sup>(۴)</sup> الحاصل این  
 بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران است - مگر دو سکه سلطان  
 فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار <sup>(۵)</sup> درک بیش وضع  
 کرده - یکی <sup>(۶)</sup> طاس گهواره بعد از آمدن از سواری <sup>(۷)</sup> تهیه وضع کرده بود  
 شرح آن بعد آخر شدن <sup>(۸)</sup> کتاب سواری تهیه نبشته آید - سکه دوم  
 فشار چتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در  
 پادشاهی <sup>(۹)</sup> نشسته اشجار امن در گذار زندگانی <sup>(۱۰)</sup> کشته - اعنی زیر زمین  
 شدگان - معینا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چتر سلاطین  
 و چتر غیر سلاطین فرقی میباشد - تا در میان جهان رموز احسن از  
 کدوز مستحسن جمال <sup>(۱۱)</sup> نماید - چه دارای درگاه فیروزشاهی چون

( ۲ ) خطب \* ( ۳ ) مهر در جینل \* ( ۴ ) تاجدار بست \* ( ۵ ) ن

اسرار در کشته \* ( ۶ ) طاس گهواره که از حالت آن در محل آن مشروح

کتابت کرده آید زیورچة سلطان فیروزشاه طاس گهواره بعد از آمدن الخ \*

( ۷ ) نبشته \* ( ۸ ) کتابت \* ( ۹ ) اشجار زندگانی \* ( ۱۰ ) ن

این عبارت بظاهر ربطی ندارد ( ۱۱ ) ن بماند \*

بلغامی بارگاہ بادشاہی بالہام آہی نثار چہتر در بلاد ممالک دہلی  
 وضع کردہ - بدرگاہ<sup>(۲)</sup> والا جاہ \* ( ایضا ۲ )

قسم دوم بیان لکھنوتی دو کورت سواری سمت  
 جاجنگر و نگرکوت

مزدہ مقدمہ اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکھنوتی  
 اول کورت سنجری برابر رکاب روان کردہ و موازنہ  
 یکہزار کشتی بند کشا در گردن  
 کہاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف  
 شمس سراج عقیف باز نمودند - کہ موازنہ ہفتاد ہزار ارخانان و ملوک<sup>(۴)</sup>  
 بر آمدی - بدین طریق فیروز شاہ<sup>(۵)</sup> باعزاز و اکرام و ارادت<sup>(۶)</sup> تمام سمت  
 بنگالہ روانہ شدہ - ہر بار حضرت شہریار نیکوکار رخ بجانب مقربان  
 درگاہ و اہل اختصاص بارگاہ کردی - و دست مبارک خود بر محاسن  
 خود فرود آوردی - و این بیت فرمودی \*  
 \* بیت \*  
 ہمیں گویم و باز گویم ہمیں \* مجنباں مرا تا نچنبد زمین<sup>(۷)</sup>  
 المقصود از کرم آلہ سلطان فیروز شاہ در حرم لکھنوتی رسیدہ - و خان جہان  
 در شہر دہلی ماند \*

( ۲ ) و ماہ و جاہ \* ( ۳ ) مقدمہ روان \* ( ۴ ) دہلیز اژان \* ( ۵ )  
 حضرت فیروز شاہ \* ( ۶ ) باداب و وزارت تمام \* ( ۷ ) نچنبد \*  
 ( ایضا ۲ ) صحیح البیاضی \*



## مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکنهوتی

و محاصره<sup>(۲)</sup> کردن

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده<sup>(۳)</sup> در بنگاله با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلی که لب آب بودی قوت خود نمودی - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسی<sup>(۴)</sup> و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پرورین کشتیهای بند کشا که روان کرده بودند طایفه گردان و گندآوران با تیرهای گران و سنان درفشان در کشتیها می نشستند - بزخم چوب تیر و تبر نازک بی نظیر باز میگردانیدند الغرض چون سلطان فیروز شاه با جیوش هواخواه در کرانه لب آب کوسی رسیده دران محل قدری آرمید - یک لحظه<sup>(۵)</sup> عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس الدین<sup>(۶)</sup> با لشکر بی پایان ایستاده بود - گذارش در دشوار می نمود - سلطان فیروز شاه موازنه صد کوره زمین بالادست کوسی رفت - فرود جیارن گذشت<sup>(۷)</sup> در محلی که دهانه لب آب کوسی از درون کوه بیرون آمده است دران محل پایاب کشیده \* راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲) محضر \* (۳) کرده \* (۴) در زمین بنگاله \* (۵) کوهی \*

(۶) لمح \* (۷) سلطان \* (۸) گرفت الخ \*

با زور می‌رود - پانصد منی سنگ بزر آب چون سفال غلطان  
 می‌رود - معیناً درین محل آن شه‌نشا‌ه مستثنی فرمان فرمود  
 تا فرودست و بالا دست از باباب بیلان ایستاده گشتند - تا خلق<sup>(۲)</sup>  
 لشکر باسانی بگذرد - بیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده  
 کرده<sup>(۳)</sup> تا زور آب کم شود - و طغاب‌های ریسمانی در پیلان بسته  
 فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طغاب  
 زند - معیناً چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گزارای آب کوسی<sup>(۴)</sup>  
 شد و سمت سلطان شمس‌الدین کوه گران<sup>(۵)</sup> آورد سلطان  
 شمس‌الدین شنید که لشکر بالا دست فرود چیارن بر لب آب  
 کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس‌الدین  
 با جمعیت بیقیاس دزون اكداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ  
 ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه  
 رای جیارن را چتر داده - المقصود سلطان شمس‌الدین شهر پنداره  
 خالی کنانیده در اكداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اكداله  
 دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد  
 لشکر خود کنگره<sup>(۸)</sup> بگذاشتند - و خندق کاوانید - هر روز انواع سلطان  
 شمس‌الدین از دزون اكداله بیرون می‌آمدند - و نموداری میکردند  
 ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزحم چوبه نیر غریبل

(۲) دست آن \* (۳) کند \* (۴) لب آب \* (۵) کومال گران \*

(۶) وزین \* (۷) راه جسارت \* (۸) کله‌بر بندایند \* (۹) فوج \*

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بان<sup>(۲)</sup> کلام بسیار و گفتار  
 لایعنی بی شمار از نهایت اضطراب درون جزائر اكداله<sup>(۳)</sup> حصاری  
 شده - ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفه<sup>(۴)</sup> راوان و رانگان  
 و زمین داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست  
 او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله<sup>(۵)</sup> در جنگ سلطان فیروز  
 آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود  
 میان یکدیگر قوت می نمود - الحاصل چون چند گاه میان هر  
 دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانند کرم در  
 زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان  
 اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقریان درگاه و مشیران  
 بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر  
 احساسی سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته  
 چون سلطان شمس الدین حصاری شده و گرد برگرد اكداله جزائر  
 بحر افتاده و سلطان شمس الدین در دل خود ابواب منقلب  
 کشاده که تا ایام برشکال<sup>(۷)</sup> در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد  
 هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین باز گردد درین محل

(۲) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بی شمار از نهایت اضطراب الخ \*

(۳) اكدار \* (۴) ربان و مالکان \* (۵) ولایت \* (۶) ن

جنگ طرفین بچنگ جنگ حیات یکدیگر قوت می نمود \* (۷) پیشکال

(۲) صواب آنست که بر طریق تعبیه چند کره پستر میباید شد تا از پرده غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چه چیز روی نماید رای مقربان درگاه و اختیار مشیروان بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهر دهلی رخ آورده در منزل هفت کروهی فرود آمد<sup>(۳)</sup> - و چند نفر قلندر را بر سبیل تعبیه سمت اكداله فرستاد - و برایشان بدینسان آگاهی داد که اگر شما را بگیرند و در اكداله نزد سلطان شمس الدین برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که پیش سلطان شمس الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر و بنگاه<sup>(۷)</sup> بطریقه گریختگان می رود - چون قلندران مذکور بمستور فرود حصار اكداله مشهور رفتند ایشان را گرفته<sup>(۸)</sup> پیش سلطان شمس الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه بطریقه گریختگان می رود - درین محل سلطان شمس الدین الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجالس خود گفت - باری میدانید - چون سلطان فیروز گریخته می رود او را دست بردی میباید نمود - و ابراب قهر چون خسروان میباید کشود - سلطان شمس الدین با جیوش قهر آگین از درون اكداله بیرون آمد •

مقدمه سیوم - جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲) شدن • (۳) آمده • (۴) قلندران • (۵) بدین سمت •

(۶) ن • (۷) بنگاه • (۸) گرفتند و پیش الخ •

شمس‌الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته  
 شدن یک <sup>۲</sup> لک و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله  
 نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان  
 فیروز بطریقه گریختگان رخ بجانب دهلی نهاده عنان بسوی  
 مراجعت داده درین محل بعضی را بیان گفته که حضرت فیروزشاه  
 رخت ایستاده گذاشت - و بعضی روایت کرده که حضرت فیروزشاه  
 فرمود تا در بعضی رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند  
 و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب  
 کین و دو لک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهابت  
 پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمده  
 و حضرت فیروزشاه با جیوش دولتخواه در منزل هفت گروهی  
 رسیده بود - و انتظار می نمود - دران مقام (که لب ابی ست غرقاب  
 و آن لب آب پایاب کشیده) <sup>۴</sup> بنگاه حضرت فیروزشاه دران پایاب  
 گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچن نه گرهی  
 کشیده بسوی لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گذار  
 این کردار بگوش حضرت فیروزشاه پرکار رسانیدند - و برین جمله باز نمودند  
 که شمس رندی <sup>(۵)</sup> از تاثیر لوندی <sup>(۶)</sup> با لشکر فراوان <sup>(۷)</sup> و رجال بی پایان  
 با پیلان کوه پیکر چون زهرن انفسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲) یک لک اهل نیک و بنگاله \* (۳) پایان \* (۴) بنگاله \*

(۵) شمس \* (۶) مائر \* (۷) رجاله \*

چون تاجداران گیتی پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش  
 بیش گماشته افواج جلیس<sup>(۲)</sup> خویش را در سه محل داشته - در میمنه  
 ملک دیلان میرشکار با سی هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا  
 اهل اختیار برابر او نیز سی هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان  
 خوش کردار در فوج او نیز سی هزار سوار کُند آور و نامدار - و حضرت  
 شاه فیروز درین هرسه فوج خود میکشت - و الفاظ دلداري چون  
 خسروان میگفت - و هریک تن ( که دران انجمن بود از زمره  
 گردان جهانگرد و فرقه کُند آوران گیتی نورد ) در آهن و فولاد غرق - و درین  
 هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده  
 تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خاندان و ملوک دران روز برابر<sup>(۳)</sup>  
 مراتب حضرت فیروزشاه آوردند - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - مع هذا<sup>(۴)</sup>  
 حضرت فیروزشاه مستثنی دران حالت مانند سلاطین اهل جلال<sup>(۵)</sup>ت اسلحه  
 مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهی چون آئین شاهنشاهی  
 دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامه<sup>(۶)</sup> مراتبها بیکبارگی فرودرفته  
 در میان دو لشکر هراهر<sup>(۶)</sup> خاسته - چون سلطان شمس‌الدین افواج<sup>(۷)</sup>  
 جیوش حضرت فیروزشاه را بسان افواج<sup>(۸)</sup> بحوز آراسته دید بر خود<sup>(۹)</sup>  
 چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

( ۲ ) جیش \* ( ۳ ) زبر \* ( ۴ ) آورده \* ( ۵ ) جلالت \*

( ۶ ) چراچر \* ( ۷ ) شمس‌الدین دندی \* ( ۸ ) چون \* ( ۹ ) ن

بچهار فیروزشاهی نرسیده برتن خود چون برگ بید لرزیده \*

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد \*  
 پس در میان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسامنوا قتال افتاد<sup>(۲)</sup>  
 از میسره ملک حسامنوا نیز دست پشت کشاد - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب داد - هنوز میسان افواج شمسی و میان افواج ملکنوا در آویز بسان لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازی چون مبارزان سر اندازی ابواب خونریزی کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار در آویز بجائے رسید و بمرتبه کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تائیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجه نظامی خوش مقال است \* \* ابیات \*

در آمد بغریدن ابر سیاه \* ز ماه تیف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو \* کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تاتارخان روی بسوی سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسامنوا قتال

افتاده \* (۳ ن) دست پشت \* (۴ ن) آب \* (۵ ن) ملک

حسامالدین نوا \* (۶ ن) چون \* (۷ ن) شیرین \*

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت آله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست که همین زمان شمسی بدست آید \*  
\* بیت \*

بیاران خود گفت کاین صید خام \* کجا جان برد چون در آید بدام  
القصة بعد قتال بسیار و خوفناک بی شمار از آثار اضطراب سلطان  
شمس الدین مکار روی بفرار نهاد - و بفرمان کرد کار و تقدیر نمایند<sup>(۲)</sup>  
لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بجز آنکه  
خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از میسر  
و میمنه ملک حسام نوا<sup>(۳)</sup> و ملک دیلان زور آور<sup>(۴)</sup> گردیدند لشکر بنگاله  
از پندوه تا اكداله بتمام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال  
شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته ای شمس سیاه رو  
کجا میروی - مرد را میبایست که بروی مردان پشت نهد - زمانی  
ایستاده شو تا قوت بجهای فیروزشاهی به بینی<sup>(۵)</sup> - سلطان شمس الدین  
چنان گریخت که پروای کسی نکرد \*  
\* مثنوی \*

مرو تا نبرد دلیران کنم \* درین زمره زرم شیران کنم  
به بینیم کز ما بلندی کراست \* درینکار پیروزمندی کراست  
بتوس ارچه شیری ز شیرانگان \* دلیری مکن با دلیرانگان  
معهدا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت آله فتح روی داده - جمیع

( ۲ ) شکست \* ( ۳ ) حسام الدین نوا \* ( ۴ ) آورده \* ( ۵ ) ن

مرو بایست روی مردان بین \*



خازان و ملوک زبان بدعای شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون  
 جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله  
 بآن قوت و کمال با هفت سوار کریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه  
 افتاده - چنین گویند دزان لب آب ( که حضرت شاه فیروز نزل  
 فرموده بودند و از اکتاله هفت کوه می نمود ) افواج حضرت فیروزشاه  
 چون گردان هواخواه دذبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حیل  
 رفته - سوار و پیاده چزار او چندان کشته شده که طریقه خرمنهای غله<sup>(۳)</sup>  
 از کشته شدگان برآمده - بلکه بعضی<sup>(۴)</sup> راویان گفته که از غایت کوشش<sup>(۵)</sup>  
 بسیار نهایت کشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد \*

## \* ابیات \*

آورد چو عزم در فرودست \* کردست سپاه شمس دین پست  
 بکرفت بجنگ چون چهل پیل \* بنمود مراجعت به تعجیل  
 در چشم نیامد آنهمه گنج \* تا زو نرسد بمؤمنان رنج  
 شاهي که بجنگ خصم تنها \* بی سر بکنی<sup>(۶)</sup> هزار تنها  
 معهذا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده  
 کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اکتاله دیر  
 سلطان فیروز گردید - درین محل راویان مدقق گفته که جمله عورات<sup>(۷)</sup>

( ۲ ) یعنی \* ( ۳ ن ) خرمن خرمن خرمنهای غله از کشته شدگان

بر آمد \* ( ۴ ن ) بلکه راویان روایات گفته \* ( ۵ ن ) کشش \* ( ۶ ن )

نکند \* ( ۷ ن ) گردانیده \*

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اكداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالای حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر بوهنه کردند - و از غایت اضطراب زاری آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلمانی چندی را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورت مستورات مخدرات بدست ناهلان گرفتار گردند فدای فیامت آما و صدقنا بیش کرسی قضا چه روی نمایم - پس میان من و طائفه مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکی بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکی برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلی درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آثار هوشیاری بسی درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین (۳) رجاله است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر آب بسربردند (۴) برین وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلی کردن مصلحت نیست (۵) اندیشه ملکی برین است - حضرت فیروزشاه باهام آله بدین اندیشه بارگشت - و اكداله را آزادپور خطاب کرد \* بیت \*

(۲) برهن \* (۳) وحل \* (۴) جزائرات \* (۵) بر من وجه الخ \*

جهاندار با فتح دمساز گشت \* شبانگه با آرامگه<sup>(۲)</sup> باز گشت

آری عجب اسراری در قسم ملکی و آئین جهانداري از وجود  
 خان اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران همدران مکان فعلی در  
 وجود آمده که حضرت شاه فیروز را بغایت خوش آمد - گفته اند  
 که دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله  
 افتاده ابواب کوشش بیش کشاده - چنانچه سلطان شمس الدین از  
 هیبت تاتارخان رخ بگریز نهاد - خان اعظم نزدیک رسیده خواست  
 تا تیغ بر او گذار کند - آخر الامر اندیشه کرده تیغ نه انداخت و از  
 دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فیروزشاه  
 از خان اعظم تاتارخان پرسید چون شما بر سلطان بنگاله<sup>(۳)</sup> آنچنان  
 قادر گشتید تیغ بر آورد؛ بغیر گذار کردن چه سبب بارگشتید  
 تاتارخان چون دستوزان خسروان عجب جوابی گفت - و جوهر  
 گوهر ملکی سفت - یعنی بر تاجداران تیغ انداختن کار من نیست  
 اشجار این آثار و اسرار این کردار<sup>(۴)</sup> در ضمن منست - بدین اندیشه تیغ  
 گذار کرده نشد - چون اسرار این انوار تاتارخان نیکو کردار پیش  
 حضرت جهاندار از زبان گهربار بیرون داد حضرت فیروزشاه را بغایت  
 خوش آمد \* \* بیت \*

بالغ عقل را بسے یابی \* بالغ ملک کم کسی یابی

( ۲ ) آرام خود \* ( ۳ ) بنگالیان \* ( ۴ ) انوار در ضمن ملکی

## مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز

## سمت دهلی

نقل است که چون حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی<sup>(۲)</sup> فتح بنگاله دست داد هر یک<sup>(۳)</sup> و ضیغ و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهای کشته شدگان سوار و پیادهٔ بنگاله جمع کنند - هر آنکس که سری از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هر سری یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد نمودند<sup>(۴)</sup> - و سرهای کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهای نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمی بلکه چیزی زیاده آمد زیراچه هفت کروه کشش بر کشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت می نگرید - و هر بار رخ بسوی اصحاب خود میگرددانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبود و اندیشهٔ عیال و اطفال بیش نیامدی بدین روز گرفتار نمیشدندی - چنانچه مناسب این حال خواجه

( ۲ ) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد • ( ۳ ن ) هریکی •

( ۴ ن ) قصدی • ( ۵ ن ) سلطان •

فظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد \* \* منگوي \*

بعبرت دران کشتگان بنگريست \* بخنديد پيدا و پنهان گريست  
 که چندين خلائق درين دار و گير \* چرا کشته بايد<sup>(۲)</sup> به شمشير و تير  
 فلک را سر انداختن شد سرشت \* نشايد کشيدن سر از سر نوشت  
 درين پرده کز سرودي مگوي \* درين خاک شوریده آبي مجوي  
 المقصود فيروزشاه برگزيده حضرت آله ازان مقام باهتمام تمام و  
 بشتاب گام چون آئين خسروان عظام عنان مراجعت بسوي دارالملک  
 دهلي گردانیده در پندوة رسيد - دران مقام خطبه بنام حضرت  
 فيروزشاه خواندند - و شهر فيروزآباد نام نهادند - چون سلطان  
 فيروزشاه اكداله را آزادپور نام کرد و شهر پندوة را فيروزآباد تا غايت  
 ايام سلاطين آن مقام براي برکت و يمن اين هر دو مقام را همين  
 لقب مستقيم داشته در دفاتر ايشان تا غايت مينويسند آزادپور  
 حرف اكداله فيروزآباد عرف پندوة - چون فيروزشاه در کرانه لب آب  
 کوسي رسيد و ايام برشکال درآمد فرمان شد تا جيوش مذکور چون  
 جيش شاه فغفور در کشتيهاي بند کشا بگذرد - تمام حشم و جمله  
 خدم در کشتيهاي بند کشا گذشته - چون سلطان شمس الدين درون  
 اكداله درآمد آن کوتوال که دروازه بسنه بود او را گرفت و کشت  
 القصة چون سلطان فيروزشاه با نصرت بهروز بارگشته فرمان فتحنامه  
 لکهنوتي در شهر دهلي فرستاد - دران ايام<sup>(۳)</sup> خان جهان مقبول وزير

پرتدبیر در شهر دهلی نایب غیبت بود - و در محافظت مملکت  
 جد می نمود - و در فتحنامه این بیت بود \* \* بیت \*  
 چه لشکر میکشی بر قلب عشاق \* صف مغلوب را هوئی بسندست<sup>(۳)</sup>  
 چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلی نزد خان جهان<sup>(۴)</sup>  
 رسیده دران روز خلائق را شادپی عام افزوده - یکی فرحت فتح  
 بنگاله - دوم فرحت سلامتی ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور  
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبلهای شادبانۀ نهگانه زدند - چون  
 سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان جهان اسبابهای بسیار و خدمتی  
 بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروز آباد آبادان  
 نگردیده بود - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلی درآمد چندان<sup>(۵)</sup>  
 بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه  
 رفته - و رسوم بیرق در عهد سلاطین ماضیه نبود - این نیز وضع خاصه<sup>(۶)</sup>  
 فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلی درآمد  
 چهل و هفت فیل فتح لکهنوتی را رنگه کرده و عمارتها و جملههای  
 نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر در آوردند  
 بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر  
 از مرد و عورت مملکت برای تماشای حضرت سلطان والهی سلطنت  
 استقبال نمودند - هر همه زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه

• (۲) مدرسه • (۳) پسند • (۴) نر • (۵) نکرده بودند •

• (۶) یافته نبود •

\* کشادند \*      \* ابیات \*

یارب ز جمال این جهاندار \* آشوب گزند را نگهدار  
 هر در که زند تو ساز کارش \* هر جا که رود تو باش یارش<sup>(۲)</sup>  
 راپان شریف ترین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده  
 که حضرت فیروزشاه کرت اول ( که مهم لکهنوتی کرده و دست قوت  
 بر شاه بنگاله برآورده ) مدت یارده ماه جانب لکهنوتی بود - و بعد  
 یارده ماه سمت دهلی مراجعت نمود \*

### مقدمهٔ بنجم بنای شهر حصار فیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزی بعنایت ربانی  
 در شهر آمد چند سال متواتر سواری در حریم دهلی کرد - این  
 مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از  
 آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصار فیروزه بود - و برای  
 استمالت مملکت انواع جد می نمود - و ابواب احسان بسوی  
 ایشان میکشود - و بنای شهر حصار فیروزه همدران ایام بود - هر بار که<sup>(۳)</sup>  
 سلطان فیروز در شهر آمدی چند روز<sup>(۴)</sup> معدود ماندند باز همانجا  
 رفتی - چون شاه فیروز را اتفاق بغای شهر حصار فیروزه در دل افتاد  
 در محلیکه شهر حصار فیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت  
 حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکی

( ۲ ) در هرکه \* ( ۳ ) شهر فیروزه \* ( ۴ ) هفتاد روز \*

لراس بزرگ - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در  
 لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ  
 دیهی بغیر کهرک نباشد - <sup>(۳)</sup> چون حضرت شاه فیروز زمین حدود  
 لراس بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک  
 برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه  
 دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بی آبی بود - بلکه در  
 هوای تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل  
 میرسیدند چهار جیتل سبوی آب ببها میخریدند - یعنی بی آبی  
 دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که  
 از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بندهٔ امیدوار بامید  
 حضرت پروردگار درین دیار برای منافع مسلمانان نیکوکار شهری  
 بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلیٰ درین زمین آب نیز پیدا آرد  
 حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکیبار کوشش  
 نموده بنامی شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال  
 باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهایی کهنسار را از  
 کوه نرسامی آورده چونه پخته با کهور <sup>(۸)</sup> آمیخته حصاری بزرگ بطول  
 بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هر یک از اعوان حضرت

\* (۴ ن) کداس - دردیگر - لداس \* (۳ ن) یعنی \* (۴ ن) آبادان \*

\* (۵ ن) فرمایش شهر آغاز شد \* (۶ ن) کهرسل \* (۷ ن) نوسا \*

\* (۸ ن) کهورسنگ \*



و افسار مملکت در آنکها تعیین شده - هر یک تن دران چمن درالنگ  
 خویش از تاثیر خوف بیش بجد<sup>(۳)</sup> تمام در عمارت مشغول شدند - چون  
 حصار مرتب گشت و مدتی هم درین مشغولی گذشت سلطان  
 فیروزشاه بالهام آله آن حصار را شهر حصار فیروزه نام داشت - بعد از  
 مرتب شدن حصار خندق<sup>(۴)</sup> کاویدند اینچنین که بعد از کاویدن<sup>(۵)</sup>  
 از ته خندق و با هر دو بازوی خندق ریخته بر آوردند - و بالای  
 بازوهای خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر  
 درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند  
 چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاری بودی  
 و درون حصار یک کوشک بر آوردند که در جهان هیچ کسی با تجسس  
 بسی آنچه آن کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک  
 محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار بر آورده - و حکمتهای  
 بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسی  
 با فراست بسی درون کوشک محل فرود آمده - چون چند محل  
 گشتی در میان آن رسیده - محل میانه فرود کوشک بغایت تاریک  
 با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبری نمیکردندی ازان  
 تاریکی بیرون آمدن ممکن نبود - چنان<sup>(۶)</sup> گویند وقتی فراشی  
 آنها دران مقام در آمده بود - چند روز غائب شده - بعد

(۲) راه \* (۳) بجد اتمام عمارت \* (۴) کاویدند \* (۵) ن

کافتن \* (۶) گویند - بلا چنین \*

همان نگاهبانان در آمدند - و ازان تاریکی بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعلت گیتی افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امرای اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و مکلهایی خوب و پاکیزه راست گذایدند معهداً چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بی نهایت بی آبی دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جوپها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوی از لب آب جون کشیده - و جوی دوم از دهان لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوی رجیوا<sup>(۳)</sup> و جوی الغخانی دهان این هر دو جوی از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کوه کوه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ ( که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهده شب نویسی خواصان داشت ) برین مورخ باز نمود که حضرت فیروزشاه مدت دو و نیم سال در بغای شهر حصارفیروزه اشتغال داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششی مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

بسیار اشجار بیشمار نهال کفانید - چنانچه از هر جنس میوه دران باغات بار گرفته - سدابهل و جنهري و نارنگ و سکندر اول<sup>(۳)</sup> - و گلهای از هر جنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پوندآ - اگر کسی پوست نیشکر بدنندان دور کرده<sup>(۴)</sup> از غایت نرمی تا نغذ نیشکر رسیده - و البته پیش ازین در زمین حصار فیروزه<sup>(۵)</sup> فصل خریف شده و فصل ربیع وفا نکرده - زیرا که گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروز شاه آبهای فراوان در جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه برده هر دو فصل برفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین شق هانسی<sup>(۶)</sup> میفشند - چون شهر حصار فیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ باز شق حصار فیروزه نویسند - اقطاع هانسی و اگرده<sup>(۷)</sup> و فتح آباد و سرستی تا سالوره<sup>(۸)</sup> و خضر آباد و اقطاع دیگر بتمام داخل شق حصار فیروزه کردند<sup>(۹)</sup> - لمتقصود شهره معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداری حصار فیروزه بعهده ملک دیلان کردند چون آبهای فراوان و جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه درآمد آبهای بسیار جمع شد - هرکه خواستی نزدیک کشت و یا باغ خود چاه بخته بکارن بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتی آب پدید آمده

( ۲ ) چنیري \* ( ۳ ) سکندر اول \* ( ۴ ) وا کردی \* ( ۵ ) ن

در آن زمین \* ( ۶ ) و آوین ( ۷ ) آگره \* ( ۸ ) ستاپوره \* ( ۹ ) ن

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعای خلق می‌کشد \*

\* ابیات \*

یارب بکرم تو سایه خویش \* داری سر خلق از جهان بیش<sup>۲)</sup>  
چارید به نخت و تاجداری \* مطلوب دلش بشه سپاری

### مقدمه ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق آله هردو شهر بر طریق  
برو بحر آبادان گردانید یکی فتح آباد که از حالت مقاتلت او در  
قسم اول باز دیده آمد دوم شهر حصار فیروزه که شرح مقدمه  
آن سابق نوشته شد درین هردو جویهای بسیار و بیشمار در آورده  
میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانید<sup>۳)</sup> - و درین  
مسانت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبه جنید و قصبه  
دهاترته و شهرهانسی و تغلق پور عرف سپده<sup>۴)</sup> در هر یک قصبه  
و مواضع از آبهای این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت  
درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علمای احسن  
صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و ارایشان  
فتوی طلبند - که اگر شخصی برنج<sup>۴)</sup> نفسی و مالی جویهای آب  
از لب آبهای غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات  
آن جویها جاری گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

( ۲ ) نر \* ( ۳ ) رسیده - رسابد \* ( ۴ ) نر دج و مال \*

بیتند<sup>(۲)</sup> رنج را چیزی حق سعی حاصل آید یا نه - جمیع اسانده متفق شدند و گوهر صدق<sup>۳</sup> را بصدق سفتند - گفتند که صاحب بیتند<sup>(۴)</sup> رنج را و سعی کننده را حق شرب آید - یعنی از ده یکی معمهذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به تمام در املاک خویش در آورده و هم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان پیشین دیهائے بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام دو چیز داخل املاک بود - یکی حاصل حق شرب دوم محصول قریات احیا - موازج<sup>(۵)</sup> دو لک تنگه در املاک حضرت فیروزشاه جمع آمد - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر دارالملک دهلی هیچ پادشاهی نداشت - تا کار بسیاری املاک بجائے رسید و بمرتمه<sup>(۶)</sup> آنجا رسید که عهده دران املاک خاص علیحدہ تعیین شدند - و خزانه املاک علیحدہ داشتند - چون ایام برشکال درآمدی و بارانها بکمال باریدی از پیش تخت فیروزشاهی بعضی ملوک مخصوص تعیین میشدند - تا ایشان در کرانهایی هر یک جو بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب از کجا تا کجا<sup>(۷)</sup> رسیده بارها درین کردارها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲) صاحب نده رنج را الخ \* (۳) و جوهر گوهر صدق را \* (۴) (۵)

نده رنج \* (۵) موازج \* (۶) آمدند \* (۷) تا بکجا \*

برای این اخبار تعیین میشدند تا ایشان در کرافهای هر یک جو  
 بگردند - القصة<sup>(۲)</sup> چون حضرت فیروزشاه شنیدید که آب سیلاب جویها  
 جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغایت خوش  
 گشتی<sup>(۳)</sup> و در جامه ننگجیدی - و اگر مبادا دیهی از قریات املاک  
 خراب گشتی<sup>(۴)</sup> حضرت فیروزشاه چون خسروان صاحب کلاه با اوج جاه  
 بران عهده‌داران<sup>(۵)</sup> نفتی<sup>(۶)</sup> بسختی<sup>(۷)</sup> کردی - در عهد فیروزشاه بکرم اله  
 آبادان و معمور گشته بود \* \* بیت \*

هر جا که خرابه<sup>(۸)</sup> گشت آبک \* بیغم همه کس بعیش خوش تناد  
 هر جا که نبود آب را بوئی \* کردست دران زمین روان جویی  
 ارضی که گهی نکشته احیا \* باغات بگشت و کسوت آنجا

مقدمه هفتم ملاقات کردن سلطان فیروز با خواجه

این مورخ در حضرت هانسی

نقل است که سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله مخصوص  
 ارحصار فیروزه برای ملاقات خواجه این مورخ در شهر هانسی آمد  
 دران ایام خدمت شیخ قطب الدین مغور قدس الله سره<sup>(۹)</sup> عزیز خواجه  
 خواجه این مورخ از جهان سفر کرده بودند - سجاده بحضرت خواجه

(۲) فی القصة • (۳) که آب جویها جهان گرفت \* (۴) ن • تا \*

(۵) شعی • (۶) نفتی • (۷) مبرکدی • (۸) خراب •

(۹) خواجه این مورخ \*

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سرداران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیابند چون بعد از ملاقات و مصافحه<sup>۲</sup> با برکات هردو پادشاه برگزیده درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ و عظم و نصیحت گفتند - بعد گفت<sup>۳</sup> و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصار فیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافه<sup>۴</sup> انام آبادان گردانیده<sup>۵</sup> ام - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصار فیروزه ساکن شوند و تهرهانسپی هم نزدیک است از ده<sup>۶</sup> کروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرج خانقاه برای صادر و وارد معین کرده<sup>۷</sup> آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصار فیروزه در آید امید از کرم الله تعالی آنست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ باز نمود که مانند دعاگو در شهر حصار فیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲) هردو برگزیده درگاه الله (۳) بعد از الخ \* (۴) راه گذران \*

(۵) کرده ام \* (۶) از ده کروه \* (۷) مقرر گردد \* (۸) اعوام \*

اختیار افتد - خدمت خواجه فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسی ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسی بزرگان این دعاگورا داده<sup>۳</sup> اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که نغایت پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسی میباید ماند - امید اینست که از برکت قدم خدمت شیخ شهر حصار فیروزه آبادان<sup>۷</sup> گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت دارالملک دهلی بتقدیر ازلی<sup>۹</sup> تاخته خلایق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقامش زمینان و اسباب امانیان غارت گردانید؛ خلایق شهر هانسی بطفیل خواجه این مورخ سلامت مانده - و خلایق شهر حصار فیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسی در آمدند بکرم آله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی بقوت اظهار کرامت حضرت خواجه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

(۲) شیخ فرمود \* (۳) داده خدمت شیخ فرمودند و خدمت

شیخ نظام الدین ست \* (۴) نغایت \* (۵) می داد بود \* (۶) قدم

شیخ \* (۷) آبادان و معمور \* (۸) در دارالملک \* (۹) الله \*

(۱۰) شهر هانسی مبارک \* (۱۱) و بعون الله \*



که یک مقصود برای جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود  
در آخرین مختصر مشرح نبشته آید \* \* بیت \*

\* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست \*

\* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست \*

مقدمه هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانه

### لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در  
دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی  
بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخر الامر در کرانه لب  
آب چون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از  
روان شدن در لکنهوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین  
عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده داران عمارت و کاریگران با بصارت  
و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک  
بارگاه حضرت شهنشاہ دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج  
کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هزده مواضع را  
زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبه<sup>(۳)</sup> اندهست و  
سرای شیخ ملکیار پوران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع  
کاوین و زمین کتیپهوازه و زمین لهرات و زمین اندهاولی و زمین  
سرای ملکه و زمین مقبره سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

و زمین سلطان پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بغایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبہت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبہت تا کوشک شکار پنج کوره باشد - درین پنج کوره آبادانی از هر یک کوره بکوره کرده بود - خلایق بی علائق خانها ریخته و گچ کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دوز دراز دران از هر یک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحان و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع یک مسجد خاص و دو مسجد خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب نارنگ و یک مسجد ملک بحر شگنه ندبی و یک مسجد ملک نظام الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبہت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع بغایت بزرگ - و ابنچنین با وسعت که در مسجدی دهگان هزار مصلي نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کوره مسافت مینمود - هر روز بیشتر خلایق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کوره خلایق مذکور هر یک کوره

( ۲ ) اندرت \* ( ۳ ) جمعه \* ( ۴ ) ده \* ( ۵ ) سحر شگنه \*

( ۶ ) وسیع - و در دیگری - جمعه \* ( ۷ ) ده همزگان \*

طریقهٔ موز و ملخ آمد و شد داشتی - برای رفتن و آمدن هر روز بوقت فرض بامداد طائفهٔ مکاریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصی خواستی از دهلی بفیروزآباد برود و یا از فیروزآباد بدلهلی بیاید در گردون و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصالحت افتادی سوار شدی و چند جیتل کرایه معین بود میدادی - در زمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدی - بلکه طائفهٔ کهاران با دولها ایستاده میشدندی هرکرا حاجت بودی در دوله سوار شدی - کرایهٔ گردون در نفری چهار جیتل میسندند - و کرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده جیتل - و کرایهٔ دوله نیم تنکه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال<sup>(۳)</sup> آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفهٔ مزدوران نزدیک شهر و دور در کرایهٔ کسی که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله! اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودی آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلی ست) بتقدیر ازلی و حکم لم یزلی بچندین انواع خراب<sup>(۴)</sup> گشته - و خلائق این دیار بتقدیر حضرت کردگار بنهب مغلان پیوسته - باقی ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهای خداست جای دم زدن نیست

\* ابیات \*

حکمی که نبشته شد بتقدیر \* آن رن نشود بهیچ تدبیر<sup>(۵)</sup>

(۲) میشدند \* (۳) کامل \* (۴) خراب و بیست \* (۵) او \*

اندیشه که کرد آدمی زاد \* تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو مسنغیمانه

برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل است<sup>(۳)</sup> حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصار فیروزه بود و درین باب جد بلیغ می نمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و جوهر گوهر صدق<sup>(۴)</sup> بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین می گفتند - و تخذگاه سنارگانو از تخذگاه نذره پیشترست - اتفاقاً بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت نذاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شد، در میان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوانه او را فخرا نویدد دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو قابض گشته<sup>(۵)</sup> - چون سلطان فخرالدین را بن جنین دادنه آفتد اعوان

(۲) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمسعود \* (۳) سل است چگونگی

بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

گفته که ظفرخان داماد \* (۴) صدق \* (۵) نذره و سفته \*

(۶) ن فائز گشته \*

و انصار او هر یکی سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام  
 برای تحصیل اموال و نجسس احوال عمال ماضی و حال در میان  
 مملکت سنارگانو میگذشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید  
 بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت  
 سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههایی مشکل و  
 مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار  
 و مکاید بی شمار بحیله و اضطرار در میان دریا شده <sup>(۲)</sup> از راههایی قلب  
 سر در تهته کشید - و از تهته در مملکت <sup>(۳)</sup> دهلی رسید - المقصود چون  
 ظفرخان را برای پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت  
 مقاتلت او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام  
 در حصار فیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعله گیتی افروز  
 دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده  
 ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه  
 در محل مرتبه خود ایستاده - و در چشم سوی نوک موزه خود  
 داشته - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از حال پایبوس ظفرخان  
 از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام  
 والد ابن مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت  
 والد ابن مورخ باز نمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان  
 بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیواچه اینچنین<sup>(۲)</sup>

بارگاه سلاطین لکنوتی ندید \* بیت \*

\* ز پرگار آن<sup>(۳)</sup> حلقه مدهوش ماند \*

\* دران حلقه چرن نقطه خاموش ماند \*

ظفرخان یک پیل خدمتی گذرانیده بآبجوس کرد - و زبان ندعا

و ثنای حضرت فیروزشاه کشاد \* بیت \*

گفتا که بملک کامران باش \* تا هست جهان تو در جهان باش

بی از تو مبدان ملک یکدم \* بر تخت همیشه ناش خرم

معهدا درین محل آن شهریار بمراحم شاهی و عواطف بادشاهی

ظفرخان را بسیار برسیده و نهایت نواخته فرمود<sup>(۴)</sup> که ظفرخان

خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوی خود مکنار - اگرچه شداند بسیار و

مکاید بیشمار دیدی و راههای مخالف و بیداهای مخوف پیمودی

المنة لله بمقصود رسیدی - هرچه در سنارگانو داشتی اضعاف آن

بتو مفروض خواهد شد \* متنوی \*

خوش گشت بدل بکرد تحسین \* نزدیک بخواند و گشت بنسبن

فرمود که با چنین فراست \* مستثنی شد: در کداست

بر ما ز کدام جا رسیدی \* و این هدیه<sup>(۵)</sup> چه پیش ما دستیدی

خود را که بما همی سپاری \* مطلوب رحضرتم چه داری

(۲) اینچنین دار در درگاه سلاطین لکنوتی ندید \* (۳) آن

(۴) شد \* (۵) حذره \*

تفصیل بگویی تا بدانم \* مقصود بدامنت رسانم  
 گفتا پی آن شدم درین راه \* خالی<sup>(۳)</sup> نورم بحضرت شاه  
 ثابت چونم بشاه خدمت \* مشهور شوم بوقر و حرمت  
 صد فخر کنم به همنشینان \* صد الف زخم بدور بیذیان  
 القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده  
 زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده باز نمود - که من بنده در مسکن  
 مالوف و مکن مستغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم  
 سلطان شمس الدین دندی (که او طمانچه<sup>(۵)</sup> گردان حضرت شاه و بچهایی  
 کند آوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سناگانور رسیده  
 سلطان فخرالدین را زنده گرفته - و مملکت او را قابض گشته - حضرت<sup>(۷)</sup>  
 الله تعالی بقدرت اعلیٰ من بنده را از ان ظالمان خلاص داده<sup>(۸)</sup>  
 این بنده در خود اندیشید که انتقام من بنده از جمله تاجداران  
 عالم اندازم غیري آییست مگر حضرت جهاندار و مکتب شهریار  
 گیتی مدار - این بنده که چندین شدائد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده  
 سرگردان شده درین حضرت رسید<sup>(۱۰)</sup> تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم  
 بمهابت شاهي و صلابت پادشاهی خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون  
 آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲) ن) ز بهر آن \* (۳) ن) نروند \* (۴) ن) ز من - برم \* (۵) ن) از

طمانچه \* (۶) ن) گرفت \* (۷) ن) گشت \* (۸) ن) داد \* (۹) ن)

اندیشه اندیشید \* (۱۰) رسیده \* (۱۱) ن) بسراعت - شرافت \*

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده جامه‌های زرشک‌وزی و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان مبلغ سی هزار تنگه بوجه سر جامه شستن یافته - و خطاب ظفرخانی بر آئین سلطانی برو مستقیم گشته<sup>(۲۱)</sup> - و مبلغ چهار لک تنگه انعامات او و یاران او معین شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین<sup>(۲۲)</sup> شغل نیابت وزارت نیز همدران روز یافته - آخر الامر ظفرخان وزیر گشته<sup>(۲۳)</sup> بر مسند وزارت نشسته - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در مقدمه<sup>(۲۴)</sup> نشستن بارجایی حضرت فیروزشاه مشرح نموده - مع هذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان با فرحت فراوان و بهجت بی پایان بازگشت - مفرح الحال و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور رخ بباختر نهاد و یک سواره چرخ را نظر بر مملکت مشرق افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغروران و محزونان با دلی پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا از جمیع ایستادگان بغایت متفکر می بینم - در تعلق بسیاری بلکه

(۲) داشته - داشت \* (۳) تعیین \* (۴) هم گدن \* (۵) ن

در \* (۶) در جمع با سدان \*



در اضطرار بی شماری - ظفرخان مانند محتاجان کورت درم سر بر زمین آورد - و این لفظ از زبان خود برآورد - که بر راس انور مبرهن است مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معرا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط اردست رفته - اگر بمرحمت عام<sup>(۲)</sup> و عواطف تمام در کار من مظلوم اندیشه در دل مبارک بگذرد خاطر پریشان این بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آید - چون ظفرخان چنین داستان پیش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوه خویش بواستی سفت حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان این زمان تو در شهر دهلی بر خانجهان برو - ما را نیز متعاقب تو آمدن میشود تا حکم الله تبارک و تعالی چيست - ظفرخان<sup>(۳)</sup> از پیش حضرت سلطان وداع شده در دهلی بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نیز ظفرخان را بسیار نواخته کوشش برآورداری و دلدهی گماشته در چهره سبز که آن مقام بارجاء حضرت علانی بود درون حصار سبزه فرود آورد بعد چندگاه حضرت فیروزشاه نیز در شهر دهلی آمده از حالت مقاتل ظفرخان پیش خانجهان گفته - بعد ازان حضرت شاه فرمود که ظفرخان برای انتقام خود بر ما آمده - تو در اقامت این کار

(۲) ن) رحمت \* (۳) ن) برو بر خان جهان \* (۴) ن) آمده میشود \*

(۵) ن) ظفرخان را از بس حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلی بر

خانجهان ملاقات کرد \* (۶) ن) دل کاری \* (۷) ن) بعده \*

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت می بینی - چنانچه مناسب  
 این خواجۀ نظامی علیه الرحمة و الغفران گفته \* \* ابیات \*

گر بودت در دل مشکل کشای \* مشکلی ار ملک طلب کن رزای  
 و ر بدل از رای برد مشکلی \* خواجه کلید از در<sup>(۲)</sup> صاحب دلی  
 دستور بمستور رای مشهور زد - چون سلطان شمس الدین صاحب کین  
 قوت مهابت شهنشاہ طالب دین دیده ار غایت هراس بیقیاس  
 درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده  
 که سزارگانو تخت گلے از همه تختگاههای بنگاله در مقام فلب  
 است در انجا<sup>(۳)</sup> میباید رفت - و همداران مقام میباید نشست - ار نای  
 دشمنان میباید رست - در سزارگانو رفته آن مملکت گرفته - هر آینه  
 مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه نا چاه عالم پناه رخ نهاده بان  
 بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله در آید<sup>(۴)</sup>  
 و آن ظالم را دست بردی نماید این نام در جهان بر آید که حضرت  
 فیروز شاه بتوفیق آله این چنین فریاد رسی نمود - چنانچه مناسب  
 این خواجۀ نظامی علیه الرحمة و الغفران فرمود \* \* ابیات \*

بر آید اگر کارے ار دست شاه \* که شه را قوی تر کند پایگاه  
 شود مصر و آن مملکت رام او \* بر آید بموردانگی نام او  
 چون دستور بمستور چنین رای مشهور ر آنگاه حضرت فیروز شاه فرمود

(۲) دل \* (۳) سزارگانو \* (۴) رو \* (۵) - آمده آن ظالم را \*

(۶) کرده \* (۷) گفته - فرموده است \*

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواری سمت  
بلاد لکهنوتی شود \*

## مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتی کرت دوم

ذقل است چون حضرت فیورشاہ را کرت دوم سواری بجانب  
لکهنوتی روی داد دران سواری چون قانون و آئین جهانداري  
حشم را چهارگان ده یارده داده ابواب مراحم بهریک عوام و خواص  
کشاد - جمله حشم در مقام <sup>(۳)</sup>تعمی ایستاده صلاهی بیغمی در داده  
عزیزه زبان بدین بیت کشاده \* <sup>۴</sup>بیت \*

نو مرادل ده و دلیری بین \* رونده خویش خوان و شیري بین  
چنانچه کرت اول سواری حضرت شهرباري سمت لکهنوتی بود  
هشتاد هزار سوار و پیاده <sup>۶</sup>بیشمار و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل  
خونخوار و کشتیهای بند کشا بسیار ( و البته دران ایام از غایت جهد  
حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلی جمع  
شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز  
و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب <sup>۷</sup>هم صد و هشتاد

(۲) چون حضرت شهرباري را کرت دوم سواری شکار جانب لکهنوتی شد \*

(۳) در معامات بیغمی سنده صلاهی بیغمی در داد \* (۴) برین داد \*

(۵) هم همچنان چنانچه کرت اول \* (۶) نا شمار \* (۷) نهم

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامه شتري  
 و خري و اسپي - بدین طریق بعنايت حضرت آله سلطان فيروزشاه  
 با جيوش هواخواه با گردان جرار<sup>(۲)</sup> و کند اوزان نامدار و غاربان  
 دلور و مبارزان بيمر بکوچ متواتر سمت دنگاه روان شد - خانجهان  
 ورير با تدبير در راه و مشورت بي<sup>۳</sup> نظير با اسم نياست غيبت در شهر  
 دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان براسرايات عالي<sup>۴</sup> چند مغول  
 بود - بعده حضرت فيروزشاه تاتارخان را بارگردانيد - و سمت حصار فيرويه  
 نام زد<sup>(۵)</sup> کرد - و بارگردانيدن تاتارخان چه نوع بود - اين موزخ ضعيف  
 شمس سراج عفيف از زبان واند خود شنيد - و دران ايام خدمت  
 والد اين موزخ ميان خواصان شهريار عظام خدمت مينکرد - 'رحات'  
 بازگردانيدن تاتارخان برين نوع فرمود - که البته در آغاز جلوس<sup>(۶)</sup>  
 نيك نفوس حضرت فيروزشاه چنانچه رسوم سلاطين ست گاه گاه<sup>(۷)</sup>  
 شراب خورد - و درين کار شروع بسيار کرد - حضرت فيروزشاه  
 در منزلي نزول فرموده بود - و در هوشيارې و بيداري در فسم  
 جهانداري هزار جد مي نمود - ناگاه در يك فرض نامدادني شراب  
 براي فيروزشاه موجود گردانیده بودند - آره نوالعجب اسرار<sup>(۸)</sup>

( ۲ ) خردوار \* ( ۳ ) لا نظير \* ( ۴ ) اعلى \* ( ۵ ) گردانيد \*

( ۶ ) برگردانيدن ( ۷ ) رسوم سلاطين اهل سلاطيس گاه است و در

ديگري اهل گاه است \* ( ۸ ) گاه ار گاهي \* ( ۹ ) و ايرس \*

( ۱۰ ) تروي \*

زهی شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضی  
 برگ زعفران و بعضی بونگ گل لعل و بعضی بونگ سپید و مزه او  
 مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاہ شراب  
 بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ نماز و اوراد بامداد  
 خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان  
 تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان  
 رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار<sup>(۳)</sup>  
 نمود - حضرت شاه شاهزاده فتح خان را فرمود که بنوعی معذرت  
 نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان  
 بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت  
 حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالای پلنگ چون  
 نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از درآمدن تاتارخان  
 از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالای نهالچه نشسته علامات شراب  
 زیر پلنگ پنهان کرد - و چادری بالای آن پلنگ فراز کرد - چون تاتارخان  
 درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد  
 و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تأمل کشیده یکزمان لطیف  
 آن خان شریف سر سرور خویش فرود انگذده نه سلطان فیروز چیزے  
 فرمود و نه تاتارخان چیزے باز نمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت \* (۳ ن) مستنکو - منکر \* (۴ ن) بحضرت شاهزاده

فرمود تا بوی معذرت کنند و بازگردانند \*

(۲) چون دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روی حریف  
میباید رفت - این مهم در قسم جهاندازی اهم است \* \* بیت \*

دشمن خود خورد نباید شمرد \* در نه دندان چه کند سنگ خرد  
و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت است - زمان زمان  
دست حاجات بسوی حضرت بی جهات برآوردن است - درین محل  
حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مکرر ذات ما  
صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت  
که من بنده چیزی علامت فرود پلنگ می بینم - حضرت شاه  
فرمود که تاتارخان ما را گاه گاهی میل بدین امر میشود - تاتارخان  
تکرار تقریر کرده که این محل استغفارست در این چنین چیزها مسعول  
شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که  
بودن شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله  
تاتارخان ازان محل بارگشت - حضرت فیروزشاه چون مذملان  
ننشست - اعنی تاتارخان بر روی ما لفظ غیر روش ناجداران گفت  
عدم التفات کرد - چنانچه عزیزی نبنت \* \* بیت \*

(۲) چون داستان \* (۳ ن) از ذات صفات بصریح \* (۲ ن)  
که تاتارخان ما را البته گاه از گاهی بلکه در هر گاهی دوستی زحمت میدهد  
بدین سانحه دیوانه شده شراب آورده که بخوردن بون زحمت نواسد میبود \*

(۵ ن) بعرض رسانید \* (۶ ن) که شما درین لشکر دادید \* (۷ ن)  
یعنی \* (۸ ن) ناجدار \*

همانا که پیوند شه آتش ست \* ز آتش بدوری گزیدن خوش ست  
 چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز  
 گفت - که مقطع حصار فیروزه اینجانب نیست که درین سمت  
 تشویش ملاحظی بسیارست - حضرت شاه تاتارخان را طرف  
 حصار فیروزه تعیین کرده - تا خلائق آن جانب در امن و فراغت روزگار  
 بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - فی الحاصل حضرت فیروزشاه  
 بحماییت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید  
 هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت  
 فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامی مروح<sup>(۳)</sup> و محرائی خوب  
 دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان  
 میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده  
 در کرانته لب آب کودی<sup>(۴)</sup> شهرے معظم آبادان گردانید - و بغام سلطان  
 محمد شاه بن تغلق شاه تعیین کرده - زیرا که سلطان محمد را جونان<sup>(۵)</sup> نام  
 بود - آن شهر را بدین اعتبار جونان پور نام نهاد - و از حالت این  
 مخالفت نزد خانجهان در دهلی اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهده  
 سلطان الشرق اعنی خواجه جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی  
 بعنایت بیغایت آله از احوال ابتدا و انتهای سلطان الشرق در ذکر

( ۲ ن ) دران جانب \* ۱ ۳ ن ) مفرح \* ( ۴ ن ) کوده یعنی

گومتی \* ( ۵ ن ) نام جوفان بود آن شهر را چون پور نام نهاده \*

( ۶ ن ) بر •

مناقب سلطان محمد نوشته آید - مع هذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگاله منتهوز بکوج متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهی آramیده - سلطان سکندر از آثار جوش<sup>(۴)</sup> افسر و جیش بیوز خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعه<sup>(۵)</sup> کفد آوزان صاحب کیش درون جزائر اکداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کتکهره کرده مدنظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاری سفته \*

\* بیت \*

نه بیئی دو شاه است شطرنج را \* که بر شردلی نو نهد رنج را

مقدمه یازدهم حصار ی شدن سکندر شاه از خوف

فیروز شاه و افتادن برج حصار ابشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اکداله حصار ی شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و مدنظر قتال نشسته

(۲) شرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز شرح نوشته آید \* (۳)

نشسته \* (۴) جیوش خوف کرده ا. تمام الخ \* (۵) جمله \* (۶)



از هردو جانب عراده و منجنیق داشته با تیر و نازک جنگ  
 حصار پیش گرفته - هر روز جنگ پیاپی مانند شاه فریدون  
 و کی از هردو جانب میشد - لشکر سلطان چون بمیدان از درون<sup>(۳)</sup>  
 حصار بیرون آمدن نمی توانست شب<sup>(۴)</sup> و روز گردان جانبین  
 داشت شست در مشیت - ناگاه بتقدیر آله روزی از روزها یک  
 شه برج از حصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق ایشان<sup>(۵)</sup>  
 بالای حصار ایستاده از بسیاری گرانی و ناتوانی برج حصار  
 نشسته - چون برج حصار افتاده افواج فیروزشاهی رو بروی ایستاده<sup>(۶)</sup>  
 در میان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش  
 خویش را بیاراسته برای جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شده  
 و آواز غوغا بیشمار برآمده آواز آن در گوش حضرت فیروزشاه رسیده  
 در آن وقت<sup>(۷)</sup> حضرت شاه فیروز بسوی حاضران جمع خود دیده  
 درین محل شاهزاده فتح خان از زبان خود این کلام کشید - مگر لشکر<sup>(۸)</sup>  
 بفکاله از درون اكداله بسوی لشکر ما دیده - حضرت شهنشاه فرمود  
 جامه بپارند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاه مانند  
 سلاطین اهل گاه جامه در تن مبارک پوشیده و چهل و چهار پرکاله

(۲ ن) با نبر و تبر نازک و باتیر برق جنگ حصار پیش گرفته \* (۳ ن)

چون لشکر سمندر \* (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشیت \*

(۵ ن) بربشان \* (۶ ن) برای دهوه \* (۷ ن) دران وقت شهنشاه \*

(۸ ن) که \*

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود و بسوی آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک حسام الملك<sup>(۲)</sup> نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که سه برج حصار ایشان از تاثیر کثرت خلایق بی پایان افتاده - گردان جیوش و کند آزان با هوش برای برآمدن<sup>(۳)</sup> بالای حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغرای جهاندار شود گیوان سلطانی و نیوان حضرت جهانبانی از تاثیر عنایت ربانی<sup>(۴)</sup> بالای حصار بیک بار برآیند - و دست بردی بمخالفتان نمایند حضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در دریای قلب خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر نشاده و این کلام باهتمام تمام از زبان بیرون نهاده فرمود - حسام الدین ادر بقوی این مقام بغیر در آمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین<sup>(۵)</sup> خلق دستبردی نماید چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان با برکات بردست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز برای برآمدن بالای حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان<sup>(۶)</sup> خسرو جهان شنیدند هر همه راه صبر بیش گرفتند - چون شب در آمد و شاه سیارکان

( ۲ ) ابن نوا \* ( ۳ ) بالا برآمدن حصار \* ( ۴ ) حضرت \*

( ۵ ) کشاده فرموده \* ( ۶ ) بدین \*

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر شباشب برج حصار برآوردند - و برای جنگ چون نهنگ بشکل پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته که حصار اكداله حصاری از گل بود بالائی آن هم برج مرتب شد - و جیوش جانبدین بجنگ مشغول گشته - چون چندکاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل مال گذشت چنانچه بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلائق بنگاله در مقام تأمل چون متأملان نشستند - گردان و کند آوران هر دو جانب از تاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح در میان هر دو شاه بدید آورد - چنانچه خواجه نظامی فرمود \*

\* متنوی \*

خدائیکه آغاز و انجام اوست \* دل مرد جوینده را کام ازوست  
به بیچارگی چاره کار ما \* در آب و در آتش نگهدار ما  
چو بخشش کند ره نماید بگنج \* چو بخشایش آرد رهند ز رنج

هتدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر

با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگی کشید و خلائق

( ۲ ) تا آن هم برج \* ( ۳ ) بوده \* ( ۴ ) خدائیکه امید و هم بیم

ازوست \* ( ۵ ) اصلاح کردن \* ( ۶ ) تنگچه \*

او را کارد باسخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوی  
جمع وزراء خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلایق مملکت<sup>(۲)</sup>  
مارا کار بدشوارمی کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید<sup>(۳)</sup>  
و این ازدها را ازین مملکت باز می باید گردانید \* \* متفوی \*  
جهان دیده بود دستور او \* جهان روشن از راه بر نور او  
دران<sup>(۴)</sup> کار زان کاردان رای جست \* که در کارها داشت رای درست  
بصاحب چنین گفت فرخ وزیر \* که هست از نصیحت ترا ناگزیر  
بر اندیشم از تندی رای تو \* که تندی شود کار فرما تو  
بگنج و بلشکر غرور آیدت \* زبون گشتن کار دوز آبدت  
برینگونه کار خدائی بود \* خصومت خدا آمانی بود<sup>(۵)</sup>  
المتصور دستوران سلطان سکندر بیک انغان بکجای متفق شدند  
و بر سلطان سکندر باز نمودند که هرگز فرودستان نه بالادستان بس  
نیامده اند - زیرا که حکمت حضرت سبحانی و تاثیر قدرت ربانی  
برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه  
شخصی را بر وزیرای حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدسته نصاب  
بدست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزیرای  
سلطان سکندر بازگشته و میان خود فتنه که خاموشی یکی از

( ۲ ) جمع \* ( ۳ ) میباید کرد \* ( ۴ ) که این \* ( ۵ ) دران

کار زان دران جای جست \* ( ۶ ) نه ما و در دومی مرا ناگزیر \*

( ۷ ) بدینگونه \* ( ۸ ) فرودستیان بالادستان \*

علامت رضاست - معهداً وزرای سلطان سکندر یک نفر دانا در باریک بینی مستثنی بر وزرای حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده و گلدسته کلام اعلام با لیفت تمام بدست او داده ابواب الفاظ اصلاح برین نوع کشاده - موجب چیست - و از آثار<sup>(۴)</sup> اندیشه کیست که تیغ بیدریغ چون قطرات میخ میان هردو جانب میروند - و هردو جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند و آئین سلاطین و قوانین وزرای باریک بین برین است که چون پادشاهان دین پناهان از سبب کینه وری با کینه کشی در محلی به پیچند و قوت جلالت خویش پندش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت رسد هرینه وزرای عاقل و دستوران کامل بهندسه فراست و زمزمه کیاست ازان چیز بازآرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین اهل گاه با اوج جاه درین زمین بقصد بچپیده ( و البته زمره اسلامیان جانبین و فرقه ذنbian و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بیشمار رسیده ) وزرای سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه آثار<sup>(۵)</sup> اصلاح است \*

#### \* بیت \*

ندانیم مقصود این شهریار \* چه بود از گذر کردن این دیار

( ۲ ) نسبت \* ( ۳ ) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میخ نوکشاده که از

هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میخ هردو جانب

مبرود و هردو جانب آه \* ( ۴ ) آثار اسرار \* ( ۵ ) انواع \*

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معانی کمال بر وزرای حضرت فیروزشاه خوش خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفند درین محل وزرای حضرت فیروزشاه چون فرقهٔ دوستداران نیکوخواه<sup>(۲)</sup> میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجای جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز از حالت<sup>۳</sup> این مقالت بحضرت شهنشاه با جلالت باز نمودن شاید - تا از پردهٔ غیب چه زاید - عقلی مذکور چون بلغای مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغرای جهانداد باشد آنچه وزرای بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده<sup>(۴)</sup> ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه باهام حضرت آله فرموده میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان بار نمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب عجز او باید بخشید - و الفاظ او بکوش دل باید شنید بر حکم نص کقوله تعالی و الصالح خیر \*

دشمن چو بعد از شد زبانش \* ایمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مکنات شهنشاه نیز در صلح بکشایند<sup>(۶)</sup> حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲) نیکخواه \* (۳) ما را نیز از حالت بتهنسه \* (۴) ن

فرستاده اند و ابواب نهان کشاده اند \* (۵) شاید \* (۶) ن بکشاید \*

برخیزد - اریں سخن حضرت شهنشاه در تأمل افتاد - ابواب اندیشه  
از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار وزرای<sup>(۲)</sup>  
درگاه مملکت ما و خیاز بلغای سلطنت ما اختیار ماست - اما  
صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سنارگانو بنشیند - چون<sup>(۳)</sup>  
شاه فیروز برین شرط فرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته  
سرورزای سلطان سکندر نبشته - وزرای مذکور بمستور گوهر عجز سفته  
که بمرحمت یک نفر برای تربیت به طریق رسالت بیاید - تا میان<sup>(۴)</sup>  
هر دو تاجداران بخونی آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم  
هیبت خان را باسم رسالت و ادای مقاتل چون خسروان صاحب  
جلالت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدسته معذرت بردست او داد \*

## \* مثنوی \*

جهان آفرینند؛ را کرد یاد \* که بی یاد او آفرینش مباد  
جهان را نبود از بنه هیچ ساز \* بفرمان او نقش بست این طراز  
بشهر شما گر بلند آفتاب \* زمشرق کند سویی مغرب شتاب  
من آن آفتابم که اینک ز راه \* زمغرب بمشرق کشیدم سپاه  
بجائی میاور که این تند شیر \* به نخچیر گوران درآید دلیر  
کسی کو مرا نیک خواهی نمود \* زممن هیچ بد خواهی او را نبود

( ۲ ن ) اختیار وزرای سلطنت ما و بلغای درگاه مملکت ما آه \*

( ۳ ن ) بود \* ( ۴ ن ) چون شاه فیروز را برین شرط قرار بافته \*

معهداً<sup>(۲)</sup> هیبت‌خان را درون حصار اكداله بر سکندر فرستادند - اول  
 هیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده  
 پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین  
 اعلم بود با آن هم خود را بعداً<sup>(۳)</sup> ازان حال بے علم گردانیده - چون<sup>(۴)</sup>  
 هیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح  
 ثفا بسیار گفت - زمینی عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان بایستاد  
 راویان بنقل صحیح اخبار کرده‌اند<sup>(۵)</sup> که هیبت‌خان هم از ولایت  
 ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند  
 هیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عادلان و قانون فاضلان الفاظ  
 صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوشه محبت بمودت  
 سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروزشاه  
 مخدوم و ولی نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود که با ایشان<sup>(۶)</sup>  
 جنگ و قتال کنیم - هیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه گفت  
 همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسبت  
 این حال سلطان الشعراء<sup>(۷)</sup> خواجه نظامی گفته \*

( ۲ ) معهداً یا دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ \*

( ۳ ) اندران \* ( ۴ ) چون هیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد

و چون رسولان الخ \* ( ۵ ) کردند \* ( ۶ ) که د ایشان دم بتوسعت

زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم \* ( ۷ ) چه گفت \* ( ۸ ) خواجه

نظامی مورخ سامی علیه الرحمة و العفوان قرعاید \*



\* مثنوی \*

چنان به که با او مدارا کنید \* بنالید و عذر اشکارا کنید  
 نباید<sup>۲</sup> که آن آتش آید بتاب \* که نشیند آنکه بدریای<sup>(۳)</sup> آب  
 جهانش که در صلح و جنگ آزمود \* ز جنگش زیان دید و از صلح سود  
 معهداً چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز  
 از زبان خود کشید خان مذکور باز نمود که آمدن حضرت فیروزشاه  
 درین زمین مخصوص برای آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو  
 بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهره محبت به محبت  
 سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو  
 بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود برای این معنی چندین  
 مشقت برای چه اختیار کردند - هم از شهر دهلی فرمان اودر صادر  
 شدی ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمدی - هیبت خان  
 با فرحت دل و جان ازان مکن بارگشت - چون در حضرت شاه فیروز  
 آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت  
 درین محل سلطان فیروزشاه گوهر مقصود سفت که برای ولایت  
 سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که  
 سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغرایی مکنت جهاندار  
 برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت  
 من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲) سخن سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود  
 بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر  
 برادرزاده منست - از آثار کرم آله و اسرار عفت اللہ تعالی میان  
 هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجه  
 نظامی فرماید \*

\* ابیات \*

بدین عهد شان رفت پیمان بسی \* که در بیوفائی نکوشد کسی  
 نخواهند کین تاره دارند مهر \* مگر کز روش باز ماند سپهر<sup>(۳)</sup>  
 معینا چون هیبت خان بحضور فیروزشاه بار نمود و احوال را بارکشود  
 که از غایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنت جهاندار  
 سلطان سکندر در مقام اضطراب است - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت  
 پر کمال چون خسروان نیکدام چیزی نشانی از پیش حضرت  
 سلیمانی سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان  
 بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون  
 سلاطین اهل گلا ملک قبول بنده در گلا که او را بعرف توراباند  
 گفتی درون حصار اكداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار<sup>(۴)</sup>  
 تنگه را مرصع و مکمل و بانصد اسب تابی و ترکی بیش بها  
 بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبول نکونی

(۲) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در سکری

از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته \* (۳) نچویند \*

(۴) مگر بازماند ز گردش سپهر \* (۵) مقامات \* (۶) گنددی \*

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل ازان جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنه بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلالت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا چنبنانید - اسپ خود را<sup>(۲)</sup> چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بچپه رفت - هفت کرت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت ( که حضرت فیروزشاه فرستاده بود ) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و باز نمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانه برادرزاده خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هر که در میان مانند دشمنان چیزی بگوید آنچه گفتار را حاصل نباشد - بهمه حال شما هر دو پادشاه را میان خود در آویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت<sup>(۳)</sup> که چه نام داری - ملک قبول بزبان هندی<sup>(۴)</sup> گفت - توراباند - شاه بنگاله کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول باز نمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

( ۲ ن ) چابک زده اسپ خود از خندق گذار کتابده \* ( ۳ ن ) برسید \*

( ۴ ن ) هندی \*

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک می نشینند - ارین  
 الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - <sup>(۲)</sup> الغرض سلطان سکندر صاحب غرض  
 درین صلح بغایت خوش گشت - در مقام بیغمی به تنعمی نشستند  
 چهل زنجیر فیدل چون جوش نیل با یادگارهای گوناگون و متاعهایی  
 روزافزون چون از فریدون برای حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین  
 کلام آگاهی داد - که باو در میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده  
 مرحمت است هر سال همبرین منوال باد میباید کرد - یعنی <sup>(۳)</sup>  
 رسوم یادگار مدام جاری میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه  
 صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهای گوناگون  
 و کالاهای روزافزون از هر دو جانب جاری بود - چنانچه از حالت  
 آن مقاتل خلایق مملکتین را روشن و مبرهن است - چون این  
 هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ارین هر دو مملکت رفتند  
 خلایق هر دو مملکت راه خود گرفتند \* \* \* بیت

گرداند او حال هر زمانی \* که سود دهد گهی بانی

معهداً شاه بنگاله با صفا چهل سلسله پیل زیبا با نفائس دینار فرس  
 و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور شد  
 فیروزشاه رسید سلطان سکندر یک پیل ملک فبول را داد - <sup>(۴)</sup>

( ۲ ن ) فی لغرض \* ( ۳ ن ) سخن \* ( ۴ ن ) بر او در \* ( ۵ )

بعضی \* ( ۶ ن ) مملکت \* ( ۷ ن ) خلایق هر دو تختگاه دعوت راه در

آن یادگار بحضرت شهریار گذشتت حضرت فیروزشاه بغایت خوش گشت . بعده ملک قبول بزبان مقبول گفت - که سلطان سکندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو روان کنند - من دست ازان ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه ظفرخان را طلبید - و در گوش او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه تا جمیع سپاه از سبب تو درین حدود<sup>(۳)</sup> خواهم ماند - تو در ولایت سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویشت از آثار اندیشه بیش مشورت کرد - هر یکی همبرین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه از آشنا و بیگانه بتمام<sup>(۴)</sup> تلف شد - ظفرخان پیش سلطان باز نمود که صدقه خداوند عالم من بنده و تمام خیلخانه من بنده در مملکت هلی چنان آسوده شده اند که ولایت سنارگانو از کانور تا سنارگانو لمی از دل فراموش گشته - این بنده درگاه شاه در مقام بیغمی نشسته<sup>(۷)</sup> چند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انگار سفت - و در سنارگانو تا - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوی بوستان خود مت فرمانهای مرحمت و پروانههای<sup>(۸)</sup> رحمت بخانجهان نبشت کم چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

(۱) بحضرت فیروز شاه رسید بغایت آه \* (۳ ن) جدول \* (۴ ن)  
 (۲) سنانه بتمام \* (۵ ن) ولایت سنارگانو و تاسگانو \* (۶ ن) شده \*  
 (۸) معاصات \* (۸ ن) پروانههای فرحت بجانپ خانجهان \*

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل از لکهنوتی رسید با جمیع  
 پیلان دیگر جانب جاجنگر دائره دولت گردانید \* بیت \*

اقبال کند چو رهنمائی \* هر جا که روی ظفر بید - اسی  
 چون بخت نکو رسد بیاری \* مطلوب بدست خود بیاری

مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از  
 جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از  
 زمین بنگاله بغیض ذوالجلال و قادر بر کمال در شهر جونپور آمد  
 خواست که جانب جاجنگر روان شود - بار استعداد از سر نو کرد  
 عمال درگاه و کارگزاران حضرت شاه اسباب بیاراست - خلایق لته  
 برای استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاه در  
 گذاشت - و از کوه سمت جاجنگر شنافت - بکوچ متواتر میان بهار شد  
 زمین جاجنگر در آمد - ولایت جاجنگر ولایتی افزوده و خلعتی آ  
 دران سواری شهر یاری خدمت والد این موزخ برابر بود - از ر  
 کمال نعمت آن مقام بار نمود - که ولایت جاجنگر نعمت  
 چون ولایت برویز - از جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر

( ۲۲ ) بطبع پیلان دیگر جانب جاجنگر ۷۱۰ سواد دولت گردانید \* ۳

فرح بیائی \* ( ۲۴ ) از سر نو کرده جسم در زده - فت \* ( ۲۵ )

ازان حضرت دادشاه دربی اسباب \* ( ۲۶ ) این \* ( ۲۷ ) از جهت غله

و از جهت دواب هیچ کمی نه تمام لشکر سیر نشده \*

و بغایت و بے نهایت آسوده - جمله ماندگیهای لشکر فرود آمد  
 حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی و فرحت و بیغمی<sup>(۲)</sup> در مقام  
 بنارسی که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است  
 نزول فرمود<sup>(۳)</sup> - دران ایام ادیسر نام رای جاچنگر از سبب مصلحتی<sup>(۴)</sup>  
 سکونت بنارسی ترک داده در مقامی دیگر ساکن شده - حضرت  
 فیروزشاه همدران محل فرود آمد - رایان شریف برین مورخ ضعیف  
 شمس سراج عقیف گفته اند که دور حصار بنارسی سی کوره است - در  
 هر یک کوره خلأئق آبادانست<sup>(۵)</sup> - و بعضی گفته اند که رایان جاچنگر  
 که برهن<sup>(۶)</sup> بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند  
 از برآن رائے که در جاچنگر باسم رائی نشیند او چیزی عمارت حصار  
 له صد حصار بنارسی زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است  
 هلی صود چون رای جاچنگر مردود شنید که جیوش شاه فیروز درین  
 لمی ام دوید رای تذکور از غایت خوف مستور در ججاز هوار شده  
 چند کدریا در مقامات قلب در آمد - ولایت او بتمام متفرق شده  
 تا ری اسیر گشته - و بعضی در کوهها پناه جسته - برده و بهائم  
 مت غنائم شده - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان درواب  
 چند بنس جمع کشت که از غایت بسیاری و نهایت بیشماري هیچ

(۱) - نعمی \* (۳) نمود \* (۴) ادایه نام جاچنگری از سبب آه \*

سند (۵) کهنه \* (۶) خلأئق از هونک کوره نکره آبادان است \* (۷) (ن)

کس دست نمی انداخت - <sup>(۲)</sup> دو جیتل بهای برده رسید - و مواشی <sup>(۳)</sup> را کسی نمی خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در هر منزلی که نزول شدی خلق لشکر گوسفندان آوردی ذبح کردی و آنمقدار که زنده ماندی همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل دیگر نزول شدی گوسفندان دیگر گرفتندی - حاصل از ایراد مقدمه مذکور درین سطور آنست که فراخی نعمت دران زمین بحکمت حضرت رب العالمین <sup>(۴)</sup> بدین حد است - راویان روایت کرده و برین مورخ بار نموده که ساکنان آن ولایت را خانهای وسیع و آستانهای رفیع از جهت وسعت این چنین که درون خانهای ایشان باغ باوواع میوه و هم درون خانه کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهی ولایت پر نعمت بی نعمت - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانان دران زمین نه - ج - اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که - **اَلْمَسْجِنُ الْمَوْمِنُ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ رَأْسَتْ** - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - اگر بنده مؤمن تاج شاهی بر سرش بپوشد در بر دارد هم دنیا زندان اوست <sup>(۵)</sup> باندازه آن نعمتها که در خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این بهشت اوست بر اندازه آن عذابها که فواید مباحث خواهد

( ۲ ) ن ۵۰ \* ( ۳ ) موس \* ( ۴ ) ن ۵۰ حدیث راویان روایت

( ۵ ) ن ۵۰ \* ( ۶ ) ن ۵۰ \* ( ۷ ) ن ۵۰ \* ( ۸ ) ن ۵۰ \*



فکیف که مومن را در دار دنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهای  
 گوناگون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن  
 را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت باقی است<sup>(۲)</sup>  
 و دنیا فانی است - صدق رسول الله<sup>(۳)</sup> صلی الله علیه و سلم \*

\* قطعه \*

- \* دنیاست بلاخانه و عقبی هوس آباد \*
- \* ما حاصل این هر دو بیک جونستانیم \*
- \* او غره بدنیا شد و او طالب عقبی \*
- \* ما فارغ ازین هر دو نه اینیم نه آنیم \*

مقصود بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از بنارسی پیشتر شده<sup>(۴)</sup>  
 از است نا تعاقب رای جاچنگر کند - رای مقهور از بسیارچی<sup>(۵)</sup>  
 که ف مستور پیش ازان گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل  
 مست پش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول  
 و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیمن بود - هیچ  
 سومی رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت  
 و ز برای گرفتن آن پیل مشقت بسیار دیدند - چون زنده گرفتن  
 بود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را بکشند  
 کشتن پیل حضرت فیروزشاه با لشکر هم درون حصار  
 ملک

(۱) آخرت چیز است که باقی است \* (۳ ن) با رسول الله صلی الله  
 (۲) \* (۴ ن) \* القصه \* (۵ ن) \* جینور \* (۶ ن) \* فردان \*

و سلم \* (۴ ن) \* القصه \* (۵ ن) \* جینور \* (۶ ن) \* فردان \*

درآمد - هم در اثنای آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلی انبوه با کشتهایی چون کوه بسیار و بشمار است درون آن جنگل هفت بیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون فیروزشاه آثار چنین اخبار شنید اتفاق در دل خود گذرانید - که اول بیلان را بدست آرند - بعده دنبال زای کوشش گمارند \*

\* مصرع \*

\* تا خود فلک از پرده چه پیدا آرد \*

## مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز بیلان را و اطاعت نمودن زای جاجنگر

نقل است چون حضرت فیروزشاه همچو جهانداران اخبار بیلان دشتی یافت با قوت فراوان و جلالت بے پایان بسوی آن جنگل شتافت - چه بیند که در دور آن جنگل تا ده یازده گروه آن بیلان با شکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه تمام لشکر نیکخواه از زمره خانان و ملوک کبار و فرقه سران نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد بر گرد آن جنگل بطریقه فرود آمدند کنگره بستند - و بدورسته استحکام کردند - عرض

( ۲ ن ) چه آرد بیرون \* ( ۳ ن ) حضرت همچو جهانداران بدر

و خسروان کبار آثار اخبار بیلان آه \* ( ۴ ن ) میدان ده و سزده گروه \* ( ۵ ن )

\* سواران

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام جنگل بگل انباشته - و در میان دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروز شاه از سبب اجتناب و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواری کردی و ناکید بسیاری نمودی - معینا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب از پیلخانه آوردند - پیلبانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان سوار شدند - از یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهول و شهنای و ارغون و نفیری هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگی این جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازه‌های مهیب طرف صحرا گریختند - بعضی راویان گفتند <sup>(۵)</sup> چون پیلان درون جنگل جانب صحرا رخ نهادند هر یک درخت تنه‌دار که درون آن جنگل بود از بسیاری قوت پیلان خونخوار از بیخ بر میانند - چون پیلان دشتی در کرانه جنگل می‌رسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره بر می‌آمدند - و بالا شده همه شور و غلبه می‌کردند - و بالای کنگهره نیز دهولها و ارغونها می‌نواختند <sup>(۶)</sup> پیلان چون شغالان در حیرت می‌افتادند - از کرانه جنگل باز درون جنگل می‌رفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

( ۲ ن ) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل

انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته \* ( ۳ ن ) هر یک \* ( ۴ ن ) آن \*

( ۵ ن ) چون پیلان رخ به صحرا نهادند هر یک \* ( ۶ ن ) برغونها \*

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف بازماندند - پیلبانان جوانان با قوت درون جنگل بالایی درختان سوار شدند - و پیلان که در میان جنگل از نهایت بی‌علفی و غایت تشنگی سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم می‌داشتند آن پیلبانان که بالایی درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هر یک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها متید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت \* منغوی \*

در جاجنگر چو برده لشکر \* بگرفت اودیسه را سراسر  
جنگل که نگنجش سر مار \* بشنید درانست پیل بسیار  
در رفته شکار پیل کرده \* پیلان بزمین ذلیل کرده  
گشتست بسی بکنده دندان \* هم مال ستد ز پیل هم جان  
کس نیست بیاد هیچ گاهی \* کرده است شکار پیل شاهی  
آن شیر شکار و شیرانگن \* کردست شکار پیل کهن

القصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فراغ شدن<sup>۲</sup> از شکار پیل قصد رای کرد - دست قوت بقوت برآورده درون<sup>۳</sup> محل سکونت رای درآمد - درون<sup>۴</sup> مقام رای عمارتهایی گوناگون چون عمارتهایی فریدون در استحکام از گذار بیرون - زوی گوید درون حصار آن رای بتی بود از سنگ تراشید: که آنرا نعل کفر هندی

( ۲ ن ) فراغ شدن از گرفتن پیل \* ( ۳ ن ) درون سکونت رای \* ( ۴ ن )

دران \* ( ۵ ن ) زویان گفته \*

جگناته گویند - و آن بت معبود ایشان بود - حضرت شاه مانند<sup>(۳)</sup>  
 سلطان محمود سبکتگین غازي غزنوي آن جگناته دیورا از بیخ  
 برکنده و از آنجا در شهر دهلي آورده در خاک ذلیل و خوار<sup>(۴)</sup>  
 گردانید \* ابیات \*

زانجا شده در کنار دریا \* بتخانه بدید بر تریا<sup>(۵)</sup>

جگناته لعین دیو دروي \* هر جا که هنوز بنده بروي<sup>(۶)</sup>

بر کند ز بیخ شهر برده \* در خاک بسیش خوار کرده

معهدا بعد این<sup>(۷)</sup> تعلقات حضرت شاه ابوالبركات خواست که درون جزائر  
 دریا دنباله<sup>(۸)</sup> رای کند - رای مذکور از غایت خوف مستور و نهایت  
 هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد  
 و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزرای  
 باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و زمینداران دار حرب مهتگان  
 را پیش میدارند - و در زمین جاجذگر مهته را پاتر گویند - رای مذکور  
 نیز بیست نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - برای تدبیر<sup>(۹)</sup>  
 ایشان کارهای ولایت خود میآراست - فی الحاصل رای مذکور  
 از بسیاری خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

( ۲ ) پرسش ایشان است \* ( ۳ ن ) شاه فیروز چون سلطان ا ( ۴ )

و خوار گردانیده مدسب آن درین باز دنده \* ( ۵ ن ) در \* ( ۶ ن ) بر \*

( ۷ ن ) ازین \* ( ۸ ن ) دنباله رای مذکور تشریف بود رای مستور چند پاتر

خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین ا ( ۹ ن ) بیست و چند نفر \*

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج<sup>(۲)</sup> چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت شهنشاه گیتی آزایی پایبوس کردند و جبین عبودیت را چون بندگان مطیع سوئند و از حال و احوال رای باز نمودند و التماس کردند که رای جاجنکر بنده مطیع و بنده زاده ندیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بنده مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکل فرمود که ما را درین حدود<sup>۳</sup> مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق باز نمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دزان جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میگردند برای شکار پیل ابجاناب قصد نموده شد رای را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاد در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست<sup>۴</sup> سلسله پیل مهیب چون جوش نیل بوجه خدمتی فرستاد - و فیول کرد که هر سال بر سبیل مال کوزاری و فرمان برداری پیلان چننده فرستاده آیند - حضرت شاه پیرور صاحب نصرت و بهروز جامهای نزدوزی با علمهای بهروری برای رای تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور اربیش حضرت جهاندار مشهور

( ۲ ن ) لجاج \* ( ۳ ن ) زمین \* ( ۴ ن ) جدل \* ( ۵ ن ) ری راجه را

رای که داد که از خوف ما است \* ( ۶ ن ) بیست و پنج \*

که با اسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوی اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت آله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلالت با فتح و نصرت از هردو مملکت لکنوتی و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدتی دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت \* \* بیت \*

\* زهی سعادت جانی که تو ملک باشی \*

\* زهی لطافت قومی که تو در ایشانی \*

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از

### جاجنگر و افتادن براه قلب

فصل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوی شهر دهلی <sup>(۲)</sup> گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوههای هامون و بر لب آبهایی <sup>(۳)</sup> جیحون انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع باز نمود که هر یک کوه در هر کوهی خلق لشکر برمی آمدند - و باز فرود می آمدند - میان کوهها و جنگلها خلأئق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - از غایت نشیب و فراز خلأئق لشکر مانده شده

( ۲ ) شهر دارالملک دهلی \* ( ۳ ) در \*

هیچ جائی راهی نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفی نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاہ در دهلی نرسیده - خانجهان در شهر بغایت نرسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالی شهر سوزی کردی - از هیبت او جمله مملکت آرامیده بودی - بعد از شش ماه بعنایت اللہ تعالیٰ<sup>(۲)</sup> چون چیزی راه و روی پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا آبلغی در دهلی روان کند - در میان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتی خویش و چگونگی احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتسرای برسانند - چون این ندا دادند در دل خلایق ابواب شادی کشانند - تمام خلایق لسكر از اشراف قوم تا ارذال<sup>(۳)</sup> مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سرای شهنشاہ گیتی آرای رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتر بار مکتوبات خلق لشکر حضرت نهریار در دهلی آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهای شادیانه نگاهه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود ستانند - و ببرد آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلی انبار کردند - هر که می آمد مکتوب خود میبرد<sup>(۴)</sup> - سبحان اللہ حضرت اللہ تعالیٰ بقدرت اعلیٰ چه حادثات<sup>(۵)</sup> پیش بندگان خویش می آرد - این همه برای چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت \*

\* رباعی \*

\* میان ربوبیت و عبودیت \*



- \* ای بنده بمن گریز خود را یله کن \*
- \* گر شاه جهان نگردي آنگه گله کن \*
- \* روگرد جهان بگرد و پا آبله کن \*
- \* گر همچو مني يابي مارا يله کن \*

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت ودود میان کوهها و جنگلها شده و لب آبها عبیره کرده با مشقت بسیار و محنت بیشمار شد آند بے حد و مکائد بے عد بحیل<sup>(۲)</sup> فراوان و چاره بے پایان ازان کوهها بعد از شش ماه بعنایت آله با جمله لشکر هواخواه در صحن صحرا افتاد - خلائق لشکر روي بسوي<sup>(۳)</sup> قبله حاجات کشاده - فرحت و بهجت روي داده - سلطان فیروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ متواتر باز در بنگاه پیوسته - و درین مدت (که حضرت شهریار در ولایت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در کوه گذاشته رفته بود) بنگاه هم در کوه میبود - القصة<sup>(۴)</sup> چون سلطان فیروزشاه با سلامت و سعادت از درون کوه بیرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب این امیر حسن علیه الرحمة و الغفران نبشته است \*

\* بیت \*

\* چون درآید کاروانی<sup>(۵)</sup> از دیار دوستان \*

\* خلق بر قاصد نظر دارک چنین مقصود را \*

(۲) بحمله ه (۳) دسب شکو بسوي اه \* (۴) فی القصة \*

(۵) کاروانی \*

مقدمه شازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر

دهلی و بستن قبها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلعتی بسوی عزیزان خود دویدند - و برای درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کورت اول بازگشت از لکنهوتی قبها بانواع هفرها بسته بودند درین کورت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بی پایان گماشته - در کل بلاد مملکت شادی عام میان خلایق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامه‌های لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - فی الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلایق از فرقه<sup>(۳)</sup> وضع و شریف حاضر گشته تا بفرها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنفشه‌های گوناگون و صنعتهای<sup>۴</sup> ار کفتار بیرون مفتش گردانیده طریقه گله کوسفندان پیش چتر سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲) ن ممالک • (۳) ن مرو • (۴) ن صفتهای • (۵) ن چهار

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز  
چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهب و شکار آورده - این جمله  
پیل را چنانچه مریشی را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان  
درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلی بردند \* بیت \*

\* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد \*

\* المنة لله که این هم شد و آن هم شد \*

فی الجمله چون جمله خلأق بی علائق در وطنهای خود رفته  
با اهل و عیال خود نشسته باده خرمی بدست گرفته و نقل بیغمی  
به تنعمی پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از  
مشقتهای کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان  
و مشاهده جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش  
گشته این گفته \* مصرع \*

\* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد \*

و نیکبختی دیگر از غایت مسرت و نهایت بهجت شاد گشته گفته \*

\* ابیات \*

در دلداری موافق روی در روی \* گهی بوسه بپا و گاه بر روی

گهی از غمزه دلها میزبوند \* گهی از بوسه جانها میفزوند

معهداً حضرت فیروزشاه در مملکت دهلی در استمالت ملک

مشغول شد - آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری که حضرت

( ۲ ن ) صاحب نصرت و بهروز اند چندین اه \* ( ۳ ن ) نهایت شادیهها گفته \*

فیروزشاه در قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برنی علیه الرحمة و الغفران مورخ تواریخ فیروزشاهی برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه برای کتابت تواریخ خود برهویک عامل<sup>(۴)</sup> اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کس با فضل بے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود ناامید گشته ضرورتاً از زبان خودیش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و دور گنبدهای کوشک نزول و عمارت مناره سنگین ( که در کوشک شکار و درون فیروزآباد داشته اند ) در سنگ از نثر کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که ( ما اینچنین شکار بیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر بیش اهل بصائر یادگار مانده - و خلایق جهان و عاقلان دوزان عبرت گیرند ) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراسته<sup>(۸)</sup> حضرت الله پادشاهی محسن و بیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تمدن، مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه دلش خواست حضرت

( ۲ ) از \* ( ۳ ) مورخ تواریخ از خدمت فیروزشاهی برحمت آبی پیوست حضرت از \* ( ۴ ) خود در بسته بر سرک ، ( ۵ ) ن - دل کامل \* ( ۶ ) نفس کنانید \* ( ۷ ) ن - م \* ( ۸ ) حضرت اله \* ( ۹ ) هر کدایمی نعلق نه در بوستان دل حسب حضرت الله دعای او \*

اللّٰه تعالیٰ بقدرت اعلیٰ بخیر گردانید - قال اللّٰه تعالیٰ ذلک فضل اللّٰه یؤتیہ من یشاء - و قال علیہ السلام العنایة قبل الماء والطین \*

\* رباعي \*

\* آنرا که بدادند بدادند و بدادند \*

\* و آنرا که ندادند ندادند و ندادند \*

\* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند \*

\* و آنرا که نخواندند نخواندند و نخواندند \*

مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلائی عهد

سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکنوتی مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد با جهد تمام میشد و هم درین میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواری<sup>(۳)</sup> با تکلفات بسیار نیز کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود هر یک نفی بسوی وطنی رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکی در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباع گذاشتن گاهی شکره را بسوی طیزر هوایی برانیدن و گاهی مرکب را بسوی بهائم صحرائی

(۲) ن) کقوله تعالیٰ • (۳) و هم در میان فیروزآباد عمارت کوشک

با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکره \* (۴) ن) مهندواری \*

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت  
 خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکت از آثار  
 انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال  
 سیوم هوس برآوردن عمارت از بسیاری کثرت مهارت - انشاء الله  
 تعالی و بعون الله<sup>(۲)</sup> بیان این خصال مثلثه مشرح در محمل هر یکی  
 مفصل نبشته آید - این زمان از توفیق حضرت رحمان از احوال تهتیبیان<sup>(۳)</sup>  
 آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهرور  
 بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده  
 دوکرت بلکه نوتی رفته - و یک مهم جاجنتر و یک مهم تهته  
 المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوتنش درین کار بی شمار  
 هر سال مملکت می افزود - هر سال از سال دیگر بعدایت الله اکبر  
 آبادانی میشد - و از برکت همت حضرت فیروزشاه خلایق را  
 خوشی و خرمی فراوان روی می نمود - چنانچه زمره<sup>(۴)</sup> علما و فوفه  
 مشائخ و صلحای بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق آله مبلع  
 سی و شش لک تنگه تعیین کرده بود - و از جهت وظائف برای  
 طویل طوائف زمین اکهل موازنه صد لک تنگه<sup>(۵)</sup> بفقرا و مساکین بینوا  
 داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پرورزی برای غلب نعمدهای  
 اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمره خاندان و ملوک

( ۲ ) بعون آله \* ( ۳ ) دیگر \* ( ۴ ) همت نعمت حضرت \* ( ۵ )

بتوفیق الله تعالی \* ( ۶ ) بگه \*

و معارف را فرحت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هر سال<sup>(۴)</sup> نفع زیادت تر و اهل بازار را هر سال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را هر سال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشود - همچنین بحکمت رب العالمین صاحبان فقر اضطراری را هر سال فقر ایشان بغنا بدل<sup>(۳)</sup> میگشت - چنانچه هر یک فقیر از طائفه صغیر و کبیر جوهر گوهر بے غمی میسفت و اهل زراعت را هر سال وفا بکمال حال میافزود هر یک مزارع مفرح احوال و فارغ البال میبود - کار مزارعان بجائی رسید و برتبه انجامید که اگر یک مشت نخمی در زمین میریختند یکی را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا بومیبرد اشند - و اهل کفر از طائفه ذمیان و امانیان زیر سایه چتر فیروزشاهی از رعیت پادشاهی برفاهیت میگذرانیدند - و اهل دار حرب را هر سال نهب و تاراج میکردند - و هر محلی که از دار حرب نهب شدی از آنچه بود زیادت تر آبادان شدی از بسیاری استمالت حضرت شهریاری - و همچنین ابوالبنات سادات و قضات و فقرا و معارف بنات خردسال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در خردسالگی تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاری اسباب که ابوبین ایشان را حاصل میشد - و هر که حاصل نداشت برای کار خیر دختران ارخرانه مییافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۴) ن) حال \* (۳) ن) مبدل \* (۴) ن) با \* (۵) ن) میدهد شده \*

(۶) ن) رعب (۷) ن) ابواب \*

بخاطر فراغ در باغ مکننت در تعلم علوم دینی برای فائده دنیای  
 مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند  
 و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار اثر تاثیر فراغ بسیار کوشش  
 بیش نمودند - و اهل سودا با کرو فر ابرکت دم سلطان فیروز اسر<sup>(۲)</sup>  
 سه گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکت های مشهور برای  
 تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلی  
 از آثار اسرار کرم ازلی این چنین بے غمی و نفعی بخرمی حاصل  
 میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله  
 تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آری زهی عهد  
 دولت فیروزشاه برگزیده حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت  
 و نعمت<sup>(۳)</sup> در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت  
 و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ماشاء الله - درین محل  
 این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حکایتی منحصن در آیت ا.  
 حکایت سلاطین بدیشین و امامان دین یقین در دل میگردند نوشته آید<sup>(۴)</sup>  
 در خیرالمجالس بددگی شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت  
 العالمین علیه الرحمة والغفران نوشته - که در ایام ساعه و درون ماضیه  
 مملکت پادشاهی بود حلیم و نریم خوف آستانه و یک زندگانی  
 در همه آیدهای جهانبانی معیذ میسد جذبه رعدت سید؟ او<sup>(۵)</sup>

(۲) ن) اهل سودا کرو فر ابرکت دم سلطان فیروز اسر • (۳) ن) میخون •

(۵) ن) هم •



تمام مملکت او آسوده بودند - در مقامات فرحت جولانگري ميذمودند  
 روزي از روزها آن پادشاه مستثنی در شکارگاه رفته بود - اتفاقاً دنبال  
 شکاری مرکب دوانیده تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود  
 جدا افتاد - تنها متکحیر ایستاد - پای در راه نهاد - همدین میان  
 بتقدیر سبحان در موضعی رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي  
 بے انباضي دید - پادشاه بر کرانه آن باغ زیر درختان سایه دار زمانے  
 آرامید - ناگاه بحکمت اله عورتی زال خراشیده حالی نقصان جمالي  
 از کمالی از درون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید اي عورت این باغ  
 کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال  
 زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن  
 من است - آن پادشاه را گرسنگي گرفته بود بران عورت فرمود که  
 اي عورت چیزی موجود داري - اگر داري زود بیاري - آن عورت گفت  
 که از جنس طعام چیزی موجود نیست - اگر بگوئي چند خوشه انگور  
 بر سیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوجان  
 باغ نهاد - و آن عورت نمود که این پادشاه این مملکت است - معه دا  
 عورت درون باغ رفت و چند خوشه انگور شکست - پیش پادشاه  
 داشت - چون آن پادشاه انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن  
 پادشاه را بغایت خوش آمد - این کلام بر آورد - و رخ بران عورت آورد  
 که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنگه معدود

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهایی بلاد و ممالک  
 میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت  
 در جمع اموال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین باغی<sup>(۲)</sup>  
 بی انبغی با میوه بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنگه معدود  
 محصول باشد - اگر کارکنان<sup>(۳)</sup> بکوشش دل و جان درین کار به تفحص<sup>(۴)</sup>  
 باشند اینچنین مالها فرو گذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز  
 بران عورت گفت که چند خوشه انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند  
 خوشه انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه  
 پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود  
 آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت  
 اولین نیارده؟ - عورت گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین<sup>(۵)</sup>  
 است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید  
 که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چيست - آن زال  
 در درایت و فراست بکمال حال بود - علی الفور چون هور باز نمود  
 که ای مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق  
 این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها  
 برکت میانفروزد - و شیرین می نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان  
 دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطر قبیح بصریح

( ۲ ) جمع \* ( ۳ ) کارگذاران \* ( ۴ ) تفحص ( ۵ ) عورت تکرار

تعییر کرد و این لفظ اریان بر آورد که انگور کرت دوم اه \*

در دل او گذشت - تا بارگران برفرق این ضعیفان نهد - از آثار اندیشه خاطر این شهریار بے برکتی در مملکت ظاهر شد - از شومت آن انگور شیرین برفرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور بران<sup>(۲)</sup> پادشاه گفت که خدای تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه خطر قبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب نبود که بچندین روز این مملکت زیر و زبر شود - خلأق این کشور هفت رة رود - چون آن پادشاه چنین افواه از آن زال شنید بر تن خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلزید - و در دل اندیشید تا از قاعدۀ روش خود ذرۀ تجاوز نکند - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران گفته<sup>(۵)</sup> \*

\* مثنوی \*

چشم رعایت ز رعیت مگیر \* تا بودت ملک عمارت پذیر  
 چون توشدی سایه یزدان پاک \* سایه نشان باش برین مشتم خاک  
 حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزونی در نعمت میان بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادچی سلاطین طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیده حضرت رب العالمین اعتقاد صادق باحق تعالی داشت و برای منفعت مسلمانان کوشش بیش می گماشت هر ایفۀ مدت چهل سال کمال که طول ملک او بود تمام خلأق در مقام خوشی و خرمی آسود - از دل‌هایی

(۲) انگور شیرین من ترش گشته \* (۳) مذکور بمستور \* (۴) ن

سرچند روز \* (۵) گوید \* (۶) میان کل بلاد \* (۷) ن طور \*

خواص و عوام اذدیشة حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت  
 ازین جهان برداشته و در مملکت دهلی دور دیگران رسیده بتقدیر  
 آهلی و حکمت نامتناهی خلائق دهلی هفت رة شده - جمله عالم<sup>(۲)</sup>  
 زیر و زبر گشته - بلکه در آخر کار و انتهای گفتار جمیع خلائق صغار  
 و کبار به نهب مغل بیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح آن<sup>(۳)</sup>  
 مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابی دهلی بشرح<sup>(۴)</sup> باز نمود \*

## \* بیت \*

دولت جاوید نبرده<sup>(۵)</sup> کسی \* نام نکر دولت جاوید هست

## مقدمه هژدهم بیان فتح قلعه نگرکوت

نقل است<sup>(۶)</sup> حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکنوتی اتفاق  
 سواری شکار سمت دولت آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان  
 محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف  
 روایت کرده و برین نوع باز نموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام  
 حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه  
 و دو خرابگاه و با مراتب و حشم<sup>(۷)</sup> جانب دولت آباد روان شد - بکوچ  
 متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدره آرامید - سبب مصلحت  
 ملکی بالهام ملکی عنان مراجعت سمت دهلی گردانید - چون

(۲) حکمت حضرت نامتناهی \* (۳) شروح \* (۴) ن (۴) شرح

بازدید \* (۵) نبردست کس \* (۶) ن (۶) منقول است \* (۷) ن (۷) مهم \*

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلی آمد از دهلی سمت قلعه نگرکوت رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچنج نه گرهی برآورد حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعه نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و رای نگرکوت بالایی قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت رای مقهور را نهیب و تاراج گردانید - و بت جوالامکھی<sup>(۲)</sup> که معبد کافران است میان راه نگرکوت بود - درین محل راویان<sup>(۳)</sup> گفته که بت مذکور میان حجره مستور است که آنرا طائفه هندوان می پرسند - آنکه بعضی اهل کفر گویند ( چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکھی رسید مخصوص<sup>(۴)</sup> برای دیدن او رفت و یک چتر زرین بر سر او داشت ) این دروغ است زیراکه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از زبان خدمت والد بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهی<sup>(۵)</sup> رکاب رایات اعلی بودند فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه یادشاهی<sup>(۶)</sup> دیندار و دین پناهی خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت شریعت و طریقت اتباع نموده - ازو این چنین چیزها چه نوع در وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

( ۲ ) جالا مکھی \* ( ۳ ) راویان اکمل \* ( ۴ ) مخصوص کرده \*

( ۵ ) برادر \* ( ۶ ) پادشاه دین پناهی خدا ترسی بود \*

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان خود کشید - که ای احمقان و عقل گم کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد - <sup>(۳)</sup> روش <sup>(۴)</sup> متابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دروغ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت آله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفه هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلی بی بیش اینچنین افتراها بر ذوات با برکات سلطان فیروز بر میبندند و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیستمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر <sup>(۵)</sup> سر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجه استوار نداشتند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیده حضرت پروردگار اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراسات و کیاست بیش هر کجا که بنخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفه کافران بددروغ افترا کرده - <sup>(۶)</sup> المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود قلعه نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

(۴) ن) روانر \* (۳) ن) برآرد \* (۴) ن) روش کردن ممانعت \*

(۵) ن) چتر \* (۶) ن) وجهی \*

بالای قلعه در مقامات قلب خزید جیوش سلطانی و جیش  
 جهانبانی بعنایت ربانی قلعه را گرد کرده فرود آمده - تو بر تو  
 بلکه بدور ده تو گرد گرفته فرود آمده - از هر دو جانب منجذیق داشته  
 از طرفین سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهای جانبین از پله  
 منجذیق طرفین بیکدیگر در هوا دهکده میخورند - و قطره قطره  
 میشدند - مدت شش ماه جیوش فیروزشاه قلعه را گرد گرفته بودند  
 گردان جانبین و کند آوران طرفین با یکدیگر قوت می نمودند - ابواب مری  
 بے مری کشوندند - بکرم حضرت آله و عنایت الله بعد از شش ماه  
 فیروزشاه را جمال فتح در آئینه کمال نمود - رای مقهور مذکور از  
 بالای قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانه فرود آمدن رای - یکرور  
 سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز برای دیدن دور قلعه و برای<sup>(۲)</sup>  
 قلع کفار آن مرحله سوار شده - و رای بالای قلعه بود - اتفاقا سلطان<sup>(۳)</sup>  
 فیروزشاه را در عین گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه<sup>(۴)</sup> نظر بران رای  
 اهل پناه افتاد - رای بالای قلعه چون مطیعان حضرت و بندگان دولت بپا  
 ایستاده - رای انگشت بجز کشاد - بسوی حضرت سلطان فیروزشاه  
 مشعل گیتی افروز خدمت کرد - دست بست ایستاده شد - درین محل  
 چون شهنشاه اکمل دید که رای مقهور چون بندگان مجبور سر  
 باطاعت در آورد سلطان فیروزشاه دست خود را در بغل خود

( ۲ ن ) دیدن دور قلعه بود \* ( ۳ ن ) و رای بالای ا \* ( ۴ ن )

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب رای بمرحمت دید  
و اشارت کرد اعنی بیا - مهتگان رای جمله یکجا شدند - و بران رای  
باز نمودند - که سلطان فیروزشاه در میان تاجداران هفت کشور در  
وصف و صفات بیور است - هیچ شهریاری در هیچ دیارے با عظمت  
و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے  
دل داری بدل کاری میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او  
بے توقف و تأمل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - رای  
مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالای قلعه  
چون بندگان مطیع فرود آمده در پای سلطان فیروزشاه گیتی آرای افتاد  
زبان پهن از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج<sup>(۲)</sup>  
جاه دست بر پشت رای نهاده جامهای زردوزی و نر بفت داده  
و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران باز گردانید  
رای مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان تیز پای و ترکیان بیش بهای<sup>(۳)</sup>  
یافته - بدرهای مال بحکم شهریار<sup>(۴)</sup> خوش خصال خازنان بیت المال  
بر کتف رای داشته - رای مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت  
بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد \* \* \* منثوی \*  
هر جا که درخت هست بنگر \* چون وقت رسید زان نمر بر<sup>(۵)</sup>  
وقت است برنده تیغ هشدار \* در یاب تو وقت را نگهدار

( ۲ ) زان هزار عذر کشاده \* ( ۳ ) در بانی \* ( ۴ ) بحکم فرمان

شهر یار \* ( ۵ ) میدهد بر \*



تا وقت رسد همی درواند \* چون وقت رسد همی بخواند  
 بیوقت چو میوه را بگاری \* زان کاشته هیچ برنداری  
 الغرض این همه اوقات و اشکال<sup>(۲)</sup> حادثات پیش از مهم تهنه بود  
 و بعد از مهم تهنه حضرت شاه فیروز از مهمها بازماند - مصاحبت  
 ملکی درین دید - پای مبارک از سوارچی مهمها کشید - معیندا  
 چون سلطان فیروزشاه خواست تا از نگرکوت بازگردد رای از قلعه  
 خدمتی فراران و اسبابهای بیش بهای بے پایان فرستاد - حضرت  
 شاه عغان مراجعت سمت دارالملک دهلی گردانیده - این بود شرح<sup>(۳)</sup>  
 مقدمات هژده از قسم دوم که در کتابت آمد - این زمان هم از قسم  
 سیوم در قلم آورده شود \*

قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برابر خود  
 آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهریال  
 هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق کردن سلطان با خانجهان  
 برای مهم تهنه

نقل است سلطان فیروز بعد از آمدن از مهم لکهنوتی و جاجنگر

---

( ۲ ) آشکار \* ( ۳ ن ) شرح هژده مقدمه قسم دویم که در کتابت آمد  
 این زمان در قلم آورده شود از قسم سیوم اخبار مهم تهنه نامدار درین قسم  
 نیز هژده مقدمه است و من کذبه رضی الله عنه \*

البتہ سوارچی شکار چون شہریاران کامگار در حوالی دہلی کردی دست قوت چون اہل فتوت بسوی حربیان برآوردی<sup>(۲)</sup> - مدت چہار سال کامل برآمد کہ از مہم لکھنوتی در شہر دہلی آمد درین مدت اگرچہ استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر تہتہیان برین سلطان میرفت - ہر بار کہ ذکر تہتہ افتادی دست بر محاسن مبارک فرود آوردی و فرمودی - افسوس صد ہزار افسوس کہ این یک آرزوی در دل خدایگان مغفور ماند - اعنی محمد شاہ بن تغلق شاہ کہ تہتہ فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاہ و امیران بارگاہ را معلوم میشد کہ البتہ میل دل شاہ و اندیشہ<sup>(۳)</sup> حضرت شہنشاہ برای سوارچی شکار سمت تہتہ نامدار است - روزی از روزها حضرت شاہ بے نظیر با خانجہان وزیر پرتدبیر در<sup>(۴)</sup> محل خلوت چون شاہان اہل مکنت بمشورت نشسته اسرار نہانی در سخن صحرا کشتہ و گفتہ کہ طائفہ تہتہیان چہ کسانند - و در وجہ معرض اند - کہ حضرت خدایگان مغفور در حدود تہتہ نزول فرماید<sup>(۵)</sup> و در زمین ایشان درآید<sup>(۶)</sup> - و ایشان مکبرہ کنند<sup>(۷)</sup> - و روی ازان حضرت بگردانند<sup>(۸)</sup> - بران بسندہ نہ طغی حرامخوار را بر خود جایی دہند چون خدایگان مغفور را عمر آخر شدہ بود در عین زحمت رخ

( ۲ ) میآوردی \* ( ۳ ) بر زبان سلطان \* ( ۴ ) مستیوران \* ( ۵ ) ن

در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطین اہل مکنت \* ( ۶ ) ن

فرمودند \* ( ۷ ) در آمدند \* ( ۸ ) کردند \* ( ۹ ) بگردانند \*

بجانب من آردی و فرمودی - دریغ و هزار دریغ اگر حضرت آله کرم گذد این زحمت من بصحت بدل گردد تهتهیان را زیر امر در آرم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم او ابواب فوت کشود همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر خانجهان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بجای ایشان نشانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور در تأمل افتاده - و در دریای قلب خویش چون دستوران نیک اندیش ابواب فکر کشاده بعد زمانی برموزات کلمات احسن پرداخته و گفته که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکری - درین سودا دو سود مستثنی میشوند - یکی آنکه در وصایای بزرگان و نصائح خویشاوندان کوشیده میشود - رسمی است در جهان و قانونی است میان عالم و عالمیان که فرزندان و برداران برای انتقام بزرگان خویش حریص باشند - و باهتمام تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانونی است مر تاجداران را و روشی است مر جهانداران را که هر سال با قوت کمال برای قلعه کشائی بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حال شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران گفته \*

\* قطعه \*

نیم نانی گر خورد مرد خدای \* بذل درویشان کند نیمی دگر  
 هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه \* همچنان در بند اقلیمی دگر  
 مع هذا دستور مستثنی پیش شهنشاہ اهل صفا باز نمود - برین وجوه  
 این اندیشه ( که در دل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته )  
 بغایت احسن<sup>(۳)</sup> است - که اقال النبى صلى الله عليه وسلم العبد يدبر  
 والله بقدر \* \* مصرع \*

\* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند \*

<sup>(۴)</sup>  
 القصة حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سوارچی شکار  
 برای روان شدن سمّت تهنّه نامدار موجود گرداند - دستور مذکور  
 دنبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغار کرده ار  
 طائفه سوار جرار و پیدانگان شمشیرگذار از زمره جهدار و غیر جهدار  
 عرض کرده - در میان خلق آواره امتداد که سلطان فیروزشاه بعنایت  
 حضرت آله رخ بجانز تهنّه خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه  
 چند مهم بعد از جلوس خود متواتر کرده - چون جمله خلایق سلطنت  
 در مملکت بخوشی و خرمی بمقامات بیغمی و نذعمی مشغول بودند  
 هر یکی بانسراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون  
 استعداد موجود گشت حشم غیر وجهی چهارگان دهیاره یافت  
 و هر یکی از طائفه جهدار از غایت آسودگی بسیار و یسار بدشمار

( ۲ ) ملک اقلیمی بگیرد \* ( ۳ ) مستحسن \* ( ۴ ) فی القصة \*

( ۵ ) در جلوس \* ( ۶ ) بنعمات \*

با اسب و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز با<sup>(۲)</sup> تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهته سواري فرمود - هريکي از زمره خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خویش از تائير دستگاه بیس و با دولت اهل کیش برابر رکاب روان شده \* \* بیت \*

نشست از بر باره ره نورد \* برآراست لشکر برسم نبرد

مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهته

نقل است چون حضرت سلطان فیروز خواست که بطالع میمون<sup>(۳)</sup> و اختر مبارک و همایون سمت تهته سواري کند اول زیارت بزرگان دین و طالبان حضرت رب العالمین ( که در جوار شهر دهلي آسوده اند ) باعتقاد تمام چون خسروان عظام کرد<sup>(۴)</sup> - بعده زیارت سلاطین ماضیه انار الله برهانهم بجا آورد<sup>(۵)</sup> - و جمیع مشائخ و سلاطین را بحضرت ذوالجلال شفیع آورد<sup>(۶)</sup> - و این سنت سنیه و خصال مرضیه سلطان فیروزشاه را بود ( هر بار<sup>(۷)</sup> که خواسته از شهر دهلي جائی سواري کند اگرچه یکماه یا دو ماه سواري بودي عاقبت جمیع مشائخ دیندار و سلاطین نامدار را زیارت کردي - و از هر یکی استمداد<sup>(۸)</sup> خواستي - خود را در پناه ایشان انداختي - عظمت و بزرگی پیش خویش در میان ندیدی ) و این صفت اولیاست - كما قال الذبی علیه الصلوة والسلام

( ۲ ن ) با ارادت تاجداران و آئین وقانون شهوباران \* ( ۳ ن ) حضرت شاه

خواست \* ( ۴ ن ) کردي \* ( ۵ ن ) و زیارت \* ( ۶ ن ) آوردي \*

( ۷ ن ) آوردي \* ( ۸ ن ) و هر بار \* ( ۹ ن ) استمداد \*

و اذا تحببتم فی الامور فاستعينوا من اهل القبور \*

\* مصرع \*

\* گوشه نشیني دوسه را پاس دار \*

\* بیت \*

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند \* و ر بد باشم مرا بدیشان بخشند<sup>(۳)</sup>  
 سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایه سلیمانی  
 باوج کامرانی بود این رسم پسندیده و شیوه گزیده او تا آخر عهد او<sup>(۴)</sup>  
 مستقیم ماند ( که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت  
 هیچ طرفی سواری نکرد ) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگی رسیدی  
 باعتقاد تمام بسوی قبر او دویدی - بتواضع تمام تواضع کردی - و کله بر  
 زمین آوردی - بارها درین کارها این موزخ ضعیف شمس سراج عقیف<sup>(۵)</sup>  
 بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبره شیخ الاسلام شیخ  
 نظام الدین قدس الله سره العزیز در میآمد در محل پایان نزدیک سرگور<sup>(۶)</sup>  
 امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را  
 بتواضع تمام برای رضای حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده درسه  
 محل دیگر نیز سر بر زمین می نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد  
 چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام برای رضای<sup>(۷)</sup> علام نزدیک قبر  
 نیز سر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ می نشست

( ۲ ) ن ) گیرید \* ( ۳ ) ن ) بخشید \* ( ۴ ) ن ) آخر دور عهد او \* ( ۵ ) ن ) کوناره \*

( ۶ ) ن ) سر آن گور امیر خسرو نرک الله علیه آه \* ( ۷ ) ن ) سبحان \*

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهای بسیار خواندی - بعده پیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگرفت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانه میشست - و بروح جمیع خفنگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد برای هر یک مقبره کزهایی مال براندازد هر یک که تعیین بود خازنان بیت المال بحد کمال آن کزهای مال برای فقرا و مساکین بینوا میآوردند - و بنظر حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هر یک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم برای دلاسی یکن نفر امرای کبار از جمله ملوک نامدار برابر متولیان خوش گذار از پیش تخت تعیین میفرمودند - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرآت خدمت والد و خدمت اودر این مؤرخ نیز در بعضی مقبره تعیین می شدند - مع هذا حضرت فیروزشاه زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کرده و بازگشته - سبحان الله این همه عطای ربانی و بخشش درگاه سبحانی است - و گرنه از آدمی زاد جنه از خاک و باد که این حسنها آید که بر چنین آگینها گراید - هر یکی از زمره انسان و فرقه مؤمنان از جهت خود درین کوشند - که ما نیکی کنیم و عمل نیک بجا آریم که آن احسن

( ۲ ن ) بنظر رحمت حضرت \* ( ۳ ن ) میشد \* ( ۴ ن ) خدمت والد این

مؤرخ و اودر مؤرخ نیز \* ( ۵ ن ) شهنشاه \* ( ۶ ن ) اینچنین ها آید \*

( ۷ ن ) آینها \*

است - اما عمل نیک همون کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق

دهد و هدایت بخشد \* \* رباعی \*

\* یک شهر پر از حدیث آن روی نکوست \*

\* دل‌هایی هم - جهانیان برده او ست \*

\* ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند \*

\* تا بخت کرا بود کرا دارد دوست \*

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله با لشکر جرار و کردن کارزار و کند آوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتی نورد و پیدگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفه بندگان خاص بقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودار این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معینا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیدل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

( ۲ ن ) همو کند کسی را که الله تعالی توفیق دهد او \* ( ۳ ن ) ودود \*

( ۴ ن ) نبرد \* ( ۵ ن ) و طائفه بندگان یکی از واجدان دردل افتاده بود

انشاءالله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده

آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاه برای جمع کردن بندگان در قسم چهارم

شرح داده آید \*



ازین جهان نقل کرده بود - و خان جهان وزیر با اسم نیابت غیبت در شهر دهلی مانده بود - و در فراش خانۀ حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجری بر آئین مهتری برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه از هر یک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامۀ شتری و اسپي و خوري و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه<sup>(۲)</sup> مناسب آن خواجۀ نظامی فرماید علیه الرحمة \* \* ابیات \*

جهان در جهان لشکر آراسته \* زبوق و دهل بانگ<sup>(۳)</sup> برخاسته

سپاه<sup>(۴)</sup> که گربار جوید بسه \* نه بیند بیکجای چندان کسه

الغرض چون حضرت شاه پای در رکاب نهاد و عنان سمند دولت سمت تهنه کشاکش نیت کرد تا میان قصبۀ اجودهن شده زیارت بندگی<sup>(۵)</sup> شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعدۀ پیشتر روان شوم - حضرت شاه با جیش دولتخواه بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبۀ اجودهن رسید برای سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد زیارت<sup>(۶)</sup> پیشتر روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲) (ن) چیزے • (۳) شور \* (۴) (ن) فی العرض \* (۵) (ن) به تهنه \*

(۶) (ن) بعدۀ پیشتر شده \*

کند - بیچ هزار گروه هریک هزار عهد<sup>۱</sup> یکان ملوک کبار شده بیچ هزار کشتی از هر جنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتی بعهد<sup>۲</sup> خدمت والد و اودر این مؤرخ شده - <sup>(۲)</sup> القصة حضرت شاه فیروز فرمود که این تمام بحر میان لب آب سند<sup>(۳)</sup> روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه در <sup>(۴)</sup> چندگاه در حدود تهنه رسید - <sup>(۴)</sup> خواجه نظامی فرماید \* \* ابیات \*

چو تیرش گذر بر دلیران کند \* نشانه ز بهلوی شیران کند

بهرجا که نیروی شه بی نشود \* ورا بود فیروزی و دستبرد

مقدمه سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه

نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام<sup>(۵)</sup> آبادانی تهنه درو

محل بود - یک محل کرانه لب آب سنده جانب دهلی - درم محل

گذار لب آب سنده - جانب تهنیان بسیار و بیشمار مرد انبوه

هریکی با شکوه بلکه هریک تن چوانجمن بود با گرانی کوه - جمله مرد

جنگی - چنانچه اراحوال قوت و جلالت ایشان میان جهان و جهانیان

معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر رای<sup>(۶)</sup> آنر و با نهیذنه برادرزاده

او ضابط تهنه بودند - انواع رعنائی در میدان خود نمائی می نمودند<sup>(۷)</sup>

و با حضرت فیروزشاه ابواب<sup>(۸)</sup> مردی بی مردمی میکشوند - جمیعت

بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲) ن) گردند \* (۳) ن) سنده کرده \* (۴) ن) سر \* (۵) ن) آله \* (۶) ن) رای تهنه

و برادرزاده او صابط ا \* (۷) ن) می پیمودند \* (۸) ن) ابواب مبارزت میکشوند \*

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاری قوت و زور جمعیت هم در آبادانی سنده که قرین لب آب سنده است ماده نخم قتال<sup>(۲)</sup> در زمین عداوت کاشته برای درآریز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معهداً درین هر دو محل آبادانی حصارهای گلین برآورده المقصود جام و بانهبندۀ خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمییز در حدود تهنه نزول فرموده - هر روز نمودار جنگ چون افواج پشنگ بمثل بلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وبای<sup>(۳)</sup> اسپان از گفتار گذشت - از جهت ونا این چنین بلا افتاده که خلایق لشکر از کهنر تا مهتر ابواب نا امیدي کشاده - از جمله نوک هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - بهای غله از دو تنکه و سه تنکه منفي زیادت شدن گرفت - چون تهنهپیان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وبای اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدي سفته جام و بانهبندۀ<sup>(۴)</sup> خود کام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا<sup>(۵)</sup> با لشکر فیروزشاه جنگ و درآریز چون پرویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند \*

\* ابیات \*

\* ابیات \*

( ۲ ) وزین تر - دیگر - درین \* ( ۳ ) ووبا بر اسپان \* ( ۴ ) درین

محل جام \* ( ۵ ) که نا لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآریز \*

گر ایدرون که آید فریدون بمن \* گرفتار گردد همیدون بمن  
سنانم چنان ازدها را خورد \* که طوفان آتش گیا را خورد

### مقدمه چهارم در آویز لشکر سلطان فیروز با تهنیهیان

نقل است جام و بانهبذنه خود کام با جمعیت تمام مستعد  
شده با سوار بسیار و بیاده<sup>(۲)</sup> بے شمار از میان حصار بیرون آمدند  
و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند - نال قتال باهمال با یکدیگر  
برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبذنه لشکر برای  
جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض<sup>(۳)</sup>  
کرد - موازنه لشکر دبد - چه بیزد که چهارم حصه هم سوار نیست  
و از غابت قحط هیچ کس را قوت و قرار نیست - تا آن هم حضرت  
فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور  
آراست - و برای قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور  
را سه فوج کرده - میمنه و میسره و قلب - و بتمام بیل درین سه فوج  
قسمت کرده داده در میدان جلالت بشجاعت ایستاده - حضرت  
فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحه مرتبه پوشیده برای جنگ  
چون نهنگ کوشیده چوب بردست گرفته درین سه فوج خرامش<sup>(۴)</sup>  
میکرد - و جیش خوبش را دلکاری ندلکاری میداد - هر یکی را  
بمواعید خوب منتظر میگردانید \*<sup>(۵)</sup>  
\* بیت \*

( ۲ ) بیاده \* ( ۳ ) کرده \* ( ۴ ) انماس عرض - دردنگر دعاس

عرض \* ( ۵ ) فومانش \* ( ۶ ) مستظهور - منظم \*

\* مرادل ده از من دلیری به بین \*

\* که روباہ خود خوان و شیـری نہ بین \*

معہذا حضرت شہنشاہ اہل صفا پیش ہر فوجی کہ میگذشت و کلمات امیدواری میگفت ہر یکی زبان بدعای سلطان میکشاد - و سر بر زمین می نہاد - و حضرت فیروزشاہ اگر چہ بر قانون تاجداران کبار و آئین شہریاران نامدار التفات از جمعیت تہتہیان بیشمار نمیکرد ظاہراً اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جہانداران افسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوی قبلہ برمی آورد - التجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تہتہیان موازنہ بیست ہزار سوار جراز ہر یکی <sup>(۱۴)</sup> در زور و دلوری کند آور روزگار و موازنہ چہار لک پیادہ نامدار با این جمعیت فراوان و قوت ے پایان طائفہ تہتہیان در آویز کردن نمی توانستند - از ہر دو طرف گردان نامدار و کند آوران بیشمار نہ تیرکاری مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون دیدید آرنده حکمہاے مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاہ بتقدیر آتہ باد سخت برخاست - چنانچہ ہر یکی دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود کہ خلایق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینہمہ حال و آثار این مقال بہلوانان جانبیوں و گردان طرفین بیکدیگر بدر آویز مشغول بودند \*

\* فرد \*

بکبک درمی چون در آید عقاب \* چگونه جہد بر زمین آفتاب

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هواخواه  
 همت میکردند با آن هم از سبب قحط و ونای اسپان بے زور گشته  
 بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله  
 میکردند و جمله یکجا شده دست مردی می نمودند جمعیت  
 تهنیهان با آن قوت بے پایان درون حصار می خزیدند - حضرت شاه  
 چون تاجداران گیتی پناه ایستاده نظام افواج خویش میدید  
 و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهی لشکر با همت  
 و خهی افواج با جرأت<sup>(۳)</sup> نا آنکه ارتائیر اینچنین محنت ضعیف  
 شده بودند البته کمر همت می بستند - دلبروار چون غازیان نامدار  
 و مبارران کامگار بر روی حریف خاکسار تیغ دو دستی میراند  
 القصة چون این چنین احوال جانبین گذشت تهنیهان را عنان  
 طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز  
 بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت آله در مقام خود آرام گرفت  
 بهمه حال فتح تهنه دست نداد - چون حضرت فیروزشاه  
 با جیش هواخواه در محل خویش فرود آمد با اعوان درگاه و  
 انصار بارگاه در محل مشورت نشستند راز دل خویش پیش ایشان  
 گفته - تا حالیا این زمان مکن بازگردم - و رخ سوی گجرات  
 آرم - و کوشش برای استعداد<sup>(۵)</sup> حشم گمارم - اگر حیات باقی باشد

(۲) نظاره \* (۳) نهمت \* (۴) البته همت را کار می بستند \*

(۵) استعلاء \*

و کرم آله ساقی<sup>(۲)</sup> باشد سال دیگر بیایم - تا از پودۀ غیب چه میزاید \*

\* بیت \*

کسی کو مصلحت اندیش باشد \* بصف زیرکان او پیش باشد

مقدمۀ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه

و برگشتن<sup>(۳)</sup> بسمت گجرات

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر در مقام خود فرود آمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران<sup>(۴)</sup> بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشه خود برایشان گفته و جوهر معانی بالهام سبحانی سفته - که تقدیر حضرت رحمانی و تاثیر ادوار آسمانی برین رفته که درین کورت تهنه فتح نشود - و جیوش<sup>(۵)</sup> بلا و جیش عذاب بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی ننگی غله و دوم بلاي وبای اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم خویش با ضعف بیش همت میکنند بدلائل عقلی و براهین فهمی معلوم و روشن میشوند که باین ضعف تا کی همت خواهند کرد - میخواهم ازین محل بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته را مرمت کنم - اگر

(۴ ن) شافی \* (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر

و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد \* (۴ ن)

دوستان \* (۵ ن) و جیوش و نایز عنان بسوی لشکر ما از قدرت الله تبارک

و تعالی رو آورده \* (۶ ن) چمن \* (۷ ن) کشته و شکسته را •

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمادم ساقیست انشاءالله تعالی  
بعونه و کرمه در سال دیگر در زمین کین باز آمده شود - حضرت  
فیروزشاه پیش مشیران هواخواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه  
تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کورت دوم درین مقام در دهلی  
رفتنی<sup>(۳)</sup> نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان  
شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق بازنمودند  
و ابواب راز بکشوند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر مغیر  
حضرت شاه گذشته - و مستحسن<sup>(۴)</sup> اختیاریست که در دل پادشاه  
جای داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان  
جهانداران گیتی مدار است چون محله فی الحال فتح نشود و البینه  
لشکر را ضعف عارضی پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران  
اهل یقین<sup>(۵)</sup> از آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان<sup>(۶)</sup> مقام باهتمام  
تمام چند روز احتراز کنند<sup>(۷)</sup> - و آن<sup>(۸)</sup> مهم را از خاطر مبارک خویش  
فراموش نگردانند - اگر حضرت سلیمانی و مکنت سلطنت جهانپانی  
بعنایت ربانی چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند  
و مراجعت بسوی گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهیست  
خلق را غله بمراد رسد - و پیاده مانده بر اسب سوار شود - خلأقی<sup>(۱۰)</sup>

\* (۲ ن) درین زمین باز اه \* (۳ ن) رفتن ندارم \* (۴ ن) اخباری است \*

\* (۵ ن) واقف اسرار \* (۶ ن) اژین \* (۷ ن) کردند \* (۸ ن) این \*

\* (۹ ن) نگردانیده اند \* (۱۰ ن) خلق \*



بتمام تازه گردد - باز کرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود  
 میان تهتهیان آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر خود<sup>(۲)</sup>  
 رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنپال  
 زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کار کوشش بیش گمارند  
 آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد  
 که غله ربیع داخل شود باز کرت دوم با لشکرهای انبوه و پیلان<sup>(۳)</sup> کیوان  
 شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام  
 غله‌های ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخی سال  
 روی نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی الحال چون  
 مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان  
 دران بوستان مثل آئین دوستان باز نمودند حضرت شاه را رامی  
 هواخواهان درگاه و الفاظ دوسنداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل  
 مبارک از تاثیر کرم حق<sup>(۴)</sup> تبارک بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا  
 دامنه کوچ کنند تا لشکر رخت و کالا گرد آرند - چون دامنه کوچ شد  
 یکایک درمیان لشکر شادخی عام افتاد - هر یک وضع و شریف  
 صغیر و کبیر جوان و پیر رخت و کالا گرد آورده - همان زمان حضرت  
 سلطان از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او<sup>(۵)</sup>

(۲) ن سوئی شهر \* (۳) ن دلمل \* (۴) ن و پیلان چون شکوه کیوان

در دبر - با شکوه کیوان \* (۵) ن آله تبارک و تعالی \* (۶) ن و رخت

لشکر و کالا \* (۷) ن شاه \*

رجاله بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتهیان شغیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاله عیان مراجعت سمت دهلی گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتهیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتهیان و بنگالیان جدگ نیز شده - میان فریقین بحکمت ربالمشرفین و ربالمغربین گذشته آنچه گذشته آخر الامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتهیان را برانده - از خوف ظفرخان تهتهیان بیای بس بازگشته - ظفرخان چند سرتهتهیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام سحر بردست تهتهیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاله سمت گجرات رخ نهاد \*

\* ابیات \*

در ذوق و خوشی روند چون راه \* آن راه شود بـزود کوتا،  
راهی که قدم زند در عم <sup>(۱۴)</sup> \* آن راه نشود برفتندش کم

### مقدمه ششم افتادن لشکر در کونچی دن

ننل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وبای اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر رسید <sup>(۱۵)</sup>؛ بلکه غله نیافت بود - و خلایق از غایت گرسنگی و نهایت برهنگی

(۲) ن تیره \* (۳) ن از اندازه خوف \* (۴) ن ناهم \* (۵) ن سیری \*

در راه رفتن نمی توانستند - بکام و ناکام بهزار عجز تمام گام بر میداشتند چون غله نیافتند گوشتهای مردار و چرمهای خام<sup>(۲)</sup> میخورند - و بعضی آدمیان از بسیاری گرسنگی چرم کهنه میان آب می جوشانیدند و میخورند - این چنین قحط مهلک افتاد خلایق لشکر دل بر مردن نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جمله خانان و ملوک پیاده مانده بیای پیاده در راه می رفتند - هیچ مرکوبی در میان خلق لشکر نمانده - تقدیر آله همه را در مقام بینوائی نشانده - بران بسند نه رهبران<sup>(۳)</sup> که هم ازان مکان پیش کرده بودند و ایشان را براه بری راه می نمودند ) بر ایشان بغدر برآمدند - در مقامی بردند و در محلی انداختند که آن مقام را کونچی رن گویند - درون کونچی رن تمام زمین آب شور گرفته - افسانه شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله یکے را ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستی پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامی آوردیم که هیچ یکے از شما جان سلامت نبود اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد دود - این مقام را کونچی رن گویند - ازین محل دریا قریب ست<sup>(۴)</sup>

( ۲ ن ) خام مادام - خام خون \* ( ۳ ن ) همه ازان مکان بیش رو راه

بودند و ایشان را برهبری راه می نمودند \* ( ۴ ن ) راه در مقام بردند \*

( ۵ ن ) دران \* ( ۶ ن ) رود \*

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلایق لشکر دست از حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدي سفند - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهای شیرین برآه خود و برآه توابع خود بگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن آب شور بے پایان شورش<sup>(۲)</sup> درو فراوان - جمیع خلایق حیران و طیران متفکر و پریشان - تا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره بهزار اضطرابي و صد هزار دشواري آبهای شیرین برگرفته درمیان آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین شور گشته - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند هم البته آب شیرین شور شدی - و هیچ کس بر سر زبان داشتن نتوانستی - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد ( که دران صحرا هیچ جانوري بیضه نهداده - و هیچ پرندة بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي<sup>(۳)</sup> برای خلال طلبند نیابند - این چنین صحرای پر وحشت و بیدای پردهشت که از هیبت آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و اروحشت آن باد دران میدان نمی وزید ) از آثار بسیاری قحط و بے شماری ضعف

---

( ۲ ن ) در شورش فراوان \* ( ۳ ن ) کلهه - کهکشه \* ( ۴ ن ) نهیب \*

و از نهایت پیدادگی و غایت بیچارگی خلق لشکر بجان آمدند<sup>(۲)</sup>

هر یک تنی از زبان خود می‌کشاد و میگفت \* \* مصرع \*

\* بر آستان خواری جان دادنیست مارا \*

\* بیت \*

چون بخت کله ز سر ستاند \* نعلین بهای هم نماند

بمژد جهانش بی‌وفائی \* دادست کواکبش<sup>(۳)</sup> عنائی

القصة ناگاه در عین روارو بنگاه پدر بیچاره<sup>(۴)</sup> زپر درختی می‌نشیند

و پسر بیچاره بر سر او ایستاده می‌بیند - بصد هزار زاری چون

باران می‌گریزد - پدر میگوید ای پسر من باری درین بیابان جان

میدهم - و رخ بسوی آن جهان می‌نهم<sup>(۵)</sup> - تو باری برو - شاید بود

سلامت در خانه رسی - و خبری از حال موت این پدر غریب برایشان

برسانی - هم‌چنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته

میگذاشت - و دوست مر دوست را و آشنا مر آشنا را - تا کار این بار

بجائے رسید و کردار این اضطرار بمرتبه<sup>(۶)</sup> کشید که آواز غریو از هر چهار

جانب برخاست - همه لشکر دل از حیات برداشت - هر یک تن

که دران انجمن بود رخت نفیس و کالای لطیف همدران بیابان

گذاشت - معهدا<sup>(۷)</sup> حضرت فیروزشاه دران مقامات<sup>(۸)</sup> این همه واقعات

میدید انگشت حیرت بدنندان فکرت می‌گریزد - دل بر کرم خدای عز

(۲) رة میداد \* (۳) دغائی \* (۴) پدر پیر بیچاره \* (۵) ن

نهادم \* (۶) کشید \* (۷) رسید \* (۸) مقام \*

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه  
و لمحّه از سبب شکستگی لشکر دل سلطان فیروز می شکست  
و آب از دیده چنانچه سیلاب از جهان تا جهان گرفت روان میشد  
عزیزی مناسب حال گفته \*

هر جا که در آفاق بلائی بودست \* گوئی<sup>(۲)</sup> که همه نصیب ما کرد فلک  
آری عجب کاری و بوالعجب اسرایی - بران خلایق غمگین  
و جماعت مسکین چهار بلا بیگجا منزل گشته - یکی بلای قحط  
دوم بلای پیادگی سیوم بلای صحرائی جانگداز چهارم بلای فرقت  
احباب - این همه از تأثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار  
بجائی افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه در دهلی کسی نداد  
هر یک وضع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلی  
بنقدیر<sup>(۳)</sup> ازلی آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده  
و در شهر دهلی خانجهان وزیر پرتدبیر در روش ملکی بے نظیر  
قابض و ضابط بود - انواع رعب خویش بغراست و کیاست بیش  
میان جهانیان مینمود - از هیبت او هیچ کسی با قوت بسی ابواب  
مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد<sup>(۴)</sup> مشهور بود - در هر خانه و بهریک  
آستانه ماتم افتاد - خلایق دهلی متحیر ایستاده - زیراچه<sup>(۵)</sup> الاغی  
درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسی نرسیده - جمله خلایق

( ۲ ) گونا \* ( ۳ ) از تدبیر • ( ۴ ) بلاد ممالک شور مشهور \*

( ۵ ) هیچ الاغی \*

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب  
شده - اینچنین واقعه<sup>(۲)</sup> لاطائل جانب تهنه<sup>(۳)</sup> رو داد \* \* مثنوی \*

آغاز سخن بنام یزدان \* کو حال بخلق کرد گردان

که وصل دهد گهی جدائی \* که شاه کند گهی گدائی

که شاد بکرده گاه غمگین \* که داده نسبیج و گاه پشمین

که درد بداده گاه درمان \* که جمع بکرده گاه پریشان

فی الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشیده  
در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبه دیگر  
کشید - خانجهان بتمام رختهای سلطان که درون کوشک بود در خانه  
خود برده در قسم بیداری و هوشیاری هزار تاکید کرده برای آن تا  
نباید کسی از تاثیر قوت بسی بیک نفسی حرکت کند - خان مذکور  
چون دستوران مشهور هر روز در حوالی<sup>(۴)</sup> دهلی سواری کردی - و رعب  
خود بخلائق نمودی - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر  
و زیاده<sup>(۵)</sup> تر است خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته  
و دران فرمان اخبار سلامتی ذات سلطان و خلائق آن مکان باز دیده  
میان عامه خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طلبهای  
شادپانته نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند  
در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسی دنبال

(۲) ن) لاقابل \* (۳) ن) زاده \* (۴) ن) ازان دهلی \* (۵) ن)

کسب خود گرفت - آری اگر اینچنین وزرای عاقل و بلغای کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور نتوانند<sup>(۲)</sup> رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعه حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کونچی رن افتاد - زه و زیر حلال خوار ترس کار نیکویی کار دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت و نیکمردی<sup>(۴)</sup> و نیکنامی و نیک خلقی و نیک خوئی (که خانجهان<sup>(۵)</sup> بر خلق داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذره میل در دل آن دستور هواخواه و رای زن دولتخواه بطمع میوه مملکت نگذشت - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلداری نباشد مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب رفت - دنبال هر تاجداری که رفت تا آن تاجدار با آزویی<sup>(۸)</sup> صد هزار حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری بر دوش نکشید نگشت - معینا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

(۲) ن ( ۲ ) دورتو \* ( ۳ ) ن کردار \* ( ۴ ) ن جلادت \* ( ۵ ) ن جهان جهان \*

(۶) ن ( ۶ ) ن گذاشت \* ( ۷ ) ن در مغرب رفت در درگاه سلطین هر یک گاه را

بجاوب امر رفت دنبال \* ( ۸ ) ن نا زودی \* ( ۹ ) ن گذاشت نگذاشت \*



همدرین خیال گشته - وزیري همچو ارسطو<sup>(۲)</sup> در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو<sup>(۳)</sup> کرده بود اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت تپته رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش<sup>(۴)</sup> نیکخواه کسی نگفت وزیري بے نظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوتي و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه از آنچه بود زیاده تر دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجه نظامي علیه الرحمه و الغفران فرمود \* \* بیت \*

وزیري چنین شهریاري چنان \* جهان چون نگیرد فراري چنان

مقدمه هفتم زاري کردن خلق در کونچي رن

و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بی شمار شد آند الیم و مکائد عظیم غرست بیحد و کربت بیحد دران صحراي جانگداز و وادیهای دور و دراز از منزل

(۲) ارسطو غالبس \* (۳) داده بود \* (۴) هواخواه \*

(۵) ددا های \*

بمنزلي ميرفت مهره اندیشه مي سفت - احوال مشقت و احوال  
 محنت ارگفتار گذشت - خلائق<sup>(۲)</sup> لشکر در مقامات نا اميدي نشست  
 از سبب در ماندگي لشکر و واماندگي حشم مضطر که حضرت شهنشاہ<sup>(۳)</sup>  
 خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس  
 در دل ميگردانيد - و هر یک منزلي و مرحلي چندین هزار انسان  
 و اسپان جان ميدادند - و سر دران بيابان مي نهادند - بعضي راويان  
 محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه<sup>(۴)</sup> کوچ کرده بود - بکام  
 و ناکام راه آن مقام مي پيمود - هم در اثنای رفتن راه سلطان فيروزشاہ  
 ناگاه بلندي را ديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد  
 و بالاي آن بلندي يکدرخت سبز بلند تنه دار بود - فرود آن درخت  
 مردی پيري ضعيفي کوري بے زوري فقيري حقيري کهنه سال خوردہ  
 نشسته بود - سلطان فيروزشاہ بالاي آن بلندي برآمد - جامداران<sup>(۵)</sup>  
 حضرت و نقبای مملکت خواستند تا آن شخص را از زیر درخت  
 دور کنند - آن پير بچاره (که بچاره مانده بود)<sup>(۶)</sup> از غایت سستي و از  
 نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي ست) ايستاده شدن  
 نتوانست - حضرت شاہ جامداران را منع کرده تا پير مذکور را  
 مزاحمت ندهند - حضرت فيروزشاہ همدران جا يگاہ زیر آن درخت بر سر  
 همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

( ۲ ) خلائق نا اميدي نشست \* ( ۳ ) چون حضرت \* ( ۴ ) نگاه \*

( ۵ ) جامداران \* ( ۶ ) است \*

خدای نرس از حضرت خدا بترس - چندین خلائق بے موجب تلف کردی - باری این لشکر را در محلی می انداختی که از ایشان کارے و کردارے در وجود می آمد - و در دار دنیا ری نام نیک ماندے و در دار آخرت نعمتهای جنت بر دست آمدے - درین محل سلطان فیروز گفت که ای پیر چیزی آرزوی داری - پیر گفت فاتهای بسیار بر آمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنگے زر پیش پیر بیازند - چون آن پیر آن دو تنگے زر دید بخندید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنگے زر بسطان نمود - و گفت که ای پادشاه چیزی از جنس خوردنی میخواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلی العظیم امروز بر ما از جنس خوردنی چیزی موجود نبود - یک سیر کھچری برای فتح خان از خانه بشیرا یعنی عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد اربن برای مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیده حضرت آله دران صحرای جانگداز و وادیهای دور و دراز از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه بے اندازة از گفتار گذشت - تمام لسكر در متمام تلفی نشست - بغیر آب خلائق لشکر دل نکلی انداخته - هر یک تن که دران انجمن بود در زمین قلوب

( ۲ ن ) تا نرس • ( ۳ ن ) نیست و نبود • ( ۴ ن ) بیداعلی \*

( ۵ ن ) از سرچند \*

خود نخم ناامیدمی کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که  
 بغیر آب آدمی زک در زمان واحد جان بدهد - معینا چون در محل  
 بے آبی رسیدند خلایق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه  
 بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروزشاه نیز چون سلاطین<sup>(۲)</sup>  
 اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان  
 نشست - زمان زمان دست حاجات بسوی قبله مناجات بر میگرفت  
 جوهر دعا میسفت و میگفت - آلهی دستگیر در ماندگان توئی  
 چاره بندگان توئی - ما را و این جمیع لشکر ما را ازین عالم تیه<sup>(۳)</sup>  
 بیرون آر - آری بوالعجب اسراری - چنانچه مهتر موسی علی نبینا  
 و علیه السلام را عالم تیه<sup>(۴)</sup> پیش آمد که آن قصه در تفاسیر مشهور  
 مذکورست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم  
 در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب  
 بے آبی بکلی دل انداخته امید حیات برداشته - هر یک نفی خود را  
 میان رفتگان پنداشته - الغرض حضرت شاه بالهام آله شبی از شبها در  
 محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت  
 بے حجاب کشاده در مقام تضرع و زاری افتاده در عین مناجات  
 سلطان فیروز گفت - آلهی از برکت قدم کسی که در لشکرست  
 و با آن اهل ولایت همسرست از برکت<sup>(۵)</sup> قدم او و عظمت خاک

( ۲ ن ) سلطان \* ( ۳ ن ) همه \* ( ۴ ن ) لیخبر \* ( ۵ ن ) لیخبر \*

( ۶ ن ) میدانست \* ( ۷ ن ) از برکت او و قدم او \*

قدم او باران رحمت فرست - و اربین عالم تیه سلامت بیرون آر - همان  
 زمان بفیض رحمان و عنایت حضرت سبحان در آسمان ابر خاست  
 هر چهار جانب غلغله خاست - تا پلک بر پلک زند باران رحمت بارید<sup>(۳)</sup>  
 که هر چهار جانب جو بهای آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند  
 و آبها برگرفتند - گوهر خرمی سفند - از جهت آب بیغم گشتند  
 و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعای فیروز شاه  
 راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله  
 این همه کرم خدا اینعالی بود که در حق بندگان خویش دستگیری کرد  
 در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجه ذوالنون مصری اهل صفا خدمت  
 خواجه فریدالدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتی در مصر  
 امساک باران بود - خلق مصر بر خواجه ذوالنون آمدند - تا خدمت  
 خواجه دعای باران کند - خدمت خواجه بالای منبر برآمده  
 و گفته آهی اگر قدم کسی از آثار انوار ریاضت بسی درین شهرست  
 باران رحمت فرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران  
 رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ اهل<sup>(۴)</sup>  
 یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضی الحاجات مناجات کرد از کرم الله  
 فی الحال باران بارید؛ خلایق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزه

(۲) بیخبره (۳) دران رحمت دارند تمام حوضها و نلهای آن جانب را

به الاماں گردانند چندان دران بارید که هر چهار جانب ابر \* (۴) خود \*

آن شربت درین مثنوی چشانیده \* بیت \*

مردان خدا خدا نباشند \* لیکن ز خدا جدا نباشند  
 القصة چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد  
 سجد و شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلی بر خانجهان  
 فرستاد - از حال سلامتی خود و جمیع لشکر آگاهی داد - چون فرمان  
 شاه در دهلی رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوی قاصد درید  
 در شهر دهلی بعنایت ازلی شادی رسید - طلبهای شادمانه نهگانه  
 زدند - دوباره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت  
 فراوان و بهجت بپایان روی داد - هر یک و ضیع و شریف ابواب  
 مسرت کشود - در ناک ممالک شور عام میان خواص و عوام بود  
 چنانچه خواجه نظامی مؤرخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران<sup>(۲)</sup>  
 میفرماید \* بیت \*

چه پنداشتی کار بازیست این \* همه نکته کار سازیست این  
 بدینگونه کار خدائی بود \* خصومت خدا آزمائی بود  
 مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات  
 نقل ست سلطان فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا  
 بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق  
 لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام  
 یغنی امیر حسین بن امیر میران مستوفی ممالک علیه الرحمة<sup>(۴)</sup>

(۲) نازخ \* (۳) چون سلطان \* (۴) بن امیر خبیر بن امیر میران \*

و الغفران ولایت گجرات داشت - در عمارت و استقامت و استمالت اقطاع  
 کوشش بیش میگماشت - درین محل<sup>(۲)</sup> سلطان فیروزشاه چون سلاطین  
 اهل گاه با اوج جاه بر ملک نظام الملک نصرت خواہ گرم مزاجی<sup>(۳)</sup> کرده  
 کلمات عذیف از زبان خویش بر آورده - و آن گرم مزاجی را سبب  
 چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلها میفرستادی  
 و غم لشکر ما میخوردی خلق لشکر تلف نشده - نظام الملک  
 از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه  
 در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیر وجهی را ششکان دهیازده  
 دهانیده - طائفه غیر وجهی از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند  
 درین محل ملک عاد الملک (که ستن مملکت دار الملک دهلی بود)  
 از حالت مقاتل و جهداران بحضرت خسرو جهان باز نمود - و ابواب راز  
 بازگشود - و گفت که طائفه غیر وجهی از مراحم شاهی و عوطف  
 شهنشاهی سوار شدند - و طائفه جهدار از تاثیر اضطرار بیشمار پیاده  
 مانده هر یکی از ایشان با خاطر پریشان آیت نا امیدي خوانده - زیراچه  
 دیههایی ایشان در جوار دهلی و ایشان را عسرت کلی - و این طائفه<sup>(۴)</sup>  
 و جهدار هشتاد بهشتاد درین ملک رسیده - وجه ایشان از دهلی که  
 میآرد - بدین سبب احوال این مسکینان و مقال این بینوایان بدشواری  
 کشیده - درین محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفه جهدار از  
 تاثیر اضطرار و انکسار بیشمار پیاده مانده - و اما درین مهم موافقت<sup>(۵)</sup>

( ۲ ) مجلس ( ۳ ) نفتی برفتی \* ( ۴ ) ن ) عبرت \* ( ۵ ) ن ) و با ما \*

کرده - و دیه‌هایی ایشان ازینجا دور دست است - بدین سبب خاطرهای ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتکی غله حاصل میشود در حق فرزندان ایشان خرج میشود - حالت مخالفت بیچارگی این بیچارگان بدشواری رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفهٔ جهدار را از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - مع هذا بر حکم فرمان شاه بر اندازهٔ هریک تنی که در هریک انجمنی بود قرض داده - بعضی را پانصد تنکه و بعضی را هفتصد تنکه و بعضی را هزار تنکه - جهدار از مزاحم شهریار قرض یافته ایشان نیز تازه شده و سوار گشته - درین محل شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیه‌هایی و جهداران را بهیچ اسمی و رسمی مزاحمت ندهند - بر عمال درگاه و کارگذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن اینجانب شود - و فرزندان و جهداران بخاطر فراق در مقام سکونت خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم آله تمام مال گجرات موازنهٔ دو کرور محصول در استعداد کارخانها و ادای حشم صرف کرده - برای آن تا بازگرت دوم در تهته رود احسن آنست چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین سخن آگاهی داد - که ما را از گجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر

(۲) اند \* (۳) میروند \* (۴) نرو قازة \* (۵) ن استوار \*

(۶) ن عماد \* (۷) ن سخنبا \* (۸) ن که اگر از گجرات آه \*



رخ سمت تهنه خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که استعداد فراوان و اسباب بی پایان سمت تهنه بسرعت روان کند \* \* بیت \*

\* سرکشی میکن که سلطانان کله داری کنند \*

\* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند \*

مقدمه فهم فرستادن خانجهان استعداد

### بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعزایت حضرت آله خواست سمت

تهنه سواری کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها

طلبید - چون فرمان استعداد در دهلی رسید خانجهان چون دستور

شاه فغفور برای استعداد کوشش بیش نمود - بر عمال درگاه و کارگزاران

بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هر یک کارخانه از مال خزانه از

تأثیر جد و جهد بطانه موجود گردانند - معهدا استعداد هر یک کارخانه

آغاز شده - اسباب هر یک کارخانه از هر یک جنس چندان موجود شد

که در تحریر و تقریر ننگجد - و در میزان هیچ عاقلی نسنجد - مبلغ

هفت لک نذکه را همین یک جنس اسلحه مرتب کردند - اینچنین<sup>(۵)</sup>

( ۲ ن ) باید که استعداد \* ( ۳ ن ) سرعت روان تقصیر نکند \* ( ۴ ن )

عماد \* ( ۵ ن ) هم همچین \*

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتب شده - هر رختی در روز مرتب شده - خانجهان دوم روز روان کرده - روزینه رخت روان میشده - چندان رخت در لشکر رسید که برای بارکش دشواری کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد تهیه کرده و برای مصلحتی از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوی *كما قال النبي عليه الصلوة والسلام من طلب شيئاً وجدَّ وجدَّ امید از حضرت آله آنست که فتح تهیه دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر برتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست بیش بها است - قیمت آن مبصران دانند \** \* بیت \*

مصلحت ملک برای درست \* هرچه صوابست همان باید گفت  
 (۲) الحاصل فیروزشاه کامل در مرتبه کمال (۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون و بیچگون (۴) جانب تهیه سواری فرمود - سرپرده خاص سمت تهیه نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشی و خرمی بی اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته \* \* رباعی \*

(۲) فی الحاصل \* (۳) کمالات شامل \* (۴) بیچونه و بیچگونه \*

(۵) ن کرد \* (۶) ن برای \*

یارب این سایه یزدانی را \* بگذار بدین جهان جهانیانی را  
 اندر کشف عاطفت خویش مدار \* این حامی بیضه<sup>(۲)</sup> مسلمانی را  
 همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام خان داماد  
 حسن کانکوار دولت آباد در سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا<sup>(۳)</sup>  
 بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض مملکت دولت آباد بود  
 میان پسر حسن کانکو و بهرام خان مخالفت روی نمود - بدان سبب  
 بهرام خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور  
 جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بیقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه  
 جهاندار و مکنث شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعنی بطرف  
 دولت آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف  
 گردانند در مملکت خویش اعفی دولت آباد بسطنت بنشینند  
 چون عرضه داشت بهرام خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص  
 چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان  
 بر فرستادگان بهرام خان جواب فرمود - و کنجینه<sup>(۴)</sup> پنهان آشکارا کشاد - تا  
 آنکه من فتح تهته نکم و کورت دوم در تهته نروم و تهته باهتمام تمام  
 زیر و زبر نکم بهیح طرفی عنان سمند دولت نگردانم - و یک  
 زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون<sup>(۵)</sup> الله تهته دست آید کرم  
 اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت آباد آمده شود - مهم تهته

( ۲ ) سلمانی \* ( ۳ ) حسن خان \* ( ۴ ) سپهر امتحان \* ( ۵ )

آشکارا ( ۶ ) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روی نماید \*

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت آباد را ترک داده سمت تهنه روان شده - و اقطاع گجرات حواله ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نایب باریک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردی فال مصحف بنام نایب باریک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصه تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآنی کنند - و اجارت از طومار سبع المثانی طلبند - الغرض بعد از دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فرارن سوی تهنه بکوچ متواتر روان شد \*

\* بیت \*

کوس عزیمت ز در شهریار \* لرزه در افکنده بروئین حصار<sup>(۲)</sup>

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز

جانب تهنه از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت

الله کورت دوم سمت تهنه روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بی علائق شکر فراوان گفته - و البته چون کورت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سوي خانهاي خود بارگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقریان درگاه و مشیران بازگاہ عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشانند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بازگاہ فرمود بیچاره خلق لشکر کورت اول برای ما چندان محنت و مشقت دیده گرانپی غله کشیده جان ایشان به بینی رسیده ضرورت درین کورت از بسیاری فکر و حیرت باز میگرددند - و رسمی ست قدیم که در لشکر کشیها بعضی اشخاص چاکر صفت می آیند - و بعضی متعلق کسی اند - و بعضی سبب مصلحتی در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هر آئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضی خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهنه روزی کرده است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاداً بالله منها قلم برای فتح تهنه در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار بر آید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

فرمان بر خاندان جهان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال سندنند و در شهر رفتند اینچنین اشخاص را بدست آرند - و برایشان تدارک معنوی کنند نه خسروی تا انتباه دیگران شود - آری بوالعجب اسراری - در قسم ملکی و رسم جهانداری تدارک خسروی ار جان بیجان کردن است و یا در زمین دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - و تدارک معنوی آنست که ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سُبْحَانَ اللَّهِ زَهِي <sup>(۲)</sup> افعال پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیه حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگ بیرون آمده بودند - و بعضی یاران پیغامبر سبب مصلحتی در خانه مانده بودند - چون دو سه روز گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دورتر رفتند - و در میان راه بتقدیر الله اهل نجد، انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورتاً هم در خانه ماندند - و دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازان مهم بازگشتند و در مدینه سکینه رسیدند یاران چون شرمساران بعدر <sup>(۳)</sup> پیتش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود نامرودند - شَخَّلْنَا اَمْوَالَنَا

و اهلونا یا نبی الله علیک الصلوة والسلام - ما را مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستنی نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوی فرمود - دستارهایی ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهای مسجد بستند چنانچه معلمان مرکوکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - <sup>۲</sup> معهذآ آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبی الله علیک الصلوة والسلام چون از شوامت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هر یکی از ما اینچنین محنت دید آنچه از متاع دنیای دشتیم از آن تجرید شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما خشنود گردند - <sup>۳</sup> و از سر ما بار آیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این هم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم با ایشان باز آورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغمومان و محزونان بدر دوست نداشتند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

( ۲ ) ( رنج از متاع \* ( ۳ ) ( مجبور \* ( ۴ ) ( شوند \* ( ۵ ) (

با این همه ( ۶ ) ( پیغامبر \*

و برین نوع آگاهی داد - کقوله تبارک و تعالیٰ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیمهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وی همه کارهای لطیف و کردارهای شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور برای تفحص این کار و تجسس این اخبار در نشست - هرکه از لشکر بازمیگشت سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان او را میگرفت - در دیوان از حال او میگفت - و اگر آن شخص چاکر بود بر او تدارک معنوی شدی چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکان و دوکان روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلایق صغار و کبار در کفده کشیده - بعدة رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و ديه و وجه ایشانرا ذره مضرت نرسانیده - این چه بود - این از خوب اعتقادی و احسن صفاتی شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنینها در فخر ملکی هیچ کس با قوت و جلالت روا ندارد و نداشته است \*

\* بیت \*

عفو را پیش سار در عالم \* عفو بهتر ر گوهر کانیست  
آنکه بر منہج تکبر رفت \* تا ابد در غم و پشیمانیست

( ن ) این همه چه بود \* ( ۳ ن ) این همه از \*



## \* قطعه \*

زینهار ای رفیق خوش زنهار \* در جهان طنژ و کبر نگزینی  
چشم خود بینی<sup>(۳)</sup> از توان بردوز \* کانت نعمت است خود بینی

مقدمه بازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم

تهته و فراخی<sup>(۴)</sup> سال مر لشکرا

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر  
سمت تهته میرفت هر یک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز  
روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسه خدمت  
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود  
بارنمود - اگر فرمان جهاندار و طغرای شهریار شود این دعاگوی درگاه  
و دولت خواجه بارده التماس دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه  
بارنماید - فرمان شد میبایدگفت - جوهر گوهر معانی بالهام حضرت  
ربانی میبایدسفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کورت اول خداوند  
عالم بدولت و سعادت از شهر دهلی جانب تهته روان شده در میان  
اجودهن زیارت بندگان شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین  
تهته درآمده - و مسائخ شهر ملتان را پهلومال گذاشته - زیارت بندگان  
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت  
ایام میان این دو خانواده اهل اکرام هیچ کس با نزایت بسی

( ۲ ن ) ظن \* ( ۳ ن ) ارتوایی دوز \* ( ۴ ن ) مراحل لشکرا \*

بیک نفسی فوتی پیدا نیارده - درین کورت شهنشاه اهل مکنت  
 نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت  
 مشائخ ملتان کذان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلی  
 نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بکوش شهریار عظام رسید سلطان  
 فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که  
 این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت  
 انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست  
 كما قال النبي صلى الله عليه وسلم و اذا تحيرتم في الامور  
 فاستعينوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است \*

## \* بیت \*

مرا زنده پندار چون خوبشتری

من آیم بجان گر تو آئی به تن

الحاصل درین کورت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان  
 نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند  
 در <sup>(۳)</sup> زراعت مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود  
 زراعت میکردند - و اول کورت که سلطان فیروز از تهته بی غرض  
 سمت گجرات بارگشت تهتهیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند  
 و میگفتند (برکت شیخ تنها اک موا اک تھا) اعنی از آثار  
 تقدیر ربانی سلطان محمد تغلق در پی ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲) فی الحاصل \* (۳) در جفت و زراعت \* (۴) در \*

از پی ما گریخت - الغرض چون آوازهٔ سلطان فیروز در تهنه رسید هر یک از طائفهٔ سندهی شنیده که شاه هندی با افواج عساکر بسوی ما دوید - و سلطان فیروزشاه بکرم آله درین کورت از غایت مسرت مستعد شده و قصد کرده از گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمین تهنه درآمد - تهنه‌یان از هیبت سلطان فیروز بغایت و بے نهایت ترسیده آبادانی که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار<sup>(۲)</sup> از لب آب سنده برده در میان<sup>(۳)</sup> حصار گلین ساکن شده - چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در محل آبادانیهای ایشان رسید بمعاینه دید که تمام خلایق ایشان غلهٔ ربیع کاشته برای زراعت کوشش بیش گماشته غلهٔ زراعت ایشان دلمل شده - و تهنه‌یان گذار<sup>(۴)</sup> لب آب سنده رفته - هندیان در کرانهٔ لب آب سنده نزول کرده کنگره با خندق مرتب گردانیده خلق لشکر در نعمتها افتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نرخ غله موازنهٔ هشت جینل و ده جینل پنج سیری بود - بدان سبب که هنوز غلهٔ نو بمراد نرسیده بود - چون غلهٔ نو رسید بکرم الله تعالی ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلایق لشکر با کَر و فرّ دران زمین میگشتند - غلهای دیهه‌های تهنه‌یان می<sup>(۵)</sup> درودند - و دیهه‌های کرانهٔ لب آب سنده بے عدد بود که شمار آن از گفتار بیرون بود - و خلق بعضی دیها که گذارا شدن نتوانستند

( ۲ ) گذارای لب آب \* ( ۳ ) در حصار گلی \* ( ۴ ) کوشش

ایشان زائل شده \* ( ۵ ) از گذار لب آب \* ( ۶ ) میدردند \*

بردست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاروش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتی خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد - هرکه اینچنین کند او گناهگار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان بیارند تسلیم کنند موازنه چهار هزار سندهی در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه گان<sup>(۴)</sup> سیر غله پس نفری علوفه از دیوان عالی و وزارت دام عالیاً بدهند - و در انوقت منگه پنج تنگه منی بود - و چهار تنگه منی جرت بود - ایشان را غله منگه بر حکم فرمان میدادند - چیزی که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسی نکند - زهی حلیم و کریم فیروزشاه \* \* بیت \*

\* خاک درش بر سر شاهان سزاست \*

\* خاک بران سر که نه اینش هواست \*

مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان

از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفه سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در کرانه<sup>(۶)</sup>

(۲) ن) ندانند \* (۳) ن) آن \* (۴) ن) یکان \* (۵) ن) خاک دران

مرکه نه اینش هواست \* (۶) ن) فیروز \*

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تہتہیان با جمعیت بے پایان گزارای لب آب سنده بودند گزار شده رعنائیها میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد کہ بعضی لشکر را برای قتال و پایمال گزارای لب آب سنده میباید فرستاد - بعد تامل بسیار و اندیشۂ بیشمار جهاندار شہریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب آب سنده گزارا کند - و طائفهٔ سندهبان با قوت فراوان و جلالت بے پایان گزارای لب آب سنده تا هفتاد کرورہ بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم ہوشیاری و بیداری کوشش می نمودند گزارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشۂ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بپای بازگردند - و بسوی شہر دہلی روند - و بحر نیز برابر خویش بازگردانند - صد و بیست کرورہ زمین کرانۂ لب آب سنده گرفتہ بروند - فرود بہر گزارای لب آب سنده شوند - چون گزارا روند صد و بیست کرورہ مسافت زمین قطع کنند - در زمین تہتہیان درآیند با ایشان قتال کنند - زہی دلاوری شہنشاہ - المقصود ہمچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج بے پایان صد و بیست کرورہ بازگشہ فرود بہر گزارا شدہ در زمین تہتہیان درآمده تہتہیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیادہ با شکوہ از درون حصار بیرون

( ۲ ) بیلمال \* ( ۳ ) بعد تامل و فکر و اندیشۂ بیشمار \* ( ۴ ) گزارا

لب آب سنده کند \* ( ۵ ) و اسپر نیز \* ( ۶ ) و جرار بے پایان \*

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد  
 و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته می نمود - از بسیاری عرض  
 لب آب سنده دوم طرف نظر نمی افتاد - چون کرانه دوم دیده نمیشد  
 از حال درآویز مبارزان و قتال غاریان که با تهته پیمان میشد اینجانب  
 چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان می نمود - سلطان  
 فیروز شاه منتظر دو چشم بسوی آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار  
 ایستاده - تا حضرت آله چه چیز پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب  
 درآمد و شاه سیارگان بر آسمان درآمد سلطان فیروز شاه از الهام آله  
 یک نفر ملک هواخواه در یک زورق سوار کرده گذارای لب آب سنده  
 فرستاد - و آن ملک در راه را در راه کرد که ای فلان بر بشیرا  
 دکوی تا ناز کردی - و رخ بدین جانب آرد - برای جنگ دست  
 بر بیار - زیرا چه مشتکی مسلمانان جانبین و بیکناهان طرفین تلف  
 میشوند - باید که همدان راهی که رفته بودند همدان راهی بازگردند  
 چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان  
 رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست گروه  
 از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست گروه بازگشتند  
 مرود بهر درین بر شدند - بحضرت شهنشاہ پیوستند - چون عماد الملک  
 و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکل فرمان  
 فرمود - که عماد الملک این مشتکی تهته پیمان از ما کجا روند - اگرچه

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی<sup>(۲)</sup>  
 همدرین مقام خواهد ماند - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم<sup>(۳)</sup>  
 تا حکم الله تعالی چيست \* \* بیت \*

شب نه بیینی که تیرتر گردد \* یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی

برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب  
 آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت  
 سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست  
 آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی  
 روان کنند - و آن متدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم  
 شهر و اقطاع و پرگنات در تهیه بیارد - چند روزشاه فیروز عمادالملک<sup>(۵)</sup>  
 را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر  
 خانجهان برای گرد کردن حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیرست<sup>(۶)</sup>  
 که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحّه اهمال و اغفال بخود راه  
 ندهد - توهمین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحت  
 فرستاده شده - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام حشم و جمیع<sup>(۷)</sup>

(۲) ن) سبحان \* (۳) ن) خواهد شد \* (۴) ن) حکم ربانی \* (۵) ن)

سر چند روز \* (۶) ن) روان حشم \* (۷) ن) با تمام \*

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهنه سوی  
 دهلی روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلی رسید  
 خانجهان شنید که عمادالملک می آید تا حشم<sup>(۲)</sup> روان گرداند - درین  
 محل دستور اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان  
 بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عرت پای بزمین نهاد<sup>(۳)</sup>  
 خانجهان نیز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش<sup>(۴)</sup>  
 علیحده داشته - چون هردو یکجا شدند اول عمادالملک دست خود را<sup>(۵)</sup>  
 بسوی پای خانجهان برد - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز  
 بتواضع تمام بشتاب کام باهتمام دست خود را بسوی پای عمادالملک  
 برده - بعده هردو کنار گرفتند - و بر اسپان سوار شدند - خانجهان از  
 چتر دور شده براسر عمادالملک حکایت کنان میفرتند - خانجهان  
 عمادالملک را دزون در سرای سلطان آورده هردو یکجا نشسته  
 خانجهان جامه های پاکیزه زردوزی و زربفت از هر جنس نادرخته  
 پیش عمادالملک آورده - عمادالملک نارگشته در خانه خود  
 فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تذکة بوجه علوفه برای عمادالملک  
 فرستاد - الحاصل دستور کامل خرد خطها برای طلب لشکرها در کل<sup>(۸)</sup>  
 اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بدائون و قزوح و سندیله  
 و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهوبه و ایرج و چندبری و دهار<sup>(۹)</sup>

(۲) تا حشم در لشکر \* (۳) دستور الملک \* (۴) بر زمین \* (۵) (

خود \* (۶) شده \* (۷) و در \* (۸) فی الحاصل \* (۹) ابرحبه \*



و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکرهای قلعه خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز برای این کار مدام در مسند می نشست - و هر روز عمادالملک آمدی در بهلوی خانجهان نشستی - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبتانه و آثار اسرار بطنه رفتی - بعد چندگاه دستورهاخواه لشکرهای قلعه حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان اهل تمیز<sup>(۲)</sup> بنام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهای مدام بحضرت شاه نیکنام در تهته پیوسته از حال<sup>(۳)</sup> و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستورهاخواه و رسیدن لشکرهای عالم پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمی به بیغمی نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته از پیش شهنشاه هر یکی جامها یافته - معهداً<sup>(۴)</sup> چون تهتهیان بیرون شنیدند (که لشکر سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلی جوق جوق میرسند - و در هر لحظه دلهایی سندهیان می افتد - و اهل تهته این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحماییت حضرت آله میخواستند که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهایی

( ۲ ) مقابل اعلی تیزون \* ( ۳ ) از حال واقعات \* ( ۴ ) شنیده \*

( ۵ ) حضرت سبحان \*

ایشان بکلی افتاده - هریکی از ایشان رخ بسمتی دیگر نهادن گرفت - و  
 خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کورت از تاثیر رحمت اله<sup>(۳)</sup>  
 فراخی نعمت بے نعمت بی اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان  
 بازگشته بودند ( از شنیدن اخبار فراخی نعمت در لشکر ) سخت  
 پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمی آمدمیم - القصة درمیان  
 تهنه قحط مهلک افتاد - هریک تنی از ایشان رخ بسمتی نهاد  
 چنانچه کورت اول درمیان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز سبب<sup>(۴)</sup>  
 گرانی غله حیرانی رخ مینمود همچنان کورت دوم درمیان تهنه  
 از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - و آن سبب چه بود  
 اندران ایام که شهنشاه نیکنام کورت اول از زمین تهنه بازگشت  
 هریکی از تهنهیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت  
 تهنهیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله  
 برای تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید  
 سلطان فیروزشاه از گجرات بسوی تهنهیان دوید - غله<sup>(۵)</sup> ایشان بتمام زراعت  
 قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - درمیان  
 تهنهیان بدین سبب غله گران شد - و قحط<sup>(۶)</sup> افتاد که تهنهیان در معرض  
 تلف افتادند - چنانچه درمیان ایشان یک تنکه و در تنکه سیری غله

( ۲ ) نهادند \* ( ۳ ) تاثیر کرم اله و رحمت الله \* ( ۴ ) از سبب \*

( ۵ ) غله ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت \* ( ۶ ) قحط افتاد

ایچیدن غله گران شد که تهنهیان در معرض آه \*

رسید - هر روز خلق ایشان کشتی سوار از اضطرار کوسنگی در لشکر  
 شهنشاه از خرد و بزرگ میآمدند - تهنه روی بخرابی آورد - جام  
 و بانهبند اندیشه کرد درین مقام صواب آنست که با درگاه با جاه  
 فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بینمی  
 باید نشست<sup>(۳)</sup> - چنانچه خدمت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة  
 و الغفران فرماید \*

آمد گه آنکه بوی گلزار \* منسوخ کند گلاب عطار

خواب از سرخفتگان بدربرد \* بیداری بلبان اشجار

بعده جام و بانهبند بعد از اندیشه بسیار و مشورت بیستمار اصلاح  
 اختیار کردند - و انفار پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم  
 سیدالسادات مفخر آل طه و یسن سید جلال الحق و الشرع  
 و الدین حسین بخاری قدس الله سره العزیز در آنچه فرستادند - و  
 از حال احوال خویش بار نمودند - تا خدمت سیدالسادات از آنچه<sup>(۵)</sup>  
 بیایند - ما را در پای سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این  
 خواجه نظامی علیه الرحمة والغفران میفرماید \*

\* مثنوی \*  
 نشاید زدن تیغ بر آفتاب \* نه البرز را کرد باید خراب  
 نه اقبال را شاید انداختن \* نه با مقبلان دشمنی ساختن  
 میسوزد در مقبل نیکبخت \* که انگندن مقبلان هست سخت

(۲) مقال \* (۳) ن ) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه

خدمت آه (۴) ن ) نفران \* (۵) ن ) اموال \*

مزن سنگ بر آبگینه نخست \* که چون بشکند دیر گردد درست

## مقدمهٔ چهاردهم آغاز اصلاح با تهتیبیان<sup>(۲)</sup>

نقل است چون تهتیبیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار بر خدمت سید جلال الدین باید کشور جام و بانپینه میان خود اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در آچه فرستادند - و احوال خود باز نمودند - خدمت سید السادات سید جلال الدین طالب دین مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در لشکر رسیدند تمام خلق لشکر برای پایبوس سید بدل و جان کوشیدند - و هر که از طائفهٔ اهل در سرای پایبوش خدمت سید کردی<sup>(۳)</sup> خدمت سید میفرمودند بانا انشاء الله تعالی و بعنایت آله میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید سلطان فیروز چون معتقدان برای ملاقات خدمت سید از دل و جان کوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال الدین اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال الدین ابوالبرکات فرمود - که عورتی صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت<sup>(۴)</sup> دعای او تهته فتح نمیشد - هر چند که این دعاگویی درگاه مناجات بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوی قبله مناجات بحضرت

(۲) صلح \* (۳) کردند \* (۴) برکات \* (۵) آن \*

بمی جهات برمی آورد آن پاک دامن حائل می شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهنه بدست آید - چون تهنه پیمان شنیدند که خدمت سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند بیغامها متواتر بخدمت سید میفرستادند - و کیفیت دشواری خویش باز نمودند خدمت سبب نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر بریشان خود باز نمودند سلطان فیروزشاه اضعاف آن از راه مرحمت آرزائی فرمود \*

\* بیت \*

چو خصمان گرفتار خواری شدند \* همه در میان زینهاری شدند  
 الغرض چون اتمام مطلوب بانهبند و جام خدمت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده بانهبند با جام رخ مشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بانهبند بود درین کار ستمش بیشتر او می نمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعد تو بیائی تا در اقامت این فعل درین زمین بدید آید روشنائی) جام را نیز کلام بانهبند نیکنام بغایت بسندیده افتاد - بانهبند را برای رفتن پایبوس اول اجازت داد - روز دیگر بانهبند حضرت سلطان فیروزشاه آمد \*

(۲ ن) حضرت \* (۳ ن) میفرستادند \* (۴ ن) باز نموده \* (۵ ن)

حبش \* (۶ ن) دادند \* (۷ ن) سناختن \*

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه فیروزشاه<sup>(۲)</sup>

نقل است آن روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقاً دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شد\* بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه می آید - دران ساعت سلطان فیروز برای گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذره تغییر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته در آدمی زاده خلقت بشریت باقی<sup>(۴)</sup> است دنبال کسی که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل میآید - و اثر آن ظاهر نمیکرد و مینماید - اما ره تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذره تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسه فراست بکنایت کیاست گفته ( چیزی که در کار ملکی و آئین جهانداری سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطر ازان نگذرد ) این سخن راست است - المتصون بانهبنه هم در محل شکار رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

( ۲ ن ) بر سلطان فیروزشاه \* ( ۳ ن ) آن روز که سلطان فیروز در شکار

سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه \* ( ۴ ن ) یافته است \*

( ۵ ن ) میشود \*

زیر سایه چتر شاهی و دیهیم پادشاهی جولانگری می نمود  
و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبند  
پگه در گلوب خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان  
و گناهکاران با هزاران اضطرار رسید<sup>(۲)</sup> - چون بندگان مطیع در پای  
شهریار گیتی مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت  
العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این حال خواجه نظامی علیه  
الرحمة و الغفران می فرماید \*

\* ابیات \*

باصل از جهان پادشاهی تراست \* که فرمان و فرّ الهی تراست  
ترا ایزد از بهر عدل آفرید \* ستم ناید از شاه عادل پدید  
بدرگاه تو سر نهیم بر زمین \* نه من جمله کشور خدایان کین  
درین داور بی هیچ بیغاره نیست \* ز مهمان پرستی مرا چاره نیست  
معهدا چون بانهبند در پای سلطان فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه  
داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این  
لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبند چرا از ما چندین<sup>(۳)</sup> می ترسیدی  
ما کسی را مضرت نمی رسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار  
اندیشه مکن - چنانچه بودی اضعاف آن خواهی شد \*

\* رباعی \*

\* باز آبی کنون از آنچه بودی افزون باشی \*

\* ورتا بکنون نبودی اکنون باشی \*

( ۲ ن ) چون بندگان مطیع دوید در پل آه \* ( ۳ ن ) من \*

\* اکنون<sup>(۲)</sup> که بوقت جنگ بودی تو چنان \*

\* بذكر که بوقت آشتی چون باشی \*

القصة درین محل. حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبندہ را یک سراسپ تاری بازگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبندہ همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاہ مشغول شد - موازنهٔ یکپاس بعد از آمدن بانهبندہ شکار<sup>(۳)</sup> باخت - همدران روز متصل بانهبندہ جام نیز رسید - جام برای پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاتلان با تمیز برای پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بازگاہ و عہدہ داران درگاہ جهاندار جام را برای پایبوس تختگاہ گیتی مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور یک بسته در پای سلطان فیروز افتاده - زیرچہ پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مرطائفهٔ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاہ سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبندہ پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پای سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان<sup>(۴)</sup> چون جام پایبوس حضرت شاه نیکنام کرد پگ بسته ماند - فی الحاصل چون جام باآزوی تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه بر سمنک عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - و کلام بلینت تمام بر آورد - جام زیان بعجز کشاد - و آنچه

(۲) ن) اکنون که بوقت جنگ جانی و جهان \* (۳) ن) شکار تاخت \*

(۴) ن) ازو \* (۵) ن) در \*



بهي فرماني كرده بود يك يك بدرگاه عالم پناه باز نمود - درين محل  
جام اين مصرع خود خواند - و آن اينست \* \* مصرع \*

\* شاه بخشنده تويي بده شرمنده . منم \*

حضرت فيروزشاه نيز جام را بسيار نواخت - بدل و جان با حالت او<sup>(۲)</sup>  
پرداخت - جام نيز يك اسپ تاري بارگير يافت - سلطان اين  
مصرع خواند \* \* مصرع \*

\* از من نسزد بدني و خود بد نكنم \*

معهداً چون شهنشاه از شكارگاه<sup>(۴)</sup> بارگشت و به نگاه آمد جام و<sup>(۵)</sup>  
بانهبته را جامهاي زردوزي با علمهاي<sup>(۶)</sup> بهروزي داد - جامه بالا آورد  
نمونه يافتند - و نفران ديگر كه برابر ايشان بودند هر يكي را<sup>(۷)</sup> باندازه او  
جامه دادند - چنانچه مناسب اين خواجه نظامي عليه الرحمة  
والغفران ميفرمايد \*

\* ابیات \*

بهر مرزوبومي كه من تاختم \* ز بيگانه آن خانه پرداختم  
كسے كو مرا نيك خواهي نمود \* زمن هيچ بدخواهي او را نبود  
چو دادم كسے را بخود زينهار \* نگشتم بران گفته زهار خوار  
زبانم چو بر عهد شد رهنمون \* نپردم سرار حد فرمان برون  
سيه تا سپيدي گرفتيم به تيغ \* بدادم بخواهندگان ببي دريغ

( ۲ ن ) \* آن ( ۳ ن ) \* پاكينه \* ( ۴ ن ) از اجا \* ( ۵ ن ) \* و در \* ( ۶ ن )

دا علمبارونهاي بهروزي - در ديگر - با علمهاي علمبازوهاي بهروزي \* ( ۷ ن )

هر يكي بر اندازه خود جامه يافته \*

فی الجمله سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبند را بگویند که<sup>(۳)</sup> اتباع و خیلخانۀ خود را برابر من سمت دهلی روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین کار دیدند اتباع و خیلخانۀ خود را از گذارا آورانیدند - برابر رکاب روان کردند \* بیت \*

\* هم تهنه بدست آمد و هم کار فراهم شد \*

\* المنة لله که این هم شد و آن هم شد \*

### مقدمه شازدهم بازگشت ساطان فیروز سمدت دهلی

نقل است چون جام و بانهبند بکوشش تمام بحضرت شهفشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلی رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادی عام ظاهر گشته - هر جانب خلایق بی علائق در لشکر در مقام خرمی نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهنه بسوی مرکز خود بازگردند و مراجعت کند - بسر جام و تماچی برادر بانهبند را ولایت تهنه داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تنگه نقد بوجه خدمتی ادا کرد - و هر سال چندگان لک تنگه نقد و اسباب و اسپان قبول کرده - حضرت شاه فیروز با لشکر مظفر و منصور با جام و بانهبند و خیل خانۀ ایشان تمام بسوی دهلی بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد<sup>(۴)</sup> تا جام و بانهبند را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراتیندۀ سفید ار

فراشخانه خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجورا فرمان شد  
 تا ایشان را در سرای ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهبانی بر آئین  
 سلطانی - المقصود جام و بانهبند اتباع خود را از گذارا با خیلخانه  
 تمام در لشکر آورند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب  
 دهلی نافتح و بهروزی بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو  
 شب و روز بر راه کرده شاه ملازم ایشان می بود - در محافظت ایشان  
 جهد مینمود - روزی آوازه خاست که کشتی<sup>(۲)</sup> اتباع و فرزندان بانهبند  
 غرق شد - بانهبند شتاب با هیبت تمام سمت لب آب درید - ملک  
 سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهبند حرکت می کند  
 بدین بهانه میخوهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو  
 بغایت در فکر افتاد - بسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال  
 عرضه داشت کرد - که آوازه چنان خاسته در کشتی که اتباع و فرزندان  
 بانهبند بودند آن کشتی در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش  
 بانهبند شتاب طرف لب آب میروند - درس محل گمان چیز دیگر میشود  
 اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهبند را منع کرده شود - چون پسر ملک  
 سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید  
 حضرت شاه نامل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود  
 بگو - اگر بانهبند برای تحقیق کردن اخبار تا کرانه لب آب سنده میروند  
 توهم برابر شده باش - و اگر به بینی بانهبند حرکت کرده در کشتی

سوار میشود و میخواهد که در مقام خون نورد نابد که بانهبند را  
 مانع نشوي - همين قدر بکوني (اي بانهبند اگر مردمي و جلالت داري  
 برو) و تو بازگرمي - من دامن و بانهبند \* \* منوي \*

وگر نه پس آنچه ان آشنوي \* ره خشمناگي چه برداشتي  
 دران دوستي جستن اول چه بود \* <sup>(۲)</sup> درين دشمني کردن آخرچه سود  
 نداني که من با چنين دستگاه \* که بر چرخ انجم کشيدم سپاه  
 نباشم چنان عاجز و روز کور \* که برگردم از جنگ بيدست زور  
<sup>(۳)</sup> الحاصل تا مادام که پسر ملک سيف الدين خوجو سر پدر خون برسد  
 و فرمان شاه برساند بيش ازان بردانهبند اخبار آورده بودند که دران  
 کشتي که فرزندان او بودند غرق شده سلامت است بانهبند هم  
 ازان محل بسوي لشکر بارگشت - حاصل از ايراد اين نکات آنست  
 که سلطان فيروز زهي <sup>(۴)</sup> تاجدار مستظهر بود که چون ملک سيف الدين  
 خوجو آنچه نکتۀ بانهبند بردست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت  
 شهريار جهاندار ذره خطرۀ در خاطر مبارک نگذرانيد - و انديشۀ نکرد  
 سلطان فيروز شاه يادشاه بود اهل تجربه و سختمه - و جهانداري جهان گشته  
 و جهان ديده - وگر نه غيري اين تحمل نکند \* \* بيت \*

بتعليم و دانش تفومند بود \* بدانش بروهي برومند بود  
 القصة سلطان فيروز بکوچ منواتر سمت شهر دارالملک دهلي بعنايت  
 ( ۲ ) ن - نسن \* ( ۳ ) ن - ازمن \* ( ۴ ) ن - في الحاصل، \* ( ۵ ) ن - خجل \*

( ۶ ) ن - شاهي تاجدار بود که خون ملک سيف الدين خوجو؛ \*

از لپی مراجعت کرد - و خلایق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوی  
 خانهای خویش با خوشی و خرمی بیش بازگشتند - بعنایت آله  
 پس چندگاه<sup>(۲)</sup> مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت  
 زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد  
 در باب خلایق ملتان احسان فراوان برآورد - و فتحنامه<sup>(۳)</sup> تهته در دهلی  
 بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلی رسید دستور مشهور که  
 منتظر آن سطور بود بسوی آن فرمان بسر درید - و در ملاء عام خواند  
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبلمهای شادمانه نهگانه زدند - فرمایش  
 قبهها شد - این بیت در فتح نامه بود \*

\* ما میروسیم و از پی چیزی که رفته شد \*  
 \* آن هم بما رسید و برابر همیروسد \*  
 خانجهان با استعداد فراوان و خدمتی بی پایان تا حد دیپالپور  
 استقبال نمود \*

مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال

تا حد شهر مشهور دیپالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیپالپور پیش گرفت  
 چون بحضرت شهنشاہ پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهای بسیار و  
 پیشکشهای بیشمار<sup>(۴)</sup> پیش حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

( ۲ ) سر چندگاه \* ( ۳ ) احسان فراوان و لسان بی پایان \* ( ۴ )

بحضرت جهاندار \*

از هریک مکنت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور باز نمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادی آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بی غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تاجداري از تاجداران دهلي را دست نداده چنانچه لشکر قاهره سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته درید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب شدن نوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهای قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این اندک نیست \* \* بیت \*

بادی توهمه وقت شاد و خرم \* بدخواه نکون فتاده در غم <sup>(۳)</sup>

القصة سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله با لشکر منصور بسعدات <sup>(۴)</sup>

و سلامت از شهر دیبالپور روان شده در شهر دارالملک دهلي رسید <sup>(۵)</sup>

(۲) و این نه اندک است \* (۳) ن) نادت همه وقت شاد و خرم \*

(۴) ن) المقصود \* (۵) ن) حضرت ودود \* (۶) ن) در \*

تمام خلق شهر با بیره‌های لطیف و اسباب‌های شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلی قبا بستند - بانواع آراستند در میان خلائق جهان شادی عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان برای تماشا می‌آمدند - و لطافت می‌گرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بی‌شمار انبار کرده بودند از جنس طعام و شراب و تذبول و میوه از هر جنس تر و خشک - هر که برای تماشا می‌آمد الوان نعمت می‌خورد - هیچکس را منع نبود - جمله عالم در مقامات خرمی و درجات بیغمی آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیر اچه خلائق مسکین بعد از دیدن محفتهای فراوان و مشقتهای بے پایان در خانهای خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهای ایشان شادی - و هر که دران مشقتها و محفتها سر در کونجی رن نهاده و جان بحضرت جانده داده در خانهای ایشان ماتم - در بعضی خانها سرود - و در بعضی خانها گریه و زاری - چون حضرت فیروز شاه این افواه از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود که بیچاره خلق<sup>(۳)</sup> بعضی از ایشان سرگردان سر دران کونجی رن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهای ایشان گریه و زاری ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمی‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

کونجی رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابغای او مقرر  
و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کورت دیگر کیفیت ایشان  
پیش من گذرانیدن حاجت نیست - و هر آنکس<sup>(۳)</sup> که با ما مخالفت  
کرد و در گجرات ده یارده سدد و ما را گذاشت و در شهر آمد  
فان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را  
از کس و خسی کسی<sup>(۴)</sup> برنجانند - این که گفتم شمه از مهم تهته بود \*

\* ابیات \*

در تهته چوشاه رخ نهاده \* شاهانش دریده پا فزاده  
آورده همه برابر خویش \* کنجینه بدادیش ز حد بیش  
معهدا جام و بانهبند نیکنام با تمام خیلخانه خویش از تاثیر رعب  
سلطنت پیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد  
تا خیلخانه ایشان را متصل سرای ملکه<sup>(۵)</sup> مقام دهند - تا ایشان  
بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانه ایشان دران محل  
جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را  
سرای تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تکه برای  
جام و دو لک تکه برای بانهبند نقد از خزانه موقوره در وجه انعام  
سالینه تعیین کرده - و جز این هر روز جامها و اسباب<sup>(۶)</sup> و نعمتهای فراوان  
چندان می یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند - و بوقت بارجا<sup>(۷)</sup>

( ۲ ن ) بمن \* ( ۳ ن ) هرآنکه \* ( ۴ ن ) بکس نرنجانند \* ( ۵ ن )

ملک \* ( ۶ ن ) اسپان \* ( ۷ ن ) کرده \*



چون سلطان فیروز در تخت نشستی جام و بانهبینه طرف بازوی راست در جامخانه دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه می نشستند انشاء الله و بعون اله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمه بیان بارجایی نبشته آید - و از حال و احوال هر یک خانان و ملوک درگاه که در آن محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه می نشستند منترج شرح داده شود - معیناً چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچپی برادر بانهبینه در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد - جام در تهته رسید و تماچپی را سمت شهر روان گردانید - و بانهبینه هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بهادشاهی نشست بانهبینه را چتر سپید داد - و در تهته روان کرد بانهبینه در اثنای راه جان بحق سپرد \*

\* ابیات \*

هستند سه کس ستیزه کاران \* عورات و صغار و تاجداران

تا سر نبرند زود انگار \* آرام بود به - رسه دشوار

مقدمه هژدهم وضع طاس گهزیاله بعد از

آمدن مهم تهته

نقل است هر وضعی که سلطان فیروزشاه بالهام اله در عهد

دولت خویش بفرست و کیاست در مملکت دارالملک دهلی

وضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکی اَران نوادرات این بود که آن را  
 طاس گه‌پاله گویند - هیچ پادشاهی صاحب دستگاهی مالک<sup>(۳)</sup>  
 تختگاهی را میسر نیامد - زیراکه هر وضعی که پادشاهی در جهان  
 پدید آورده البته بعد مرور ایام و کورر اعوام آن چیز از جهان رفته - مگر<sup>(۴)</sup>  
 از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نبوت دولت سلطان انبیا<sup>(۵)</sup>  
 شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از  
 جمله سلاطین که در زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگری نمودند<sup>۶</sup>  
 شش یادگار از شش پادشاه عالم پناه درین جهان فانی بحکمت<sup>(۷)</sup>  
 ربانی باقی مانده - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران  
 بیان فرمود \* بیت \*

چو برگشت<sup>(۸)</sup> کرد از جهان روزگار \* ز شش پادشه ماند شش یادگار  
 کلاه از کیومرث آفاق<sup>(۹)</sup> گیر \* ز جمشید تیغ از فریدون سریر  
 ز کیخسرو آن جام گیتی<sup>(۱۰)</sup> نماے \* که احکام انجم دران یافت جای  
 فروزنده آئینه گوهری \* نمودار تاریخ اسکندری  
 همان خاتم لعل بردوخته \* بمهر سلیمانی افروخته  
 المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گه‌پاله ا. حد خراسان تا

( ۲ ) از \* ( ۳ ) مالک \* ( ۴ ) از جهان رفته و حبط گسته - و در

دیگر - از جهان رفته و سیه گشته \* ( ۵ ) نبوت \* ( ۶ ) درین \*

( ۷ ) از شش قاجدار نامدار \* ( ۸ ) برگشته شد \* ( ۹ ) شد

تخت گیر \* ( ۱۰ ) انجم \*

بنگاله این یادگار باقی ماند - اما آن شش چیز که از آن شش تاجدار باقی ماند در هر شش چیز ایشان را یگان چیز مطلوب بود - و بیشترین<sup>(۲)</sup> از آن وضع مقصود دنیاوی می نمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آلّه وضع طاس گه پیااله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهراً مطلوب دنیاوی میخیزد چون در زیر معنی نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست می آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دینی در قلم آورده منفعت اول آنست چون طاس گه پیااله بفوارند آوار آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصراف شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار افسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند \*

\* بیت \*

\* هر ساعتی که بر در شه طاس میزنند \*

\* نقصان عمر میشود آن یاد میدهند \*

منفعت دوم آنست چو هوا تازیک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدیده آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل ثقلی و ادراک فہمی نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

میان علمای دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی نهایت است هر یکی با جتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف قولی میگویند - چون این چنین حرکات<sup>(۲)</sup> میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهریاله بگوش ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این قدر روز گذشته است و این قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبهه در اوقات ظهر و عصر ندارد - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تہجد برای ادای نماز تہجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز تہجد بر پیغامبر ما صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود - کما قال اللہ تعالیٰ فتہجد بہ ذافلۃ لک عسی ان یتعینک و بک مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیہ الصلوٰۃ و السلام - اگر مومنی تہجد اختیار کند ( و وقت تہجد آنست کہ چون شب از نیمہ چیزی زیادت گذشته باشد ) چون صاحب نماز تہجد برای تہجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آوار طاس گهریاله در گوش او برسد شبہ از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست کہ برای شناختن سایۂ اصلی مر مصلیان را حاجت کابی است - و درین مسئلہ میان علما اختلاف جبلی است - بلکہ علما گویند کہ دانشمند کامل حال کسی است کہ او چہ از دہ علم خواندہ باشد و علم نجوم داخل این چہ از دہ علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲) اوقات \* (۳) در گوش \* (۴) بتلست اگر آہ \* (۵) ملک علماء \*

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایه اصلی معلوم شود - و سایه اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خرد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خرد - از یک و نیم قدم تا ده و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگری نمیداند - چون وضع طلس گه پاله شد و دران طلس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین بدید آورده چون پاس مرتب شود در طلس آخرین باختیار حکمای باریک بین گجر زنند - اعنی آن مقدار پاس<sup>(۴)</sup> که آن روزست بعد اتمام پاس آن قدر طلس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایه اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین ضابطه بنجوم شروع کردن حاجت نیست - منفعت بنجم آنست که چون روزه دران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند و بوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه افطار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزه ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هر یکی

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهی داد - آن مسکینان روزه افطار  
 کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گه‌پاله  
 کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گه‌پاله بگوش روزه داران رسد  
 فی الحال روزه افطار کنند - و ازین جمله اختلاف علما بیرون آیند  
 زهی منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحر<sup>(۲)</sup>  
 برای خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را  
 معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزه ایشان شبه افتد<sup>(۳)</sup>  
 چون آواز طاس گه‌پاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیه شب معلوم  
 گردد - اگر شب باقی باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد  
 بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسی  
 خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث  
 شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد  
 مگر از شب چیزی باقی نیست برای آدای نماز عشا در تردد  
 افتد - چون آواز طاس گه‌پاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد<sup>(۴)</sup>  
 این هفت منافع بود که این موزخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام  
 منافع وضع طاس گه‌پاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش  
 یادگار سلاطین پیشین یکن منفت دنیاری بود - از وضع طاس گه‌پاله  
 هفت منفعت اخروی روی نمود - معهداً چون سلطان فیروزشاه

(۲ ن) سحر \* (۳ ن) روزه ایشان شبه افتد \* (۴ ن) آواز از

از مهم تهنه بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهرياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آواز طاس در گوش خلایق افتاد هر یک تفي که ازان انجمن براي تماثلي طاس گهرياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هر يکي ابواب حيرت کشاد - براي ديدن طاس گهرياله رخ نهاد - جمله عالم از وضع تا شريف جوان و پير کبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهرياله بالاي دربار کوشک شهر فيروزآباد داشتند - خلایق براي نظاره ميرفتند - تا کار منافع طاس گهرياله و عظمت او بجائے رسيد و بمرتبۀ کشيد که درميان سکههاي تاجداران و علامت<sup>(۴)</sup> جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان کرد - طاس گهرياله نيز دائم پيش دربار دربار سلاطين نيکوکار نوازند - اين بود شرح طاس گهرياله - خواجه ميفرمايد \*

## \* بيت \*

بار مسيحا نکشد هر خري \* محرم دولت نشود هر سري<sup>۵)</sup>

قسم چهارم باز آمدن سلطان فيروزشاه از سواري  
مهمهاي بزرگ و مشغول شدن  
باستمالت مملکت هژده مقدمه

( ۲ ن ) در باب \* ( ۳ ن ) کاربار \* ( ۴ ن ) علامت داران جهانداران \*

( ۵ ن ) کسي \*

## مقدمهٔ اول باز آمدن حضرت فیروزشاه<sup>(۲)</sup> از سواری مہدہا

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آلہ در شہر دہلی بود - در استمالت مملکت جہد بلیغ می نمود - ماناکہ رسولان از معبر رسیدند - ایشان را برای پایبوس درگاہ شہنشاہ بردند - رسولان مذکور بر طریقہ<sup>(۳)</sup> مستغنیان مشہور زبان کشادند - بدان سبب کہ قربت حسن کانکو<sup>(۴)</sup> در معبر پادشاہ بود - چون سلطان محمد شاہ بن سلطان تغلق شاہ انار اللہ برہانہم ازین جہان بدان جہان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاہی نشست فرمانہای شہنشاہ در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلایق در دولت آبا، رفت - قربت حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بپادشاہی اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان فیروز کشیدند - و قربت حسن کانکو (کہ در معبر بپادشاہی نشسته بود) جملہ افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و گوہر اخبار بدین آثار سفته - چون آن قربت حسن کانکو در محل بارجا بار دادی در دست و پای خود پیرایہ عورات پوشیدی - در گلوئی و دست او ہمہ پیرایہ عورات بودی - و او را با اماردان افعال قبیح

( ۲ ) بازماندن \* ( ۳ ) از برای \* ( ۴ ) مستغنیان \* ( ۵ ) ن



بصریح شدی - الله تبارک و تعالیٰ جمیع مسلمان را از اقامت این  
 فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - <sup>(۲)</sup> القصة چون قربت حسن کانکو  
 در شهر معبر این چذینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بی نهایت  
 تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن <sup>(۳)</sup> مفسد که  
 در حوالی معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر  
 درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر  
 معبر خود گرفته - بتمام <sup>(۴)</sup> معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده  
 بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتار شده - در شهر معبر بکن <sup>(۵)</sup>  
 اقامت کرده \* \* بیت \*

خدا ترس را بر رعیت گمار \* که معمار ملک است پرهیزگار  
 الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز  
 آمدند چنین داستان بار نمودند - سلطان فیروزشاه بر ایشان گفت  
 که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت  
 چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه  
 انرا الله برهانم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغرای ما  
 بجانبا شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد  
 رفته قربت حسن کانورا آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال تبییح

( ۲ ) فی القصة \* ( ۳ ) بکن مفسد \* ( ۴ ) بتمام معبر که

مسلمانان بودند خراب گردانیده \* ( ۵ ) خراب شده و گرفتار گردیده \*

( ۶ ) کفر اقامت شده \*

صریح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زبر گردانیده این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته ایجاب آمده - پیش ازان این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها و سواریهایی متواتر مانده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما در شهر قرار گیرد مانده گی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی ست و عنایت الله دمام ساقی<sup>۲</sup> ست باردیگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاه صاحب کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت در مانده شده و چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد \*

## \* بیت \*

\* شهر و سپه را چون شوی نیک خواه \*

\* نیک تو خواهد هم - شهر و سپاه \*

معهدا سلطان فیروزشاه مستثنی رسالن معبر را بازگردانید - و گلدسته معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملکت در امورهایی سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار سلطنت در میان آورد - و این لفظ از زبان برآورد<sup>(۳)</sup> - و راز دل از بسیاری تفکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سومی دولت آباد

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و پادشاهان برای گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه زمانه پیشین بود - درین دورهها از تاثیر گردش طورهایی زمانه دیگر پدید آمد - كما قال النبی علیه الصلوة و السلام کل یوم ابر<sup>(۲)</sup> یعنی هرروز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور باز نمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسلامیان اهل سنت و بیغم گردانیدن زمینان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش بی شمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنث جهاندار پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسی در آئین تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار شده - و لشکر دارالملک دهلی چنان تازه و قوت گرفته است که سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفره روی بفساد آرد بنده از بندگان درگاه و معتمدی از معتمدان بارگاه نامزد<sup>(۳)</sup> شود بیخ آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکها

( ۲ ) بنو البرکوتاه ( ۳ ن ) گوده \*

و دست آوردن اقالیم در جوار مملکت دهلی بیشتر اقالیم اهل اسلام است - و تیغ زدن با اهل اسلام یک فائده حاصل آید - و ده زیان روی نماید - آن ده زیان اینست - یکی آنکه هر قدمی که مردم جانب قلعه مسلمانان میزند و برای رنجاندن ایشان میکوشد آن تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامه اعمال این کس مینویسند - دوم آنست اموال بیت المال برای آن جمع میکنند تا قوت در اسلام زیادت گردد - نه آنکه بیت المال خرج کنند - و برای قلع مسلمانان روند - سیوم آنست چندین هزار مسلمانان نیکوکار بی موجب در محنت و مشقت میافتند - چهارم آنست عمر عزیز و حیات لطیف در باطل میگذرد - و دردمی و قدمی گناه مینویسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آید و گوهر فتح روی نماید چندین هزار عوزات مستورات و مخدرات مسلمانان فضیحت میگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بیت المال جمع میشود - هفتم آنکه سلاطین دیگر را مقاومت کردن با اهل اسلام دستور میشود - هشتم آنکه چنین افعال میان شهریاران خوش خصال پسندیده نبود - نهم آنکه برای مالایعنی چندین هزار در هزار خصمان حاصل میشوند - فردای قیامت آما و صدقنا جواب هر یک دادنی ست - دهم آنکه در محشر قیامت از روی حضرت سید الانبیا پیغامبر با صفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرمندگی آرد - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم اندا المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده که بنده درگاه و کمینۀ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ابجاز و اختصار بارنموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتی باید که آخر شود - و آن یک فائده چیدست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آوازه برآید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقهر و غلبه دست آورده - و مشتیی مسلمانان را که دران مملکت بودند زیرو زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفع نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بی کفار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائی میان خلق عندالله گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون راستان بیرون داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه رموزات فوائد درجهانی و قواعد اساس سلطانی است - بعد ازین جزم کرده شد که بعنایت علام بر اهل اسلام لشکر کشی نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه<sup>(۵)</sup> بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه<sup>(۶)</sup> مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

( ۲ ن ) سپردن داد \* ( ۳ ن ) هم \* ( ۴ ن ) ازان \* ( ۵ ن ) آن صاه \*

( ۶ ن ) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آه \*

نیست - اگر با ایمان رفته شد زه کار و خهی بازار و احسن کردار  
 دران روز سلطان فیروز خانجهان را بارانی علم کتف کسوت خاص  
 که پوشیده بود پوشانید - زه پادشاه<sup>(۲)</sup> نادره دوران و خهی وزیر<sup>(۳)</sup>  
 اعجوبه جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاہ بر گزیده حضرت آله<sup>(۴)</sup>  
 بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند  
 و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خراج نظامی  
 نوشته \* ابیات \*

سکندر بتدبیر دانا وزیر \* بکم روزگاری شد آفاق گیر  
 شه ما که بد خواه را کرد خرد \* برای وزیر از جهان گوی برن

مقدمه نوم اهتمام سلطان فیروزشاه برای

جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر آله برای جمع کردن بندگان  
 هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و  
 آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبہ رسید که بر جمله مقطعان اطاعات  
 و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلی که  
 نهب کنند باید که بندگان بچینند<sup>(۵)</sup> - آنچه لائق درگاه و شایسته  
 بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آری عجب کاری و

(۲) ن پادشاهی \* (۳) ن زهی \* (۴) ن حضرت ودود \* (۵) ن

بوالعجب اسرارے - چون در کاری و نفاذ کرداری پادشاهان اهتمام فرمایند و کوشش نمایند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان میآمدند هر یکی بر اندازه دستگاہ خویش از آثار رغبت شهریار <sup>(۲)</sup> نندگان چیده و خوبصورت و اصیل را جامهای پاکیزه پوشانیده روباکها کشیده بر سر ایشان کلاه و موزه‌های لعل در پای و دستارچه کشیده در کمر بسته خدمتی پیش تخت میگذرانیدند - و رسمی بود سلطان فیروز را هر سال چون مقطعان از اقطاع برای پایبوس حضرت شهنشاه شش جهات میآمدند خدمتها از هر جنس بر اندازه دستگاہ خود <sup>(۳)</sup> میآوردند - چنانچه از جنس اسپان تازی دریائی و ترکیان بیش بهائی و پیلان نامتناهی و جامهای بانواع اجناس قیمتی و آوانی زر و نقره بے قیاس و <sup>(۴)</sup> اسلحه و شتران و استران و جز آن هر یکی بر اندازه اقطاع خویش از هر جنس بعضی صدگان و بعضی پنجاهگان و بعضی و بیستگان و بعضی یازدهگان میآوردند و میگذرانیدند - و بندگان نیز میآوردند و فرمان حضرت شهریار و طغرای مکنث جهاندار برین جمله بود - آن مقدار خدمتی که مقطعان اقطاعت بیارند آن را قیمت کنند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعدتاً خدمتی بے قیاس وضع سلطان فیروزشاه بود - در عهد سلاطین ماضیه این رسم نبود - هر مقطعی

( ۲ ) رعب \* ( ۳ ) میانرودند \* ( ۴ ) و شکوه و اسلحه \* ( ۵ )

حضرت شهنشاه شهریار \*

که از اقطاع آمده آنچه میسر شده پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیده - و آن خدمتی در محصول وضع نشدی - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیارست ایشان را خدمتی معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعی که از اقطاع بیاید و هر جنسی که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهای آن از محصول مجرا سناند - تا هر دو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - و هم آن خدمتی در خور پادشاه میان خلایق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعی که بندگان بسیار خدمتی میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بی پایان میذول میفرمودند - و هر مقطعی که بندگان اندک گذرانیده در باب از مرحمت بر موازنه آن شدی - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت <sup>(۲)</sup> (که قصد حضرت شاه برای جمع کردن بندگان هواخواه بسیارست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه <sup>۳</sup> کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در چند سال <sup>(۴)</sup> از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در ننگجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضی را



در شهر ملتان و بعضی را در شهر مشهور دیبالپور و بعضی را در شهر حصار فیروزه و بعضی را در سامانه و بعضی را در گجرات و همچنین در هر اقطاعی برای سکونت فرستاد - و هم در آن اقطاعات استقامت ایشان هر یکی کرده - برای پروردن ایشان دست احسان برآورده و بعضی بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت تعیین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند هر یکی را مشاھره کامل تعیین کرده - بعضی را صد تنگه و بعضی را پنجاه تنگه و بعضی را چهل و بعضی را سی و بعضی بیست و پنج تنگه کمینه را بیست تنگه - و از ده تنگه کسی را کمتر نبود - و در ماهی یا ششگان ماهی یا چهارگان ماهی یا سهگان ماهی نقد بی قصور و نقصان از خزانه موفوره مییافتند - بعضی در کلام الله و حفظ و بعضی در علوم دینی و بعضی در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضی در خانه کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضی را تسلیم طوائف کردند ایشان حرفت صنعت آموختند - موازفه<sup>(۲)</sup> دوازده هزار نفر بندگان کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواری و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بنده آن شهریار در شهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز برای ایشان بسیار چیز میخواست - و برای آسودگی و سیرجی ایشان کوشش مینمود - چنانچه بینه استقامت و دستگاہ ایشان در قعر زمین رسید

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید<sup>(۲)</sup> و کردار این اسرار بمرتبۀ کشید<sup>(۳)</sup> که عرضهٔ بندگان علاحدہ مجموعہ دار علیحدہ خزائنهٔ وجہ بندگان علیحدہ دیوان بندگان علاحدہ چاروش غوری و نائب چاروش غوری دیوان علیحدہ - اعنی اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالی وزارت بکلی علیحدہ بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آلہ و حمایت اللہ جانبی سواری کردی بندگان تیرانداز علیحدہ جنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار هزار علیحدہ و بندگان آورد علیحدہ و طائفۀ بندگان ماهلے بر پشت نرگامیش سوار علیحدہ و بعضی بندگان هزارهٔ اسپان تازی و ترکی سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بی عدد جمع شدند - تا کار بحدی رسید که در جمیع کارخانہای خاص (چنانچہ آبدار و شرابدار و جامدار و مطبخی و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پودہ دار و جانداز و سلاحدار و شکرہ دار و بویان و سیہ گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و داردار و سفکتراس و ستا و جز آن و برای خدمت محل دزون و محل برون و علمخانه و در نوشت پاس و ترغاک و چوکی در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانہ و علمخانہ و گہریال خانہ و محرزان در

(۲) ن کشید \* (۳) رسید \* (۴) جائے \* (۵) ن) هزار در هزار \*

(۶) ن) و برای خدمت محل دزون و محل دوم و محل سیوم و علمخانہ \*

دواوین و بعضی بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نغیا و بعضی بندگان مقطعان و پرگنده داران و شکنگان مکلاها و جز آن ( تعیین شدند چنانچه هیچ مقامی از بندگان سلطان فیروزشاه خالی نبود - و هیچ شهریاری تاجداری در مملکت دهلی این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خدای تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنه پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر<sup>(۲)</sup> و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علایی بحکمت کبریائی هیچ پادشاه با جاه صاحب دستگاہ در مرکز دارالملک دهلی برای جمع کردن بندگان غلونه کرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده ( که در شهر دارالملک دهلی بحکمت ازلی چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقاتل و تغانی میان زمره مسلمانان پدید آید - و آن فطرتها بواسطه بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید ) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید - <sup>(۵)</sup> چون احکام الله تبارک و تعالی بنفاد رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت آله این کار را یکی از فرائض پیش گرفت - و برای جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

\* ( ۲ ن ) مبشر \* ( ۳ ن ) تعلق \* ( ۴ ن ) ازل آزال \* ( ۵ ن ) کرده \*

\* ( ۶ ن ) چنین \* ( ۷ ن ) فرائضات \*

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضی بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضی امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سرجامه شستن<sup>(۲)</sup> و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگی ایشان بواجبی نگاه میداشتند - و هر سالی ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب<sup>(۳)</sup> و خدمت و هنرهای ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهای جگرگوشگان او را بی دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شرکم - انشاء الله تعالی در مقدمه ذکر سلطان محمد فیروز<sup>(۴)</sup> ذکر ایشان نوشته آید \*

\* بیت \*

\* حکم که خدا کرد حقیقت شد نیست \*

\* از حکم خدا کیست که گردن نابد \*

مقدمه سیوم آمدن جامه خلیفه خلد الله ملکه  
نقل است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه<sup>(۵)</sup>

(۲ ن) نشستن \* (۳ ن) آداب خدمت \* (۴ ن) ابن فیروز شاه \* (۵ ن)

نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه \*

برای سلطان محمد شاه بن تعلق شاه می آمد همچنان برای سلطان فیروزشاه نیز حضرت خلیفه جامه فرستاد - و برای سلطان محمد بن تعلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن این مورخ ضعیف شمش سراج عقیف در ذکر سلطان محمد بن تعلق شاه مشرح نبشته است - و برای سلطان فیروزشاه بکرم آله حضرت خلیفه<sup>(۲)</sup> با جاه<sup>(۲)</sup> بغیر التماس فرستاد - بلکه حضرت خلیفه چند نشانه<sup>(۳)</sup> مراتب خویش نیز برابر داده - و هر بار که جامه<sup>(۳)</sup> خلافت از حضرت خلیفه برای سلطان فیروزشاه آمده سه دست جامه آمده - یکی برای سلطان فیروز دوم برای شاهزاده فتح خان سیوم برای خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت می آمد سلطان فیروزشاه استقبال مینمود - از شهر بیرون می آمد - و خلعت خدمت حضرت خلیفه را بتعظیم و تکریم تمام بر هر دو دست میگرفت - و بر سر و چشم خود میداشت - بعده بادب تمام در ملای عام بحضور خواص و عوام بشرف خلعت خلیفه<sup>(۴)</sup> زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک امامان ابوالفتح ابی بکر بن ابی الربیع سلیمان خلدالله ملکه و خلافته و علی العالمین فضل و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغرایی همایون اعلی اعلاء الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عالیا ( که برای جمیع امور امامت<sup>(۶)</sup> )

( ۲ ) با جاه و نعم التماس فرستاد \* ( ۳ ) از برای \* ( ۴ ) ن

خاص و عام \* ( ۵ ) امامان \* ( ۶ ) امامت و خلافت و نیابت

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دارالخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند ) آرنندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام سنده بوسیده بر چشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے بر تارک سر نهاده<sup>(۲)</sup> - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوی دارالخلافت سر بر زمین آورده<sup>(۳)</sup> - و حجاب بارگاه بانگت بر آورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کفار گرفتن آرنندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکی پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامه خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامه خلیفه پوشانیده - بعده آرنندگان جامه و فرمان منشور را برای هر یکی بر اندازد هر یکی جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانه خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلایق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامه خلیفه را بدین تعظیم پوشیدی و آن جامه را برای تبرک و برکت در جامدار خانه خاص میداشتند و آن نشانهای مراتب دولت را در علمخانه خاص گرد می آوردند آری عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه عنایت آله بدین حد نظر از خود بینی و خود ستائی برداشته نظر بر کرم حق

داشته بود ( یعنی من چه مرتبه آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است ) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطه التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگی رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحی می نمود - و هر بار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب می شنیدم که تو پیغامبری با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاریل علماست که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء<sup>(۲)</sup> نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحی در خواب بود - برین وجوه<sup>(۳)</sup> چهل و شش جزو باشد - معینا بعده بعد از شش ماه وحی در بیداری آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور است - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اینچنین نظر از خود بیند بر گرفته

( ۲ ) از پیغامبری \* ( ۳ ) برین وجوه چهل و ششمی چهل و شش

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیای درگاه خود گردانید - چون سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از غایت بزرگی نظر از خود بینی برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی بارگاه دارالخلافه گستاخی التماس جامه نکرد - و خود را چیزه ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم سلاطین گردانید \*

\* بیت \*

\* من کیم تا همه عالم بنهم پای طلب \*<sup>(۲)</sup>

\* زانکه در کویتو سرهای سران پامالذد \*

### مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهای نشستن در بارجا سه محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندی - و آن محل را<sup>(۳)</sup> محل داکه نیز میگفتندی یعنی محل انگور - و محل دوم را محل چهچه چوبین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن محل را صحن میانگی هم گویند<sup>(۴)</sup> - آری عجب اسرار در روش جهانداري و آئین شهریاری ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲) من کیم در همه عالم تا نهم بای طلب \* (۳) که آن محل را

محل دکه آه \* (۴) همه \*



جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضی  
 اهل قلم با کلاه - هر یکی بموجب تبلیغ در محل سخن گلین برای سلام  
 میرفتند - و محل چاه چوبین محل اخص خواصان ست - و محل<sup>(۲)</sup>  
 سیوم یعنی محل سخن میانگی محل بار عموم خلایق ست - و بیان  
 بارجای محل سخن گلین این موزخ طالب دین در مقدمه باز دیده  
 و بیان بارجای محل سخن میانگی در مقدمه شرح جشنهای اعیاد  
 و شب برات و روز نوروز و ایام میزبانی و ملاقات رسولان و جز آن  
 کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فیروزشاه طالب دین سکونت  
 شهر دهلی گذاشته بود در شهر فیروزآباد میماند - چون خواستی که  
 در محل بارجا بنشینند بعد از دوسه روز چون از طاعات و عبادات فارغ  
 میشد و قرآن میخواند (سبحان الله زه مشغولی که فیروزشاه داشت  
 چند سوره از کلام الله هر روز خواندی - و در روز جمعه سوره کهف  
 و در شب جمعه سوره طه<sup>(۳)</sup> بے ناغہ خواندی - و هر روز نماز پنجگانه  
 با جمعیت و جماعت گزاردی - و چند سیپاره از کلام الله هر روز وظیفه  
 داشت - چون سلطان فیروزشاه قرآن خواندی و با آیات قرآن قران  
 شدی در عین خواندن هر جا که اسم الله اعظم دیدی از غایت شوق  
 و نهایت ذوق بدست برسیدی - و بر چشمها مالیدی - این فعل  
 بر خویش بر طریق واجبات لازم گرفته بود \* \* رباعی \*

(۲) میرفتند \* (۳) ن) و محل سیوم آنست یعنی \* (۴) ن)

و پنج وقت نماز هر روز با جمعیت آه \*

من نام ترا بر کف خود بنگارم \* پس دیده بران نام نهم خون بارم  
از بسکه دو دیده در خیالت دارم \* در هرچه نگه کنم توئی پندارم )  
الحاصل<sup>(۴)</sup> بحکم فرمان شهنشاہ کامل بعد فراغ طاعات و عبادات تحت  
دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدی - و بر تخت  
سلطنت و اورنگ مملکت نشست - بعد سرپرده داران خاص و  
عہدہ داران سرپرده میرفتند - و خدمت میکردند - بیشتر میشدند و  
می رسیدند - کہ برای گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد  
خلق را در محل سلام بگذارند - سرپرده داران خاص اول حجاب<sup>(۵)</sup> را  
میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعدہ بندگان تیغدار<sup>(۶)</sup>  
چند نفر معدود با سپرهای زرین و سیمین رها میشدند - بعدہ دیوان  
رسالت رها شدی - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند  
بعد از ایشان دیوان عالی وزارت دام عالیاً رها شدی - و همیشه محل  
دیوان وزارت طرف راستی تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان  
عرضه رها شدی - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض  
طرف بازوی چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب  
تخت سلطان فیروزشاہ ایستاده شدند - و البته بعضی امرا و ملوک  
و صاحبان اقطاع و کارکنان معاملات ایشان نیز بر طرف چپا بودند  
هر یکی بر نسبت خود ایستاده شدی - هیچکس را از زمره<sup>(۷)</sup> معارف

\* ( ۴ ن ) فی الحاصل \* ( ۳ ن ) طاعت و عبادت \* ( ۴ ن ) برده دلوان \*

( ۵ ن ) حجاب اهل مناب \* ( ۶ ن ) بیمقدار \* ( ۷ ن ) معارف \*

دران ایام بغیر کلاه یزک<sup>(۲)</sup> رها نمیگردندی - مگر همان چند نفر تیغدار و اشخاص که از پیش تخت جامه زردوزی و بند سپید و کمر زر و کلاه باریکی و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسرای خاص شاه می آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند سبحان الله چه طور بود دور سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام در بر میکردند - دران ایام قبای جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود هر یکی از جامه عار کردی - القصه بالای در یا نشیب هیچ کسی با وصلت بسے بغیر موزه و موی بند رها نمی شدی - گاه گاه بودی که در وقت بارجا شهنشاه مستثنی بتماشای پرانیدن شکره مشغول شدی و گاه گاه بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهی و نزدیک اورنگ شهنشاهی می نشستند ( چنانچه خانجهان وزیر ممالک<sup>(۴)</sup> متصل تخت راستا می نشست - و امیر معظم امیر احمد اقبال بالانور از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان<sup>(۵)</sup> می نشست - و این مرتبه در قسم ملکی و آئین جهانداری نه بالاتر خانجهان گویند نه فرود تر - معهدا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان می نشست ) متصل تخت همین سه نفر پای تخت می نشستند - و طرف بازوی راستا عقب

( ۲ ) تبرک \* ( ۳ ) بدور سلطان فیروزشاه \* ( ۴ ) مملکت \*

( ۵ ) خانجهان وزیر مملکت \*

خانجهان بفاصله مقداري يك جامعه‌خانه دو تو کرده فراز ميگردند  
 در صدر آن جامعه‌خانه قاضي صدرجهان نشسته - و متصل او بانهبته  
 مربع نشستي - و متصل او منگلي خان آغلي نشسته - و متصل  
 تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يك جامعه‌خانه دو تو  
 طرف بازوي چپا بفاصله مقداري فراز کردندي - در صدر آن  
 جامعه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشسته - و متصل او  
 احمدخان<sup>(۳)</sup> و انيرتهو صاحب دوچتر - و متصل او اعظم خان خراساني  
 نشسته - و در عقب راي<sup>(۴)</sup> مدارديو و راي سبیر و راودت ادهرن بر  
 زمين مي نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف  
 بر اصحاب ديوان آغلي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل  
 سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدني برابر او تمام اصحاب  
 ديوان وزارت بودي - هر همه<sup>(۶)</sup> با خانجهان هم در محل حجاب  
 سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده  
 ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور که بودند  
 بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصله<sup>(۷)</sup> دو آدمي فرق  
 بودي - معهداً<sup>(۸)</sup> دستوران مستثنی پيش شدي - دو مرتب سر بر

( ۲ ن ) منگلي خان اغل \* ( ۳ ن ) احمد خان کاتبه ضابط \* ( ۴ ن )

بلارديو \* ( ۵ ن ) براي \* ( ۶ ن ) هر همه ب خانجهان بهم در

محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه \* ( ۷ ن ) بفاصله

دو آدمي \*

زمین آوردی - حضرت سلطان بدست مبارک اشارت کردی یعنی  
 بشین - باز دستور کورت سیوم سر بر زمین نهادی - و در محل خود  
 نشستے - و ملک الشرق نظام الملک فائز وزیر ممالک دران حالت  
 برابر وزیر بودی - و در عهد سلاطین ماضیة شهر دارالملک دهلی<sup>(۳)</sup>  
 قاعده بود که فائز وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون  
 در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت  
 و او در محل مشورت ملکی در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود  
 و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک  
 مرتبے نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی  
 او را بانواع آراستگی آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نائب  
 وزیر فرود وزیر بشیند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد  
 آنکه خانجهان سلام کردی و در محل خود نشستے سلطان فیروزشاه  
 جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردی - و با او بحکایت مشغول<sup>(۴)</sup>  
 شدی - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودی رخ  
 و کلام سلطان جانب خانجهان بودی - بوجود وزیر حکایت با غیري  
 نبودی - اگر سلطان خواستے کسی را دران محل طلبدے بسوی<sup>(۵)</sup>  
 خانجهان اشارت کردی - خانجهان آنکس را طلب کردی - و اگر  
 سلطان بر کسے مزاج گرم کردی هم رخ جانب خانجهان بودی - در

( ۲ ن ) حضرت سلطان چون سلاطین اهل گاه بدست مبارک • ( ۳ ن )

در شهر • ( ۴ ن ) بحکایات • ( ۵ ن ) بطلبیدی \*

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله رخ جانب دستور هواخواه کردی - آری بوالعجب اسراری - آنچه تاجداران کامگار و شهریاران نامدار در قسم ملکی کرده بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همان آئین بجا آوردی - چنانچه قابوس حکیم در قابوس نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوی غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بے نظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روی بفقصانی و ویرانی آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگر چه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیره کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوی غیره نمود - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات ناشایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آرد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت المال در خزائن نرسد - هر آینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روی بخوابی آرد - قوام پادشاهی و نظام شهنشاهی از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

برتدبیر بے نظیر مالی که هر عمالی از تاثیر قیل و قال در قعر زمین  
 فرود برده اند دستور مشهور<sup>(۲)</sup> از آثار انوار معاملات سطور انگشت در  
 چشمهای ایشان می اندازد و بیرون می آرد - وزیران شهریاران دانند  
 که فرقه وزرا و زمره دستوران مستثنی چه طائفه اند \* \* بیت \*

برای جهان دیدگان کار کن \* که صید آزمودست گرگ کهن  
 القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیده الله تبارک و تعالی ناچارے  
 صاحب تجربه بود میان بلغای ملکی از همه فائق می نمود - چون<sup>(۳)</sup>  
 دستور پیش بودی رخ و کلام کام ناکام بغیری نیاردی - و اگر کسی را  
 پیش تخت برای پایبوس می بردند سلطان فیروزشاه بالهام آله  
 البته بیشتری از معارف مملکت از معرفت ابا و اجداد او را<sup>(۴)</sup>  
 شناخته - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبیعت حافظه (که حضرت  
 آله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمی زاد  
 ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعيفا)  
 اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار  
 آدمی را (که برای پایبوس می آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و  
 با ایشان بتکلم<sup>(۵)</sup> هم بزبان ایشان دراید - و خلق نماید - و آن اشخاص  
 را بخوشی و خرمی بارگرداند - و ایشان دعا کنند \* \* بیت \*

چوشاه جهان از جهان برترست \* جهان کان گوهر شد او گوهرست

\* (۲) مشهور مستنور \* (۳) بودی \* (۴) ن (معرفت - معارف)

\* (۵) ن (متکلم)

فی الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزی چند از قسم ملکی در آخرین این مقدمه شرح داده آید - سلطان فیروزشاه تا یکپاس روز در محل بارجا می نشست - بعده غیرمحل میشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه باز میگشتند - خانجهان بر آئین<sup>(۲)</sup> قدیم وزیران در مسند وزارت می نشست - محاسبه اعمال عمال پیش می گرفت - هر یک اصحاب در وظائف خود مشغول می گشت - آیدون درین محل سوال وارد میشود - اگر کسی از جمله ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال چون به نشسته که طرف راستی تخت خانجهان و امیر احمد اقبال و ملک نظام الملک نشسته - و طرف چپ متصل تخت کسی را با قربت بسے مجال نبودی که متصل تخت طرف چپا به نشیند - و چپایی سلاطین هرگز خالی نباشد - این بر چه چیز حمل توان کرد جواب گفته آید - اندران ایام که این مورخ ریزه چین مورخان خوشخرام در محل سلام پیش تخت می رفت چپا متصل تخت خالی میدید این مورخ از خدمت والد خود پرسید - ایشان فرمودند - که طرف چپا همیشه محل سر لشکرست - چون سلطان فیروزشاه در آغاز جلوس خویش عهده سر لشکری بغلام خود بشیرا داد و او را عماد الملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فیروزشاه اگرچه خانجهان وزیر بود طرف چپا متصل تخت نشسته - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان



نشسته - چون بعد از چندگاه بتقدیر الله تبارخان از پنجان خرامید  
 بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف  
 چپا خالی ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله  
 بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مخالفت آمدن او این مورخ در  
 قسم دوم مشرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد  
 بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت  
 فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان  
 بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجای او پسر او دریاخان شغل  
 یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان  
 پیش تخت بردند - فرمان شد که در بازوی چپا در صدر متصل  
 تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشست<sup>(۴)</sup> او نیز بنشیند - سبحان الله  
 زه عظمت و مکنیت تختگاه دارالملک دهلی - و همچنین اگر کسی<sup>(۵)</sup>  
 اعتراض کند که در محل بارجای صحن گلین مذکور سیدوزرکانه و  
 مولانا جلال الدین رومی و شیخ الاسلام کجا می نشستند - جواب  
 سیدوزرکانه فرود صدرجهان در بازوی راستا نشسته - و مولانا جلال الدین  
 رومی متصل سیدوزرکانه نشسته - و شیخ وقت از وقتیکه برای  
 ملاقات سلطان آمدی بعد یکپاس روز آمدی - و دران وقت سلطان

(۲) بتقدیر الله تعالی \* (۳) بجای او پسر او دریاخان را خطاب

ظفرخان شده فرمان رفت که بازوی چپا در صدر آه \* (۴) می نشست \*

(۵) و چون همچنین \*

فیروز از تخت خاسته بود - و در محل چپه بالایی نهالچه نشسته چون شیخ الاسلام آمدی سلطان برخاسته استقبال نمودی - و دست سومی پایهای شیخ الاسلام آوردی - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در کنار گرفته - و دعا کردی - بعده هردو نفر یکجا متصل می‌نشستند ثالثاً را آنجا مدخل نبود - حکایات بینهایات میان خویش میکردند - و طعام و میوه و شربت و تفبول می‌خوردند - بعده شیخ الاسلام میخواست سلطان فیروزشاه چند کام شیخ الاسلام را رسانیدی و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفته - و دعا کرده - و بازگشته اگر وقت شیخ الاسلام را با پادشاه غرضی بودی هرگز بحضور نگفته مگر آنکه بر کاغذ نبشتی و در دستارچه خود بپیچیدی همانجا گذاشته - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالایی نهالچه آمدی آن دستارچه با کاغذ یافته - تمام کاغذ خواندی - و جواب آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان زمان پیش خود مرتب کفانیدی - و بردست ملکه داده - و فرموده ای فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشند تو پیش آرایشان برس - آن ملک همچنان کردی - و درانوقت در محل چپه چنانچه قاضی بغدادی و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان ایستاده شدند \*

## مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت

ملوک آن روزگار<sup>(۲)</sup>

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمرد<sup>(۱)</sup> محرران خوش کلام و فرقه ترکشبدان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار و غلام همه را خوشی و خرمی و بینمی بود - و جمیع خلائق را زمان زمان فرحت و بهجت روی می نمود - تاثیر آن عصر و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون سلطان فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز ستمه سواری کرده ملوک آن زمان را چندان فرحت بودی گویی در اقطاعی باسم فرماندهی میروند - زیراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهای بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاعات و برگذات و قصبات و قربات و باغات و جز آن در وجه هر یکی معین بود - و همگنان را دران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی از معارف در سرای بودی که او فراشخانه نداشت - همه را فراشینه بر اندازد یسار بودی - و البته کنیزکان صاحب جمال بآهنکهای کمال برای رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگی خصال دفع خیال هر یکی برابر خویش می بردند - و در هر منزلی بهر نزول فراغت فراوان

(۲) آن دور \* (۳) امراء \* (۴) چنانچه \* (۵) رفع \*

و وسعت بے پایان و غلہای ارزان - و ہیچ خوف مظلم<sup>(۱۴)</sup> پادشاه و ذرہ ذرہ  
 هراس حاضر و غائب نہ - اگر در عہد دولت سلطان فیروزشاہ چون  
 آئین سلاطین اہل گاہ اگر سبب مصلحتی حاضر و غائب شدی  
 تا خلق از خانہای خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین  
 در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازہ حاضر و غائب میشد - و ہرگز  
 بانہا نرسید - البتہ در عہد فیروزشاہ از برکت عقیدہ نیک آن پادشاہ  
 طائفہ ترکشہندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود  
 در لشکر سلطان فیروزشاہ برگزیدہ حضرت آلہ<sup>(۵)</sup> در ہر وٹافی و اوتافی  
 خوشی و خرمی بے اندازہ بود - و بحدی فراخی بود کہ در ہر  
 خیمہ مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاہ انوان نعمت خرج  
 می کردند - خلایق را از غایت خوشی و خرمی بازگشتن از لشکر  
 خوش نیامدے - زیراچہ در شہر در خانہای ہمکنان آسودگی  
 چنان بود کہ اصحاب لشکر را بہیچ وجہ تعلق خانہ در خطرہ ایشان  
 نگذشتی - و در لشکر از آثار بسیاری دستگاہ کثرت خوشی و خرمی  
 تا کار لطافت و فراغت خلق بجان کشید کہ چندین مسلمانان  
 برای اندک مصلحت برابر رکاب ریات اعلیٰ شدہ میکشند - و از  
 بسیاری فرحت و بہجت بازگشتن خوش نیامدے - و طوائف  
 اہل بازار از بسیاری دستگاہ اسباب و اموال ساکنان شہر دہلی با

( ۱ ن ) سعادت \* ( ۳ ن ) غلہای ارزان و نعمتہای بے پایان \* ( ۴ ن )

ظالم \* ( ۵ ن ) حضرت ودود \* ( ۶ ن ) ناحدی \*

انشرح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه  
 رسمه ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفه اهل حرمت  
 البته در لشکر پادشاه کسے روان شده که او را رئیس شهر اجازت  
 فرمودی - برای<sup>(۲)</sup> روان شدن در لشکر بعضی طوائف اهل بازار بر  
 رئیس شهر منت میگردند - و خدمت میدادند - زه طور نادر  
 که دور حضرت سلطان فیروزشاه بود - چون شهنشاہ شہریار برگزیده  
 حضرت غفار از سوارچی شکار مراجعت کردے و عغان سمنه عزت<sup>(۳)</sup>  
 سوی شهر گردانیدے هر یک از زمره خانان درگاه و ملوک بارگاه  
 سمت خانهای خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از  
 خانها هر یک توشه بسیار و میوه<sup>(۴)</sup> بی شمار روان میگردند - چون  
 سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله با فتح و فیروزی و نصرت و  
 بهروزی کرانه لب آب چون مقابل کوشک نزول فرمودی چند روز  
 پیش ازان بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد  
 سپید گری میگردند - و بانواع نقشها منقش میگردانیدند - خانجهان  
 دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتی بے پایان فرمایش  
 کردے - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدی - پس هر پنجاه  
 بیرق یک دهل و هوشنما و برغون بودی - موازنه دوازده هزار بیرق  
 از هر چهار جانب شهر جمع شدی - و آن تمام خلق پیس دربار<sup>(۵)</sup> درر بار

( ۲ ) برای روان شدن لشکر \* ( ۳ ) حضرت آله \* ( ۴ ) ن

مپوهایی \* ( ۵ ) ن درگاه دربار \*

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر  
میگردانیدند - چون شهنشاه مکننت در کرانه لب آب چون نزل  
میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین  
عظم از زبان مبارک خویش می کشادند ( تا از زمرة خانان درگاه  
و ملوک بارگاه و امرای باجاء و معارفان<sup>(۲)</sup> با آگاه و امثال ایشان پیش  
رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمدہ شود ) از  
غابت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلایق را شب عید  
بودی - غمی الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهایی و خروس  
صبح حی علی الصلوة در دادی خانجهان با تمام شهرداران و با کل  
کارکنان و بیرقهای بی پایان گذارای لب آب چون رفتی - سلطان  
فیروزشاه را پایبوس کردی - بعده سلطان فیروزشاه با جاه بعنایت آله  
با خوشی و خرمی و انشراح و بینمی بطالع سعد و میمون و بروز  
و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمدی - و خدمتی  
جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتی - اول خدمتی خان اعظم  
همایون خانجهان پیش تخت میگذشتی - بعد ازان خدمتی  
ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتی - بعد ازان  
خدمتیات جمهر خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و  
معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و  
اکتاف بلاد و ممالک ( که دران وقت در شهر دارالملک دهلی

( ۲ ) و معارف آن نارگاه \* ( ۳ ) شهرداریات و با کل کارکنان و قارات \*

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسبب از اسباب ممالک حاضر<sup>(۲)</sup> میبودند) جمهور خلایق بر اندازه دستگاہ خویش خدمتیات پیش تخت اعلیٰ میگذرانیدند - و گردان<sup>(۳)</sup> ترکشبنند و جهداران مستعرف ( که در خدمت بودند هر یکی در سمنه با فراغ دل و جمع خاطر از مهم بارگشته در دیههائی خود بر خیلخانه خود که در دیههائی سکونت داشتند) ایشان در مقامات خویش با<sup>(۴)</sup>نشریح تمام و فلاح ایام میرفتند با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هرچه بود بازمی نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هر یک تنه در عهد دولت آن شهنشاہ آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض اینچنین فرحت و بهجت خلایق شهر و بلاد دارالملک دهلی داشت و اینهمه آثار انوار رحمت رحمانی بود که بکرم آله و رحمت الله فواخیری نعمت و آرزائی چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن جهاندار بود - تا کار این کردار بجائے رسید و بمرتبه آرامید که از بسیاری آسودگی خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگی کدخدائی<sup>(۵)</sup> میکردند - زهه عهد با برکت و دور با عظمت و مکنات که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذره بے برکتی و ناخوشی دران عصر پدید نیامد - آری عجب اسراری - این کمالیت

( ۲ ) ن ، البک \* ( ۳ ) ن ) و گرد آن می گشتند و جهداران مستعرف که

در آه \* ( ۴ ) ن ) خود \* ( ۵ ) ن ) سبحان الله اینچنین فرحت \* ( ۶ ) ن )

برای آن دادند تا آخر الامر بعد از رفتن فیروزشاه بجوار رحمت آله  
شهر دهلی زیر و زبر گردد - و آن کسان که مانده اند<sup>(۲)</sup> مدام و  
علی الدوام آن عهد را یاد کنند و بگویند - عهد دولت شاه فیروز  
چنان یادگار ماند که هرگز فراموش نشود \* \* راعی \*

- \* آن چه وقتم بود کان خویش عهد با مایار بود \*
- \* این متاع درد را در کوی او بازار بود \*
- \* بارها بینم بخون و آن عهد<sup>(۳)</sup>ها یاد آورم \*
- \* کاین همان مرغیست یا رب کاندران گذار بود<sup>(۴)</sup> \*

مقدمه ششم در بیان فراخی سال

### و ارزانی نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله  
آرزانی نعمت و فراخی سال بکمال حال بود - و این ارزانی نه در بقعه<sup>(۵)</sup>  
شهر می نمود - بلکه در تمام بلاد ممالک آرزانی پدید آمده بود - مدت  
چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصل هیچ کس روی قحط  
ندید - اینچنین سال فراخ شد که خلق دهلی عهد سلطان علاءالدین  
مرحوم فراموش کردند - زیراچه فراخی سال که در عهد دولت علائی  
بود در عهد هیچ پادشاهی دین پناه نبود - و سلطان علاءالدین برای

(۲) بودند \* (۳) عیاشها \* (۴) کاین همان مرغیست گویا \*

(۵) نعمت بی نعمت \*



آرزائی نعمت چندان کوشش کرد که آن قصه در تواریخ مشهور مذکور  
 است - مایه بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهای بے پایان پیش  
 ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهی بر ایشان کشاد - ایشان را موجب  
 معین کرد - دست احسان برآورد - آنکاه در عهد علایی بحکمت  
 کبریائی آرزائی نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت  
 آله از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاه آرزائی غله  
 بدوام بوده - و این عطای ربانی و تاثیر کرم سبحانی ست - تا کار  
 آرزائی غله بجائے رسید که درون شهر دهلی هشت جیتل منی  
 گندم و چهار جیتل منی نخود و جو - مسکین لشکری یک جیتل  
 میدهد - و ده سیر دلیده اسپ را میچراند - همچنین از تاثیر عقیده  
 پاک آن شهویار طالب دین از هر حبوبے بهر یک جنس آرزان - و از  
 جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه از جنس سپیدینه و چه از  
 جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده  
 تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزی فرود آرند - چون جمله آرزان شود  
 نرخ شیرینی کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال  
 در دور آن خسرو خوشخصال از آثار کرم ذوالجلال آرزائی بکمال

(۲ ن) مال \* (۳ ن) تعین \* (۴ ن) عطای آله \* (۵ ن) کرم الله \*

(۶ ن) بهر یک جنس آرزان و از جنس قماش چنانچه روشن ستور دو و نیم

جیتل سیری و شکر قری سه و نیم جیتل سیری و از جنس قماش اسباب

چنانچه جامه \* (۷ ن) اینچنین آرزائی \*

حال نمود - و اگر مبادا وقت<sup>(۲)</sup> گران شده و یا چند روزی امساک باران پدید آمده یک تمکد منعی رسیده - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلی بعنایت ازلی مدت چهل سال روی فحظ ندیده<sup>(۳)</sup> - آری عجیب اسراری - در عهد دولت فیروزشاهی بعنایت الهی چنان آرزائی نعمت بود - و همچنان آبادانی بسیلر روی نموده - که درمیان دو آب ارکوه سکوده و کهرله تا کول یک دبه برای نام خراب نبود - و یک بدست زمین ناکرده فماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دو آب آبادان شد - و همچنین در غیر دو آب - و همبرین مغوال در هر اقطاعی و شقی ( چنانچه شق سامانه ) میان یک کوه چهار دبه آبادان گشته در دیهی خلائق بے علانق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن چمن هر یک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکپهرا لوبیست موضع باغ در جوار شهر دهلی نهاده شد - آنچه که ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغير تصحیح<sup>(۴)</sup> حجت بدان اشخاص مستقیم داشته - از غایت بسیلری استمالت بے نهایت که در باغات کرده در بنا کرده سلطان علاءالدین سی پنی باغ نهال شد - در بند سالوره

( ۲ ) وقت و فتح \* ( ۳ ) ندیده بود \* ( ۴ ) و یک دست \* ( ۵ )

هشتاد پنی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پنی - در هر باغی انگور از هر جنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوری و ازغوانی و سیری و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیری فروخته شد - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد هزار تنگه<sup>(۲)</sup> حصه دیوان خارج حصه املاک باغبانان - و محصول میان دو آب دران ایام هشتاد لک تنگه بود - همچنین از بسیاری استمالت آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنگه محصول بلاد ممالک دارالملک دهلی بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش باندک مملکت دارالملک اختصار کرده با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را به نسبت هر یکی قسمت کرده - خانان را بر اندازه خانی - و زمره امرا و ملوک را بر اندازه کامرانی - و معارف را بر اندازه راحت جانی - و حشم را دیههائی در وجه بر اندازه تن آسانی - و غیر وجهی را ادای مال از خزائن سلطانی - و باقی مابحتاج را اطلاق بحکم فرمان حضرت سلیمانی - چون اطلاق وجه داران در اقطاع رفت از هر یک اقطاع وجه یاز نصف کامل بر دست آمده - دران ایام چندین کسان اطلاقات یاران براضی جانبین خرید میکردند - و ثلث مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاع نصف مسلم رسیدی

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات در سواد<sup>(۲)</sup> می‌انداختند از آن نیز ایشان را نفع کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غنی شدند - و ایشان را روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جمله محصول بلاد ممالک بر جمیع خلایق قسمت کرده - بلکه برگزینات و اقطاعات قسمت شده<sup>(۳)</sup> - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنگه داشت - و بدل آن چندین اقطاعات و برگزینات یافت - همچنین آن طالب دین هر یکی را بر اندازه<sup>(۴)</sup> ارزش بعضی را هشت لک تنگه و بعضی را شش لک تنگه و بعضی را چهار لک معین فرموده<sup>(۵)</sup> - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله اینچنین کرد جمله خانان و ملوک که در آن عصر بودند غنی گشتند - هر یک تن که در آن انجمن بود مالهایی فراوان و زرهایی بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهایی بے نظیر جمع کردند آری عجب کاری - آنروز که ملک شاهین شجنه ( که نائب امیر مجلس خاص آن درگاه بود ) نقل کرد متروکه او را تفحص کردند مبلغ پنجاه لک تنگه نقد از خانه او بیرون آمد خارج اسبابهایی دیگر و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و اربسیاری متروکه مال ملک عمادالملک بشیر سلطانی معلوم و مبرهن همگنان است - انشاء الله

( ۲ ) سواد سوادای \* ( ۳ ) شدند \* ( ۴ ) بر اندازه آن ارزش \*

( ۵ ) تعین \* ( ۶ ) همه صحاب \*

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهداً هر آئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم دوستدار گشت<sup>(۲)</sup> - هر یک وضع و شریف کمر هواخواهی در میان<sup>(۳)</sup> بست \* ابیات \*

فریدون فرخ فرشته نبود \* زعود و زعنبر سورشته نبود  
ز داد و دهش یافت آن نیکوئی \* تو داد و دهش کن فریدون توئی

### مقدمه هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز هشتاد هزار سوار بود خارخ بندگان - و این جمله سوار جراز و پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتی - و اصلاح نیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدی شنیده نا شنیده کردی - چون سال سپری شدی و بیشتر یاران را اسپ نا گذشته ماندی از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردندی - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند درین محل آن شهنشاہ اکل فرمود که روز جمعه الگ نمی نشینند عرض جمعات سال تمام الگ بنشینند - چون آن نیز منصرم شدی

(۲) دوستان \* (۳) در بسته \* (۴) هشتاد هزار سوار بود \*

بعضی بود هزار سوار بود خارخ بندگان \*

و البته اسپان بعضی یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز باز نمودند که عوض جمعات النگ نشستند تا آن هم چندین اسپان نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشوند که دو ماه مهلت دهند - چون آنها منصرف شدی و از حالت آن مقاتل پیش تخت باز می نمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرف شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضی اهل اکرام ( که یکی از اولیای عظام بود ) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - دران وقت<sup>(۲)</sup> پیش تخت جهادار باز می نمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند<sup>(۳)</sup> بیشتری یاران خیلها برای آوردن وجه اطلاعات در اقطاع فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون از آن مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود - حالت دشواری<sup>(۴)</sup> این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتری همین طائفه مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستاده سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرف شود و او عرض نگذارد و آسیب او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانه او

( ۲ ) دران محل \* ( ۳ ) نگذرانید \* ( ۴ ) میشود . میشود \*

( ۵ ) بمانند \*

ماتم افتند - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل<sup>(۲)</sup> بستانند - هویاری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض بگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق از پیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروزشاه اینچنین<sup>(۴)</sup> شفقت و مهربانی در حق عامه خلایق داشت هیچ پدری و برادری اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کس در دیوان عرضه ناگذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرماید \* ابیات \*

شاه که تویب ولایت کند \* حکم رعیت برعایت کند  
تا همه سر بر خط فرمان نهند \* دوستیش در دل و در جان نهند  
آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت  
آن بادشاه سال منصرم شده بود - همین یکروز از سال مانده بود که  
دفاتر دیوان عرض ببندند - یکفر بنده از بندگان درگاه و مختصه از  
مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض ناگذشته مانده بود - اتفاقا  
دران روز آن بنده در محل درون نوبتی بود - آن بنده بدل خراب  
و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدي از  
سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن  
گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

( ۲ ن ، مرقد \* ( ۳ ن ) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذراند این

تعلق آه \* ( ۴ ن ) همچین \* ( ۵ ن ) آن شهنشاه بدین \*

خود طلبید - و از مقالات ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفی داشته - چون شهنشاہ برای تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود باز نمود - که فردا دفترهای دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ فکذرائیده ام میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاہ اکمل فرمود ای فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب مانده ام - فرمان شد برای اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده باز نمود اگر یک تنگه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک<sup>(۳)</sup> تنگه دار یک تنگه آن بنده را دهانید و او را ارین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنگه زر یافت بسوی دیوان عرض شتافت - و آن تنگه زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که ای فلان غرض تو حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده باز نمود که از مرحمت<sup>(۴)</sup> خداوند عالم کار من بنده ناتمام رسید - درین محل شهنشاہ بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکی که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲) اضطراب \* (۳۱) از ملک نیکخواه خریطه نار یک دنگه زر آن بنده را

دهانید \* (۳۲) مرحمت عام خداوند کار من ناتمام رسید \*



و السلام التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله \*

\* بیت \*

بر سر هر کس چو ترا دست هست \* دست مکش از سر هر زیر دست

مقدمه هشتم بردن پسر عماد الملک کیفیت یاروان<sup>(۲)</sup>

پیش سلطان فیروزشاه و جواب

با صواب یافتن

نقل است وقت<sup>(۳)</sup> ملک اسحاق عماد الملک پیش شاه فیروز رفت

و کیفیتي گفت - که اگر فرمان شود چون بعضي اشخاص از طائفه یاران حشم پیر و معمر شده اند و در سواری آمدن نمیدانند بجای ایشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و در آن ایام ملک عماد الملک پیر شده بود - ملک اسحاق پسر او بجای پدر کار دیوان عرض میکرد - چون ملک اسحاق اینچنین کلمات پیش شهنشاه با برکات باز نمود سلطان فیروز فرمود - ای اسحاق نیکو کیفیتي ست که پیش ما آورده هر آئینه چون یکم پیر شود او را دور کنند - و بجای او ابغای او را و یا غیره را استقامت دهند - بهر دو حال آن پیران که سال را خواری بکمال روی نماید - همین پدر تو بشیرا پیر شده است - باری اول همین پدر خود را از شغل و استقامت دور کن<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) کیفیت یاران پیر ملک اسحاق عماد الملک پیش آه \* ( ۳ ن )

و قنیکه \* ( ۴ ن ) معزول کن \*

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق  
 ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران  
 بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجای ایشان ابناء  
 ایشان و یا غیره را نصب کنم<sup>(۲)</sup> آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت  
 پیران سالی بکمال حال خواری پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال  
 تغییر نکند - و آنکه بابنای ایشان کنند این زمان آن زمانه  
 است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیری دل‌های  
 پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناء  
 ایشان را کنند و آن پسران عافی ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند  
 دل‌های پیران شکسته گردد - اما برو فرمان پسران تا بجای پیران معمر  
 هر کرا پسر باشد در سوارها بجای پدر بیاید بر طریق و کیل - و هر کرا  
 پسر نباشد داماد بیاید - و هر کرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه  
 پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان باقوت  
 برابر رکاب بیایند<sup>(۳)</sup> \*  
 \* ابیات \*

رسمیست که مالکان تحریر \* آزاد کنند بندگان پیر

ای بار خدای گیتی آرا \* بر بندگان پیر خود ببخشاے

فرمان شد ای اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک  
 و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیری رزق از بندگان خود باز نمیگیرد  
 من که مخلوقم از سبب پیری چگونه ایشان را از استقامت

\* محروم گردانم - چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید \*

\* قطعه \*

\* چه جرم دید خداوند سابق الانعام \*

\* که بنده در نظر خویش خوار میدارد \*

\* خدای راست مسلم بزرگوار<sup>(۲)</sup>ی و لطف \*

\* که جرم بیند و نان بر قرار میدارد \*

<sup>(۳)</sup> القصه هر قولی و فعلی که از ذات ملک صفات سلطان فیروزشاه

شهنشاه شش جهات در امور ملکی و قضایای مالی صادر شده اینچنین

بود - هر یکی آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کتابت

تواریخ آمده - آری عجب اسراری - هر چند که این مورخ ضعیف

شمس سراج عقیف میخواند تا ذکر سلطان فیروزشاه با آخر رساند از

بسیاری افعال احسن و خصال مستحسن با آخر نمیرسد \* \* بیت \*

گر در تن من زبان شود هر موئی \* یک وصف تو از هزار نتوان کرد

معهداً چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات

شنید و اینچنین فرمان در دواوین رسانید جمیع خلایق دست

بدعا برداشتند \* \* <sup>(۵)</sup>

\* الهی تا جهان را آب و رنگیست \*

\* فلک را دور و گیتی را درنگیست \*

( ۲ ) بزرگی و الطاف \* ( ۳ ) سبحان الله هر قولی \* ( ۴ ) ملکی

صفات \* ( ۵ ) خدایا \*

\* جهان را خاص ابن صاحب قران کن \*

\* فلک را یار این گیتی ستان کن \*

### مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهایی سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله<sup>(۲)</sup> از سواری سمت  
 تهنه در شهر دهلی آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات  
 در حریم شهر دهلی سواری کردی - دستبردے بحریبان نمودی - در<sup>(۳)</sup>  
 حریم دهلی بحکمت ازلی در منارهٔ سنگین بود - یکی مناره در حد  
 موضع توپره شق سالوره و خضر آباد دامن کوه - و مناره دوم در حوالی  
 قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پندوران<sup>(۴)</sup> درین مقامات داشته بودند  
 هیچ پادشاه صاحب دستگای عالم پناه که در تختگاه پادشاهی  
 در دازالملك دهلی نشست هیچ یکی را این چیز میسر نیامد - مگر<sup>(۵)</sup>  
 سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین باب ابواب کوشش کشاد  
 بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بی پایان این  
 منارها را آورد - یکی را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه  
 داشت - و آنرا منارهٔ زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش  
 بیشمار و حکمتهای بسیار داشته - المقصود از بیان شریف ترین مورخ  
 ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معانی

( ۲ ن ) حضرت الله تعالی • ( ۳ ن ) دستبردی بجزئیات • ( ۴ ن )

هندوان نار درین آه • ( ۵ ن ) ملک سلطان • ( ۶ ن ) درین فوت دست

کوشش کشاد \*

سفته - که این مناره‌های سنگین چوبدستی ازان بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند می نمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوی پهلوانان افسر برای قتال کوشش بکمال می گماشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت<sup>(۲)</sup> پروردگار روزی هزار من طعام خورد - و در ایام او هیچ کس با قوت بسی با او بس نمی آمد - بلکه در زور و دلاوری بحدی بود - که اگر پیل را در نیزه دوختی و بیرون انداختی آن پیل از مشرق در مغرب افتادی - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان خربش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشوند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون ار همه برادر خرد تر بود - و بیشتر اوقات مویشی برادران بد حرکات چرانیدی - و این دو مناره سنگین بر روی این زمین بجای چوبدستی بدست خود گرفته و مویشی را بدین چوب سنگین بازگردانید - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشی هم بر اندازه خلق آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت ایشان در زمین دهلی بود - چون<sup>(۵)</sup> بهیم ملعون ازینجهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خورد \* (۳ ن)

حلقه \* (۴ ن) اما سکونت \* (۵ ن) هم از اینجا است چون بهیم

ملعون بدوزخ پدوست مهره عذاب سفت این دو مناره \*

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند<sup>(۲)</sup> - برای یمن این  
 هر دو مغازة را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند<sup>(۳)</sup> قد  
 آدمیان زمانه پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود  
 چنانچه از حالت مخالفت قدماهی ایشان اهل تفاسیر و؛ کل تفاسیر  
 بے نظیر هریک مفسرے شرح بازنمود - <sup>(۴)</sup>المخصوص این عنایت  
 بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 خورد<sup>(۵)</sup> افتاده - حضرت رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد  
 و هفت بشارت داد - از انجمله یکی آنست<sup>(۷)</sup> ای محمد صلی الله  
 علیه و سلم میدانی که امت ترا برای چه آخر همه امتان آوردم  
 تا ایشان میان گور دیري نمانند - <sup>(۸)</sup>دیگر امت ترا قوت بسیار ندادم  
 برای آن تا ایشان بقوت خود غرہ نشوند - و بیفرمانی حضرت من  
 نکنند - <sup>(۹)</sup>دیگر امت ترا قد کوتاه دادم برای آن تا ایشان بطعام و  
 جامه بسیار محتاج نگردند - و برای حاصل کردن آن از حضرت من  
 دور نه افتند - آلهی بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان  
 آفریدی - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان مردم مسلمانان حشر ما کن

(۲) گشته برای نلف این هر دو الخ \* (۳) سبحان الله عد آدمیان \*

(۴) مخصوص ابن \* (۵) افتاده است \* (۶) حضرت الله

تبارک و تعالی در پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد \* (۷) (۸)

یا \* (۸) با محمد امت ترا برای \* (۹) یا محمد امت ترا قد کوتاه \*

از برکت این آیت - توفنی مسلمان و الحقمی بالصالحین \*

\* قطعه \*

پنجه کشاد ست عقاب اجل \* چند چو طائرس خرامان روی

عالم دنیا شده گیر ای حسام \* جهد دران کن که مسلمان روی<sup>(۳)</sup>

الحاصل بهیم ملعون این دو مناره سنگین بدستکاری خویش از تاثیر

قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هو دو

مناره رسید این هر دو را یکی از عجائبات دید - بالهام الله تبارک<sup>(۴)</sup>

و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام برای

نام باهتنام تمام در شهر دهلی باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت

بسیار و قصد بی شمار این منارهها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک

شکر داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانه<sup>(۵)</sup> فرود آوردن آن مناره

زرین از مقامی که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره

و خضرآباد سواری کرد و دست قوت شکار<sup>(۶)</sup> بشکاری برآورد ( و خضرآباد

از شهر دهلی نود کروه است ) جانب کوه پایه در موضع نوبره مناره

سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این مناره عجیب را

در شهر دهلی برند حالیا چنین یادگار بر روی روزگار در میان جهان

و جهانیان و عالم و عالمیان باقی ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشه

( ۲ ) عالم و عابد شده گیر ای حسام \* ( ۳ ) شوی \* ( ۴ ) ن ) بالهام

حق تبارک در دل \* ( ۵ ) فرود آوردن مناره زرین در مقامی که بود

چون سلطان فیروزشاه \* ( ۶ ) بسوی شکار شکاری \*

بیشمار برای فرود آوردن آن مناره نامدار فرمایش کرده - آن مقدار  
 قصبهات و قریات که در حوالی مناره بودند از میان درآب و غیر درآب  
 هر همه را جمع آورده - و خلایق لشکر از طائفهٔ احرار و بندگان حلال خوار  
 از قسم سوار و بیادگان جرار گرد آمدند - اسببهای گوناگون و ادواتها  
 از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل  
 آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه‌گاه<sup>(۲)</sup> مناره برای آن داشته  
 که چون مناره بوقت کافتن بقیاد خم خورد و در زمین افتد چون  
 مناره سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون  
 بیخ مناره کافتند مناره مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده  
 آهسته آهسته یکن یکن نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد  
 چند روز از کرم الله و اقبال شاه مناره مذکور هموار در زمین غلطید  
 چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود  
 مناره بجای کهنی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و مناره مذکور بالای  
 آن کهنی بود - المقصود مناره را با پرکالهای نمی نیزه و با پوست خام  
 از سر تا پایان بپچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند  
 با چهل و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی<sup>(۳)</sup>

(۲) در تکیه‌گاه مناره داشته بیخ مناره از بنیاد کافه و نوالهای محلوج

در تکیه‌گاه مناره برای آن داشت که چون الخ \* (۳) با چهل و دو پایه

که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند مناره مذکور بمسافت بسیار و محدث

بے شمار بالای آن گردون داشتند \*



بیکبارگی زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالای آن گردون داشتند - و در هر یک پایه گردون یکان طناب ریشمان موازنه دهکان منی بستند - و در هر یک طناب دویستگان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمی بیکبارگی زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب جون از دیه توپره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانه لب آب جون آورده - و تمام بحر در لب آب جون جمع گردانیده - و در جون کشتیهایی بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضی کشتی پنجهزار من غله میگنجد و در بعضی کشتی هفت هزار من - و آنکه خود است دران دو هزار من غله میگنجد - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته در میان لب آب جون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت برای ایستاده کردن مناره<sup>(۲)</sup> آغاز شد - دران ایام این مورخ خوشه چین خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگی رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ<sup>(۳)</sup> با چونه ریخته برآورده - و

( ۲ ) آغاز شده افسانه ایستاده کردن مناره زرین میان کوشک فیروزآباد

آغاز شد دران ایام این مورخ \* ( ۳ ) کهرمل \*

بهر پوشش که بر میآوردند سلطان فیروزشاه نالهام آله حکمتی کرده بود که در آن حکمت آن مناره را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون مناره مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده برای ایستاده کردن مناره حکمتی دیگر کردند - چون خواستند که مناره ایستاده کنند طنابهای ریسمانی موازنه دهکان منی آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهای چوبینه داشتند - یک سر طناب در سر آن مناره بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بنده سختي میکشیدند - و بکبارگی زور میکردند و چرخها را در گردش می آوردند - چون قوت بسیار شدی و خلأق زور نمودی البته نیم گز مناره بالا آمدی - چون مناره نیم گز بالا برآمدی در پهلوهای مناره بجای تکیه گاهای او چوبهای بزرگ و نوالهای محلول درخت سینبل میداشتند - تا باز مناره بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد <sup>(۲)</sup> چند گاه از آثار و اسرار کرم غفار و سنار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود مناره هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد مناره از پایان مناره تا سر آن چوبهای بزرگ بیدمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه گاه طریقه کالبد قبد چوبین - و آن چوبها بآهن بچی کرده تا مناره بهیچ جانبی خم نخورد - اینچنین <sup>(۳)</sup> مناره زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

و راست - ذره میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشه بوقت  
 ایستاده کردن مناره داشته - فی الجمله چون مناره ایستاده شد  
 بالای مناره هم در دور سر آن مناره چند دور از سنگ سیاه و سپید<sup>(۲)</sup>  
 وصل کرده - و بالای آن سنگ سیاه و سپید قبه مسین با ملمع زر  
 داشته که آنرا بهندوی گلس گویند - و ارتفاع مناره سی و دو گز  
 است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالای  
 عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نوبه<sup>(۳)</sup> ایستاده  
 کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوی  
 در پایان مناره نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاه بسیار زنا در این  
 و سیرزگان طلبید - هیچ کس خواندن نتوانست - بعضی گفتند  
 که بعضی مردم کافر آن هندوی خواندند - دران نبشته بودند - که  
 این مناره را ازین مقام هیچکس با قوت بسے نتواند جفانید - نه از  
 سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین  
 پادشاهی صاحب دستگاهی پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد  
 او قصد نماید - و این مناره ازین محل بیرون آرد - چون اینهمه<sup>(۴)</sup>  
 توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز  
 اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه  
 نیکبختی نبشت \* رباعی \*  
 از لطف تو هیچ بنده نومید نشد \* مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

لطفتم بکدام ذره پیوسته دمی \* کان ذره به از هزار خورشید نشد<sup>(۳)</sup>  
 افسانه مناره دوم که درون کوشک شکار داشته اند - مناره مذکور در میان  
 درآب حوالی قصبه میرتپه بود - مناره کوشک شکار از مناره زرین  
 چیزی خرد است - مناره مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین  
 حکمت‌های گوناگون و مشقتهای روز افزون آورده درون کوشک شکار  
 بالایی کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت ودود  
 مناره دوم را بالایی کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از  
 مراسم شاه فیروز جشن عام برای خواص و عوام بود - جمله عالم در<sup>(۴)</sup>  
 مقامات بیغمی جولانگرمی می نمود - خمهای شربت لے عد و بے حد  
 در کوشک شکار پر کرده - هریک اشخاص از زمره آینده و فرقه رونده  
 آنرا خمها شربت میخورند - هرکه برای تماشا دیدن آمدی شربت  
 خورده - بعده بازگشته - هیچکس را از کس و خصصه منع نبود<sup>(۵)</sup>  
 چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتباً گشت شهره بزرگ  
 دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه  
 هریک برای خویش خانهای با تکلف برآوردند - آری عجب کاره  
 چه بود که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهای سنگین چندین محنت<sup>(۶)</sup>  
 و مشقت دیده بقصد فراوان و کوشش بے پایان درین مقامها نهاد<sup>(۷)</sup>

(۲ ن) عونت بکدام ذره بیوست گهی • (۳ ن) ناهب • (۴ ن) خاص  
 و عام • (۵ ن) صانعتی • (۶ ن) که بر چه بود که سلطان الخ •  
 (۷ ن) کشید

تا بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند \* <sup>(۲)</sup>

\* بیت \*

آنچه درو هست چو بیند کسے \* یاد کند از من مسکین بسم  
 معهداً هریک تاجدار مستثنی البته در عهد دولت خویش بفرست  
 و کیاست بیش چیزی یادگار <sup>(۳)</sup> چون جهانداران بلند تبار در جهان  
 گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش مناره بزرگ درون  
 مسجد جمعه <sup>(۴)</sup> دهلی بر آورده - که از حالت و مقالات آن معلوم و روشن  
 است - هریک جهاندار بر اندازه خود بسیار چیزی یادگار گذاشته  
 این دو مناره عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکے از  
 عجایب دوران ست - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران  
 اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسطنت درآمد  
 خلایق دهلی را بحکم تقدیر ازلی بحضرت درست رسانید چند  
 روز در شهر دهلی مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد  
 چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره  
 گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده <sup>(۵)</sup> که درین جهان  
 بحکمت حضرت رحمان زمره سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے  
 از هر کداریه گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید  
 شده نام آن بر زبان کسی نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید \*

( ۲ ) که \* ( ۳ ) چیزی چیزی \* ( ۴ ) دهلی قدیم \* ( ۵ ) ن

آورده \* ( ۶ ) حضرت سبحان \*

## \* بیت \*

بسا ناچور کامد و باز خفت \* که نامش ندانند چون کس نکفت  
 معنای امیر تیمور درین محل گفته - که این دو مناره سنکین که  
 سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو تا قیامت باقیست<sup>(۲)</sup>  
 امیر مذکور بمشهور گفته و گهر عجیب سفته - که من چندین مکها  
 کشته ام و ممالکها گرفته ام در هیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین  
 یادگار با تکلفات بسیار ندیده ام - آری این جمله چیزها از احوال این  
 مناره از ابتدای حال تا انتهای مقال حضرت خسرو خوش خصل  
 در پایان مناره های مذکور حفر کنانیده<sup>(۳)</sup> - چون یک دور در دور بگذرد  
 بعضی آدمیان درین جهان بیایند و این مناره ها به بینند بگویند  
 که این فعل اندازه آدمی نیست \*  
 \* مصرع \*

\* ما را بدل نیک همه نیک درآید \*

## مقدمه دهم در بیان شکارهای فیروزشاهی

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم  
 ملکی ابواب اسرار<sup>(۴)</sup> میکشود - چون از سبب ملکی از سواری مهمها  
 عنان سمند دولت باز بشچید بعده در دل گذرانید - که در سواری  
 سلاطین و امامان دین آرام خلایق روی زمین است - و سلاطین  
 بغیر مصلحت ملکی که آن رکن اصلی ست سواری کردن مصلحت

(۲) که هر دو \* (۳) نقره کنانیده \* (۴) اسرار چون بناء میکشود \*

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواری کردن منغ فرموده از  
 شغاعت<sup>(۲)</sup> جاه - ضرورتاً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن  
 سومی حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن  
 شکار از ایام صغار بسیار داشت<sup>(۳)</sup> - هر آئینه فعل شکار در دور آن جهاندار  
 یکی از ارکان ملکی قرار یافته<sup>(۴)</sup> و بسیار باخته - المقصود بارها درین  
 کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفته - ملک نائب امیر  
 حاجب مردی دانا و در کفایت مستثنی است - اما افسوس  
 که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوی شکار بیکار کوشش بیش  
 گمارد<sup>(۵)</sup> - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصة سلطان محمد  
 چندین بند دادی اما نمیدانست که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی  
 فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلی خواهد گردانید - و چندین  
 کسان را از زمره مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون  
 سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردی و قصد برای پره کردن<sup>(۸)</sup>  
 بسیار نمودی چون پره کردی بغایت خوش گشتی - دران محل  
 هرچه کسی التماس خود باز نمودی البته<sup>(۹)</sup> بعض اجابت مقرون شدی  
 المقصود چون شهریار برگزیده حضرت غفار را در کارشکار اهتمام افتاد

( ۲ ن ) شناخت \* ( ۳ ن ) باز داشته \* ( ۴ ن ) قرار یافت و بسیار باخت

مصروع = یکی خوب دستی دگر راستی خود را - المقصود الحج \* ( ۵ ن )

می گمارند \* ( ۶ ن ) سبحان الله سلطان \* ( ۷ ن ) نمیگذاشت \*

( ۸ ن ) پره \* ( ۹ ن ) الغرض \*

در عهد دولت خود شکرها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش  
گماشت - در هر قسمی شکر بیشمار کرده - <sup>(۲)</sup> در هر یک قسم جانوران  
درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در  
عدده نیاید - و از جنس سیاه گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از  
جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام  
حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکاری حاصل کرده بود و از  
قسم باز و بحری و ترمی و شاهین و سیمن و مانند آن چندان  
موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران  
درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هر یک جانور دوگان  
و سگان نفر بنده برای غمخوارگی بودند - و این تمام نگاهبانان  
جانوران درنده اسب سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در  
سوارچی شکر بیرون آمد - مراتب شکر چهل و پنج نشانه برابر رکاب <sup>(۳)</sup>  
رفتی - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه  
و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار  
بود برابر رکاب روان میگردید - <sup>(۴)</sup> چون سلطان فیروزشاه در راه رفتی پیشتر  
از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر آن فوج <sup>(۵)</sup>  
و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام میرفتند - و دو نیزه  
پر طائوس که آن مخصوص وضع سلطان تعلق بود در میمنه و میسره

( ۲ ) از هر \* ( ۳ ) در رکاب \* ( ۴ ) میگردند \* ( ۵ ) برای \*

( ۶ ) نامدار \*



فوج خاصه شهنشاہ رفتے - و فرود آن دو نیزہ جانب میمنہ ہمہ چار پایگان درندہ میفرتند - و در میسرہ ہمہ پرندگان گیرندہ - و سلطان فیروزشاہ اسپان<sup>(۲)</sup> بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان<sup>(۳)</sup> در پنج پایگاہ می بستند کہ آنرا پنج محل میگویند - انشاء اللہ تعالیٰ و بعونہ بیان ہر یک پایگاہ در ذکر کارخانہای آن شہنشاہ شرح دادہ آید معہذا از جملہ<sup>(۵)</sup> این پنج پایگاہ یک پایگاہ شکرخانہ بود - و یکہزار و دویست اسپ فرود شکرہ میفرت - دران ایام ملک دیلان امیر شکار بود - و ملک خضر بہرام نائب امیر شکار بود - بازیدہان<sup>(۶)</sup> و فوجداران آن شکرہ خانہ علیحدہ بودند - ہر یک از اصحاب شکرہ خانہ امرای کبار بود - در پرورش شکرہ ہر یکی جد مینمود چون سلطان فیروزشاہ را درین قسم ہوس بسیار بود درین باب جد کشاد - تا باقی عمر ہمدرین مشغولی گذشت - درین کار بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن بیشتر بود - آری عجب اسراری - چون سلطان فیروزشاہ در شکارگاہ پرہ کردی اینچنین پرہ شدی کہ از زمرہ سلاطین پیشین کمتر کسے کردہ است - اگر پادشاہ صاحب دستگاہی گاہ از گاہ از جملہ سلاطین پیشین را ہوس پرہ شدی در زمان واحد پرہ میکردند - بعدہ همان زمان پرہ می شکستند - و سلطان فیروزشاہ ہفتگان روز و ہشتگان

(۲) اسباب \* (۳) اسباب \* (۴) ہربک پایگاہ فیروزشاہ

شرح دادہ آید \* (۵) از جملہ پنج پایگاہ \* (۶) ناریداران \*

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت \*

\* بیت \*

بر صید چو کرد شه سواری \* بر نام نماند یک شکاری<sup>(۲)</sup>

الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهایی انواع جنس کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بیان هر یک پره علیحدہ نبشت - تا پندے باشد مرخردمندان را - افسانۀ پره گورخر و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت علام میان دیبالپور و سرستی است - دران زمین بیشتری بی آبی است میان چند کروه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکارند بعده روی آب به بیغند - و اگر مسافری و یا راه گذری در هوای تابستان راه غلط کند از غایت بے آبی و نهایت اضطرابی جان بجانده دهد زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخر است که در مقام بے آبی باشد - در محلی آرام گیرد که در حریم آن بقعه و فواح آن رقعہ هشتاد کروه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونی است که چون گورخران تشنه میشوند هشتاد کروه زمین قطع کنند - و در محل آب روند - و آب بخورند - و بار در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر کرده نشود مگر در هوای تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا مقام میگیرند - و در هوای زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

( ۲ ) هر چند چو دور شه سواری \* ( ۳ ) که گور وان از جالی که

می نشینند هشتاد کرده \*

المقصود چون شهنشاہ طالب رضای حضرت ودود خواست تا شکار گورخر کند بنگاہ را میان خطہ سرسنی و ابهر داشت - و خود بدولت و سعادت برای شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاہ از بنگاہ سوار شد - درین محل آن شہریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ جید بیاید - و سوار اسپ ضعیف ہم در بنگاہ بماند - دیگر جهاندار فرمان فرمود - تا خلائق لشکر کہ برابر شہریار افسر خواهند بود باید کہ باہتمام تمام آبہای سہ روزہ ذخیرہ برگیرند ہم برای خویش و ہم برای مراکب خود - چنانچہ اکثر خانان و ملوک آب پرشتران<sup>(۲)</sup> برگرفتند و بعضی در گردن کھارن و پشت ستوران آب ذخیرہ برداشتند سلطان فیروزشاہ بوقت نماز عصر از بنگاہ سمت شکارگاہ کوچ کردہ و بدانجانب رخ آوردہ بسرعت تمام و بشتاب گام روان شدہ تمام شب راندہ - چون روز شدہ تا وقت نماز ظہر در مقام آرام گورخر رسیدہ دران مقام پرہ کشیدہ میان پانزدہ کرۂ دور پرہ شدہ - بعدہ آہستہ آہستہ از غایت جنبیدن دور پرہ میان چہار کرۂ داشت گورخر بسیار و بے شمار درون پرہ درآمد - دران شب همانجا فرود آمد چون روز شدہ در روز دوم شہنشاہ شکار گورخر باختہ سمند عزت بسوی ایشان ناختہ - از بامداد تا شبانگاہ شاہ شکار گورخر کردہ بوقت نماز شام پرہ گورخر شکستہ شہنشاہ جانب بنگاہ بازگشتہ - ہم بدان طریق با اصحاب فریق خود تمام شب<sup>(۳)</sup> راندہ - و دو پاس روز نیز

رانده و دو پاس روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین  
 آنست که آن شهریار بعنایت کردگار<sup>(۳)</sup> هفتاد کروه رفته شکار گورخر  
 باخته باز در بنگاه پیوست \*  
 \* ایات \*

تیره که ز شست خویش بکشاد \* زو شیر مرد و گرگ افتاد  
 هر سو که بصید رخس رانده \* بر نام شکار یک نمانده  
 افسانه پره شکار شکاری از آهو و گوز و نیل گاو و جز آن - آره اینچنین  
 شکاره بیشترو در حوالی بداون و آنواله میباشد - زیرچه این  
 اجناس بقیاس جانور در محلی باشد که دران محل<sup>(۵)</sup> هم خرابه بود  
 و هم دران محل آب و گاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلی  
 بحکمت ازلی دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان  
 فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهی باجاهی صاحب دستگاهی بود  
 بمعمارچی مملکت و رعیت پرورچی سلطنت بسیار کوشش داشت  
 و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه در حوالی بداون مدام خراب  
 باشد مخصوص برای شکار شکاری - و اگر نه دران مقام نیز آبادانی  
 شده از غایت توجه آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو  
 خوش خصال از شهر فیروزآباد بسوی شکار سواری کردی و مخصوص  
 کرده دران خرابه رفتی - شکار بیشمار ناختم - البته این مورخ ضعیف

( ۲ ) و دو پاس روز در بنگاه رسیده \* ( ۳ ) بروردگار \* ( ۴ ) ن  
 آنواله \* ( ۵ ) همه \* ( ۶ ) بس \* ( ۷ ) استمال \*  
 ( ۸ ) سمت \*

شمس سراج عقیف برابر بودی<sup>(۲)</sup> - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر  
 بآزروی تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پره  
 شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش  
 میکردند - و خلایق لشکر را دران شب بطویل فرود می آوردند  
 دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین مقام نمی نواختند - سلطان<sup>(۳)</sup>  
 فیروزشاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده  
 و بندگان جرار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز  
 خود بدولت و سعادت بالایی بلندی استاده میشد - و فرود آن  
 بلندی سواران لشکر در پره رها می شدند - و دو نشانه شکار بحکم  
 فرمان جهاندار می آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می فرستادند  
 و نشانه دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باریک  
 ایستاده سواران را در پره رها میکرد - و در پره می گذاشت - و جانب<sup>(۴)</sup>  
 دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهایی شکار - هر یک سوار  
 بدم ریز می رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون  
 یاران خیل در پره می رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده  
 دنبال آن نیزه تمام سواران خیل دار می رفتند - بعضی اشخاص از  
 تاثیر حسد بقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل  
 پیش آن شهویار اکل می گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین است

(۲) ن) بدائرة \* (۳) ن) روز شده بهیر مقام نمی نواختند \* (۴) ن)

زیرا چه سوار هر یک خیلدار بدم ریز می‌رود - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادی - <sup>(۲)</sup> ازان گفتار اعراض کردی - الغرض چون هر دو نشانه موازنه دهگان کرده رفتند سوار دم ریز برابر <sup>(۳)</sup> نشانهای مذکور می‌رفتند - چون سوار بتمام رها شده <sup>(۵)</sup> بعده طائفه بندگان خاص در پره رها می شدند - و میان بندگان نیز در هر یک صده یکان بی‌رق بودی - ایشان نیز بتمام می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه <sup>(۶)</sup> شکره خانه می‌گذاشتند - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدند - <sup>(۷)</sup> بعده پیلان در پره رها میشدند - و اگر در پره بزرگ بودی پیش از پیلان سواران بنگاه رها می‌شدند - بعده پیلان - القصة چون این هر دو نشانه در مقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش می‌آفرورختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز می‌گذشت مقابل یکدیگر عنانهای خود می‌گردانیدند تا زری سواران درون پره می‌آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان می‌رسانیدند - تا سواران مذکور <sup>(۸)</sup> آهسته آهسته در دائره حلقه پره درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفه شکره بیرون آید - معهدا چون سواران در می‌آمدند فرمان از زبان

(۲) ازین \* (۳) برای \* (۴) میفرمودند \* (۵) ن (۶) رهاییدی \*

(۶) ن (۷) ایشان نبی در پره صده رها شدند چون بندگان نیز بتمام می‌رفتند

پایگاه و شکره خانه \* (۷) ن (۸) بعده سواران در پره رها میشدند \* (۸) ن

آهسته آهسته پیلان کنان در دائره \*

خسرو جهان می‌سازیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته بی‌لعل  
 کمان در دایره حلقه پره درآیند - و فرمان دیگر می‌سازیدند تا نباید  
 که هیچ طرفی شکار بیرون آید - هر چند که دور پره گرد میشد  
 سوار پره از یک تو دو تو می‌شدند - و از دو نوسه تو می‌کشند  
 اینچنین شدی که سواران حلقه پره مقابل یکدیگر دیده شدند  
 از آن روز دور پره میان سه چهار گروه میداشتند - چون روز با خرمی  
 رسید در آن وقت فرمان میشد - هر آنکس که در محلی در حلقه  
 پره ایستاده است آن شخص هم‌دران محل فرود آید - و در ایام  
 پرها محل و غیر محل نبود - هر که در محلی ایستاده است همانجا  
 فرود می‌آمد - و همچنین سراسیمه خیلداران باتصال یکدیگر بر می‌آوردند  
 تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سراسیمه بودی - زیراچه  
 سراسیمه این خیلدار با سراسیمه آن خیلدار اتصال یافتی - و سراسیمه  
 آن خیلدار با سراسیمه خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که  
 میان چهار پنج گروه بودی گرد پره یک دور سراسیمه می‌نمودی  
 و پیش دور سراسیمه کنگره می‌بستند - در گرداگرد پره یک دور  
 کنگره بودی - و عقب سراسیمه بنگاه خیلداران فرود می‌آمدند - و اهل  
 بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود می‌آمدند - چون برین  
 طریق دور پره استحکام یافتی درون پره تفحص می‌کردند - اگر شیرینی<sup>(۳)</sup>

(۲) تا آهسته آهسته در دور پره گرد می‌آمدند هر چند که دور پره

الح \* (۳) دران \*

و یا ببری و یا گرگی بودی فیروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال  
 شکار شکاری شدے - و در ایام پره دهلیز بر نیامدے - بارگه و خرابگاه<sup>(۲)</sup>  
 و گنبد سفید برآمدے - و بر هر یک خیلداران فرمان شهریاری بود - که  
 با یاران خویش در انکهای خود هشیار باشند - آمدن ایشان در  
 سرای حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در انکهای خود  
 ترکشها پیش کرده هوشیار و بیدار میبودند - یک دور پره از ترکشها بود  
 چون دور پره با اینچنین<sup>(۳)</sup> محکمی استحکام یافت و شکاران از هر یک  
 جنس دورن پره محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهذا  
 سلطان فیروزشاه هر روز از پره سواری کردی - و موازنه پانصد و ششصد  
 سوار از زمره شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار<sup>(۴)</sup> میشدند - سلطان  
 فیروزشاه درون پره درآمدی و شکار باختی - دنبال شکار خود تیر  
 انداختی - و پیش انک هر خیلداری که شکار زدی همه بدان  
 خیلدار انعام شدی<sup>(۵)</sup> - بدین طریق موازنه هفت هشت روز شاه فیروز  
 شکار باختی - سمند عزت دنبال شکار تاختی - چون خواستی که پره  
 بشکنند و شکار باقی مانده را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاه روی  
 زمین یک تیر آتشین در میان پره میگذاشتند - و دهلبا با شهنها  
 مینواختند - جمیع خلائق در می آمدند - شکارے که درون پره  
 مانده بود غارت میکردند - هر یک از طائفه کهار و کوانی که در

(۲) خرابگاه لعل \* (۳) دهن محکمی \* (۴) سوار

گردندی \* (۵) دادی \*



لشکر سلطانی بود برای گرفتن شکاران قصد می نمود - هر یک تنه  
هر یک صیدی را بکوشش گرفته می آورد - در ایام پره چندان<sup>(۲)</sup>  
گوشت شکاران شده که از غایت بسیاری گندگی برآمده - و  
بعضی اشخاص از طائفه زیره با گوشت شکار قدید کرده تا شهر دهلی  
می آوردند - و اگر سلطان فیروزشاه شکار گومیشان جنگلی کردی  
و ایشان بسیار بودند بر حکم فرمان برای ایشان نیز پره شدی  
اما هم زمان واحد پره گومیشان شدی - چون شهریار شکار باخته  
همان زمان پره می شکستندی - زیراچه گومیشان از تاثیر قوت  
بی پایان درون پره دیر نمانند - المقصود<sup>(۳)</sup> سلطان فیروزشاه برگزیده  
حضرت آله هر ساله در هر سواری اینچنین سه چهار پره کرد  
انگاه فیروزشاه با بنگاه سمت شهر دهلی بازگشتی - آری عجب کاری  
این همه نمودارها و کتابتها در تواریخ برای عبرت ست مر  
خردمندان را \*

\* رباعی \*  
آزند یکی و دیگری بر بایند \* بر هیچکس این راز همی نکشایند  
مارا ز قضا جز این همین نمایند \* پیمانہ توئی باز بتو پیمایند  
افسانه شکار شیر و ماهی - حضرت فیروزشاه صاحب دستگاہ گاہ و بیگاہ  
از هر یک جنس شکار میباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علی  
الدوام مرکب عزت بسوی شکار می تاخت - همه وقت خود را<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) گوش گرفته \* ( ۳ ) ما هو المقصود \* ( ۴ ) همه وقت

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول داشت<sup>(۲)</sup> - چون آن شهریار در محلی نشستنی پیش او شکره را باولی میداند - و اگر سوار در راه رفتی هم شکره بسوی صید برانیدی - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزی خاستی یوزو یا سیه گوش بجانب آن رها کردند بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلی در رگاب ریات اعلی میرفتند و طائفه باهلی کسای بودند که دامهای آهوان بالای پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلی مقام گیر میشدند آن دامدران در آن مقام دام فرامیگرفتند - آهودران دام انقادی - و بعضی بندگان باهلی بر نرگومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بردست ایشان - چون در جنگلی و یا کیلی شیر حصار شد بندگان طائفه باهلی از جزوی و کلی نرگومیشان را یکجا می کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگومیشان بدیدن شیر شاخهای یکدیگر متصل یکدیگر می کردند - و همه همچنان نرغه کرده بر شیر در می آمدند - و آن بندگان باهلی از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شده و گاه گاه بودی که سلطان فیروزشاه فرمودی تا دامهای نرگ بالایی شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام بیلان قید کرده پیلمال کنان بالایی دام شده می آمدند - آن شیر را زیر دام می گرفتند - و گاه گاه بودی که حضرت فیروزشاه فرمودی تا بیلان را بر شیر ژبان در آرند

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردی - دران حالت  
 شهنشاه با جلادت بر شیر خود تیر زدی - تا بجائے رسید و مرتبه  
 این کردار بمحلی رسید که چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار  
 حضرت جهاندار می بستند نیمه در راستای دربار و نیمه در چپا \*

\* رباعی \*

از گرگ و گوزن و گور نخچیر \* جز شیر نزد بدیگری نیر  
 در کشتن شیر کم شود سیر \* نگذاشته در جهانش یک شیر  
 و همچنین اگر در تلی و دهندی ماهی بودی شهنشاه فرمودی که آن  
 دامهای گران که بالای ماده پیلان باز کرده میبردند آن دامها دران  
 تلی و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداختند - و  
 تمام ماهی میگرفتند - آری سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت  
 آله این چنین شکارها باختی که از سلاطین پیشین کم کسی باخت  
 مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه  
 دین دو دیک دوله آهنین بزرگ راست کفایت بود - اینچنین  
 بزرگ که در هر یک دهگان<sup>(۲)</sup> گرگ پخته شدی - شکاری دیگر معلوم  
 است که چند پخته شود - و دو دیکدان آهنین با دهگان پایه برای  
 این دو دیکدوله مرتب کفایت - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان  
 صد و بیست نفر کهار در سواریهایی جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

( ۲ ) دهگان گرگ پخته شدی در یک دیک دوله ده گرگ پخته گردد

بمغزلی فزولی شدی و گوشت از شکر شکاری بسیار جمع شدی دران  
 دیکدرله می بختند - و بخلق<sup>(۳)</sup> الله میدادند - و چندان<sup>(۴)</sup> بخته میشد  
 که بیشتر خلاق خوردی - همچنین آن شهریار روی زمین در عهد دولت  
 خویش بفرست و کیاست بیش هر وضع که کرد هر یک چیز اعجوبه  
 روزگار بود - آری بوالعجب اسراری که ایشان همه رفتند - و آنچه  
 درین جهان کردند با خود بردند - از ایشان نامی بیش نماند - این  
 همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست \* \* ادبیات \*  
 این رسم جهان بیوفائیتست \* مغرور شدن بدو خطائیتست  
 هر کس که بزاد او میورد \* جاوید جهان کسے نگیرد

مقدمه یازدهم در عبارتهای گوناگون که ملطاً

فیروز شاه کرده

نقل است شاه فیروز با نصرت و بهروز را برای آوردن عمارتهایی  
 جد بسیار و جهد بیشمار بود - درین کار بکوشش هزار<sup>(۵)</sup> قصد نمود  
 هر یک پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاهی که بر تخت مملکت  
 و اورنگ سلطنت دارالملک دهلی نشست و ملکههای دیگر بنهر و غلبه  
 گرفت برای عمارت این قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش  
 بی پایان درین کار سلطان فیروز داشت - بانواع نمونه در کار<sup>(۶)</sup> عمارت ار

(۲) ن) در منزل • (۳) ن) بخلق خدا \* (۴) ن) چندین طاهری •

(۵) ن) هزار بار • (۶) ن) درگاه عمارت •

تائیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها و بندرها<sup>(۲)</sup> و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا فرمود - چنانچه شهر حصار فیروزه و فتح آباد که از حالت و مقاتل آن این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارنی کهیره<sup>(۳)</sup> و تغلق پور کاسنه و تغلق پور ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محله و مقامی برای قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و با استحکام بسیار مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهای با تکلف چنانچه کوشک فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندواری و کوشک شهر حصار فیروزه و کوشک فتح آباد و کوشک جونپور و کوشک شکار و کوشک بند فتح خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه بند فتح خان و بند مالجه ( که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم انداخته بود ) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سهپنه و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهای محکم در هر محله<sup>(۴)</sup> مستحکم گناییده - و خانقاهها و رباطها برای صادر و وارد بنا کرده - و چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در شهر دهلی و فیروزآباد صد و بیست خانقاه برای آسایش بندگان آله برآورده بدین نیت که چون

( ۲ ) و کوشک و بندها \* ( ۳ ن ) و تغلق پور سپدم و تغلق پور کلسه

و تغلق پور و هولکوت و شهر جونپور \* ( ۴ ن ) در هر محله بندها

مسافران از اطراف و اکناف جهان درین مکان بیایند در هر خانقاه کسان سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز سال تمام مهمان باشند - زه نیت نیک فیروزشاه - و در هر خانقاه سلطان فیروزشاه متولیان سنی و عهده داران سنی تعیین کرده - و خرج خانقاهها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلی و مقامی که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه برای نام هم نه مگر همین تختهای در - و دران ایام ملک غازي شکنه میر عمارت بود - در کار عمارت جد بلیغ مینمود - چوب زر از جهاندار افسر داشت - و عبدالحق عرف جاهر سوندهار گرز زین داشت شهنشاه در هر یک طائفه کاریگران عمارت شکنگان چالاک تعیین فرموده - چنانچه طائفه سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و آره کش و چونه بز و راج و امثال آن در هر قومی یگان شکنه نصب شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت گرفت در عهد هیچ پادشاهی صاحب دستگهی نبود - زیراچه در عمارتخانه لکهوک خرج می آمد - بلکه اموال بی پایان غارت میشد چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده: \* \* ابیات \*

هر که آمد عمارتی نو ساخت \* رفت منزل بدیگری پرداخت  
و آن دیگر بخت همچناین<sup>(۲)</sup> هست \* وین عمارت بسر نبرد کس

افسانه روشن گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین برای رضای حضرت رب العالمین  
 معهداً سلطان فیروزشاه مقبر سلطین ماضیه انارالله برهانم را از سر  
 مرمت کفانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران  
 را از غایت عظمت و نهایت مکنت از حال سلطین ماضیه کجا  
 یاد می آید - تا تفحص و نجسس مقابر ایشان شود - بدین سبب  
 بیشتر مقابر سلطین پیشین خراب و پست شده بود - اصحاب و ارباب<sup>(۲)</sup>  
 آن مقامات انواع اضطرار رخ مینمودند - و البته رسم ست در قسم  
 ملکی و آئینی ست در روش جهانداري هر یک شاه که در عهد  
 خود بر تختگاه نشست چیزی املاک از قسم قریات برای اصحاب  
 و ارباب بابرکات باسم ملک احیائی احیا کند - و حاصلات آن قریات  
 داخل مقابر خویش گردانند برای اصحاب و ارباب - تا بعد از  
 کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر جاری باشد - و<sup>(۳)</sup>  
 آن جمله دیهها خراب گشته و بر باد شده اصحاب و ارباب آن مقامات  
 محروم مانده - هر یکی از تائیر عسرت بسے آیت نا امیدي خواننده  
 بدین سبب جمله حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت  
 حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراسد و کیاست  
 بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع  
 سلطین مرمت کفانیده از سر تازه تر گردانیده - و آن مقدمه قریات که  
 پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسی خرابي روی مینمود

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکی سر در جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام آله هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معموز گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علمای شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مومت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهای چوب صندلین در گنبد ایشان داشته هر یک مقبره را از سر آراسته - آری بوالعجب اسراری - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنث آن شهنشاه هم نفع بزندگان عام و هم نفع نمردگان مقابر عظام رسیده \* \* بیت \*

نیکي کن چون ترا دسترس است \* کین عالم یادگار بسیار کس است  
 اما این بنگر که هیچ وقتی و یا هیچ ساعتی کار عمارت از آثار اسرار  
 مهارت بیکلر نکنانیده - چون در محلی عمارت آغارشدی اول دیوان  
 وزرات برآورد مایحتاج تیار ساخته - و مال بتمام از خزانه شهریار عظام  
 تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغار میکردند  
 بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهای گوناگون  
 از هر جنس مرتب میشد \* \* (۳)

\* بیت \*

چو دولت هر کرا داده بخود راه \* نبشته بر سرش نصر من الله

( ۲ ن ) تختهای درهای گنبد ایشان از چوب صندل داشته \* ( ۳ ن )

شده \* ( ۴ ن ) نبشته آیت نصر من الله \*



## مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفهٔ بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار ارسواری شکار در شهر دهلی آمدی بر ملک نیک آمدی - کوتوال ممالک که او کوتوالی با مهابت و جلالت بود در میان خلائق شهر عدل و انصاف مینمود مدام بلکه علی‌الدوام در قسم وظائف کوتوالی ابواب هوشیاری و بیداری میکشود - فرمان<sup>(۲)</sup> فیروزشاه بر کوتوال مذکور شد هر کجا که بیکاری پرکاری بر هنجاری در شهر ست اینچنین طائفه را پیش تختگاه آرد - کوتوال مذکور مشهور هر یک محله‌دار شهر را پیش خود طلبید - و از احوال هر یک استفسار کرد - آن مقدار بیکاران از جنس معارف که در شهر میبودند از غایت عسرت و نهایت حیرت روی خود بکس نمی‌نمودند - اینچنین معارفان و بزرگان را محله‌داران پیش کوتوال می‌آوردند - ملک نیکنام کوتوال آسامی ایشان با کیفیت<sup>(۳)</sup> و ماهیت مینویسانید - و ایشان را در محل صالح پیش تخت بردی - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله البتّه هر یک را بمعرفت بزرگان آن شخص شناخت - و بکار و مصلحت مشغول گردانیدی - سبحان الله زه صافی ذهن سلطان فیروزشاه داشت هر کرا که پیش او میبردند اگرچه وقتی ندیده بود و ندانسته از

(۲) فرمان فیروزشاه شدی هر کجا \* (۳) کنیت و مهابت \*

نشانی بزرگان او را شناخته - المقصود چون بیکاران را پیش سلطان میبردند هر یکی را بگاری و کرداری مشغول گردانیدے - و اگر یک از اهل قلم بودی او را داخل کارخانه میکرد - و اگر کارکن معنی بودی تسلیم خانجهان شدی - و اگر یک التماس کردی که بنده تسلیم فلان امرأ شود سلطان فیروزشاه بحضور خود بدان امرأ سپارش کردی - و اگر شخصی بار نمودی که بنده را تسلیم فلان امرأ کند که او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدی آن شخص دران اقطاع رفتے - البته کمتر کسی بودی که بیکر ماندی - و هر کجا که ازین زمره بیکاران تسلیم کسی میکردند دران محله استقامت ایشان نیکو میشدی - سبحان الله چندین کسان را بدین سبب روزگار ساخت - و بجائے رسیدند - بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که مردمان کارکن معنی چون بیکر میشوند بادهای اندوه بسیار میخورند - از غایت خمار فقر سر بر آوردن نمیتوانند - هر روز چون نوز پیش دربار می نشیندند - میان خویش از نهایت تنگچه بیش در تجسس و تفحص میباشند - که امروز کدام کس از شغل معزول شد - و بر کدام کس سلطان فیروزشاه تفتی کرد امروز کرا بغد کردند - و کدام شخص را جدا گردانیدند - بیکاران بیچاره از بیچارگی بدین انتظار بوقت فرض نامدادان از خانه بیرون می آیند تا اگر کسی از سبب جنایت بسی معزول گردد و دیگری دران شغل

نصیب شود ما که بیکاریم بر کسے در آمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان از سبب بیچارگی و بیکاری چندین تعلق و قلق دارند بدین تمنا آه نا امیدي از دل بر میدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودي این تعلق مالايعني از بیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي آري احسن کرداري زه نیتهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر نيتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلی که اندیشید تمام براي طلب آخرت بود - كما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجۀ نظامي مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید \*

\* ابیات \*

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او \* رهائي بچنگ آور از چنگ او  
درختے ست شش پهلو و چار بیخ \* تني چند را کرده در چار میخ  
یکلیک ورقهاي ما زین درخت \* بزیر افتد چون وزد باد سخت  
مقیمي نه بینی درین جاي کس \* تماشا کنان هر یکے یک نفس  
درو هر دم از نو بري میرسد \* یکی میروند دیگری میرسد  
جهان کام و ناکام خواهي سپرد \* بخود مایگی پی چه باید فشرود  
درین چار سو هیچ هنگام نیست \* که کیسه بر مرد خود کام نیست  
بدام جهان هستی از وام او \* بده وام او رستی از دام او

## مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهای

### فیروزشاهی

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و شهرور مانند<sup>۲۱</sup> تاجداران مشعلهٔ گیتی افروز سی و شش کارخانه داشت - برای جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هر یک کارخانه بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هر یک کارخانه چندان اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و سیمینه یا مرصع و یا مکمل بود - هر سال در هر یک کارخانه خرج بسیار آمدی<sup>(۳)</sup> - چنانچه از جملهٔ سی و شش کارخانه بعضی کارخانه راتبی بود و بعضی غیر راتبی - آنکه راتبی بودند ( چنانچه پیلخانه و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمعخانه و شترخانه و سگخانه و ابدارخانه و مانند آن ) این چند کارخانهای راتبی در هر روز در عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهای راتبی خرج بسیار آمدی خرج کارخانهای راتبی در هر ماه یک لک و شصت هزار تنگه راتب این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهای مذکور و خارج مشاهرهٔ حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شصت هزار تنگه

( ۲ ن ) فیروز \* ( ۳ ن ) پشمینه \* ( ۴ ن ) خیلخانه \* ( ۵ ن ) و سر یعی

شهران و نسکو و اندارخانه و طسقدارخانه و مانند آن این کارخانها راتبی بود

هر روز در عهد دولت او \*

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهای غیر راتبی چنانچه جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین کارخانها هر سال فرمایش اسبابها شدی - در هر سال اسبابهای نو راست کورندی - در جامدارخانه هر سال در ایام زمستان شش لک تنگه را فرمایش زمستانی شدی خارج فرمایش بهاری و تابستانی - در علمخانه<sup>(۲)</sup> هر سال هشتاد هزار تنگه را فرمایش برای اسباب مراتب شدی خارج سرمائی<sup>(۳)</sup> حاشیه و وجه اصحاب علمخانه و در فراشخانه موازنه دو لک تنگه را فرمایش فراشینه شدی - در عهد دولت آن شاه و مکنیت آن شهنشاہ اینچنین فرمایشها میکردند و هر یک کارخانه عهده خانان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه جامدارخانه عهده ملک علی و ملک اسمعیل بود - که ایشان عهده داری مر جاندارچی میمنه نیز داشتند - و بیلخانها در عهده ملک شاهین<sup>(۴)</sup> سلطانی و شکره خانه عهده ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه خاص و رکابخانه عهده ملک محمد حاجی و زرادخانه و سلاحخانه عهده ملک مبارک کبیر سلاحدار خاص و وکیل در بود - طشتدارخانه عهده ملک بلال خان و جواهرخانه عهده سلطان الشرق اعنی خواجه جهان سرور سلطانی بود - اینچنین خانان معظم و ملوک اعظم عهده داران کارخانها بودند - و از زمره اهل تصرف هر یک کارخانها را متصرفان شاه جهان از پندش خویش تعیین کرده بود - چنانچه ملک

(۲) حمامخانه \* (۳) سه ماهی \* (۴) ساهن ملطانی و سکخانه \*

کمال الدین تورنیکان<sup>(۲)</sup> تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هر یک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و بیلخانه میسر از پیش تخت عهده پدر و اودر این موزخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانه این موزخ کار کردی - معهداً بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که در مملکت دنیاری همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاع و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانه - چنانچه لکهوره محصول اقطاع است همچنان لکهوره در کارخانه جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانه من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - درسی و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعیین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانه داشت - آنچه فرمایش میشود اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هر یک متصرفان کارخانه فرمایش کردی و در زمان واحد با تمام رسانیدی - و دران ایام دیوان مجموع کارخانه علیحده بودی - محاسبات کارخانه دران دیوان شدی - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانه حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبه اقطاع میکنند همچنان حساب کرد کارخانه نیز شده - و در هر کارخانه حاشیه بیعده<sup>(۳)</sup> بود - چنانچه فراشخانه و بیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانه حاشیه بسیار بود - و

سرمایه‌ی متواتر می‌یافتند - اما پایگاه سلطان فیروزشاه در پنجم محل  
می‌بستند - پایگاه بزرگ در سه‌روان و سلطان پور و پایگاه دوم در  
قبله سیم درون دربار شهریار می‌بستند - و آن را پایگاه محل خاص<sup>(۲)</sup>  
میگفتند - محل چهارم پایگاه شکرخانه خاص - و محل پنجم پایگاه<sup>(۳)</sup>  
بارگیداران بندگان خاص - و خارج این پنج پایگاه چندین هزار اسپ  
در حوالی دهلی میچرید که آنرا سه پنجم می‌گفتند - و کار خانهای  
نفر اعنی شتر علیحده بود - عهده داری این کارخانه ملک دلشاد  
داشت که دران ایام او را دلشاد شحنه نفر می‌گفتند - دلشاد  
مذکور را سلطان ابوبکرشاه در دور پادشاهی خود خطاب صفدرخان  
کرده بود - و چتر لعل داده بود - و در کارخانه نفر شتران بسیار - بیشتر<sup>(۴)</sup>  
آن شتران در دیه‌های میچریدند حوالی شق و بلاهن - و آن قریات  
همه در وجه ساریان گرفته بودند - چیزی شتر در شهر میبود - چون  
هنگام سواری شهریاری شدی جمله شتر در شهر می‌آوردند - هر سال  
شتران زیادت می‌شدند - زیراچه چنانچه جمیع مقطعان اقطاعات  
هر سال خدمتیات از هر جنس و صنف میگذرانیدند شتران نیز  
می‌آوردند - سبحان الله زه ایام با برکت و نعمت که دور ملک  
فیروزشاه بود - البته محاسبه هیچ کارخانه در مدت چهل سال بر اسلوب  
محاسبان نشد - چون محاسبان مملکت معاینه کرده بودند که سلطان

---

( ۲ ) سیوم \* ( ۳ ) پایگاه بار که دران بندگان خاص \* ( ۴ ) ن

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلایق در لطف و احسان کشاده<sup>(۲)</sup>  
 گلدسته<sup>(۳)</sup> بسیار بدست ایشان داده از گناه کبیره خلایق مملکت بوفور  
 سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه  
 اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که  
 الناس علی دین ملوکهم \* \* بیت \*

\* چون همه کس خدمت سلطان کنند \*

\* هرچه که سلطان بکند آن کنند \*

معهداً در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبه اقطاعی شدی بمجرد  
 آنکه مقطع اقطاع ارافطاع خویش در حضرت آمدی و پایبوس شاه  
 کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنه حساب کرد  
 او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرنیدند - بافی  
 بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی احوال مقطع را روان  
 میکردند - و چون سال انصرام شدی محرران کارخانها را در دیوان  
 وزارت حاضر میآوردند - از ایشان محملات می ستندند - و بافی از قسم  
 نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه حال درین مدت چهل سال<sup>(۴)</sup>  
 محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز  
 ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده چشم می بست  
 بهمه حال از جهت محاسبه اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

( ۲ ) از لطف در احسان \* ( ۳ ) ابار \* ( ۴ ) از ایشان همه حال \*

( ۵ ) دیده پسندیده \*



آری زه خوشی و خرمی که عمال آن دور داشتند - امید میدارم چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمل درگاه اینچنین معامله وززیده طرف گناه صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت اله تبارک و تعالی کریم و رحیم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و جواب عمل مملکت و کردارهای امور سلطنت او را بکرم بخشیده باشد - زیراچه چنانچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران در دار دنیا سرقوم خلایق آمدند همچنان بحکمت حضرت سبحان با پادشاه حساب کرد آخرت بسیار و بیشمار ست - چون حضرت مهتر یوسف علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سرای فانی در گذار جاودانی رفت ( و البته مدفن اکثر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین درون بیت المقدس است ) چون جنازه مهتر یوسف علیه السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون بچرند و دفن کنند ار درون بیت المقدس آواز برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس در خاک سپارند - که او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلایق انواع عدل نمود - با او محاسبه بسیار ست - همچنان کردند که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر انبیای اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر یوسف علیه السلام را بیش در بیت المقدس داشنه - معلوم است

( ۲ ن ) عمداً \* ( ۳ ن ) طرف گناه صغائر و کبائر بر ایشان ندید \* ( ۴ ن )

باقی \* ( ۵ ن ) سازید \* ( ۶ ن ) اما \*

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاه بود - هفت سال که قحط کمال در شهر مصر روی نمود و خلایق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان ابواب اضطرار کشود و هیچ تنه بر بستر راحت نیاورد درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخورد - <sup>(۲)</sup> و قتی بسوی <sup>(۳)</sup> لقمه دست نما نبرد - گفتند ای یوسف علیه السلام خرمذهای غله بر دست داری - <sup>(۴)</sup> سبب چه در مقام اضطراری - طعام سیر چرا نمیخوری - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل متاب دادی و ابواب اسرار بارکشادی و فرمودی - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش گردانم - دلهایی ایشان برنجادم - معذرا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چیزها در دل خود میگذرانید تا این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت ششم ماه در بهشت رود - بسبب آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت انجین دبد همچون برگ بید لرزید - تا بندگان خدای تبارک و تعالی آسانی <sup>(۵)</sup> گزید \* \* بیت \*

\* از گناه خویش سورانی همی <sup>(۶)</sup> ترسی و لیک \*

\* با کویمی کار داری غم مخور مردانه باش \*

(۲) نخوردند \* (۳) ( ووت لقمه دست نما نبردند \* (۴) بچه سب

(۵) تا نا بندگان \* (۶) گرداند \* (۷) همی ترسی \*

## مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه

### مهر ششگانی

نقل است سلطان فیروزشاه در طور عظمت و درر مکنت خویش  
 چون سلاطین اهل کیش سکه های مهر بچندین نوع پدید آورد  
 چنانچه تنگ زر و تنگ نقره و سکه چهل و هشتگانی و مهر بیست  
 و پنجگانی و بیست و چهارگانی و درازده گانی و ده گانی و  
 هشتگانی و ششگانی و مهر یک جینل - چون فیروزشاه بچندین  
 اجناس بیقاس مهر وضع گردانیده بعد در دل مبارک بالهام حضرت  
 حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بشیچاره فقیران از اهل بارز چیزی  
 خرید کند و از جمله مال او نیم جینل و یا دانگی باقی ماند آن  
 دوکاندار دنگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقی بر او  
 بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست  
 از کجا دهد - تا از باقی او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتری  
 مخالفت این حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که  
 مهر نیم جینل که آن را اده گویند و مهر دنگ جینل که آذرا بیگه  
 خوانند<sup>(۵)</sup> وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در  
 جلوس سلطان فیروزشاه دار الضرب مهر ششگانی عهدۀ کچرشاه بود

( ۲ ) چون سلطان \* ( ۳ ) بچندین انواع بی قیاس مهر وضع گردانید \*

( ۴ ) آن \* ( ۵ ) گویند \*

عده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش می نمود - چنگ لکبه<sup>(۲)</sup> تذکرة را مهر شش گانی در عهد دولت سلطانی بعده داری کجروشاه مهر زده بودند - ما نا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کز کلاهی بر آئین قانون پادشاهی گویندگی کردند - و برین جمله باز نمودند - که در مهرشش گانی عمال حضرت جهانبانی یک حبه فقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستی حال و صدق این مقال فی الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ اثنین و سبعین و سبعمایه<sup>(۳)</sup> رونمود - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که مهر سلاطین در میان ممالک روی زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر بر است و یا بدروغ در محله متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسی کسی نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله بر است یا بدروغ کسی از آثار<sup>(۴)</sup> گفتار طمع بسی سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئی فی الحال مهر پادشاهی بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آواز قبیح بصریح میروند - بدین صورت مهر بدنام میشود - هیچ کس بر دست

( ۲ ) چندانکه \* ( ۳ ) بود \* ( ۴ ) از آزار آثار گفتار \*

نمیگیرد - بشنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که برای تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کنوز بیرون داده ابواب اسرار ملکی کشاده - که در اهمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکمل فرمود که رموز این راز باز میباید کرد - تا رشته شبهه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جرهر گوهر معانی ملکی سفت - که گویندگان را بقید بند<sup>(۲)</sup> میباید کرد - و برای احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار در باید نشست - فی الحال آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندخانه دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بارگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب کجرشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمره عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهره بے عاقبتی تراشد - و قانون است در جهان که

---

( ۲ ن ) بقید عقید می باید \* ( ۳ ن ) و برای احتیاط این کار در باید نشست فی الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید بیوست چنانچه آن گویندگان را که دو نفر بودند آه \*

همیشه فرقه کارکنان در افراط<sup>(۲)</sup> بے نهایت کوشند - و این نیست که این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر همچنین باشد که آن گوینده می تراشد من تدبیری سازم که درین میدان شطرنج بازی با فرزنی بند<sup>(۳)</sup> بازم - تا راستی مهرشش گانی بکرم ربانی در میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد معهداً چون کجرشاه اهل خطا از پیش دستور مستندی بازگشت در کارکنان خود رفت - برای راستی این کردار در نشست - بعد از گفت و شنود نهفت از زمره کارکنان تحقیق گشت - که یک حبه نقره در مهرشش گانی نقصان است - کجرشاه پیش دستور شهنشاه راستی حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهره سرفست - و گفت که در محل خلونگه برای احتیاط این افواه طائفه زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یارشو - کجرشاه<sup>(۴)</sup> چون این افواه از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش ایشان رسانید - که شما را درین کار چیزے در دل می باید گذرانید تا راستی حال از آثار درستی مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجرشاه گفتند - و گوهر صدق بصدق سفند - که دران محل بحضرت شهنشاه اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

( ۲ ن ) فوفبرات بے نهایت \* ( ۳ ن ) ما ازین بد \* ( ۴ ن )

و برای امتحان خواهند برد - اگر بفعی<sup>(۲)</sup> چند حبه نقره دران محل  
 بر ما برسد ما درون بوتنه توانیم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان  
 نیز یازگشت - آثار اسرار پیش ایشان گفت - ایشان درین کار سعی  
 نموده یک انکشت از میان خالی کنانیده و چند حبه نقره در میان  
 آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده  
 حضرت شاه با دستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت  
 شهریار اکل بالایی بلندگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه  
 آرام گرفته کجرشاه را با گویندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانیده  
 فوطه در ته ایشان بندانیده - و انکشت فروش انکشتان آورده پیش  
 زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند شش گانی بر حکم فرمان بر آورده  
 مشهور معهود در بوتنه انداختند - بالایی آتش در نشانند - آتش  
 میدمیدند - و حضرت فیروزشاه با وزیرهاخواه در محل خلوت<sup>(۳)</sup>  
 در حکایت مشغول گشت - میان شاه و وزیر اکثر اسرار ملکی میرفت  
 طائفه زرگران در عین دمیدن آتش آن چند حبه نقره که درون انکشت  
 بود با نیر گرفتند - و سبک میان بوتنه انداختند - چون بوتنه از آتش  
 فرود آوردند و سرد کردند پیش تخت وزن کردند - چنانچه بر آورد  
 قدیم بود مهر ششگانی هم بدان برآستی آسود - صدق مقال جمال  
 نمود - گویندگان دروغگویان شدند - سلطان فیروزشاه کجرشاه را جامه  
 داد - و ابواب مرحمت<sup>(۴)</sup> و عاطفت کشاد - درین محل وزیر اکل

(۲) ن ) اذنون \* ( ۳ ن ) خلونگاه \* ( ۴ ن ) مرحمت بعاطفت \*

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکه مکنت خسرو گیتی مدار  
 از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد<sup>(۲)</sup>  
 حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند  
 تا جهانیان بدانند که مهرشش گانی حضرت جهانی سره است - و  
 درو هیچ نقصانی نیست - و کدورتی نه - همچنان کردند که کجرشاه را  
 بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده در میان شهر گردانیدند - و آن  
 گویندگان دروغی شده - حضرت شاه ایشان را در محلی بر سبیل  
 جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از  
 کار معزول کنانیده - اما به بهانه دگر - آری اگر همچنان<sup>(۳)</sup> وزاری عاقل  
 نباشند کار ملکی<sup>(۴)</sup> و کردار جهانداری بدشوارے کشد - هر یک خواص و  
 عوام<sup>(۵)</sup> کلمات احسن صفات از زبان کشاد \* بیت \*

وزیری چنین شهریاری چنان \* جهان چون نگیرد قراری چنان

مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات

و شعا خانگ با برکات

نقل است حضرت شاه ابدالبرکات بمطابعت سلاطین شش جهات  
 دیوان خیرات برای توزیع بذات بنا کرده - اعفی آن مسلمانان غمگین  
 و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

( ۲ ن ) امده است \* ( ۳ ن ) ابن چین \* ( ۴ ن ) ملکا \*

( ۵ ن ) عظام \*



رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم دلهای ایشان بریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهای ایشان <sup>(۲)</sup> خراب و مدام در مقام اضطراب و در دریای التهاب غرقاب - این بنچارگان را نه در شب خواب نه در روز قرار - زه عجز و خهی اضطراب - درین محل حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهپاران کامگار فرمان فرمود هر آنکس که دخترے دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات اخبار رساند - و شرح احوال خویش <sup>(۳)</sup> و بیان درد دل پر ریش پیش عهده داران دیوان خیرات بآرنماید - و از جمله عهده داران خیرات یکی سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و دیانت می نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاه مقبول حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات ارحالت مقاتل اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلی و براهین نقلی حاوی شوند - بر اندازه حال هر کس وجه تعیین کنند - جنس اول بنچاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکه نقره بسبب کار خیر دختران بدهند - <sup>(۵)</sup> الغرض چون اینچنین چیز اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات برای اقامت این کار در نشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوه فقیر از اشخاص صغیر و کبیر ار هر چهار سوی مملکت در شهر بارآمدند - و اسامی دختران

(۲) ن خواب \* (۳) ن احوال اموال خویش \* (۴) ن هرک \*

(۵) ن بسبب کار خیر دهنده جهت دختران \*

در دیوان نویسانیدند - و مالهای کثیر برای خرید اسبابهای بی نظیر<sup>(۲)</sup> برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اختر را کار خیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - **کما قال الغببي عليه الصلوة والسلام ابوالبنات مرزوق** یعنی پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آری عجب کاری و بوالعجب اسرارے - **عجیب قومی** اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقاتل دختران در فرقان بر سرور محبان فرمود - **کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر** - یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقی چیست - عمل صالح که بهترست - و اتفاق مفسرین برینست که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیثست - که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکاله خرما باشد - و این نیز در حدیثست هر که در کار خیر دختر کسی از آثار یگانگی بسی بیک نفسی پیش سندهیان در روز کار خیر کوزه آب در دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزی کند - زیراچه طائفه دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

بخواب بیغمی غنوده - و اگر مبادا دختر در خانه شوهر در عذاب  
 لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این  
 همه احوال در اقوال پیغامبر صلی الله علیه و سلم است - که اگر مرا  
 دامادی از علی به بودی چه خوب بودی - یاران پرسیدند یا نبی  
 الله از علی بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر  
 از علی گورست - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران  
 فرماید \*

\* بیت \*

\* چه خوش گفت جمشید بارای زن \*

\* که یا خانه یا گور به جای زن \*

همچنین عزیزی فرماید \*

دختر<sup>(۲)</sup> دوختر چونام دارد \* شرمزده پدر مدام دارد  
 گر نیک زن ست بوده اسباب \* و ز بد باشد بگرد بے آب  
 نا زاده نکو بخانه دختر \* چون زاد بلا بمرد بهتر  
 و ز زده بماند در جهسان او \* در خانه خصم خویش نیکو  
 در خانه هر که دختری زاد \* جز گور دیگر مباد داماد  
 با آنکه بیون نیک اختر \* نا زاده نیکوترست دختر  
 زن ناقص عقل آفریدند \* بر نام زنان ورق دریدند  
 القصة بطولها و عز قبولها<sup>(۳)</sup> چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت  
 الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات برای تسکین ابوالبنات

بناکود همچنان دار الشفا برای هر یک بیگانه و آشنا شهری و غریب  
 نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه  
 بغای شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - کما قال الله  
 تبارک و تعالی لیس علی الاعمی حرج ولا علی  
 المريض حرج \* بیت \*

ز درویش ختن تا منعم روم \* کس از دریای فضلش نیست محروم  
 حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد  
 آدمی زاده هژده هزار علت<sup>(۲)</sup> نهاد - و اسرار عفا و آثار بلا در تن آدمی  
 پدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطبای حافظ  
 و حکمای صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار  
 علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما برای دفع علت  
 دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمی لیل و نهار  
 مستقیم خصمی علل را بخصمی مخلوقات اهل زمین بمخاصمت  
 گماشته - و تخم این بلا و عفا در زمین گلستان ابدان آدمیین بید<sup>(۳)</sup>  
 قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل<sup>(۴)</sup> حصار تن و  
 کنگره بدن را محصر گرداند مریض مسکین با دل اندوهگین و سیئه  
 غمگین چون مجذوبان غمگین دروازه راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد  
 شاید طبیب عقل در آویز کردن برهیز فرماید - مریض مسکین با وجود<sup>(۶)</sup>

( ۲ ) دوازده هزار علت نهاد \* ( ۳ ) بدن آدمی \* ( ۴ ) علت \*

( ۵ ) محزونان \* ( ۶ ) نشاند \*

یقین میان دو بلا درآید - یکی علت بیماری - دوم کثرت فقر و اضطرابی  
 آثار این دو زخم بر دل مریض بیچاره همواره <sup>(۲)</sup> تاری - لاجرم مریض  
 مسکین در ایام مرض که فلسفی وجه معاش و پیشیزی برای انتعاش  
 بدست او نمانده از غایت بے قوتی و ضعف جبلیتی جانب کوی  
 نا امیددی رانده - و آیت نامرادی خوانده - موکلات قضای زمانه برای  
 قوت عیال خانه برسبیل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت کشاده  
 مریض بیچاره از آثار بیچارگی بسیار دل بر مردن نهاده - از غایت  
 اضطراب و دیده در انسکاب مریض در قلب دریایی علت افتاده - آثار  
 ارادت ربانی و اسرار حکمت حضرت سبحانی اکثر ابواب بلای پر عنای  
 بر چشمهای ظاهری و باطنی مریض کشاده - مریض مسکین بادل غمگین  
 میان بلاهای گوناگون و علتیهای روز افزون که در صحت در تکاپو بود در  
 ایام مرض از تک فرو مانده در دل گذرانیده - که ازین <sup>(۳)</sup> جلبت الیم  
 و هلاکت عظیم جان درونم کے برود کارم مگر یکسو شود - المقصود چون بار  
 این دو اندوه مانند کوه با شکوه یکم علت زحمت دوم کثرت اضطراب قوت  
 صحت بر تن بیمار بناچار زور آورده حضرت سرور عالمیان و شفیع  
 مجرمان برای معالجت بیماران و تدوچی مریضان فرموده - <sup>(۴)</sup> کما قال  
 الذبی صلی الله علیه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الادیان  
 صدق یا رسول الله صلی الله و سلم \* \* بیت \*

( ۲ ) کاری \* ( ۳ ) رحمت دردیگر هله \* ( ۴ ) ناکبه بر ناکید

فرموده قال النبي صلي الله عليه و سلم \*

\* هر درد را که بینی درمان و چاره هست <sup>(۲)</sup>

\* درمان درد سعدی با دوست سازواری \*

لاجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکی در عهد دولت خویش بفراسـت و کیاست بیش بردل پرریش نوش ایتار مبدول داشته تفقد مسـجـوری و <sup>(۳)</sup> مسـجـوری بکمال کوشش در ذمه شفقـت خود پذیرفته این افعال <sup>(۴)</sup> سـنـیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقـت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهای مختار از داروخانه اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزرای خوش خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاری از گفتار و کردار کدام آثار بهتر است - باجماع گفتند - و جوهر گوهر این شبه شبیه متفق سفند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچاره بیمار در علت مرض گرفتار است - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجره مراد ثمره بیشمار است - در اقامت عمل این امل

( ۲ ) گشت \* ( ۳ ) بردریش کوشش بسیار \* ( ۴ ) مسجوری \*

( ۵ ) این افعال مفید و خصال مرحوم \* ( ۶ ) نا جماعه \*

کوشش تاجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر خسرو<sup>(۲)</sup>

فرموده \* بیت \*

در عمل خیر توفیق مکن \* چون بکنی هیچ تاسف مکن

الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت اله تفقد بیماران و

تربیت زمره گرفتاران از سر شفقت بطانه مبدول داشته کارخانه

شفاخانه و آستانه صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا

و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت

سعادت کشوده طبیبان حافظ و حکیمان صادق بعهده داری آن داشته<sup>(۳)</sup>

تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه و وجه اطبا تعیین<sup>(۴)</sup>

فرموده - و برین جمله باز نموده - چون مریض مسکین از تاثیر مسجوری

و ناست و مخموری سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال

خویش و اقوال درد دل پریش بدیشان بارنماید باید که طبیبان

دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلي

و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کفند

بران علل مختلف تدایمی متفق سازند - معجونها علی السامی<sup>(۵)</sup>

ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید

وقت صحت تن و سلامتی بدن در آید \* بیت \*

نیست سر آغاز تر از آدمی \* نیک سرانجام تر از مردمی

(۲) امیر خسرو ترکی الله طالب دین علیه الرحمة و الغفوران فرمود

(۳) قرار داشته \* (۴) مال ادویه \* (۵) علل المساوی پوزارند \*

معهداً چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بموکلان تاکید بتاکید کرده  
 آستانه شفاخانه و صحت‌خانه برای عامهٔ مریضان بنا فرمود  
 طبای حاذق و حکمای صادق و خدمايی مصدق و جراحان و کحالان  
 دران مقام تعیین گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه برای مریضان از  
 خزانه مقرر کرده - باب کرم عام به شفقت تمام بر خلایق خاص و عام  
 کشاده - چاوش درگاه ندا<sup>(۴)</sup> هل من سائل در داده - لاجرم بیماران  
 گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هرگامی  
 ده جا افتادند - و بهر قدمی صد جا نشستند - چون یکی بدستش یا  
 دست کش غیره به پیش آستانه شفاخانه شتافتند بهجرد منظوری  
 نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بے صبر بیماران و بیچاره چون اهل اضطرار  
 دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب  
 گردانیده شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوی<sup>(۵)</sup> اهل تب و تاب شتافتند  
 نخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته  
 باعزاز عام و مرحبای تمام با بشارت سلامتی و سلام علی الدوام چون  
 اصحاب یکانه جانب آستانه شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقولہ  
 تعالیٰ سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین \* \* بیت \*  
 \* چون تو شدی سایهٔ یزدان پاک \*  
 \* سایه نشان باش برین مشیت خاک \*

---

(۲) نصب گردانیده \* (۳) دربار کرم \* (۴) ندا به سائل

در داده \* (۵) بسوی اهل شتاب بناب شتافتند \*



معهداً اطبای حاذق و حکمای صادق که زیر قبه آستانه کارخانه  
 شفاخانه تکیه زده بانتظار بیماری منتظر نشستند بمجرد آنکه بیماری  
 مخموره و مریضه مسجوری بر ایشان رفته و از حالت مقاتل زحمت  
 خود شرح داده طبیبان مذکور و حکیمان مشهور بمعالجت معلولان و  
 تربیت مخموران مشغول شدند - جنس حواس خمسۀ خود را بر بیمار  
 بے تیمار مبدل کردند - چهار طبع مریض را بتأثیر سه هوا بدو ادله  
 عقلي و نقلي در روز واحد دریافتند <sup>(۲)</sup> - و بر حسب مزاج بسوی  
 علاج شتافتند - از غایت اشفاق و مهربانی بلکه از مهرجانی داروی  
 تلخ از داروخانه شفاخانه چون گلاب در کام بیمار بگام و ناکام چکانیدند  
 و معجونهای تدویمی حیات ترکیب یافته بآب حیات در حلق بیمار  
 بے تیمار چون جلاب چشانیدند - بمجرد معالجت مریض بیچاره از  
 علت مرض خلاص یافته چون شیر ژبان سوی آهوی <sup>(۳)</sup> جهان دوران دوران  
 روان شده - آری آن مریض افتاده ایستادی - و ایستاده را بنیادی  
 بسوی تدبیرها از شادمی بخت کشادی - عمل امل را پیش نهادی  
 در نعمت بدست دولت کشادی - گوش را بگوش گوشه گوشه چشم  
 را بچشمک زدنی بگوشه زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشی و نفس را  
 آرزوی بهر نوشی بخت را در عالم اقبال جوشی بخروشی - چون  
 مریض از درد الیم و محنت عظیم رهائی یافت دستش بسوی  
 کبریا شتافت - و پای مریض در میدان روانی بچوگان صحت

( ۲ ) میان زمان واحد \* ( ۳ ) آهوی جان دوان و روان شده \*

گویی غفلت باخت - زبان با ترجمه بیان لسان در عالم شکر نی شکر  
 شتافت - تا غایت بیمار بے تیمار را قصد صلوات بتاثر کثرت بلیات  
 و نکبات با تیمم بود - بمجرد صحت تن شفای بدن برای لطافت  
 نظافت بشارت اشارت بسوی وضو کرد - مریض مذکور بعد از اتمام  
 طهارات بدو گانۀ تحیات<sup>(۲)</sup> مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نیاز<sup>(۳)</sup>  
 بدعای مزید دولت دارین حضرت فیروزشاه طالب کونین مشغول  
 گشت - مذااسب این حال و موافق این مقال حضرت پیغمبر ما  
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از غایت صفا ازان حال بدین  
 مذوال فرمود - كما قال الذبی صلی الله علیه و سلم ادخال السرور  
 فی قلوب المؤمنین صدقه \* \* بیت \*

دور بتو خاتم دوران نبشت \* باد بخاک تو سلیمان نبشت  
 آری عجب اسراری - در دیوان خیرات و شفاخانۀ بابرکات شهنشاه  
 شش جهات از آثار شفقت بطانه برای آشنا و بیگانه دیههائی معمور  
 و مزروع داخل کرده - تا حاصلات آن قریات در دیوان خیرات و  
 شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار این چنین خیرات  
 اقامت کرده همچنان برای اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعیین کرده<sup>(۴)</sup>  
 و ایشان را وجهها داده - راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ  
 ضعیف شمس سراج عقیف گفته - که مبلغ سی و شش لک تکه<sup>(۵)</sup>

( ۲ ) ن ) حیات \* ( ۳ ) ن ) راز \* ( ۴ ) ن ) فرموده ( ۵ ) ن ) نکه ایمة بهاد

ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند \*

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش<sup>(۲)</sup> بودند از دیوان استحقاق مشاخره میبردند - و عهده دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحدّه بود - از صدقۀ سلطان فیروزشاه بکرم<sup>(۳)</sup> آله هر همه را بخوشی و خرمی گذشت هر چند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر خسرو علیه الرحمة<sup>(۴)</sup>

\* میفرماید \*

\* بیت \*

- \* یافتی از کشت ازل خوشه \*
- \* راست کن از هر خدا<sup>(۵)</sup> توشه \*
- \* گرچه جهانداري و شاهیت هست \*
- \* سوي خدا بین و مشو خود پرست \*
- \* در حق او گشت بخود داشتی \*
- \* دیر خصومت شو و زود آشتی \*

مقدمۀ شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاہ سلطان فیروزشاه بر قوانین آئین سلاطین اهل گاه در مواسمات روز اعیاد و شب برات و روز نوروز جشنهای عام کردی - درین کار کوشش چون خسروان اهل تبار نمودے

(۲) نادل ریش \* (۳) بکرم الله تبارک و تعالی (۴) امیر خسرو

ترکی الله \* (۵) اند \*

چون روز عید نزدیک رسیدی بیش ازان ساختگی جشن شدی - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودی - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوی ملک نایب باربگ آوردی و فرمودی - ابراهیم تو چیزی نه - اگر تو درین کار شروع کنی من چندین خون نخورم - و اگر نه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انارالله برهانم چون شب عید شدی سلطان محمد بر من همین قدر گفته که نایب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدی من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان نه که اسبابهای جشن مرتب توانی گذاید - من بدین سبب تمام شب برای استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیده حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانه جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت صحن<sup>(۳)</sup> کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتی گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محل<sup>(۴)</sup>هایی شیب که آنرا صحن میانکی گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میکردانیدند که آن محل را محل بارجایی بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک برای عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستی که بارعام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستی - و

(۲) کرد \* (۳) هشت \* (۴) محل با شیب \* (۵) میگردند \*

در هر دو بغلک آن کوشک در پا شیب از چوب می بستند - و نهالها از هر جنس میداشتند - بعضی نهال از ابریشم و بعضی از نرمینه و بعضی از جنس کمان زرو نقره و بعضی نهالها از جامه<sup>(۲)</sup> سپید و بعضی از موم و بعضی از گل و بعضی از اصل نهال بے عدد و بے شمار در آن محل میداشتند - و تمام دیوارهای صحن میانکی جامه<sup>(۳)</sup> نرمینه می گرفتند - و جامخانهای لشکری<sup>(۴)</sup> در تمام صحن بارجا فراز می کردند و از جنس میوه<sup>(۵)</sup> تر و خشک در آن میزدند - چون چاشت میشد حضرت فیروزشاه می آمد - در محل کوشک می نشست - ملک نایب باریک بیرون می آمد - اول بندگان تیغدارها میشدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره می گذاشتند - ده چتر راستای سلطان و ده چتر در چپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودی - بعضی چتر لعل و بعضی سبز و بعضی برنگ گل لعل و بعضی دورنگ و بعضی کنج و بعضی نسیم و بعضی سیاه و بعضی سپید و بعضی مشمع برنگ لعل که آنرا<sup>(۶)</sup> میبهد نیز میگویند<sup>(۵)</sup> و در برشکال پادشاه بر سر میداشت<sup>(۷)</sup> - چون چترهای مذکور در محلهای خود ایستادند بعده<sup>(۸)</sup> نشانهای مراتب درون میبردند - و

---

(۲) از جامه<sup>(۲)</sup> رنگین از جامه<sup>(۲)</sup> سپید \* (۳) لنگری \* (۴) (۵) مهلبک \* (۵) میبهد \* (۶) (۷) هوای بشکال \* (۷) (۸) میبداشت \* (۸) (۹) بعده نشانهای مکسانی و کلنی و مکمل پیش تخت میبردند و نشان<sup>(۹)</sup> پیاده در آن روز در آن محل بردن فرمان بدون و نشان<sup>(۹)</sup> مکسانی موازنه صد و شصت و بانصد و هفتاد بودے \*

در جشنهای ایام اعیاد تمام نشانه‌های مکسانی مکلف و مکمل  
 پیش تخت می‌بودند - و نشانه رساله دران روز دران محل بودن  
 فرمان نبود - و نشانه‌های مکسانی موازنه صد و شست یا صد و هفتاد  
 بودی - و بغایت زیبا نمودی - المقصود اصحاب علمخانه برابر  
 مراتب در محل درون می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه خاص با  
 زینهای مغزق محل درون می‌بردند - بعده بعضی پیلان اراسنه <sup>(۲)</sup> بکمال  
 لباس با تخنگاه زرین و زینهای نقرگین و چلهای دو رنگین در محل  
 درون می‌رفتند - و پیش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمین  
 می‌آوردند - و سلام می‌کردند - و بزبان خود دعا می‌کردند - و در میمنه  
 و میسره در مکلهای خود ایستاده میشدند - بعده اصحاب شکره‌خانه  
 با اکثر شکره‌داران درون می‌رفتند - بعده طائفه مطربان و اهل طرب را  
 می‌بردند - تمام مطربان جامه‌های معصفر در بر و دستارهای لعل بر  
 سر - و طائفه اهل طرب با پیرایه‌های مرصع و مکمل و لباسهای <sup>(۳)</sup>  
 بیش بها هر یک نفر چهل‌گان هزار تنگه را بپرایه پوشیده - هر یکی  
 نادرشیده - چنانچه مناسب این حال عزیزه بازریده \* \* بیت \* <sup>(۴)</sup>  
 همه نار پستان ببالا چو تیر \* ز پستان هر یک شکر خورده شیر  
 مناسب این حال و لائق این مقال عزیزي دیگر نیز فرماید \*

\* ابیات \*

(۲) کمال فهم و لباس \* (۳) و ناکسونهای بیش بها هر یک چهارگان

هزار تنگه \* (۳) این خصال عزیزي حال نازیده \*

در سرو قدش دو نار پیدا \* در سرو که دید بار پیدا  
 سر تیز دو نار بود چون تیر \* نوشیده زهر دو نیشکر شیر

القصة چون این چنین محل مرتب گشت طائفه قوال ساز برگرفتند  
 اهل طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرة خانان کبار و  
 ملوک نامدار و معارف پرکار و علمای کامگار و مشائخ<sup>(۲)</sup> روزگار در محل  
 سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع  
 رسالت دام رفیعا با طائفه خویش و اصحاب دیوان قضای ممالک  
 دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالی وزارت دام  
 عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حماهم  
 هر یکی در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهدا<sup>(۳)</sup> چون روز بقیاس  
 یک پاس کم و بیش برآمدی حضرت فیروزشاه در نماز عید سوار  
 شدی - و این جمله خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجالس جشن  
 بیرون آمدندی - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله بمتابعت  
 تاجداران صاحب کلاه گاه گاهی در پیل سوار شدی - و گاه گاهی بر  
 اسپ - و با دو چتر بیرون آمدی - یک چتر بر سر سلطان - دوم چتر  
 بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداری پیش شده  
 میرفتی - و باقی چیزها<sup>(۳)</sup> همه در محل جشن میداشتند - سلطان<sup>(۴)</sup>  
 فیروزشاه برگزیده درگاه حضرت آله نماز عید در سواد کوشک نزول

( ۲ ن ) مشائخ روزگار و ابلی سبیل بے شمار - در دیگرے - و ابناء مقبل

بے شمار \* ( ۳ ن ) چدرها \* ( ۴ ن ) سلطان فیروز بالهام حضرت آله \*

میگذارد - و چون از نماز فارغ می‌شد در گوشک همایون بارگشته  
 در بارجا می‌نشست - در آن وقت خدمتیات میگذشت - اگر در  
 هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در  
 روز عید پوشیده - و اگر نه در روز عید بعضی خانان و ملوک  
 جامه میپاافتند - معهداً<sup>(۳)</sup> چون بانگ پاس آمدی غیر محل شدی  
 ترتیب آرایش جشن بارگشني - تمام طائفه قوال و اهل طرب در آن  
 روز انعام میپاافتند \*

در داد صدا بعیش و شادی \* رن طبل برسم کيقبادی<sup>(۴)</sup>

سأهانه بگرد می-زبانی \* شد شهر همه بشادمانی

افسانه باخترن بازیهایی شب برات - چون ماه شعبان در می‌آمد از  
 پیش تخت ملک رفعت فرمایش باریهائی شب برات میشد - در  
 پانزدهم شب ماه شعبان خسرو جهان درون گوشک فیروزآباد هوائیهائی  
 گلریز عنبر بیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار گوشک  
 میگماشت - چون شب برات نزدیک رسیدے شب سیزدهم و چهاردهم  
 و پانزدهم بازیهائی بسیار موجود میگرددانیدند - و در گوشک نزول  
 فیروزآباد برای رها کردن بارچی شب برات چهارالنک تعیین میشد  
 یک النک خاص - دوم از آن ملک نائب باریک - النک سیوم از

( ۲ ن ) سمت گوشک همایون باز میگشت باز در بارجا می‌نشست \* ( ۳ ن )

چون شاه آمدی عز محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشني تمام طائفه  
 قوال و اهل طرب از ندر انعام می‌پاافتند \* ( ۴ ن ) در داد صدا بعیش کاری \*



آن ملک علی - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجی  
 درین هر چهار انگ <sup>(۲)</sup> سی گان خروار طبل و دامامه تعیین می شد  
 و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند  
 که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقه روز روشن نمودی - و  
 هر چهار انگ کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها بر میداشتند  
 و درین هر سه شب در هر چهار انگ طبل مینواختند - باریهای  
 گوناگون میگذاشتند - و فرود کوشک نزول درین هر چهار انگ دهل  
 و بهیر و شهنای مینواختند - خلایق از اطراف و اکناف دارالملک  
 دهلی و خلق شهر دهلی مخصوص کرده درین شبها در فیروزآباد از  
 عوام و خواص مسلم و هندو صغیر و کبیر حاضر شده تماشا <sup>(۵)</sup> میدیدند  
 القصة تا سه شب اینچنین بازیهای بوالعجب میگذاشتند - و حضرت  
 شاه فیروز صاحب فتح و بهروز <sup>(۶)</sup> درین شبها خود کمتر آمدی مگر بنادر  
 گاه گاه - و از زمره شاهزادگان و فرقه خانان و ملوک هر همه در کوشک  
 نزول حاضر میشدند - اصحاب <sup>(۷)</sup> پیلخانه پیل گلین راست میکردند  
 و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت  
 خسروشش جهات می آوردند - و شهنشاه بتوفیق آله هر یکی را

(۲) سی گاو \* (۳) میداشتند \* (۴) جهود \* (۵) حاضر

میشدند و تماشا \* (۶) فیروز با نصرت و بهروز \* (۷) اصحاب

پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاه نادانان

و اصحاب نفر الح \*

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازیں چیست - در عهد دولت  
آن شہنشاہ بکرم آلہ بہر بہانہ خلائق را فرحت و بہجت بود - نہ  
دور با سعادت و مکنت بود \* بیت \*

\* نہ چندان آرزومندم کہ وصفش در بیان آید \*

\* اگر صد نامہ بنویسم حکایت بیش ازان آید \*

مقدمہ ہفدہم در بیان احوال طلب کردن مطربان

بعد از نماز جمعہ بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعہ میشد بعد از نماز جمعہ حضرت شاہ  
میفرمود - کہ طائفہ مطربان ہر چہار شہر و طائفہ پہلوانان این ہر  
چہار مقام و طائفہ ادوتیان را ہر روز جمعہ بعد ادای نماز درون در  
سرای حاضر آرند - چون حضرت شاہ فیروز از نماز جمعہ بازگشتہ  
در محل چہچہ چوبین بار دادے - این ہر سہ طائفہ موازنہ دوسہ  
ہزار آدمی را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاہ  
میبردند - حضرت سلطان بکزمان با طائفہ مطربان و شنیدن سرود  
ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعدہ  
طائفہ پہلوانان و گروہ یلان چون یلان کشتی میگرفتند - چون بعد از  
زمانے از ایشان نیز فارغ میشد بشنیدن قصہا و افسانہاے ادوتیان

( ۲ ) فرمودہ بود \* ( ۳ ) سلیمانی \* ( ۴ ) گروہ ملازمان \* ( ۵ )

مشغول میشود - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بودے - و با  
ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت<sup>(۴)</sup>  
بے نہایت نمودی - در آن محل شہنشاہ اہمل اینچنین با ایشان غلو<sup>(۵)</sup>  
میکرد کہ البتہ در آن محل هیچ کیفیتہ نگذاشتی - و هیچکسے از تاثیر  
قریبت بسی چیزئی گفتن نتوانستی - القصہ چون غیر محل شدی  
این جملہ طوائف انعام یافتے - ایشان ہر ہمہ آن قدر انعام از درگاہ  
خسرو نیکنام مییافتند کہ ہر یک را چندگان تنکہ میرسید - تا کار و بار  
مطربان دہلی بجائے رسید کہ فرزندان خرد سال برابر خود کردہ از  
شہر دہلی در شہر فیروزآباد میآمدند<sup>(۶)</sup> - بلکہ ہر کرا پسری چہار سالہ  
یا پنج سالہ بودی برابر خود کردہ در فیروزآباد می آوردند - زیراچہ  
انعام کہ از پیش شہنشاہ عظام مییافتند در ہر نفری یک اندر قسمت  
میشد - وقتے کارکنان درگاہ و عمال بارگاہ خواستند تا میان این طائفہ  
فرق پیدا کنند - آثار این اسرار در سمع جہاندار رسید بسوی کارکنان  
بنظر نیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بیچارگان فقیران  
در مرض فقر حیران مدت ہفت روز منتظر و امیدوار میباشند  
تا کی روز جمعہ بیابد تا چیزی بیابیم - بدین آمیدواری فرزندان  
خرد سال خود را پنج کورہ از دہلی در فیروزآباد می آرند - اگر  
میان ایشان فرق پیدا آرند<sup>(۸)</sup> حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲) مہگشت \* (۳) شروع بودے \* (۴) ن ) رغبت \* (۵) ن ) دوران

زمان \* (۶) ن ) میآوردند \* (۷) ن ) آرند \* (۸) ن ) میدارند \*

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نغری یک اندر دهند  
 فرق کردن حاجت نیست - سبحان الله حضرت فیروزشاه را هر  
 کوشش که بود برای مذاق خلائق رومی<sup>(۲)</sup> مینمود - چنانچه امیر خسرو  
 علیه الرحمة و الغفران فرماید \*

نیت خیریت که امروز هست \* وعده فرداش مکن کان خطاست

### مقدمه هژدهم در بیان نمونه های جدید

نقل است حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز در عهد  
 دولت خویش بفرست و کیاست بیش نمونه های مختلف وضع کرد  
 یکی از آنها طاس گه پاله که بیان آن در قسم سیوم مشرح آمده است  
 و دو دیگر دوله آهنین که شمه<sup>(۳)</sup> آن در مقدمه شکار نبشته شده - و  
 یک گنبد سپید بزرگ با یک فریضه که آن مخصوص وضع فیروزشاهی  
 بود - چون فراشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات  
 فراشخانه پادشاهی نصب میکردند دهلیز و بارگاه و خوابگاه برمیآوردند  
 و دران وقت گنبد سپید متصل بارگاه حضرت شاه برمی آوردند - و  
 بیشتر اوقات حضرت فیروزشاه در محل گنبد سپید میبود - دران مقام  
 باهتمام تمام انواع رعنائی مینمود - همچنین حضرت فیروزشاه طالب  
 دین دو عدد نشانه<sup>(۴)</sup> اژدر پیل از یک من و دو لک آن نشانه از آهن  
 سی سیری وضع کرد - و دو اژدر پیل یک برای میمنه و یک برای میسره  
 مرتب کردند - چون حضرت شاه فیروز در سواری شکار بیرون آمدی

(۲) ن) جد مینمود \* (۳) که آن مشرح در مقدمه \* (ع) آهنین \*

هر دو نشانه اژدر بالایی پیل در میمنه و میسره میرفتند - و دوگان  
 نفر نشاند از درون صندوق پیل می نشستند - و آن نشانها می گرفتند  
 با طغابا با صندوق پشت پیل می بستند - چون حضرت شاه فیروز  
 از دور نموداری کرد از مسافت دو سه کروه آن دو نشانها <sup>(۲)</sup> نموده  
 میشد - ایضا چنانچه حضرت فیروزشاه این دو نشانه وضع کرد  
 همچنین دو دهل بزرگ نیز وضع گردانید - و آن دو دهل از دهلهایی  
 قانونی یک دست در طول و عرض بیش بود - و این هر دو دهل بالایی  
 صندوق پیلان می بستند - و میان آن صندوق دو نفر دهولپ را  
 می نشاندهند - دنبال آن نشانهای دهلها هم می رفت - آری بو العجب  
 اسراری - این هر دو نمونه جدید وضع حضرت فیروزشاهی بود - یکی  
 آنکه دو نشانه اژدر پیل و دو دهل بزرگ و اسطراب نام نشانه متصل  
 مناره زرین آویخته بودند - و اسطراب نصفی دائم پیش پادشاه بودی  
 این بود شرح قسم چهارم که در کتابت آمده - ایدون آغاز کرده آید و  
 همیدون شرح داده آید از مقامات <sup>(۳)</sup> قسم بنجم تا آخر عهد سلطان  
 فیروزشاه که بعد او حجاز مملکت بجنبش <sup>(۴)</sup> آمده - و بتقدیر الله تبارک  
 و تعالی در دهلی چها رفته \*  
 \* ابیات \*

هر نفس از عمر غنیمت شمر \* یاد کن از تاجوران دیگر  
 کاول شان چرخ ببالا کشید \* آخر شان خاک بخارا کشید  
 قصه ضحاک و جم ایدون بخوان \* نامه جمشید و فریدون بخوان

تسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروزشاه و  
 بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت  
 بعضی خانان و ملوک و شرح آخر  
 عهد او هژده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروزشاه  
 طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله ارادت بر  
 خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسه خدمت شیخ الاسلام شیخ  
 فریدالدین اجودهنی قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که  
 حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در  
 آخر عمر مخلوق نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - برای  
 محبت ایشان سعی بیش میگماشت - مدت چهل سال کمال با اتباع  
 شریعت تخت دولت آراست - هر بار که خواسته جائی سواری کند  
 تمام مشائخ شهر دهلی را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن این مورخ  
 ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمات بالا مشرح نبشته است \*

\* بیت \*

مرا زنده پندار چون خویشتنی \* من آیم بجان گرنو آئی به تن  
المقصود سلطان فیروزشاه در ( سنه ۷۷۴ ست و سبعین و سبعمائه )  
سمت بهرایج سواری کرده - چون در بهرایج رسیده زیارت بندگی  
سپه سالار مسعود غازی رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند  
مقام کرده - اتفاقاً شبی از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را  
بسلطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر  
مکاسن خود فرود آورد - یعنی این اشارت بدین آورده که ایام پیری  
غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد  
چون شهبسوار خاور از مشرق رو بر آورد سلطان فیروزشاه مخلوق شد<sup>(۲)</sup>  
دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک  
سلطنت مخلوق گشتند - آری عجب اسراری ست در قضیه محبت  
و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم در آخر مخلوق شدند ( دران هنگام که فرمان حضرت  
سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال الله تبارک و تعالی<sup>(۳)</sup>  
مخلوقین و وُسکم و متصرفین لا تخافون دران روز پیغامبر ما  
صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت ) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم  
اجمعین موی سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت  
پیغامبر علیه الصلوٰة و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز  
در آخر عمر عزیز مخلوق شده بیشتر خانان و اکثر ملوک موی سر

( ۲ ) شهبسوار حور از مشرق خاور بر آورد \* ( ۳ ) قوله تعالی •

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا  
 بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت  
 اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روی سلطان فیروزشاه از انوار  
 اولیا تابان بود - چون مخلوق شد یک شیخی صاحب سجاده می نمود  
 این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صالحا - کقوله علیه  
 السلام لا یشتقی جلیسهم \* \* رباعی \*

بیواسطه واسط اگر راه روی \* از راه یافتی بسوی چاه روی  
 در پیرویش کنی زیمن قدمی \* در یکدو زمان عالم شه راه روی  
 فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از مخلوق شدن و موی سر  
 فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهای سلطنت نا مشروعات بود  
 و خلق را مستنکر می نمود بنام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او  
 رسید آنچه در محصولات بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور  
 کنانید - و بر زمره عمال اعمال و فرقه کارکنان اهل اغفال<sup>(۲)</sup> تاکید بر  
 تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند \*

مقدمه دوم دور کردن<sup>(۳)</sup> نا مشروعات

نقل است<sup>(۴)</sup> که سلطان فیروزشاه بعنایت آله و حمایت الله آنچه  
 در بلاد ممالک نا مشروعات بود و برخلاف شرع روی می نمود بنام  
 از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد \* (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات \*

(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلائق روی می نمود بنام \*



ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع <sup>(۲)</sup> می نمود همه را منع گردانید - یکی ازان نقاشي مصور در محل خلونگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهای مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجای صورنگری نقش بانواع بوستان بروفق <sup>(۳)</sup> دوستان نگارند برای تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیه از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورنگری بودی - و آن برخلاف شرع نموده سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه اوانی زرین و سیمگین استعمال <sup>(۴)</sup> مینمودند و طعام و آب هم بدان اوندها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاری خوف حضرت آله <sup>(۵)</sup> استعمال در آوندهای سنگین و گلین کرده - و همچنین در علمها و نشانهای <sup>(۶)</sup> مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانیده - آری چون همیشه زمره علما و فرقه صلحا پهلوی آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصل بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

(۲) روی می نمود \* (۳) مقدار - مقتدای \* (۴) استعمال \*

(۵) حضرت الله تبارک و تعالی استعمال در آله \* (۶) نشانهای

مراتب و در سونشانهای مراتب \*

محصول سندن نداده - و منفع کرده - و از جمع نقصان کنانیده  
 وقتے پیش تخت فیروزشاهی علمای درگاه شهنشاهی از آثار خرف  
 حضرت آہی جل جلالہ و عم نوالہ چند چیز از قسم نا مشروعات  
 پیش حضرت شهنشاه شش جہات باز نمودند کہ در عہد سلاطین ماضیہ  
 وضع کردہ بودند - یکے ازانہا از حال دانگانہ گفتند - و دانگانہ چہ بود  
 آن مقدار قماش کہ در سوائے عدل زکوٰۃ شود از قسم نصاب و غیر نصاب  
 بعد از فارغ شدن و سندن مال زکوٰۃ آن تمام اقماش در خزینہ می آوردند<sup>(۳)</sup>  
 و از سر وزن میکردند - و در تذکہ یکدانک میستند - ازین چنین وجہ  
 مہلثی مال جمع میشد - اما در خزینہ دانگانہ اہل تجارت از آشنا و  
 بیگانہ حیران میشدند - زیراچہ برای سندن آن دانک و احتیاط کردن  
 کارکنان بر طائفہ تاجران سختی میکردند - و اکثر احوال در اہمال  
 می انداختند - بدین سبب اہل تجارت در اضطرار میبودند - مدتی  
 در خزینہ دانگانہ میماندند - دیگر در شہر دہلی مستغل نا مشروع  
 بود - و مستغل چہ باشد کرا زمین خانہا و دوکانہا - و این آئین  
 بر مصداق فرمان سلاطین ماضیہ بود - مبلغ یک لک و پنجاہ ہزار تذکہ  
 جمع میشد کہ آنرا کرا زمین گفتندی - دیگر نا مشروع وجہ جزاری  
 بود بر مصداق فرمان شہریاران ماضیہ - و جزاری چہ باشد - چون قصابے  
 مادہ گاری ذبح کند در ہر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجہ نیز  
 مبلغے مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوری<sup>(۴)</sup> میشد

( ۳ ن ) یکی ازان حال دانگانہ بود \* ( ۳ ن ) ضریبہ \* ( ۴ ن ) روزی \*

و دوری آن بود که دران ایام سوداگران از طائفه خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتری و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بار کرده در شهر می آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور می گرفتند و در دهلی قدیم میبردند - و در دهلی قدیم هفت حصار برآوردند هفت تاجدار نامدار ست - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران مقام از گردش ایام خشتهای بے پایان از حصارهای مذکور افتاده و شکسته و دوری کشته - دران محل کسان دیوان طائفه سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوری در ستوران بار کرده در شهر فیروزآباد برای کهور می رسانیدند - بدین طریق هر سوداگری که از اطراف و اکناف در دهلی می آمد او را نمی گذاشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلی قدیم در شهر فیروزآباد نرسانیدی<sup>(۳)</sup> چون این چنین تعدی آغار شد طائفه سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلی آمدن بکلی احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلی غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصل رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح باز نمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من پنبه آورده بود - عهده داران خزینه دانگانه آن شخص را درون<sup>(۴)</sup> خزینه دانگانه بردند - و در اهمال انداختند - نه ازان سوداگر بیچاره

( ۲ ) از قائمیر گردش عوام \* ( ۳ ) نمی رساید \* ( ۴ ) ضریبه \*

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون مدتی آن شخص در آن حالت ماند در آن سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت اعنی عجز تجار بدین حد است - و از سبب دوری نیز چون بر طائفه سوداگران تعدی شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآینه گرانی غله و نمک و بعضی قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعنی کرا زمین چون از طائفه عورات بیوه و فقرا و مساکین بخواه طلب شد و ایشان را درماندگی بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار نارگه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هواخواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشوند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضی چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتی وضع کرده و یا در گوش ایشان از قباحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینه جمال کمال نماید - اگر از روی شرع ستدن این چیزها باشد بستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

( ۳ ن ) چون مدتی آن شخصی درون ضریبه دانگه محبوس ماند بعد آن

شخصی در آن سه من \* ( ۳ ن ) سلطان فیروزشاه طاب ثراه بالهام آله \*

جمع محمول دور کنند - الغرض جمله علمای با صفا و تمام مشائخ  
 مستثنی و صاحبان دیوان قضا بحضرت شاه طلمب شده - و از ایشان  
 استفتا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعنی فتوی  
 دادند - و از کتب معتبر روایات راجع بیرون آوردند - که سندن  
 این وجوهات در علم شریعت یکی از نامشروعات است - چون  
 علمای شریعت و مشائخ طریقت فتوی بحقیقت تحقیق داده  
 درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود نا این جمیع چیزها  
 دور گردانند - و بالایی پیل پیش دربار جهاندار یک فصل با تفصیل  
 خوانند - بر حکم فرمان شاه قاضی نصرالله که قضای لشکر شهنشاه  
 داشت بالایی پیل سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت  
 شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطین پیشین ( که بر روی زمین  
 بودند و در اشغال مملکت و افعال سلطنت انوار هوشیاری  
 به بیداری می نمودند ) از سبب مصلحتی این چنین خراجها گرفتند  
 و یا پیش ایشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روی  
 شرع گرفتن این چنین چیزها جائز نبود من در عهد دولت خویش  
 از آثار خوف<sup>(۱۴)</sup> بیش این جمیع چیزها دور گردانیدم - آری عجب  
 اسرارے در وقت خواندن آن ندا این مورخ متابع مورخان اهل صفا  
 دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنیها ناظر بود - معیندا

( ۲ ن ) چون محمول علمای شریعت و جمهور مشائخ طریقت \* ( ۳ ن )

وجوهات \* ( ۴ ن ) از آثار خوف و انوار خشیت بیش این \*

برای استماع این ندای مستثنی کل خلائق بلاد ممالک از اعلی تا ادنی اشخاص بے قیاس حاضر آمده - چندان آدمی بر روی زمین جمع شده که از گفتار و شمار گذشته - چون قاضی نصرالله دران جایگاه در عین خواندن فصل در بیان الفاظ دانگانه رسید الفاظ تکرار تقریر بر زبان گردانید - و بگوش جهانیان رسانید - دانگانه که آن را دهنگانه گویند زه روش فیروزشاهی در قسم پادشاهی که حاصل محصول این چیزها حضرت شهریار عظام بتمام از رقم بلاد ممالک دور گردانیده<sup>(۲)</sup> راویان صادق بروایت مصدق برین مورخ گفته و جوهر گوهر احسن<sup>(۳)</sup> سفته مبلغ سی لک ننگه از جمع بلاد ممالک دور گردانیده - و این تمام چیزها که دور شده<sup>(۴)</sup> در سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمائه بود چنانچه عزیزے مناسب این حال باز نمود \* \* مثنوی \*

در عدل چنان بگرد بنیاد \* کان شیر بیای میش افتاد

مردم ز منار ذلق افتد \* بهتر که زبان خلق افتد

مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار

### حضرت شهریار

نقل است در عهد دولت فیروزشاهی و دور مکنت حضرت پادشاهی آن شهنشاه برگزیده درگاه حضرت آلهی جمیع آثار اخبار ملکی بدرگاه او آگاهی بود - مخبری صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلی قدیم زنارداری بے هنجاری پیدا گشته که برای بت پرستی باشکارا در نشسته - در خانه آن بت پرست بت پرستی میشود - و تمام خلائق شهر از طائفه مسلم و هندو<sup>(۲)</sup> برای پرستیدن بت در خانه او میروند - و آن زناردار و کافر بد کردار یک مهرگی چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشی منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانه آن زناردار جمع آمده اساس بت پرستی بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داری پرکارے ارین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکار رسانیده که عورتے مسلمہ را آن زناردار مرند کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاہ حکایتہای آن زناردار از آثار گفتار مخبران نیکوکار منتشر<sup>(۳)</sup> شده و اعوان درگاہ و انصار بارگاہ بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسرو جهان شده تا آن زناردار را بآن مهرگی بہم در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زناردار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد<sup>(۴)</sup> از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علمای عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوی طلبند - و دران فتوی این تمام واقعہ بیان کنند - چون علما و مشائخ صالحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و بر ایشان از حال آن زناردار بار نمودند اهل علم فتوی دادہ

\* (۲ ن) ہود \* (۳ ن) میرفند \* (۴ ن) مسہوع \* (۵ ن) آوردند \*

\* (۶ ن) آن طوائف \*

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر ار ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هر چند ایمان غرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان برآورده سردر اسلام نیاررد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پای آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن مهرگی را بالای انبار هیزم نهادند<sup>(۲)</sup> - و فرود انبار هیزم آتش زدند این مورخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگی آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقاتل آتش از جانب سر آن تیز دوید زناردار<sup>(۳)</sup> مذکور در زمان واحد سوخته شد - زه صلابت شریعت که شهنشاہ طالب اسرار طریقت ذره از شرع تجاوز نکرد \* \* بیت \*

\* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت \*

\* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت \*

---

( ۲ ن ) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند \* ( ۳ ن ) درین محل زناردار

بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت \*



## مقدمهٔ چهارم ستن جزیه از طائفهٔ زنارداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت دور<sup>(۲)</sup> پادشاهی و مکنت طور شاهنشاهی خود در قسم جهانداري و امور شهریاری مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدی و روش حضرت احمدی علیه الصلوٰة و السلام ملک راندی - همچنین هم پر روش این آئین از طائفهٔ زنارداران جزیه ستنده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفهٔ زنارداران جزیه نسنده جزیهٔ ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقت این طائفه بکس جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علمای دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کذائیده و گوش ایشان رسانیده - که این غلط عام افتاده که از طائفهٔ زناردار جزیه نسنده - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکرده ار سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هواخواهان یگانه غفلت ورزیده برایشان آگاهی نداده - چون طائفهٔ زناردار کلید حجرهٔ کفر اند و کافران برایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتوی داده که از طائفهٔ زنارداران و برهمن جزیه بخواری بستانند و جزیه برایشان معاف ندارند - تمام زنارداران هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکار رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکار

بعمارت مشغول بود - ایشان به حضرت شهریار کامگار انماس کردند که هیچ وقتی از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ پادشاهی صاحب دستگاهی طائفه زنارداران جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این سیاه روئی کجا بریم - اکنون ما آمده ایم تا فرود کوشک شکار هیزم جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقعات ایشان بسمع خسرو جهان رسید بسوی کیفیت گویندگان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان بدین سان بگویند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند جزیه شما هیچ کسی نتواند گذاشت - از خاطرهایی خود این خیال دور می باید کرد - زنارداران مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر اضطرار فائده کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق گشتند - و بر طائفه زنارداران گفتند - که از سبب جزیه خود را در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیه زنارداران در ذمه خویش قبول کردند - چون در دهلی جزیه سه قسم بود جنس اول چهل تنگه جنس دوم بیست تنگه جنس سوم ده تنگه جمله زنارداران از حال عجز و دشواری خود پیش

(۲ ن) الفاظ \* (۳ ن) جزیه شما هیچ کسی نخواهند گذاشت درین کار چون

سلاطین پیشین نتوانند گذاشت از سر خود این خیال دور میباید کرد \*

تخت باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه در نفره  
چیزه یک<sup>(۲)</sup> کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز  
فرمان فرمود که در نفری دهگان تذکۀ بنجاء گانی بستانند - برای  
تحصیل رنارداران از پیش خسرو جهان عهده داران تعیین شده \*

\* ابیات \*

زانگونه بکرد عدل محکم \* کز مرغ بماند باز پر کم

کافر ز مهانت شهنشاه \* نگرفته گهم بملک شه راه

مقدمۀ بنجم از احوال دو مرد دراز قد و بکمرد

کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت آله

جل جلاله بعضی آدمیان نادر پیدا شدند - بعضی بقد دراز و بعضی بقد

کوتاه و بعضی عورات با ریش و بعضی حیوانات عجیب - بیان هر یکی

علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانۀ آدمی

بقد کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواری مهم تهته بازگشت چنانچه

بیان آن این مورخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معهذا چون

حضرت شهریار نامدار از تهته سمت شهر دهلی مراجعت کرد یک

آدمی ارجنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که

موازنه یک کز بالایی او می نمود - و درازی دستها و پایهای او همه

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمی بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و پا هم بقیاس قد می نمود - چندگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلی و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلایق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک برای تماشا می آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آری بوالعجب اسراری - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانه دو مرد بقدر بزرگ و بغایت دراز - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنت آن جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقدر دراز آوردند - هر دو بزرگ سیاه بودند - قد های هر دو اینچنین دراز بود هر که از آن میان زمانه ما قد دراز داشت آنکس تا کمرگاهای ایشان می رسید - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را مذسکه میگفتند - بحکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چندگاه در شهر داشتند - تا خلایق نظر بفکر کنند - و صنع آلهی و قدرت حضرت نامتناهی به بینند - مع هذا چون ایشان در راه می رفتند گوئی مناره ایست که جذبیده می آید - افسانه دو عورت<sup>(۳)</sup> بارش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت با ریش آوردند - و آن هر دو عورت بقدر میانه بودند - و هر دو کافر می نمودند - هم پستان داشتند و هم ریش - و هر دو بزرگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هر دو نفر شوهران داشتند - و هر دو را از زمین هذروستان آورده بودند

( ۲ ) نظرت بکرت \* ( ۳ ) دو عورت با ریش بعد مناده بودند \*

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکی از عجایبات است \*

\* ابیات \*

نمی دانی که از بهر چه تقدیر \* ترا بر لوح هستی کرد تصویر  
 ز بهر آنکه در خدمت شتابی \* بیک لحظه سراز خدمت نتابی  
 اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت آله جل  
 جلاله گوسپند<sup>(۲)</sup> با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این  
 مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را  
 دو دست بود و یک پای - و بجای پای دوم بقیاس بستان ماده گاو  
 یک پستان شکل دیده میشد - و آن گوسپند این چنین بود که  
 با سه پا درین راه بمراد خود میدوانست رفت - علف و آب  
 بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه  
 بسته بودند - بلکه در میان کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلایق  
 به بینند - و تماشای قدرت حق جلاله کنند - افسانه زاغ سیاه بانول  
 و پایهای لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغی<sup>(۵)</sup> سیاه را  
 آوردند - که تمام وجود او سیاه بود مگر نول و پایها لعل داشت  
 این چنین زاغ اعجوبه جهان و نادره دوران باشد - زیراچه زاغان زمانه  
 ما تمام سیاه اند بر طریقه دودرنگ - و نولها و پایهای ایشان نیز سیاه<sup>(۷)</sup>

(۲) گوسپند با سه پا آوردند - این مورخ \* (۳) در راه خود میتواند

رفت \* (۴) درون \* (۵) سیاه \* (۶) سیاه و کشن \* (۷) ن

میباشد - اما آن زاغ با نول و پایهای لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش  
 دربار شهنشاہ داشته بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانۀ  
 طوطی سپید با نول و پایهای سیاه و شرح سر ماهی دریا - معینا چون  
 در عهد سلطان فیروزشاه طوطی سپید آوردند حضرت شاه فرمان  
 فرمود تا این طوطی را در کوشک نزل بدانند - تا خلایق<sup>(۳)</sup> نظاره کنند  
 و صلح آلهی<sup>(۴)</sup> به بینند - و عبرت گیرند - ایضا یک سر ماهی دریا آوردند  
 و پیش دربار داشتند - آن سر ماهی بغایت بزرگ بود - در بزرگی  
 بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آری  
 عجب اسرارے - از افسانههای مار و داستانهای ماهی در بزرگی  
 و درازی هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهی نیز چندگاه پیش  
 دربار بود - افسانۀ گاو با پنج پای - در عهد دولت آن شاه جهان و  
 شهنشاہ زمین و زمان فیروزشاه سلطان<sup>(۵)</sup> انار الله برهانه یک گاو را  
 آوردند که آن گاو پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو  
 برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پای پنجم  
 از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای پنجم که از گردن بیرون آمده  
 بود تا شانہ آریزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتی بدان پای پنجم

---

(۲) نوک \* (۳) و خلایق \* (۴) وضع \* (۵) السلطان \* (۶)

آن گاو پنج پا داشت و پای پنجمی از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای  
 پنجم که از گردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقت هیأت دستهای

گاران مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانہ آریزان بود \*

کردن نمی توانست - آن پای طریقه انگشت ششم که بر دست  
آدمی باشد همچنان می نمود - چندگاه پیش دربار بسته بودند \*

\* مثنوی \*

ششم انگشت بهر رنج باشد \* نه از روی زیب بجز رنج<sup>(۲)</sup> باشد  
افسانه گاو که سم او بطریقه سم اسپ غیر چاک بود - این مورخ آنرا  
دیده بود - سمهای دو دست او طریقه سم اسپ - و سمای دو پای  
او طریقه سمای گاو با چاک - و آن گاو برنک سپید مینمود  
آرے زه عجائبسات قدرت حضرت آله جل جلاله و عم نواله<sup>(۳)</sup> \*

\* بیت \*

اگر پای پیلست و گر پر مور \* بهریک نو دادی ضعیفی و زور

ایدون و همیدون آغاز کرده شود بیان عظمت

بعضی خاندان درگاه و بعضی ملوک بارگاه

حضرت فیروزشاه بمتابعت مؤرخان

تواریخ هریک پادشاه

مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقل ست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السیف و القلم<sup>(۴)</sup>

برگزیده حضرت سبحان جل جلاله و برکشیده خسرو جهان خان

اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانیان

یاد که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوی محقق بروایت مصدق باز نمود - که در ایام خالیه<sup>(۲)</sup> و قرون ماضیه پادشاهی با جاه صاحب دستگهی مالک تختگاهی از پادشاهان خراسان در عهد دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازی در ولایت بے نهایت زمین ملتان و دیپالپور ناخت - و برای نهب و تاراج کوشش بیش<sup>(۳)</sup> گماشت - آن پادشاه زنی صاحب جمال داشت که بے او یکزمان قرار نداشت - اتفاقاً آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیپالپور رسید بتقدیر<sup>(۴)</sup> الله تعالی آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن پادشاه برای شبخون افتاد - و طهبوب قتال<sup>(۵)</sup> چون قتال کشاد - و در میان لشکر هزیمت افتاد - هر یکی رخ بسمتے نهاد - در عین دویدن و پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر یکی<sup>(۶)</sup> روی بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهار جانب بطریقہ تجسس و تفحص<sup>(۷)</sup> دوید - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را دید بغایت پسندید - و بجای پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

( ۲ ) سابقه \* ( ۳ ) گوش کوشش بیش \* ( ۴ ) بتقدیر الله تبارک

و تعالی ( ۵ ) چون قتال \* ( ۶ ) هر همه \* ( ۷ ) دید \*



بزرگ شد - در جلالت و شجاعت آینه خاست - و در دلآوری و  
گندآوری اعجزیه دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و  
صفدریها نشانه دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات  
قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف  
بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان محمد  
از تاتارملک به سببی دل گران کون - از زبان خود الفاظ عطف  
برآورد - تاتارملک را در محلی جدا گردانید - تاتارملک<sup>(۲)</sup> چون دران  
مقام رفت چند بیتنی از احوال خود برای سلطان محمد نبشت  
ابیات مذکور درین سطور برین جمله است \* \* \* غزل \*  
وہ نہ انم از کجا رنجیده \* بے سبب از دوستان بیدریدہ  
بانگ نہی خوش میزند جانان من \* نالہ بیچارگان نشنیده<sup>(۳)</sup>  
در تو باری هرگز این عادت نبود \* از طریق خود مگر گردیده  
گر گناهی کرده ام ما را ببخش \* زانکہ تو چندین گنہ بخشیده  
از تار خسنتہ باللہ العظیم \* نیست جرمی بے سبب رنجیده  
المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر  
زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید - و مراحم فراوان و عواطف  
بے پایان در باب او مبذول گردانید - معہذا تاتارملک اهل صفا را  
در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستندی تاتارخان خطاب شد

( ۲ ) کودند \* ( ۳ ) درین سطور برین جمله است ابیات این ست \*

( ۴ ) بخشوش \* ( ۵ ) بیارند \*

چتر قطیفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالایی چتر تاتارخان بجای همای  
 زرین طاووس<sup>(۲)</sup> زرین داشت - و این طاووس زرین مخصوص بالایی چتر  
 سلاطین میباشد - زه عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت  
 فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادی و در محل بارجا نشسته  
 جانب راستای سلطان فیروز که آن دائم محل وزراست تاتارخان  
 می نشست - و جانب چپای سلطان فیروز خانجهان مقبول  
 می نشست - اگر چه خانجهان وزیر لے نظیر بود در محل بارجا  
 متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشسته  
 چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام  
 بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا  
 نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان درلتخواه اعتماد کلی بود  
 در امور ملکی بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت  
 با تاتارخان کردی - و البته حضرت فیروزشاه با ارج جاه بر راه  
 تاتارخان نیکخواه کارهای مملکت و کردارهای سلطنت بپرداخت  
 رسانیدی - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه  
 حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله  
 تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگی آراست - تاتارخان  
 بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانه کعبه رفت - و  
 حج گزارده بارگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

اهل عظام علمای کرام و مشائخ خوش نام<sup>(۲)</sup> می بودند - تفسیر تاتارخانی که در جهان مشهورست آن تفسیر جمع کرده تاتارخان بود - چنین گویند راریان روایات و حکایان حکایات که تاتارخان خواست که تفسیری مفصل مرتب کند - تمام تفاسیر را جمع کنانیده<sup>(۳)</sup> جماعه علما را حاضر گردانیده - در هر آیتی و کلمه آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جمیع اختلاف در تفسیر خویش نوشته بود<sup>(۴)</sup> - برای تالیف تفسیر بدل و جان در نشست - و در هر یک اختلاف حواله بدان صاحب تفسیر کرده - گوئی جمله تفاسیر در یک تفسیر جمع گردانیده - چون آن تفسیر مرتب گشته تاتارخان آن تفسیر را تفسیر تاتارخانی نام داشته - و همچنین خان اعظم طالب دین یک فتاویٰ راست کنانیده<sup>(۵)</sup> - و آن برین نوع بود که جمله نسخ فتاویٰ شهر دهلی بر خویش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر یک مفتی ست در فتاویٰ خود نوشته - و آنرا فتاویٰ تاتارخانی نام داشته - و اختلاف هر یک مفتی حواله بصاحب آن فتاویٰ کرده - اینچنین فتاویٰ موازنه سی جلد مرتب شده - آری احسن کرداری - تاتارخان در علم شریعت علو بسیار داشت<sup>(۶)</sup> - بقوت شریعت در درگاه طریقت بحقیقت آراست - برای ادراک نکات کمال این هر سه مقامات کوشش بیش

(۲) خوش کلام \* (۳) فحول علما \* (۴) بودند \* (۵) و آن

چه نوع بود جمله نسخ \* (۶) یافت \*

گماشت - از نهایت طلب فراران و جدبے پابان تاتارخان پامی بر  
 فردبایان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالیٰ جل جلاله بقدرت  
 اعلیٰ ابواب شوق در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد \*

\* بیت \*

\* گفتمی که تاتارخان دیرینه غلام تست \*

\* اغماز چنان کردی گوئی که نمیدانی \*

سبحان الله دیر باز ست که نیک بختی این مصراع گفته و در

احسن سفته \* مصراع \*

\* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل \*

نیکبختی دیگر مناسب این حال بینی نوشته \* بیت \*

\* هر که سخن را بسخن ضم کند \*

\* قطره از خون جگر کم کند \*

القصة در دل خان اعظم و خاتان معظم عالم دین حاجی و غازی

تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور

در لشکر منصور روان شدی ( البته رسم خانان و ملوک ست که

چندگان کنیزک از جنس بکستری برابر خود روان کنند ) تاتارخان

کنیزگان خود را اسپ سوار نبردی - گردونها راست کنانیده بود

که آنرا بزبان هندی بهرکر گویند - خان مذکور برای ستر آنرا

(۲) شرف \* (۳) آخر \* (۴) فی القصة \* (۵) خان معظم \*

(۶) تسری \* (۷) بهره \*

تخت پوش کفایت بود - و مانند<sup>(۲)</sup> حجره ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زه احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه افعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هواخواه بحضرت آله پیوست \* بیت \*

\* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست \*

\* کمر خدمت سلطان به بند و صوفی باش \*

### مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسروجهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را همه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کتو میگفتند - اصل<sup>(۴)</sup> او از تلنگ بود - میان طائفه خویش از همه اعلیٰ مینمود - در عالم جاهلیت به رای تلنگ

( ۲ ) و مانند حجره ساخته رای بهترپرداخته کنیزگان را درون آن گردونها تخت پوش می نشاندهند و درهای آن گردونها قفل میکردند تا نظر نامحرم بر ایشان نیافتد \* ( ۳ ) کتوز - کتو \* ( ۴ ) اهل او - اصلا آن \* ( ۵ ) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و پیشمارداشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مذاقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون رای تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برادر خود جادب شهردهلی روان کرد در اثنای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست \*

اختصاص بی‌شمار و بسیار داشت - چون رای تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلی روان کرد در انذای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمه طیبه طاهره<sup>(۲)</sup> از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسرات یدهبن السیئات - بدرستی و راستی نیکی برنده بدی ست \*  
\* بیت \*

\* حاصل دنیا چو یکی ساعت است \*

\* طاعتی کن کز همه نه طاعتی است \*

معهدا چون خانجهان اهل صفا شرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد او را مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت و رازت شهر دهلی داد - و انواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردی و امضای خود نبشته دران امضا همچنین باز دیدی که ( مقبول ندۀ محمد تغلق ) معهدا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما عقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه<sup>(۳)</sup> تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتدای حال و آغار مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

نائب وزیر شد - و دران ایام خواجہ جهان اہل لکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجہاں نائب وزیر قابض و ضابط<sup>(۲)</sup> خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاع و معاملات را چندان خوف از خواجہ جهان نبود - ار قوام الملک بغایت بے نہایت میترسیدند - چون خواجہ جهان خواستی کہ صاحب اقطاع را تہدید کند بر قوام الملک سپردی<sup>(۳)</sup> - قوام الملک بران اشخاص<sup>(۴)</sup> بمعاملت بے قیاس سختی بسیار کردی - همچنین چون خواجہ جهان طالب دین ار دیوان خاستی قوام الملک دیوان داری کردی بر مقطعان بستختی بر آمدی - مالہای فراوان و اسبابہای بے پایان در خزائن سلطان جمع کنایدی - خواجہ جهانرا نام بیش نبودی کارہای دیوان وزارت و علمہای آن ار آثار مہارت قوام الملک صاحب فراست بپرداخت رسانیدی - خانجہاں ہم در عہد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاہی و طور مکنت شہنشاہی سلطان فیورشاہ بکرم حضرت آلہ رسید خواجہ جهان با آن عقل و کیاست<sup>(۵)</sup> بے پایان رخ از خسروچہاں گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاہی اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچہ بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینہ سال اعنی شمس سراج عفیف درین تاریخ<sup>(۶)</sup> سلاطین شریف

( ۲ ) ضابط ضابطہ خواست \* ( ۳ ) مرستادی \* ( ۴ ) و آن باشخاص

معاملت بے قیاس \* ( ۵ ) کفایت - کنایت \* ( ۶ ) قوارینخ \*

در صدر این شرح نموده - معیناً خواجۀ جهان اهل صفا و قوام الملک مستثنی شد دهلی بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گند آوران از آثار قوت بی پایان و دلیری فراوان در روز روشی از درون شهر دهلی بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلی دست داد - ایدرون چیزهایی که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روی نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید \* افسانه نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستی و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردی - اموال باقی حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدی - هرروز روزنامهٔ خُرانه پیش او گذشتی - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردی - که بی قیاس مال روزیفته در خزانه میرسد - اگر روزی مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکی واصل شدی دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگزاران تفتی بر تفتی کردی - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردی - و درین محل فرمودی - قوام مملکت (۳) و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

( ۲ ن ) در صدر مشرح و موضح باز دیده \* ( ۳ ن ) قوام الملک

مدار مملکت و سلطنت از مال است \*



یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روی بنقصانی  
آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینه اموال  
جهانداران دوربین بسببی تہی گشت قوام آن مملکت و آرام آن  
سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز  
دنبال جمع کردن اموال مشغول بودی - چنانچہ مناسب این حال  
خواجہ نظامی خوش خصال علیہ الرحمۃ و الغفران می فرماید \*

## \* بیت \*

\* سکندر بدستوری رهنمون \*

\* زمقدونیہ برد رایث برون \*

افسانہ سوارچی خانجہان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آلہ  
و حمایت اللہ در مهم و یا برای شکار از شہر دہلی سوارچی کردے  
خانجہان وزیر ممالک را در شہر بجای نائب غیبت گذاشتی - دستور  
مذکور چون نائبان مشہور بعد از دوم<sup>(۲)</sup> سیوم روز در جوار شہر دہلی  
سوارچی کردی - زعب خود بخلق نمودی - زہی سوارچی وزیر - حشم  
بیشمار پیلان دنبال بسیار پبادگان کہ ہمہ بندگان او بودند بی حد و  
بی عد - جملہ پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازی  
و دریائی و ترکیان ہیکل بیش بہا سوار - و ہر ہمہ را بند سپید در کمر  
و کلاہ بیش بہا بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شہر دہلی  
آمدی - خلق را آرام بودی - و نظام مقام روی نمودی - بلکہ خدمت

والدین این مورخ برین مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفوس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بار که بعد از دو سال و سه سال در شهر آمدی<sup>(۲)</sup> چند روز معدود در شهر ماندی باز بطرفی سواری کردی - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جمله مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتی - زیراچه بر خانجهان سپاه بسیار و حشم او بیشمار - پسران و دامادان و نواسگان بی پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر هواخواه و دولت خواجه<sup>(۳)</sup> چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عذف بر مخالفان بر آورد - هر یک سوری که دعوی سرکشی میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواری مهمها بکلی<sup>(۴)</sup> بازماند - اگر سواری کردی هم در جوار گشتی - چنانچه عزیزی بنوشت \*

\* ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم \*

\* ایشان چو نساوند بسوزیم وطن را \*

آسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند زیراچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - برای جمع کردن حرم

(۲) ن) ماندی باز بطرفی سواری کردی \* (۳) حشم داخل او بیشمار \*

(۴) ن) وزیر سیرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد

خانجهان حضرت سلطان چند سال ۸۰ \* (۵) ن) نکند \* (۶) ن) ماند \*

گوشش پیشتر گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال<sup>(۲)</sup> در حرم خود جمع  
کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزگت از زمین روم  
و چین در حرم خود داشت - هر یک نفی خود را به پیرایه‌های مرصع  
و سکل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر  
اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ترک  
بسیار شد - چون از احوال این حال و قییل این مقال بگوش خسرو  
خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری  
که در خانه خانجهان تولد شود بمجرد تولد شدن مبلغ یارده هزار تنگه<sup>(۳)</sup>  
نان کفند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختری که از آن خانجهان کار  
خیر شود مبلغ پانزده هزار تنگه نان آن داماد کفند - و کمربند  
سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند  
تا عظمت خانجهان بجائی رسید و مرتبه او بمرتبه کشید که بارها<sup>(۴)</sup>  
حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودی - بادشاه دهلی اعظم همایون  
خانجهان ست \*

- \* دادست زمام<sup>(۵)</sup> ملک او را \*
- \* بسپرده تمام ملک او را \*

افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمره  
کارکنان و فرقه عاملان از وجود کسی از آثار طمع بسی جنایتی بوسبیل

(۲) با جمال کمال \* (۳) شد \* (۴) بارها درین کوداها حضرت

فیروزشاه (۵) زمام \*

خیانتی می‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک  
 رفعت میبردند - خانجهان که اعقل جهان بود<sup>(۲)</sup> در قضایای ملکی  
 ومالی ابواب جد میکشود - و بهندسه<sup>(۳)</sup> تهذیب کفایت و زمزمه<sup>(۴)</sup> درایت  
 از پیش تخت باز خریدی - و غضب شاه فیروز نشاندهی - راویان صادق  
 بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و آثار اسرار  
 دیشمار سفته - مانا که در فراشخانه<sup>(۵)</sup> آن خسرو خسروان و سرور سوزوران  
 حضرت فیروزشاه سلطان یک عدد موزه زرین مرصع و مکمل با جواهر<sup>(۶)</sup>  
 متین تسلیم عهده داران کارخانه<sup>(۷)</sup> مذکور بود که بهای آن موزه مرصع  
 و مکمل هشتاد هزار تدمه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر  
 عمل کارکنی بیش جمع شدند - آن موزه را در میان بادگار لکهوتی  
 ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه  
 حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمزمه<sup>(۸)</sup> عمال که فرقه<sup>(۹)</sup> اغفال اند  
 باز نمودند که موزه مذکور بوابر یادگار مشهور در لکهوتی روان کردند  
 سلطان فیروزشاه ( که پادشاهی با درایت و کفایت بود ) در دل خود  
 ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده اند - عذر  
 ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروی  
 چون خسروان کند<sup>(۱۰)</sup> - درین محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

\* (۲) ن) بودی \* (۳) ن) بهندسه گفت کفایت \* (۴) ن) السلطان

\* (۵) ن) عهده داران کارخانه مذکور بود \* (۶) ن) اغفال

\* (۷) ن) رواند

مکالمت ناظر - چون عتف شاه<sup>(۲)</sup> دید در دل اندیشید که این زمان<sup>(۳)</sup> حضرت شاه و شهنشاه زمینی و زمان این کارکنان را هفت روز خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال و استقبال بیش حضرت خسرو خوب<sup>(۴)</sup> مقال ایستاده شد - و آستینهای آن عهده داران بعتف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تغذی تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال اهل اغفال گفته - که ای خون گرفتگان شما را از جان خلاص<sup>(۵)</sup> دهانیدم بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنگه در خزانه میباید رسانید - چون روز دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان گردانید که کارکنان آن موزه را چه کردند - دستور<sup>(۷)</sup> مذکور گفت که بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنگه در خزانه شهنشاه رسید اگرچه موزه یادگار در لکهنوتی رفت یا نرفت - زهی عقل کامل خانجهان و خبی درایت حضرت شهنشاه دوران \*  
\* ابیات \*

- \* با شاه چنان بگشته یکی \*
- \* کاندل دل شان نماند شکی \*
- \* میگرد بخلق زندگانی \*
- \* دستور شده بکاردانی \*

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان - نقل است

(۲) شهنشاه \* (۳) که فرمان حضرت شاه \* (۴) جمال \* (۵) ن

گردانیم \* (۶) آن کارکنان \* (۷) دستور مذکور به دستور گفت \*

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سوارچی مهم تهنه بازگشت برای عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولگی آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاہ نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بی نظیر<sup>(۲)</sup> در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهای دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند می نشست - و مکاسبه اعمال عمال میگرفت - و در هر شب<sup>(۳)</sup> در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلی و جزوی بحضرت شهنشاہ میگذرانید - چون حضرت شاه را هواخواهی خانجهان محقق گشت در خاطر حضرت شهنشاہ گذشت که خانجهان را از مرتبه وزارت مرتبه بلند عطا کند - یکرز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروزآباد بر خانجهان فرستاد - یکی ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدسته بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما صحبت از بطانه چون مخلصان<sup>(۴)</sup> یگانه افتاده است ما میخواهیم مرتبه تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲) لا نظیر \* (۳) ن) پیش میگرف \* (۴) ن) و در هر شبانه \* (۵) ن)

هواخواهی خانجهان محقق گشت که کلی و جزوی بحضرت شهنشاہ

میگذرانید در خاطر حضرت گذشت \* (۶) ن) مخلصان یگانه افتاده تخت

در وقت بارجای من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخان بده \*

تو نهايچۀ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارچايي من  
 نزديک تخت بنشين - و مسند از جهت خود بظفر خان بده  
 زيراچه مرتبۀ نهايچۀ زردوزي متصل تخت از مرتبۀ مسند زيادت  
 و برترست - چون اين هر دو نفر يعني ملک ماهن و ملک  
 سيد الحجاب در فيروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات  
 حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه  
 شنیده بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز  
 مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت  
 شهریار بدین بهانه ميخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت  
 معزول گرداند<sup>(۲)</sup> - و در ديوان وزارت ظفرحان را بنشانند - درين محل  
 دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطيعان سفت - که  
 مسند هم عطايي خداوند عالم ست - و نهايچۀ زردوزي نيز عطايي آن  
 حضرت ست - اما آن روزيکه من بندۀ درگاه و کمينۀ اين بارگاه  
 در حد سرستي بحضرت شاه پايبوس کردم آن روز خداوند عالم  
 بقم توقيح مسند وزارت بنام بندۀ خود نپشته - بلکه بران نه بسندۀ<sup>(۳)</sup>  
 قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت  
 از تو و از فرزندان تو بيرون نيام - و اين توقيح<sup>(۴)</sup> بر بندۀ درگاه  
 موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقيح بر دست ملک ماهن  
 داد - و ارريان خود اين لفظ کشاد - که شما را التماس ميپايد کرد

(۲) کند \* (۳) بسند نه قسم هم \* (۴) و آن \*

که حضرت شاه و مکنک شهنشاه که نوشته خود را چنانچه بجملمند<sup>۱</sup> مبارک خویش در کتابت آورده همچنان<sup>۲</sup> این نوشته خود را بدست مبارک خویش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید احجاب بحضرت شهنشاه اهل مئاب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور باز نمودند درس محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله باز نمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما میخواستیم<sup>(۳)</sup> که مرتبه خانجهان زیادت کرد - و در رتبه بالاتر شود چون او را خوش نمی آید هم در مسند خود بشینند - روز دیگر چون خانجهان برای گذرانیدن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با ارج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبه شما زیادت کرد - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجسته نهفته برآورد - که من مرتبه زیادت و پایه رتبت بے نهایت نمی خواهم - من بنده درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچه زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه



خانجهان بنده درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بنده بر مسند خویش در چوکهندي پيس دربار حضرت جهاندار بنشينم دران محل جمله خلائق دهلي برآه ديدن بيابند - چه گویند که خانجهان بر مسند نشسته است - برين وجوه من بنده مرتبه مسند ميخواهم - و نهالچه<sup>(۲)</sup> زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن سلطان فيروز تبسم کرد \*

\* بيت \*

\* من نفروشم گلیم من نفروشم \*

\* کر بفروشم برهنه ماند دوشم \*

افسانه مغرولی عین الملک - منقولست عین الملک را عین ماهرو گفتندی<sup>(۳)</sup> - حضرت فيروزشاه بر آئین قوانین تختگاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار ملكي بيش در آغاز جلوس اشرف ممالک و ديوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهاي مملکت و عملهاي سلطنت<sup>(۴)</sup> بهبوداخت رساند - و عین الملک مردی دانشمند کامل و فاضل در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشم - بلکه در کمالیت عقل و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمش سراج عقیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران ایام که در عهد سلطان محمد بن تغلق شاه<sup>(۵)</sup> از ذات برادران عین الملک

( ۲ ) و نهالچه زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند \* ( ۳ ) نفروشم

سزکله من نفروشم \* ( ۴ ) گفتند \* ( ۵ ) ممالک \* ( ۶ ) سلطان محمد

فعلي ناشايسته و عملي نا بایسته در وجود موجود شد بدین سبب سلطان محمد عین الملک را از سبب مصلحت ملکی تهدید معنوی کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بارعام چون خسروان عظام داده - و یک زیلوجه متصل تخت سلطان محمد انداخته - و در آن روز سلطان محمد جمله قضات و علمای احسن صفات و مشائخ بابرکات و زمرة خانان مستحسن ذات و فرقه ملوک اهل درجات و معارف خوش حکایات و جمیع خلایق از خواص و عوام هر یک جهات طریقه محضر طلبید - اعوان درگاه و انصار بارگاه در زمان واحد جمع گردانید - چون اشخاص مذکور و اصحاب مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمین عبودیت بجهت سودند - هر یکی در محل و مرتبه خویش از آثار رعب پیش بایستادند - درین محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه اشخاص (۵) اهل اختصاص را پیش بیارند - چون ایشان هر همه پیشتر شدند سلطان محمد رخ بدیشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالی میکنیم اگر نزد مردی گوهری بیش بها و جوهر قیمتی باشد و آن گوهر از آن مرد گم شود بعد چندگاه بتقدیر حضرت آله ناگاه آن مرد آن گوهر را در میان نجاست بیاید بستاند یا نه - درین محل این همه اشخاص اکمل از جمله استاندۀ مملکت و ارکان سلطنت

( ۲ ) نر عین الملک \* ( ۳ ) نر و آن روز \* ( ۴ ) نر اعوانان \* ( ۵ ) نر

که این هر همه اشخاص \* ( ۶ ) نر مردی \*

باز نمودند - ابواب راز باز گشودند که میباید ستد - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهی داد - و اشارت بسوی عین‌الملک کرد - و این لفظ از زبان برآورد که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین‌الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتی نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کرده<sup>(۱)</sup> اوست - یکی ازان ترسل عین‌الملکی ست که در جهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصة بطولها و عز قبولها باز آمد شود بر سر سخن<sup>(۲)</sup> - چون عین‌الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالملک دهلی یافت در درگاه وظائف اشراف آراست برای نفاذ امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان وزارت<sup>(۳)</sup> بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با خانجهان وزیر زمان<sup>(۴)</sup> زمان گفتگو بودی - هر یکی میان خویش از تاثیر مرئی بے مر بیش الفاظ کنایت باز نمودی - از غایت گفتار بسیار

( ۲ ) سخن خوش \* ( ۳ ) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای

اشراف پیش گرفت برای محاسبه<sup>۴</sup> مقطعان در نشست اما بنقدیر \* ( ۴ ) ن

و نقار بی شمار هر دو بزرگوار در در سراے نشسته مکالمت بسیار و معاندت بی شمار و مجادلت بے هنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هر یکی از حدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین الملک گفت - و جوهر گوهر وظیفه اشرف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفه تحقیق خرج مخصوص وظیفه مستوفی ست درین محل عین الملک اکل گفت که مستوفی را با کاغذ جمع مفصل چه نسبت - معهدا هر دو بزرگ مستثنی بحکم کفان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف عمل مشرف و مستوفی پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروز شاه فرمود که مقطعان اقطاع و کارکنان معاملات را بر راه کنند تا در دیوان اشرف جمع مفصل دهند - و خرج منتخب - و در دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آری بوالعجب کاری و اسراری ازان روز باز که از زبان بے زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان سند ماند - و اگر نه پیش ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هر سه دروین زمره کارکنان

---

(۲) عین الملک را \* (۳) و جمع منتخب \* (۴) بهمان بسته ماند

همان پسند ماند \*

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف می‌رسانیدند - الغرض<sup>(۲)</sup> کار مگلمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائی کشید و بمرتبۀ رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روی عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتی - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روی خانجهان بیرون دادی - هیچ‌پرده نگاه نداشتی - درین محل رلویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته - رگوهو صدق بصدق سفته - وقتی حضرت فیروزشاه چون تاجداران اهل گاه برای سوارچی شکار از شهر دهلی بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضل برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزله نزل کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سرائچه‌های خانجهان آمد - و دران<sup>(۳)</sup> محل عین‌الملک از اسپ فرود آمد - و درون سرائچه‌های خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - نا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک توافع نماید همدرین میان شخصه از نزدیکان<sup>(۴)</sup> عین‌الملک بر ملک مذکور گفت - که این سرائچه‌های خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کسان خود قفت شد - و گفت که ای غیبانگان چون من پیش در سرائچه‌های وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نگفتی - پس عین‌الملک از درون سرائچه‌های خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲) فی الغرض \* (۳) درین \* (۴) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت \*

در در سرای بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سرای سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقالات آمدن و بازگشتن عین‌الملک بتمام پیش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز عین‌الملک را طلبید - و به تبسم خندید - و بر زبان مبارک راند - که خواجه عین‌الدین در آمدن درون سرایچهایی خانجهان سبب چه بود - و بعیر ملاقات بازگشتن سبب چه - باری ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامی از اسرار ملکی برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سرای می‌آمدم - چون میان دائره وزیر و دائره پادشاه هیچ فرقی نیست که سرایچه لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر - و دهلیز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر و پیلان هم پیش در پادشاه و هم پیش در وزیر - چون من بنده در هیچ چیز فرقی نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سرایچهایی خاص ست - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - معهدا چون عین‌الملک پر هوا اینچنین کلمات پیش حضرت شهنشاه علیا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکی منقلب سفت درین محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درین مملکت گذشته - من بنده بسوی خانه کعبه خواهم رفت - زیراچه تا غایت روز میان ما گفتارها

و کردارهای مالی بود - بهر نوع که هست می آسود - این زمان  
 عین‌الملک فغان من بنده درگاه را با حضرت شهنشاہ در انداخت  
 از لوح<sup>(۲)</sup> این موج حکم سلامتی جان برخاست - این زمان  
 من بنده را زاد و راحله خانه کعبه برمیباید داشت - بشنیدن  
 این کلام و استماع این پیام حضرت شهنشاہ عظام از محل خواسته  
 در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فریقین چون متاملان  
 نشسته \* الغرض<sup>(۳)</sup> میان هر دو فریق کار گفتار از حد گذشت که شرح<sup>(۴)</sup>  
 آن نتوانست کرد - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله چون میان  
 وزیر بی نظیر و مشرف پرتدبیر<sup>(۵)</sup> چندگانه برین نوع گذشت یکروز هر دو  
 نفر در دیوان نشسته بودند - هر دو با یکدیگر مرای می نمودند  
 همدرین میان ناگاہ وزیر بروی مشرف گفت که ای حرام خوار  
 بد کردار - عین‌الملک نیز بروی وزیر جواب قبیح بصریح داده ابواب  
 بی حرمتی کشاده - دران وقت حضرت شهنشاہ با مکنت در محل  
 خلوت بود - دران محل رعنائی می نمود - دستور مشهور همدران محل  
 بر شهنشاہ رفت - حضرت فیروزشاہ دستور هواخواه را بغایت پریشان  
 خاطر دید از زبان مبارک بالهام حضرت الله تبارک و تعالی این لفظ  
 کشید - که خانجهان خیر هست - یعنی بدین وقت در غیر محل  
 رسیدی - بشنیدن این کلام دستور نیکنام علی الفور آغاز کرد - که این

( ۲ ) موج \* ( ۳ ) فی الغرض \* ( ۴ ) شرح آن نتوان بپوش \*

( ۵ ) بی تدبیر \*

عین‌الملک حرام خوار در دیوان نشسته بر روی بنده خدایند عالم  
 الفاظ بی‌طریق گفته - چون حضرت شهریار و مکننت جهاندار بنده  
 خود را برگزیده و برکشیده بمنصب وزارت رسانیده در مسند<sup>(۳)</sup> اعتبار  
 بمقام وزارت نشانیده اگر دران محل کسی از تاثیر حسد بسی  
 اهانت کند بنده را چه وقار ماند - چون وقار از برکشیدگان  
 حضرت شهریار بیرون میان خلق اعتبار نماند - بمرحمت فرمان شود  
 که مسند بعین‌الملک دهند - چون حضرت فیروزشاه افواه دستور  
 شنید سر سرور خود را در گریبان تأمل کشید - و بر زبان مبارک  
 گذرانید - و بگوش دستور رسانید - و گفت خانجهان دیوان وزارت  
 بتو داده‌ام - اصحاب مناصب دیوان وزارت در تبع تو اند - هر کرا<sup>(۴)</sup>  
 تو بداری او مستقیم - و هر کرا تو دور کنی او معزول - اگر  
 عین‌الملک بنظر اهانت می‌بیند او را از اشراف دور کن - اشراف  
 ممالک بغیری بده - درین محل خانجهان از سلطان کسوت<sup>(۵)</sup> خاص  
 یافت - با خوشی ظاهر و خرمی باطن بسوی خانه شتانت  
 چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بی‌پایان بملکن بازگشت  
 مفرح الحال و فارغ البال نشست - و شحنة دیوان وزارت را  
 بر عین‌الملک فرستاد - و گلدسته فرمان بدستش داد - که بر او

(۲) الفاظ بی‌طریق گفته مهری نا حفاظی سفته • (۳) در مسند نشانه

و مسند مقام وزراء است اگر دران محل • (۴) هر کرا تو دور کنی او را

معزول کن اشراف ممالک بغیری بده • (۵) بارانی کسوت خاص •



عین‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدی  
 آری عجب کاری و احسن کرداری - این همه دادنی چیست  
 عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها  
 هر بار که حضرت شاه از سواری شکار مراجعت کردی و عغان  
 سمند دولت بسوی شهر گردانیدی چون اول اول خانجهان  
 در پای سلطان افنادی حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب  
 فرود آمدی - و خانجهان را کنار گرفتی - و پرسش فراوان کردی  
 تا آنکه خانجهان مقبول در حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه  
 غیریت نبود<sup>(۲)</sup> - المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک  
 را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند  
 عین‌الملک سه روز در در سرای نیامد - بعد از سیوم روز پیش  
 حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت  
 شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ  
 از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که  
 در مخالفتها اقالیمها خراب شود - خلایق آن مکن از پیر نا جوان<sup>(۳)</sup>  
 در کوی نا امیدي دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله  
 میان تو و خانجهان مخالفت ست<sup>(۴)</sup> اقطاع ملتان و اقطاعات بهج  
 و سیوستان بر تو مفروض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها  
 و کردارهای آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

(۲) ن) نگنجید \* (۳) ن) دران \* (۴) ن) اقطاعها \*

حضرت شاهنشاه زبان راستی بدرستی کشود - چون من بنده  
 در اقطاع عمل کنم و کارهای آنجا بپرداخت رسانم در دیوان  
 وزارت حساب دادن نتوانم - پیش خدمت خواهم کرد - درین  
 محل حضرت شاهنشاه اکل فرمود خواجه عین الدین اقطاع ملتان  
 از دیوان وزارت خارج گردانیدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل  
 افتد همان مسموع باشد - کتبه شما کانیست - بدین شرط عین الملک  
 اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکایتی عجیب و افسانه  
 غریب ازان عین الملک در سمع این مورخ رسید - که این چنین  
 داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواریخ نویسند  
 چون عین الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد  
 بندگان اخس خواص و اهل اختصاص حضرت فیروزشاه میان  
 خویش از تاثیر فکر بیش بیگ<sup>(۲)</sup> خانه جمع گشتند - و با یکدیگر  
 گفتند که این نیکو نشد - که عین الملک معزول شده - امروز از سبب  
 وزیر او را عزل کردند فردا با دیگری هم از سبب وزیر این حال  
 خواهد شد - ایشان هر همه دل سلطان فیروز را از خانجهان گردانیدند  
 و خواستند تا خانجهان را در پایه اهانت آرند - حضرت فیروزشاه  
 چون خسرو گزکله<sup>(۳)</sup> صاحب جاه پادشاهی با فراست و کیاست  
 و درایت بود - درین محل فرمود - اگر خواجه عین الدین<sup>(۴)</sup> اینجا  
 بودی برای این کار با او مشورت کرده شدی - و عین الملک در اقطاع

(۲) بیگ جایی • (۳) کجکله • (۴) عین الملک •

ملتان روان شده بود - تا بیست و چهار کوره از دهلي رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیاء همانجا بگذارد - مصلحتي بخیرست - زود بیاید بشنود و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و دشتاب گام در دهلي رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بنده مخلص اسرار پنهانی از آثار به دانی گفت - و هر یکی جوهر نصیحت<sup>(۴)</sup> چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت<sup>(۵)</sup> کدام ست - در کار و کردار او اندیشه می‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک باز نموده ابواب ملکی کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات قبیح بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خانجهان وزیری دانا و دستوری مستثنی ست - جنبانیدن او تا چه نوع افتد

( ۲ ن ) تا سماعه بیست و چهار کوره از دهلي \* ( ۳ ن ) اسباب \* ( ۴ ن )

اسرار پنهانی از آثار به دانی به نهای گفت \* ( ۵ ن ) مصلحت گذشت \*

( ۶ ن ) این کلام \* ( ۷ ن ) نماید \*

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهانی را

افلاس روی نماید \* بیت \*

\* بر گردن مرد نیگه خواهی \*

\* شمشیر مکش نهر گناهی \*

معهدنا الفاظ عین الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین الملک دولت خواجه مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین الملک اکمل ناز نمود - و اسباب اسرار ملکی کشود - که این هرگز نبود که از حالت این مقاتل در گوش دستور مسطور<sup>(۲)</sup> نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خوفی و هراسی که در دل وزیرست برود - و با او بیغمی بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پرتدبیر و دستور بی نظیر بیغم شده دنبال کارهای ملکی تواند شد - و اگر نه چون در دل او رمورات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست<sup>(۳)</sup> نهاده کارهای بستن ملکی نتواند کشود - در مرور نام مبدا تمام کارهای مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضی اشخاص که درین قضیه ها بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عمیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسرو جهان گفته تا خاندان جهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

( ۲ ) دستور \* ( ۳ ) نهاد \* ( ۴ ) کشاد \*

آوردند آثار<sup>(۲)</sup> اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریای اندرّه غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصه خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بارگودانید - چون دستور مذکور با خوشی و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی‌دانستم که البته ترا تا من این مقدار محبت ست - من بر غلط<sup>(۳)</sup> بودم که با تو ابواب مرا می‌کشویم - درین محل عین‌الملک گفت و مهره راستی مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور می‌باید کرد که من این رای احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و منازشه همان که بود هست من این همه که گفته ام از برای مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانه خود ببرد عین‌الملک در خانه خانجهان نرفت - آری عجب اسراریست در لوح ملکی نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت \*

\* بیت \*

\* سلطان شنید گفت \*

(۲) آثار اسرار این گفتار برو کشاندند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام

مشرح برو گفته \* (۳) من بد بودم \*

\* دشمن دانا که پی جان بود \*

\* بهتر ازان دوست که نادان بود \*

افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی تعیین شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستی نظام الملک امیر حسین امیر امیران نایب وزیر جانب چپا متصل مسند نشستی - و فرود تر نایب وزیر مشرف ممالک نشستی - و فرود تر مشرف بفرجه برید ممالک نشستی - و جانب راستی وزیر مستوفی نشستی - چنین گفتند<sup>(۲)</sup> راریان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که مقام مستوفی همیشه فرود مشرف ست - اندران ایام که دختر زاده سلطان محمد خوش کلام (که محمد نام او بود و ایشان دو برادر بودند - یکی را محمد میگفتند و دیگری را مودود) در عهد دولت حضرت فیروز شاه شغل استیفا یافت و عزیز الملک خطاب او تعیین شد درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که عزیز الملک دختر زاده خدایگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشیند - و اگر بالایی مشرف خواهم نشاند روش سلاطین با تمکین و قوانین امامان دین خواهد برگشت - سلطان فیروز شاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جمله اصحاب مناصب دیوان وزارت جانب چپای خانجهان نشیند عزیز الملک طرف راستا نشیند - و آن زمان که محل بار حضرت شهریار شدی

مستوفی بالا تر مشرف ایستاده شدی - اما ناظر و وقوف با کل نواب پس پشت نایب وزیر ایستاده میشدند - درین محل روایان اکمل روایت کرده - و برین نمط باز نموده که شغل وقوفی در دستورهایی سلف نیست - چون سلطان جلال الدین خلجی در تختگاه دارالملک دهلی بیادشاهی نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان جلال الدین را قریبی<sup>(۲)</sup> بود که با سلطان جلال الدین ابواب ملکی میکشود - سلطان جلال الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب دیوان وزارت شغلی بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ شغلی نبود - وزیر پر تدبیر باز نمود اگر فرمان شهریار شود یکی را از شغل معزول کند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان جلال الدین فرمود - یکی را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالی برین ست که آن قریب را شغلی میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفی پیدا آورد - اعنی وظیفه ناظر چیست که در جمیع مملکت که عمال<sup>(۳)</sup> سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظری کند - و وقوف در خرجهای ممکت واقف گردد - قریب سلطان جلال الدین شغل وقوفی یافت - برای وظائف آن کار کوشش بیش گماشت - المقصود ازان روز بار وقوف و نایب وقوف میان اصحاب دیوان عالی وزارت تعیین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

شود کتابی جداگانه باید - آری زهی وزیر حضرت جلایی با کیاست فراوان و درایت بے پایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت \*

\* ابیات \*

\* اما چو برای بود تدبیر \*

\* در کار نکرد هیچ تقصیر \*

\* در ملک اساس سخت افکند \*

\* هر فتنه که خاست پست افکند \*

افسانه فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضای او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - در آن شب که خانجهان نقل خواهد کرد در آن روز حضرت شاه فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواری کرده گذارای<sup>(۳)</sup> لب آب چون رفته هشت گروهی منزل کرده - و در آن حال این مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معهدا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین معلوم میشود که این ساعت بعضی ستارگان سعد و بعضی نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲) ن) پدمعمر \* (۳) ن) بلب آب چون رفته \* (۴) ن) همچنین



بر خیرست<sup>(۲)</sup> - چون هران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواری یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور حضرت عفور شکور پیوست \* انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائه بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلی را ماتم پیش آمد - هر یک نئی که در انجمنی بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیراچه<sup>(۳)</sup> خانجهان مقبول وزیر پرتدبیر بود - ترس خدا بسیار و بی شمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستی - همه وقت بمسوی رعیت کوشیدی - ذره ظلم بر کس روا نداشتی - در آسودگی ایشان کوشش بیش گماشتی - اگر مقطعی در ولایت ظلم کرده و مال آوردی خانجهان توفیرات او را نه بسندیده و همه وقت رعایا را پروردی - مدام طائفه کارکنان را در حمایت خود داشتی - از دل و جان پرده پوشی ایشان کردی - و اگر جنایتی بر سبیل خیانتی از وجود صاحب عمل صادر شدی با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بارآوردی - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت آن عامل روشن شده بودی هم بحسن کنایت او را<sup>(۴)</sup>

(۲ ن) برهنههاست - بر چیزهاست \* (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیری

پرتدبیری لافظیری بود \* (۴ ن) جانب \*

از پیش تخت خلاص دهانیدی<sup>(۲)</sup> - در نقل خانجهان مقبول<sup>(۳)</sup>  
 جمله خلائق شهر دهلی و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آری  
 این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت شیخ<sup>(۴)</sup>  
 نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان  
 مشعلت جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت  
 شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد  
 بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ  
 اکمل فرمود - که شما وزیری - شما را همان بهتر که کوشش فراوان  
 وجد بے پایان در کارها و کردارهای حاجتمندان شود - و آب مراد  
 در جری محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار  
 و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود  
 و هم برین جمله باز نمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود  
 خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز  
 خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودی - درین باب کوشش بیش  
 نمودی - اگر رفتی بالایی<sup>(۵)</sup> مسند نشستی و حاجت وضو افتادی  
 فی الحال از مسند خاستی و وضو ساختی - و بار در مسند نشستی  
 بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدی بود - و چون نربالایی پلنگ  
 بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتی متصل پلنگ او طشت

---

(۲) کناییدی \* (۳) مذکور \* (۴) خدمت \* (۵) ن) بالایی

مسند نشسته حاجت وضو افتادی \*

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدی همان  
 زمان از بالای پلنگ فرود آمدی - و بدان طشت و آفتابه وضو کردی  
 باز در خواب شدی - هیچکس را بیدار نکردی - آخر الامر در پایان  
 خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین  
 قدس الله سره عزیز جایی یافت \*  
 \* آیات \*

- \* بود ست بملک خویش با کام \*
- \* ناگاه اجل بداد پیغام \*
- \* کو بود بملک سال خورده \*
- \* پیریش ضعیف و سست کرده \*
- \* آن سر که بملک بود پر باد \*
- \* در پاش بمرض زار افتاد \*
- \* این چرخ برو وفا نکرده \*
- \* در ملک خودش رها نکرده \*

معهدنا چون حضرت شهنشاہ مستثنیٰ ارحال نقل خانجهان اهل صفا  
 خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین در<sup>(۲)</sup>  
 مهمهای بزرگ سواری نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان  
 قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول  
 علیه الرحمة و الغفران که شمه آن در کتابت آمده \*  
 \* بیت \*

\* رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند \*

\* شاهان شهسوار و عروسان مه جبین \* \*

افسانهٔ عظمت خانجهان بن خان جهان \* راریان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده و برین جمله بار نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهایی آنجا کوشش بیش می‌گماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله تراهما در دارالملک دهلی امور سلطنت می‌آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلی فرمان بخانجهان رفت که این پسرک را <sup>(۲)</sup> جوانانسه نام گذد - خانجهان بن خانجهان را که جوانانسه می‌گفتند هم ازینجا بود - المقصود روایان مصدق این نیز گفته و گوهر راستی و درستی سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسه خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمه الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جوانانسه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان <sup>(۳)</sup> خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط

( ۲ ) سلطان \* ( ۳ ) بر خانجهان \* ( ۴ ) جوانانسه \* ( ۵ ) ن

گفتند همین بود \* ( ۶ ) ایام \* ( ۷ ) شرط \*

غرا خیلخانہ خانجہان بر سلطان رفت - حضرت شاہ فیروز بسیار تأسف کرد - و یک یک چیز ار حلالخواری و نیکوخواهی خانجہان مقبول باز نمود - و ابواب مراحم پادشاهی در باب خیلخانہ وزیر کشود و خیلخانہ وزیر را جمال بکمال افزود - جوانان مشہ مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجہان بن خانجہان تعیین کردہ - معہذا این خانجہان نیز مردی دانا و کافی و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجہان آمدی حضرت سلطان فیروز ابن خانجہان را فرزندم کردہ نبشتی - بعد از نقل خانجہان مقبول این خانجہان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکی و قضایای مالی مشیر بود - هر رائی کہ زدی موافق مزاج حضرت شاہ افتادی - البتہ حضرت شہنشاہ بررای دستور هواخواہ کار کردی - چون این خانجہان پیش خسرو جہان بودی حضرت شہنشاہ را رخ بسوی کلام غیرے نبودی - چون حضرت شاہ و مکنت شہنشاہ از سواری بارگشتے و بسوی شہر دارالملک دہلی مراجعت فرمودی آن زمان <sup>(۳)</sup> کہ در حریم شہر رسیدی و خانجہان برای پایبوس رفتی چنانکہ در اول ملاقات با خانجہان مقبول از اسپ فرود آمدی کنار گرفتی همچنان با این خانجہان نیز در اول ملاقات حضرت شہنشاہ با برکات <sup>(۴)</sup> از خنگ دولت فرود آمدی

و کنار گرفتني - و شفقت و مرحمت و تربيت و پرورش فراوان فرمودے - و خانجہان مقبول البتہ خدمتي از مقطعات ميگرفتي و از حال آن پيش تخت علم مي‌داد - و ازان وجہ خدمتي براي گذرانيدن پيش تخت مرتب ميکنانيد - و در کارخانهاي خاص ميرسانيد - و اين خانجہان يک دانگ و درم از مقطعات و اربھيچکسي نحواسنہ<sup>(۲)</sup> - و ہر سال چون دسدوران خوش خصال مبلغ چہار لک تنگہ را خدمتي پيش تخت ميگذرانيد - سلطان فيروزشاہ بالہام حضرت آلہ جل جلالہ جمیع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوہ حوالہ خانجہان بن خانجہان کردہ بود - اما بتقدیر اللہ تبارک و تعالی در آخر عہد سلطان فيروزشاہ بفرمان حضرت آلہ جل جلالہ ( چون ہمچنين قلم رتہ بود و اہل حساد پرياد درميان درآمدند - و در بنياد مملکت و بيخ سلطنت نقبي زدند ) ميان شاعران محمد خان ( کہ بعدہ سلطان محمد شدہ بود ) و ميان خانجہان عداوت بيغایت و غباري بے نہایت انداختند - جوہر گوہر ملڪي را منقلب سفند - بدان سبب جملہ مملکت دارالملك دہلي بحکمت ازلي زير و زبر گشت - خلایق ہر يک مکان از فرقہ پير تا زمرہ جوان ہفت راہ گشتند - کار اضطرار آن مسکينان از گفتار گذشت - شرح اينچنين داستانها و شرح اينچنين افسانها کس نگفت - تا کار

( ۲ ) نمي سند \* ( ۳ ) خوش مقال \* ( ۴ ) عنادي \*

( ۵ ) گشت \*

بجای پیسید و بمرتبگی کشید که در آخر کار و انتهای کوهار خلایق  
 همین دیوار از صغار و کبار به نهب مغلول پیوست - چنانچه بیان آن  
 مخالفت و شرح آن مجادلت ( که میان شاهزاده پرندهبیر و دستور  
 بے نظیر شده ) این مورخ در ذکر سلطان محمد بن فیروز نبشته ست \*

\* بیت \*

\* جهان گرچه نیرنگ سازی نمود \*

\* ندان خسروان بین چه بازی نمود \*

### متدوم هاشتم در بیان عظمت ملک نایب باریک

نقل است که ملک الشرق ملک نایب باریک برادر شهنشاه  
 ابوالبرکات بود - اما از مادری دیگر - و ابراهیم نام داشت - در  
 هواخواهی و دوستداری حضرت شاه کوشش بیش گماشت - و حضرت  
 فیروزشاه برادر دولخواه خود را دوست بسیار داشتی - فرزندان  
 نایب باریک را فرزندان خود پنداشتی - دران ایام خیل او را  
 سپاه میگفتند - و بر همه خیلها بالاتر می نوشتند<sup>(۲)</sup> - حضرت فیروزشاه  
 با آن جاه پسران ملک نایب باریک را خطاب خانی چون مشفقان  
 جانی از تاثیر مهربانی تعیین کرده بود - چنانچه یکی از ایشان  
 خلیخان<sup>(۳)</sup> و دوم نصرت خان و سیوم عمرخان بودند - و همچنین  
 حضرت شهنشاه طالب دینی شش زنجیر پیل چون جوش نیل

( ۲ ن ) می بشسند \* ( ۳ ن ) خلیخان و دوم نصرت خانان و سیوم

ملک نائِب باریک را بوجه بازگیری داده بود - چون ملک نائِب باریک در در سراسر حضرت شاه آمدی<sup>(۲)</sup> پیلان مذکور پیش ملک مشهور شده می آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائِب باریک هواخواه اینچنین محبت<sup>(۳)</sup> بود که ملک نائِب باریک طعام انگاه خوردی که سلطان فیروز طعام خوردی - و اگر وقتی حضرت فیروزشاه نیت روزۀ نفل کردی ملک نائِب باریک نیز از غایت دوستی شاه و درستی شاهنشاه نیت روزۀ نفل کردی - تا کار محبت ملک مذکور بجائی رسید و بمحلی آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردی ملک نائِب باریک نیز برگ در دهن نه انداخته چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردی آندازان خاص<sup>(۴)</sup> که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائِب باریک میرسانیدند - که خداوند عالم این رمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردی - و اگر گاه گاه در اندام مبارک حضرت شاه زحمتی و یاگرانی پدید آمدی و بدان سبب فاقه کردی<sup>(۵)</sup> آن روز ملک باریک نیز فاقه کردی \*

\* بیت \*

\* برادر نا برادر بشنوی آن ست \*

\* که گرمی خون شان پیوند جان ست \*

(۲) شهریار \* (۳) محبت بود و موزونی روی نمود که ملک نائِب باریک \*

(۴) همچنین آرامید \* (۵) همراه با داران خاص \* (۶) و بدان

سبب فرموده اطبا فاقه کرده \*



سبحان الله زه محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر  
 میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسراریست در لذت محبت  
 زمرهٔ مریدان و فرقهٔ پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر  
 خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نایب باریک  
 با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هر دو نفر دوگانگی  
 برخاست - یگانگی حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت  
 اینچنین محبت و مودت ازبطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک  
 و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلی محبت مرید در دل  
 پیرالفا کند \* کہا قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام الغلوب  
 مع القلوب تتشاهد \*

این زمان نوشته آید از افسانهها و داستانهای ملک  
 مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله  
 و عم نواله - افسانهٔ نیکخواهی و نیک  
 خلقی ملک نایب باریک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با ارج جاه  
 بر آئین سلاطین اهل گاه در سواری شکار سوار شدی البته  
 ملک نایب باریک در شهر ماندی - درون کوشک حضرت شاهنشاه

بوده - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نایب غیبت می بود  
 و در امور ملکی و مالی جد بلیغ می نمود - باین هم حضرت شاهنشاه  
 معظم چون تاجداران متقدم ملک نایب باریک اهل اعظم را نیز  
 در شهر <sup>(۲)</sup> داشتی - دستور مشهور و ملک مذکور هر دو در شهر میبودند  
 و میان خویش از تاثیر حرمت <sup>(۳)</sup> بیش ابواب اخلاص میکشودند  
 چون خانجهان در در سرای آمدی تا در چوکهندي وزارت نشیند  
 اول در محل درون کوشک بر ملک نایب باریک آمدی - و سلام کردی  
 و دران ایام ملک نیک نام در میان میانگی کوشک شهر بار عظام نشستے  
 معهداً چون خانجهان بر ملک نایب باریک آمدی ملک مذکور  
 تواضع تمام نمودی - چند گام باهتمام تمام استقبال کردی - میان  
 یکدیگر تواضع و فروتنی بسیار رفتی - بعده خانجهان ازان مکان  
 بعد زمانی برخاستی - و بازگشتی - و بیرون آمدی در مسند  
 نشستی - و ملک نایب باریک هم در میان صحن میانگی نشستی  
 دران محل پیش ملک مذکور هر روز تیغداران پیش او صف زده  
 ایستاده میشدند - ملک مذکور همه را فرمودی بنشینید - تا دیر  
 ایستاده شدن ندادی - هرچا که صف زده ایستاده بودند همانجا  
 می نشستند - و هر روز بوقت شام <sup>(۴)</sup> بر حکم اشارت ملک نیک نام  
 دوکان قرص و یگان پرکاله پختی - و تمام نوبتیاں می یافتند - این همه

---

( ۲ ن ) گذاشتی \* ( ۳ ن ) حرمت داشت بیش \* ( ۲ ن )

از خوبی نیک است - و آن زمان که در محل بارجای حضرت شاه<sup>(۲)</sup> با صفا ملک مستثنی مذکور ایستاده شدی گاهی پیش محل چهچه چوبین شدی - و پیش در ایستاده شدی - با آن عظمت و مکنت که داشت و شغل که او را بود هیچکس را به تندی نخواندی - چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرموده<sup>(۳)</sup> \* قطعه \*

\* شنیدم که مـ و دان راه خدا \*

\* دل دشمنان هم نکردند تنگ \*

\* ترا کی میسر شود این مقام \*

\* که با دوستانت خلافت و جنگ \*

افسانه<sup>۴</sup> محاسبه که با کارکنان خویش میکرد - منقول است ملک نائب باریک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاع و معاملات بسیار داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاع و پرکفات مقطعان از جهت خویش تعیین کرده و نصب گردانیده - چون مقطعی<sup>(۴)</sup> از اقطاع آمدی ملک مذکور فرمودی و بر عهد داران خیلخانه<sup>(۵)</sup> خود بازمودی تا محاسبه او کنند - چون محاسبه او میکردند و مبلغی مال بران کارکنان حال باقی بیرون می آوردند پیش ملک مذکور میگردانیدند درین محل ملک نائب باریک گفتی که تا بگ از سر این مردک بستاند اگرچه باقی مال بسیار بودی - اگر بیست هزار یا سی هزار

( ۲ ) شهنشاه مصفی \* ( ۳ ) فرماید \* ( ۴ ) اقطاعی \* ( ۵ )

رخت خانه خود \* ( ۶ ) کردند

تذکة میبودی بلکه اگر یک لک تذکة بودی همچنان لفظ فرمودی که پگ از سر این مردک فرود آرند - در آن ایام میان خلایق تمام این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت باختن بازی کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک مذکور بدان طریق گفتی - و این همچنان نیست - ملک نائب بارک<sup>(۲)</sup> فرمودی چون پگ از سر مرد فرود آرند گوئی سر آن کس بریدند و فار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتی و کارکن خود را از سبب مال پگ<sup>(۳)</sup> فرستادی - و ندین طریق اهانت کردی - مع هذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقی مال فرود می آرند بعد از آن هر بار که آن مقطع پیش ملک نائب بارک میروفت بغیر پگا رفتی - چون ملک نائب بارک او را بغیر پگ بدید او چشم خود پوشیدی - و فرمودی زه مردک بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آرند چه حرمت ماند چون آن مقطع چند کرت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتی ملک مشهور بر کارکنان خود اشارت کردی - و گفتی که یک او بدهند و آن باقی مال هر چه از حاصل شدی می ستند - و آنچه دیگر می ماندی باقی بتمام محو شدی - این همه از اخلاق پاکیزه ملک مذکور بود - چنانچه<sup>(۴)</sup> شیخ سعدی شیرازی فرموده \* بیت \*

( ۲ ) مذکور بمستور \* ( ۳ ) فرود آوردی \* ( ۴ ) چنانچه

مصلح الدین سعدی \*

- \* من آن مورم که دریایم بمالند \*
- \* نه زنب-مورم که از نیشم بنالند \*
- \* کجا خود شکر این نعمت گذارم \*
- \* که زور مردم آزاری ندارم \*

افسانه بی بدی و تاثیر موم دلی<sup>(۳)</sup> ملک فائز باریک  
 منقول-ست وقتی جامه یاکیزه بیش بها پیش ملک نایب  
 باریک آوردند- ملک مذکور را آن جامه بغایت خوش کرد- و این لفظ  
 از زبان برآورد که این جامه را پیراهن برای من کنند- چون خیاط  
 صاحب احتیاط برآورد کرد دید که از آن جامه پیراهن نشود اذک بود  
 اهل اختصاص پیش ملک مذکور باز نمودند که از این جامه پیراهن نمی آید  
 درین محل ملک نایب باریک گفته که اگر پیراهن نمی آید یکتا بدوزند  
 آری این لفظ را لفظ<sup>(۴)</sup> بی بدی گویند- نمیدانند که در یکتا جامه از  
 پیراهن زیاده خرج میشود- چون پیراهن نشد یکتا چگونه دوزند  
 سبحان الله در شان چنین طائفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 و سلم بشارت فرموده- قال النبوی علیه الصلوة و السلام اکثر اهل الجنة  
 یله- صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم- بعضی بیشتر از اهل  
 جنت مردمان بی بدی باشند- ملک فائز باریک نیز یکی ازین  
 طائفه بود- دیگر مناقب ملک مذکور آنکه در وجه باریک بدانکه  
 دست نزدی- بلکه اگر یاری باضطراری در مانده شدی البته

ملک مذکور چیزے از خاصہ خود دہانیدے - آری اینچنین پاکان  
 و پاک دیغان در عہد دولت و طور مکنت سلطان فیروز شاہ بعدایت  
 حضرت اللہ تبارک و تعالیٰ جل جلالہ بودند - نہ ہمیں یک ملک  
 نائب باریک این چندین عظمت و زبنت داشت - بلکہ ہر یکی  
 از ارکان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت یکی از یکی فائق تر  
 بود - در کارہای مکنجاں و کردارہای حاجتمندان کوشش بیش  
 می نمودند - ملک نائب باریک پیش از فوت سلطان فیروز ازین جہان  
 خرامید - و در مقام فی مقعد صدق آرامید - تا آنکہ زندہ بود در  
 ہواخواہی و دوستدارچی حضرت شہنشاہ جہد بلیغ مینمود - ہرگز گلہ  
 کسی از تاثیر جنایت بسی بیک نفسے پیش حضرت شہنشاہ نکردہ  
 و ہرگز هیچ کسی را ارخسی و کسی نیارزدہ - و بچیزے آزار <sup>(۴)</sup> نرسانیدہ  
 زہے عہد با برکت و طور با مکنت و خہی اصحاب دولت با عزت و  
 حشمت - چنانچہ شیخ سعدی شیرازی علیہ الرحمۃ والغفران فرمود <sup>(۵)</sup> \*

\* ایات \*

- \* اگر کشور کشائی کامرانست \*
- \* وگر درویش حاجتمند نانست \*
- \* دران حالت کہ خواہد این و آن مرد \*
- \* نخواہد زمین جہان بیش از کفن برد \*

(۲) بودے • (۳) مگسے • (۴) ایذا نرسانیدہی - آنرا نترہانیدہ •

(۵) فرماید \*

## مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق

## عماد الملک بشیر سلطانی \*

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت  
 شهنشاہ نیکنام ابواب هواخواهی چون هواخواهان میکشود - درین محل  
 هر یک راوی بنوعی دیگر بازنمود - بعضی گفتند عماد الملک را  
 والدۀ سلطان فیروز در جهیز از پدر خود یافته بود - چون والدۀ حضرت  
 شاه را با سپهسالار رجب کار خیر کردند پدر والدۀ شاه عماد الملک را  
 در جهیز داده - و بعضی گویند در آن ایام که سپهسالار رجب با والدۀ  
 سلطان فیروز شاه کار خیر کرد والدۀ حضرت شاه از پدر خود پیرایه  
 بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزی از آن پیرایه  
 فروخته عماد الملک را نه بها خرید - و بعضی گویند که حضرت<sup>(۲)</sup>  
 شهنشاہ بعد از جلوس نیک نفس خویش (دختری که از آن سلطان  
 قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک  
 و تعالیٰ جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراستگی آراست) سلطان  
 فیروز شاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و در نکاح خود  
 آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را  
 بسطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که همه حال عماد الملک  
 پسندیده خصال غلام خاص حضرت خسرو خوش خصال<sup>(۳)</sup> بود - اعنی<sup>(۴)</sup>

(۲) ن گفتند \* (۳) ن خاصه حضرت \* (۴) ن افعال \*

از جمله بندگان اموال بیست مال نبود - الغرض بحضرت شاه فیروز  
 عماد الملک بر طریق ارت رسید - ملک حضرت شاه بود - بنده قدیم  
 و خدمتگار دیرینه بود - اول کسی<sup>(۲)</sup> که در ملک سلطان فیروز شاه درآمد  
 عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در یادشاهی و اورنگ  
 شهنشاهی<sup>(۳)</sup> اول کسی که شعل یافت عماد الملک بود - چنانچه از  
 حالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمه  
 اجلاس فیروزشاهی مشرح نبشده - معهذا عماد الملک غلامی دانا و  
 عاقل و مستندی بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود  
 البته حضرت شاه با بنده دولتخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکی  
 در محل خلوت از دل و جان کشادی - او بیز دران جواب با صواب  
 دادی - چنانچه حضرت شاه را موافق مراج افتادی - و همچنین بر  
 متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر  
 محل رفتی - و هرچه خواستی گفتی - هر کرا میخواست که از  
 حضرت شاه اقطاعی یا پرگنه بدهد بمجرد آنکه ذکر آن شخص  
 پیش تخت فلک رفعت کردی حضرت شهنشاه بغیر تأمل و تفکر آن  
 کس را اقطاع دادی - و هر کرا عماد الملک خواستی که از شغل معزول  
 کند بمجرد آنکه گفتی حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردی  
 پنج هزار سوار جراز و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکی کار  
 داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر



حکم فرمان حضرت شهنشاه<sup>(۲)</sup> خدمت میکردند - چندین اطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعیین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروز شاه بود - برای غمخوارگی زمره<sup>(۳)</sup> حشم و فرقه<sup>(۴)</sup> خدم کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال ( که دور ملک خسرو خوش خصال بود ) بر هیچ یاری ذره ظلم نکرده - و هیچ وقت شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه<sup>(۳)</sup> هر همه با آن وجهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی الدوام ابواب نیکنامی و نیک خلق<sup>(۴)</sup> میکشودند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدی که پادشاه آن دور هر روشی که میان خلق مملکت پدید آرَد و بهر حواله که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و افعال نعم بکمال رسانیده هر آئینه در عهد دولت او و دور مکننت او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفتم حلم و کرم مرصوف بودند \*

\* بیت \*

\* چون همه کس خدمت سلطان کنند \*

---

( ۲ ) شاه \* ( ۳ ) پادشاهی \* ( ۴ ) خدمتی \*

\* هرچه که سلطان بکند آن کند \*

اکنون نَبشته آید از افسانه‌های روش ملک عماد الملک بشیر  
 افسانه شرح مال عماد الملک - منقول است عماد الملک مال فراوان  
 وزرهای بے پابان داشت - مال او از کوروات گذشته بود - چغین گویند  
 راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که وقتے بدره تَت  
 برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد  
 تنگه را همین تَت برای بدرها خرید کردند - و بهای بدره تَت  
 چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر  
 عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنگه را  
 بدره تَت خرید کردند - معینا چون کارکنان ملک مذکور مشهور  
 روزنامه رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش  
 خواندند بهای بدره تَت مبلغ دو هزار و پانصد تنگه - چون روز نامه  
 پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال از قیاس بدره کردن  
 بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل  
 ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان بر آورد  
 تا چاهها بکار آید<sup>(۲)</sup> - و آنرا گچ کزاند - این جمیع مال را بطریق<sup>(۳)</sup> ناله  
 دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینه حضرت شاه  
 و خزائن و دفائن آن شهنشاہ مال مقداری بود - ازان سَدب<sup>(۴)</sup> که سلطان  
 فیروزشاه بالهام حضرت آله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلایق

( ۲ ) بکاوند \* ( ۳ ) طریقه \* ( ۴ ) بدان \*

قسمت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقدری رسید  
 اموال فراوان و دفائن بے پایان ملک عماد الملک داشت - و مدام برای  
 جمع کردن اموال کوشش می‌گماشت - این همه شورها و فتنها<sup>(۲)</sup> در عهد  
 سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت آله که طائفهٔ بندگان آن  
 درگاه کردند برای همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن  
 شورها و فطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آمد - المقصود  
 عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت  
 شاه طالب دین اکثر خاندان درگاه و بیشنر مارک بارگاه مالدار بودند  
 اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود - برهیچ کس<sup>(۳)</sup> مالداری این  
 مقدار روی ن نمود - بلکه در هیچ عهدی برهیچ خانی و هیچ ملکی  
 این مقدار مال نبود \*

\* ایات \*

\* هر بندهٔ شه چو شاه دیگر \*

\* با پیل و سپاه و چتر و سر \*

\* شب و روز بخدمتی گرایند \*

\* چندان به حساب در نیایند \*

افسانه سندن شاه آسمان<sup>(۵)</sup> جاه سلطان فیروزشاه نه گور مال عماد الملک  
 منقول ست ملک عماد الملک سیزده گور مال جمع کرده بود - و  
 برای دیگر ارباب مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - مع هذا<sup>(۶)</sup>

(۲) فطرتها \* (۳) داشت \* (۴) غنی \* (۵) شاه آگاه

سلطان فیروز شاه \* (۶) و برای آن دیگر ارباب \*

ملک عمادالملک اقطاع<sup>(۲)</sup> را برپا داشت در استمات آن کوشش  
 پیش می‌گماشت - البته از خوف عمادالملک دیوان وزارت در  
 محاسبه اقطاع و معاملات ملک مذکور اهمال کردی - کارکنان او را  
 هیچ کسی در دیوان نطلبیدی - چون بعد از چند سال محاسبه اقطاع<sup>(۳)</sup>  
 را برپا شدی مبلغی مال باقی بیرون آمدی - از حال آن مقال پیش  
 خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود  
 چه مال من و چه مال بشیر - چون عمادالملک شنید که حضرت شهنشاہ  
 برقیست گذشتن کیفیت باقی اقطاع را بری از قسم خزانه این چنین<sup>(۴)</sup>  
 مرجعت فرمود عمادالملک مال خود را تذکره کفانیده<sup>(۵)</sup> پیش تخت  
 گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بنده درگاه این قدر  
 مال دارد - درین محل شهنشاہ اکل آن تذکره خواند - و هیچ چیزی  
 بر زبان نراند - و آن تذکره باز بدست<sup>(۶)</sup> عمادالملک داد - روز دیگر چون  
 خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسواره چرخ عنان  
 مسافرت بسوی مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران  
 در محل بارجا بار داد - عمادالملک<sup>(۷)</sup> مبلغ یک کرور مال بدرها کرده  
 بدرگاه با جاه عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا  
 این چیست - عمادالملک التماس کرد<sup>(۸)</sup> که بنده درگاه چیزی علوفه

( ۲ ) اقطاع را برپا \* ( ۳ ) محاسبه اقطاع را برای شدی \*

( ۴ ) خیرات چنین \* ( ۵ ) کرده \* ( ۶ ) را \*

( ۷ ) روز دیگر عمادالملک \* ( ۸ ) گردانیده \*

برای بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چرون  
 سلاطین اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم سئد عمادالملک بالکاح  
 و لجاج پیش آمد - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که بشیر<sup>(۲)</sup>  
 ملک خاص منست - آنچه در ملک بشیرست آن از آن منست  
 این یک کرور مال تسلیم در خزائن بیت المال ندارند - زیراچه خزانه  
 گنجینه بیت المال ست - این یک کرور مال تسلیم مقبول عطردار  
 کنند - همچنان کردند - و هر وقت که خانجهان را در سواری حضرت  
 شهریار بجهت استعداد اسباب برای چیزی حاجت شدی پیش  
 تخت علم دادی - و ازان یک کرور مال که تسلیم مقبول عطردار  
 بود بوجه قرض سندی - و استعداد کارخانها موجود کنانیدی - بعده  
 چون از اقطاع و معاملات مال آمدی<sup>(۲)</sup> (بر ملک مقبول عطردار  
 قرض ادا شدی - تا آنکه سلطان فیروزشاه بر تختگاه در صدر حیات  
 بود ازان یک کرور مال چیزی خرج نشدی \* \* شعر \*

شاهت چوشاه پادشاهان \* بد شاه غلام پادشاهان

افسانه حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

مقبولست چون آخر دور و انتهای طور ملک حضرت جهاندار

(۲) بشیرا خاصه ملک من است \* (۲ ن) از یلجا دو کتاب یعنی کتاب  
 نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۱ صحیح البیاض نا آخرست از دو کتاب دیگر (یعنی  
 کتاب نمبر ۱۰۰۲ و کتاب نمبر ۰۰۲؛ پی) تصحیح کرده شد \*

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضایی او فدور پذیرفت - چون سلطان فیروز شاه برای شکارگاه سواری کرده ملک عماد الملک را در شهر گذاشتی - ملک مذکور بعضی اوقات درون کوشک شهر فیروز آباد ماندی - و بیشتر اوقات در خانه خود بودی چون ملک عماد الملک طالع شدی خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودی فی الحال ایستاده شدی - و از مقام خویش پیشتر شدی<sup>(۲)</sup> و خدمت کردی - و تواضع بسیار نمودی - و شتاب کام بسوی ملک عماد الملک دویدی - ملک عماد الملک نیز تواضع کردی - و بردست خانجهان تکیه کردی - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش بایکدیگر حکایت میکردند - خانه خانجهان و خانه عماد الملک در فیروز آباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک افتادی - و خانجهان با آداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهول و شهناها را نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیان در غیبت شهریار چون خانجهان از خانه خود سواری کردی<sup>(۳)</sup> پیش در ملک عماد الملک ایستاده شدی - چون عماد الملک از خانه خود بیرون آمدی آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کنان و کلمات مستحسن گویان در مصلاهی نمازگاه

میرفتند - و در آن محل دستور اکمل از جهت حرمت عماد الملک  
چتر خود را از سر خون دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و  
ارباب خدم برابر خانجهان بودند اما خانجهان مقبول التفات از  
عماد الملک بسوی غیره نداشت \*

\* بیت \*

\* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا \*

\* که نه من بنده غیرم نه خدای دگرست \*

### افسانه آزاد کردن بندگان

منقول است چون عماد الملک بپرگست سستی باسخوان او  
پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کزاید - و خط آزادی  
نویساید - بعده موازنه چهار هزار بنده دار مال خریدند خود را  
آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادی داد - و هر یک بنده دار را  
بر اندازد او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگی نشود  
الغرض بعد از چندگاه ملک عماد الملک ازین جهان سوی آن جهان  
خرامید - سبحان الله و بحمده چنانچه جمیع خاندان و ملوک هواخواهان  
سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان  
خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت سبجان<sup>(۲)</sup>  
جل جلاله خاندان و ملوک که دولتخواهان و رای زنان سلطان فیروزشاه  
بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد از ایشان سلطان فیروز نیز<sup>(۳)</sup>

(۲) حضرت حو سبجان \* (۳) بعد از ایسان سلطان فیروز پسر خرامید

ملک عماد الملک نیز از پیش سلطان خرامید معهدا \*

خرامید - معهدا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود  
مال بشیر مال من ست - دواړده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز  
ستد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان  
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عماد الملک نیز مال خاصه خود  
بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و  
اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزی و دو هزار نمد سپید و  
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند  
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر  
بضرورت میل میکردند آخر الامر بدیگران ایثار کردند \*

\* مثنوی \*

\* کسان ذره ذره بیکجا نهند \*

\* کسان توده توده بهر سو دهند \*

بعد از نقل ملک عماد الملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی  
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم \*

### مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او  
خواجه وحید قریشی از مردان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق  
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک  
سیدالحجاب اهل مثناب تولد شد راویان شریف برین مورخ ضعیف  
شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته



که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ برده بخدمت شیخ گذرانید - و در آن وقت خدمت شیخ بتحدید وضو می ساختند - بمجرد آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف درجهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که در نظر شیخ ببرم تا نام تعیین<sup>(۲)</sup> کند - چون از زبان بے زبان خدمت شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک مذکور مرد صالح و متقی و متدین خاست - راه خانۀ کعبه مبارک برابر حاجیان بیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا می کشود - در دریای فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت همیشه در درگاه سلاطین چون عقلی باریک بین می آراست - در عهد سلطان محمد تغلق پیشوای عماد الملک سرپر بود - و در عهد فیروزشاه ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل کمال و آئین ملکی که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکی با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببی از ملک سید الحجاب رنجیدی و چند روز پیش خویش آمدن ندادی

ملک مذکور ہر دو وقت پیش در سلطان بے ناغہ حاضر شدی بمجرد آنکہ دو سہ روز ملک سیدالکجاب پیش تخت نیامدی حضرت خسرو خوش خصال فی الحال یاد کردے - و در عین کلام این لفظ فرمودی - کہ کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدی - سبحان الله و بحمدہ ملک سیدالکجاب برگزیدہ حضرت وہاب جل جلالہ چندین کسان اهل گناہ را از حضرت فیروزشاه در حال تفتی و هنگام زفتی خلاص دہانید<sup>(۲)</sup> - و چندین اشخاص را بہندسہ فراست و زمزمہ کیاست استقامتہا کنانید - چون حضرت جهاندار و مکنت شہریار بر کسہ نعت شدی و بروی الفاظ زفت گفتی البتہ ملک سیدالکجاب مذکور تا وسع امکان او بودی در باب آن شخص سخن نیک گفتی - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردی کہ حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخوہد کرد چون سخن نیک گفتن نتوانستہ<sup>(۳)</sup> لفظ تبیح نگفتی - و دران هنگام باہتمام تمام ساکت شدہ ماندی - عموم خلایق را از ملک سیدالکجاب اهل مثاب منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستی ذکر کسی پیش تخت کند بہ بہانہ دگر کسی کردی - چنانچہ غرض آن مسکین غمگین حاصل شدی - چنین گویند راویان باریک بین و مخبران خوشہ چین گلستان قرب سلاطین کہ روزی فقیری حقیری بے روزی

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن نزار خویش و آثار  
درد دل پر ریش بازنمود - و ابواب راز کشود - که من بنده فقیرم  
و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبناتم - هیچ  
استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رضای خدای تبارک  
و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعات حضرت مصطفی محمد<sup>(۳)</sup>  
رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب  
گفت که فقیر بے تدبیر برو - و بئج سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه  
کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا<sup>(۴)</sup> جانبی سواری کند مقابل  
سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله  
چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهرباری  
گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد  
مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و بر سر او  
رسیده آن گندم از دست آن سئده پیش حضرت شاه برده گذرانیده  
بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک  
دانه یکبار برای حضرت شهربار سوره اخلاص خوانده ام - چون ملک  
سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون  
شهرباران بانبار و بختیاران نامدار بدان اعتقادی که در حق فقرا و  
مساکین بیغوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می انداخت

\* ( ۲ ) آثار \* ( ۳ ) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم \*

\* ( ۴ ) جائے \*

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و برچشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان پزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور باز نمود - که این مردے ابرالبنائة ست - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزی یک تنگه بوجه معاش برای این فقیر از عشور و رکوات شهر بدهند - آزمی ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کناییدی - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائز رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهائید - و بعضی را نان می کنانید - این چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبه ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای دل شهنشاه مشهور در آمده بود - هرچه گفته بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصالی و بوالعجب افعالی ملک سید الحجاب داشت - چون کسی از تاثیر حاجت بیسه بیک نفس بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او بر آمدی - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے ستدی - و این جمله بحصرت با رفعت و مکنت بارتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشته و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات مشغول

( ۲ ن ) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله \*

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد  
 بلیغ نمودی - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت  
 بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیحد می گماشت  
 اگرچه گفته اند لقمه حلال در جهان اندک است - اما علمای  
 شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت<sup>(۲)</sup> گفته - و در اسرار بیشمار سفته  
 که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام  
 و علی الدوام از وجه قرض خوردی - و در لباس نیز احتیاط بے قیاس  
 کردی - آنچه مشروع بودی پوشیدی - و هرچه نا مشروع بودی<sup>(۳)</sup> گرد  
 آن نگشتر - در ذات خود ملک سید الحجاب جمله صفات اخلاق  
 احسن و خصال مستحسن داشت - و البته<sup>(۴)</sup> با خانان درگاه و ملوک  
 بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و الفاظ ضحک بازنمودی - و  
 حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبیت او بغایت خوش  
 آمدی - چندین اهل تفتی را که حضرت شاه میخواست زفتی کند  
 ملک سید الحجاب در هنگام طیبیت باز خریدی - مدت چهل سال  
 کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهی و  
 بارجای شهنشاهی و مجلس نامتناهی ملک سید الحجاب که اهل

( ۲ ن ) بحقیقت گفته در اسرار آثار بیشمار • ( ۳ ن ) نمودی \* ( ۴ ن )

و البته نا خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و

بر نسبت حال و اقوال و خصال هر یکی نامی داشنی - پیش حضرت جهاندار

با هر یک طیبیت کردی الفاظ ضحک بازنمودی \*

مثنای بود در مقام ندیمی جولانگری نمودی - و پیش از سلطان فیروز

ازین جهان خرامید \* \* بیت \*

\* دنیات که منزل عذابست \*

\* پندار که نزد تو خرابست \*

\* بر نام و نشان کس نشان نیست \*

\* وز مرگ بهیچ کس امان نیست \*

مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین

ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفی

ممالک شده بود

نقل است ملک شمس الدین ابورجا برادر زاده ملک مجیر ابورجا

بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات

و سکناات خود می نمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور

در غیبت سلطان محمد امرزید حضرت غفور پیش داخل دو پرکاله

کفانیده بود - راریان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف

شمس سراج عقیف گفته و گوهر صدق صدق سفته - مانا که

ملک مجیر در عهد دولت سلطان محمد جهانگیر در مملکت دارالملک

دهلی اقطاعی داشت - اندران ایام که سلطان محمد اهل عظام دنبال

طغی بدنام در تهیه رفته چنانچه از حالت آن مقالات این مورخ

در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

از قهته طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش  
 با سواز و پیادهٔ بیش سمت سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام  
 در شهر دهلی ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر  
 در جوار دهلی رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر  
 از دهلی منحرف گشته کذاری لب آب چون رفته با ملک کبیر  
 ملاقات کرده - چون ملک مجیر در میان دو آب فرود آمده بعضی  
 اشخاص از زمرهٔ اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که  
 ملک مجیر چیزی هوا در سر دارد - که از بسیاری غرور بسیار و پندار  
 ناشمار بغیر دیدن بندگی ملکی در میان دو آب نزول کرده - و از  
 شهر دهلی عمداً منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلی از  
 جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش  
 برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت  
 بیشمار ملک کبیر نامدار در میان دو آب طلب ملک مجیر فرستاد  
 ملک مجیر کام و ناکام بشتاب گام در دهلی آمد - و حشم خود را  
 هم در میان دو آب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد  
 در آن وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر  
 پایان در مقام حجاب خدمت نکرد<sup>(۲)</sup> - هر چند که جهد کردند و  
 کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیاورد  
 سر بانگاز بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روی ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلی منصرف شده روی از من بگردانی - و سوی لشکر رخ آری - مگر تو چیزی هوا در سر داری - درین محل ملک مجیر بر روی ملک کبیر لفظی گستاخ وار گفت - که هر یک شیرے را مرغزاری هست - هرگز هیچ یکی با دیگری نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار هره زان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دویندند و آستینهایی ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی هنجار را پیش داخل سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور سیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال



این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کرده \*

\* مثنوی \*

\* خطرهاست در کار شاهان بسی \*

\* که با شاه خویشی ندارد کسی \*

القصة ملک شمس الدین ابورجا برادر زاده ملک مجیر ابورجا بود ابورجا ازان گویند که ابورجایان طائفه اند از ملک بالا - ملک شمس الدین ابورجا مردی دانا و کافی و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدی - اول حال و در آوان مقال ملک شمس الدین ابورجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثنی و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعیین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده فائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس الدین ابورجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهای عمل اقطاع هر یگان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداقم چیزها بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

غیربی نگنجد<sup>(۲)</sup> - ملک قبول را با جمله اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هر یکی مختص در کار ملک شمس الدین کوشش نمود - ملک شمس الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعد از ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوی اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفر خان بن ظفر خان یعنی دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود ملک شمس الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهایی بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملهایی باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین<sup>(۳)</sup> آمد - بعد از چندگاه ملک شمس الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس الدین از گجرات در شهر دهلی درآمد<sup>(۴)</sup> الحاصل در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدوئن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بینشمار و بسیار می نمود دران سواری حضرت جهاندار ملک شمس الدین مذکور از پیش شهنشاہ مشهور شغل استیفای ممالک یافت - حضرت شاه ضیاءالملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس الدین

---

(۲) نمی گنجد \* (۳) بدن \* (۴) فی الحاصل در آخر عهد فیروزشاه در سال سنه نلت و نمازین و سبعمائه تاریخ قمری حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدوئن \*

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این گمان در دل افتاد؛ و ابواب منقلب در قلب آن شهریار کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهایی مملکت و کردارهایی امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهی برداشته اند - اگر شمس الدین ابورجا را ( که در فراست و درایت مستثنی است ) در دیوان وزارت تعیین کنم جمیع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که صلک حضرت آن شهریار و ملک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضل<sup>(۲)</sup> کردگار و عنایت بے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جمله خلایق بے علائق در مقام تن آسانی بودند - چون ملک شمس الدین ابورجا که بتقدیر خدا شغل استیفای ممالک یافت برای پرداخت اوامر و نواهی آن کوشش گماشت - مصداقها در مملکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلی بحکمت لم یزلی ازو بود \*

\* مثنوی \*

\* تقدیر خدا کس نداند \*

\* فردا که رود کدام ماند \*

اکنون هر یک افسانه از افسانه‌های دلتنگی

و داستانهای فتنگی، او شرح داده آید \*

افسانهٔ حالت ملک شمس الدین ابورجا

با حضرت شهینشاه مصفا

معهدا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب  
 مناصب دیوان وزارت<sup>(۲)</sup> خطر<sup>(۳)</sup> بدگمانی افتاد بدان سبب زمام  
 امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک  
 شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک<sup>(۳)</sup> مشهور این  
 چنین قرب یافت که در بوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلیٰ و ادنیٰ  
 اشجار عداوت کاشت - در هر محلی که حضرت فیروزشاه بودی ملک  
 شمس الدین در محل و غیر محل رفتی - بلکه بحدی منزلت تقرب  
 یافت که ملک مذکور از آثار قرب رستم<sup>(۴)</sup> را زال پنداشت - چون  
 ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنیٰ میرفت<sup>(۵)</sup>  
 چون خلوت میشد<sup>(۶)</sup> حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم می کرد<sup>(۷)</sup>  
 که شمس الدین ابورجا البته چیزی از کیفیت دیوان وزارت  
 خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله  
 خواص خود را ازان محل دور میکنند - هر چه ملک مذکور را

(۲) عدالت \* (۳) ن) ملک مذکور بمستور \* (۴) ن) قربت \*

(۵) ن) می رود \* (۶) ن) می شود \* (۷) ن) می کند \*

در دل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلی رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبه کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتی جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون می آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودی بحضرت شاه گفתי و بازگشته - تا کار این کردار بحدی رسید که اگر ملک شمس الدین خواستی که الفاظ نهانی به پنهانی بحضرت شاه سلیمانی باز نماید و حضرت شاه در محل بارجای بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتی - و آستین خویش بردهن خود داشتی - و در کوش سلطان گفתי - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاری دلتنگی و نهایت بیشماری فتنگی ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفתי - تا اینکه زبان خشک می شد - تمام کارها و کردارهای دیوان<sup>(۲)</sup> وزارت ملک شمس الدین ابورجا کردی - و وظیفه<sup>(۳)</sup> مستوفی چیست - تا در خرچهای مملکت که در حق خلایق سلطنت می شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقی کاری ندارد اما ملک شمس الدین ابورجا از بسیاری قرب حضرت شاه کار وزیر و نایب وزیر و مشرف و مستوفی و مجموعدار و برید و ناظر و

( ۲ ) دیوان وزارت فیروزشاه • ( ۳ ) خراجهای \*

وقوف و وظائف هرهمه<sup>(۲)</sup> فرو گرفته بود - جمله اصحاب دست از کار باز داشته - آرے ملک شمس الدین از بسیاری جاه دنیاوی از جمیع اصحاب سلطنت پناهی برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جمله مملکت در انداخت - و در بوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت نخم عداوت کاشت - و کوشش برای سندن رشوت گماشت - و دست برای رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعی کرده - و هم دعای بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهای کردار ملک شمس الدین ابورجا بے هنجار خود را تلف کنانیده \*

\* مثنوی \*

\* نماند ستم‌گاره بد روزگار \*

\* بماند برو لعنت کردار \*

## افسانه نشستن ملک شمس الدین ابورجا

### در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشستے و برای پرداخت کارها و کردارها کوششی گماشتی جمله

(۲) ن) برهمه \* (۳) ن) ملک شمس الدین فدانت و از بسیاری جاه

دنیاوی از جمیع اصحاب ثقات می گشت \*

اصحاب مناصب در محل خویش می نشستند<sup>(۲)</sup> - دران ایام  
 خواجه حسام الدین جنیدی نیک نام مجومعدار دیوان عالی  
 وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالهای امور مملکت جد بلیغ  
 می نمود - المقصود ملک شمس الدین ابورجا طرف راستای  
 خانجهان در محل مستوفیان قدیم نشسته - چون کیفیت های مملکت  
 و شرح کارهای و کردارهای سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب  
 مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرج حجت و غیر حجت  
 و قسم باقی صحیح و سقیم نویسندهگان و محرران دیوان بر قانون و آئین  
 سلاطین پیشین با مقطعان اقطاع و عمال معاملات می کردند و  
 پیش مسند می بردند و می گذارند بمجرد خواندن کاغذ ملک  
 شمس الدین ابورجا مستوفی ممالک در هر کلیات و جزویات در  
 پیوستی - و یگان تقرب باریک در قسم تحریر پیدا کردی که مجموعه  
 دیوان ابکم ماندی - و کسی را مجال نطق نبود که سوال او را جواب  
 با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردی معلم<sup>(۳)</sup> و فاضل  
 و محرز و مقرز و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات  
 حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاہ کامکار شاه عالم  
 مدار مالک باوقار سلطان فیروز شهریار دیگر کسی را در نظر نیارودی  
 و آدمی نداشتی - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش  
 نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دالر و ناظر و برید و وقوف و فائب مشرف و فائب مستوفی در مسند نشسته می بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفی ممالک سخن مرتب کردی خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردی - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدی کردی - و هیچ اندیشه عاقبت نکردی - و یک کوچه<sup>(۲)</sup> برای گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابرو جا در وظیفه هر یک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردی که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشوق نظام الملک فائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هر همه درین محل ساکت می بودند - و هر همه دم میکشیدند - و ملک مذکور اوه زبان بود - طبیعت پر بیان<sup>(۳)</sup> داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب<sup>(۴)</sup> گفتی - و سخن باریک گرفتی - و با زمره محرران و فرقه نویسندگان در بحث شروع کردی - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از از مراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخنی نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفته بزرگان ست که طبائع



بر سه نوع است - یک طبیعت را حافظ گویند - یعنی آنچه در  
 سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را  
 طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعنی آنچه در یابد یاد ماند  
 و طبیعت سیم را طبیعت متصرفه گویند - اعنی آنچه در یابد  
 در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد  
 مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب  
 این نیک بختی نوشته \*

\* بیت \*

\* نی هرکه گوش و چشم و دهن دارد آدمی ست \*

\* بس دیو را که صورت فرزند آدم ست \*

فی القصة ملک شمس الدین ابورجا البته خالی ازین هر سه  
 طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهی با جاهي  
 صاحب تختگاهی را ملک شمس الدین ابورجا از ره برده - و بر کل  
 مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالی  
 وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشای گفتار و  
 کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند \*

\* بیت \*

\* هرچه شاه آن کند که او گوید \*

\* حیف باشد که جز نکند - و گوید \*

افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا

ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

## حضرت شهنشاہ اہل بصارت

چون ملک شمس الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاہ رفت - درین محل حضرت شاہ فرمود شمس کجا بودی - و کدام ابواب کردار کشودی<sup>(۲)</sup> - ملک شمس الدین باز نمود و حضرت شاہ را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود کہ در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس الدین گفت و ساکت گشت<sup>(۳)</sup> - از حضرت شاہ و بازگاہ شهنشاہ بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو می شود - درین محل ملک شمس الدین سر فرود افکند - و چیزی نگفت - حضرت شاہ سوم کرت گوهر اسرار سفت - کہ شمس من از تو می پرسم جواب سبب چه نمیدهی - ملک مذکور بحضرت شهریاری مشهور گفت کہ بیچاره شمس چه کند - هر همه یکی گشته میان چند روز من بنده درگاه را تلف خواهند کنانید \* بیت \*

\* مـزـن فال بد کہ آورد حال بد \*

\* مـبـادا کس کو زند فال بد \*

ملک شمس الدین مذکور برای خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاہ عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهای گفتار روزی باشد کہ چیزی پیش بندگی تخت

باز نمایند - و من بنده را تلف کنانند - چون جمله اصحاب یکی شوند <sup>(۲)</sup> گفته <sup>(۳)</sup> من بیچاره که بجای می آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که ای شمس من هرگز گفته کسی بید نفس در حق تو نشنوم <sup>(۴)</sup> - تو بخاطر فراغ دنپال کارها و پرداخت کردارهای دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالی وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هرهمه را پیش برد درین محل چون شهنشاہ اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوی خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین ابورجا - درین محل دستور مسطور باز نمود مستوفی ممالک - باز از حضرت شاه فرمان شد مستوفی چه باشد خانجهان گفت خرچهای مملکت صحیح کزد - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علی الفور چون هوز باز نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفی ممالک و کارگذار

( ۲ ) شدند \* ( ۳ ) گفت من بیچاره که می آرد شنید \*

( ۴ ) ازینجا بسبب نا تمام بودن دهگر کتابهای قلمی از یک کتاب قلمی

تصحیح کرده شد \*

دیوان عالی وزارت - چون نظام الملک نایب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاہ مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کنشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آری چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزی کار دیوان تو برمی آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهای ملکی بکلی بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوی باشد جمیع سکن گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمنی کند - اگر کسی از تاثیر عداوت بسی پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهایی قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کنی - و عقده نقار در دل اندازی این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهی درین عداوت خرابی کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسی در حق ملک ضیاءالملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاہ رخ جانب محرران دواوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که ای خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکی از شما بعضی نویسندة

مشرفست - و بعضی نویسنده مستوفی - و بعضی نویسنده وزیر  
و بعضی نویسنده برید - چون شمس در دیوان باشد و اصحاب شما  
از سبب موانعی در خانه خود مانده باشند و شمس را بدیدن  
کاغذی یا رجوع دفتری ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي این  
گفتن چاره نیست که اصحاب خود را خبر کنم بعده بدهم بدین  
صورت کار ما در حیز تعطیل افتد - چون حضرت شاه و مکنشاهنشاه  
این لفظ فرمود جمله محرران و کل نویسندگان سر بر زمین آوردند  
و دعای شاه و ثنای پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون  
دولتخواهان باز نمودند و هر همه متفق گفتند - که چون ملک ضیاء الملک  
کاغذی و رجوع دفتر از ما بطلید هرگز حواله بر اصحاب خود نکنیم  
فی الحال بدهم - درین محل خانجهان چون دستوران دانا و وزیران  
مستثنی گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن  
محرریکه در امر ملک ضیاء الملک یک لحظه و یا یک لمحہ تقصیر کند  
و یا توقف نماید سزای او کنم - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار عظام  
بغایت و بے نهایت خورم شد - حضرت شاه برای بزرگی و عظمت  
ملک شمس الدین ابورجا را بارانی خاص از اندام مبارک کشیده در  
برش پوشانیده - و تمام اصحاب دیوان را یار او گردانیده - ازان روز باز  
دیوان وزارت بکلی دست از کارها و کردارهای مملکت باز داشته  
چنانچه مناسب این حال آن شیخ صاحب قال در گلستان مقال خود  
برای نتیجه دوستان نوشته \*

- \* حذر کن ز دود درونهای ریش \*
- \* که ریش درون عاقبتت سرکشد \*
- \* بهم بر مکن تا توانی دلی \*
- \* که آهی جهانی بهم برکشد \*

افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین

ابورجا بر روی خواجه حسام الدین

جنیدی برگزیده حضرت خدای

تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابورجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقد ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می گذشت - و خانجهان بر آئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتب نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکرر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابورجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت پیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می نشست - و محاسبه مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سرای باز میگشت  
چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون می آمدند  
که سینه بسینه سائیده شدی - و ملک شمس الدین میان نویسندگان  
دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان  
پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد  
او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او  
خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره مکرران (که مدت  
چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و  
مدام و علی الدوام بریستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمی  
به بیغمی سفته و یکایک درین مشقت افتاده ) حالت این بیچارگان  
و مقالات این در ماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل  
جلاله و عم نواله بدشواروی کشید - و در مقامات اضطراری رسید - اتفاقا  
شبی از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدی  
در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین بر آئین پیشین کیفیت  
کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک  
چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هر یک چیز با  
اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عطف بر می آورد  
ناگاه در عین گفتار و بران کردار مانا که خرچی دران کارخانه در سنون  
گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث  
شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که ای فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف باز نموده که دیوان خرچ کفایت - درین محل ملک شمس الدین رخ بخواجه جنیدی آورد و این کلام باهتمام از تائیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که امی خواجه این گندگیها و نارسیدنیها کار شماسست - در کارها و کردارها که من نشسته راست می آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من چندین خورن نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک شمس الدین ابورجا همین مقدار لفظ گفت - و مهره علف سفت و بالای جامخانه دیوان ایستاده گشت - بندگی خواجه جنیدی را هم بالای جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر معهدا چون ملک شمس الدین ابورجا ازان جا رفته و خواجه را همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدی مستقبل قبله ایستاد و بدست راست از سبب بے حرمتی پیش محاسن خود گرفته و چشم پر آب کرده رو بسوی آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از زبان بر آورده - و گفته آهی تو بر همه پادشاهی - بکرم عام و شفقت تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاری - تا بوقت پیران سال و در ایام ضعف کمال از دست این مشتکی بے هنجاران بے باکان فضاحت نشوم - و با آب روی ازین جهان روم - بندگی خواجه جنید این سخن گفت - و از بالای جامخانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله و بحمده همدران شب خواجه بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز



ازین دنیا بسوی عقبی خرامید - آری عجب کلری و بوالعجب اسراری کہ ہریک بندہ را در درگاہ حضرت بے نیاز الوہیت صدیت چلت قدرتہ و علت کلمتہ عجزی و رازی و فیازی دیگرست و کاری و باری و سازی بیشترست \* \* بیت \*

\* مراد اہل طریقت لباس ظاہر نیست \*

\* کمر خدمت سلطان بہ بند صوفی باش \*

زہے بزرگی خواجہ جنیدی - خواجہ مذکور مریدی صالح و متقی و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابوالفتح قدس اللہ سرہ العزیز بود - یک کرامت ہمین بود کہ مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آلہ بے چہات اجابت افتاد - و بحضرت الوہیت مجیب الدعوات جل جلالہ و عم نوالہ قرب یافت - و سر بر آستانہ دار البقا نہاد - تا معلوم جہان و جہانیان و عالم و عالمیان گردد کہ در عہد دولت فیروز شاہ بعنایت حضرت آلہ این چنین اہل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارہائے حاجتمندان و کردارہای مستمندان باتمام مہی رسانیدند اکنون بعنایت بیچرون و حمایت بیچگونہ جل جلالہ و عم نوالہ باز آمدہ شود بر سر سخی - یعنی ملک مذکور از آثار غرور و اسرار فجزر بر خواجہ جنید مشہور مواخذہ کرد - و بر آئینہ جمال پاک او کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان بر آورد - و در

واقعه حال این معنی نبود که جنیدی در کارها و عملها نرسیده  
 و یا از قسم فهم کارکنی قاصر بودی - و یا سند کارهای ملکی  
 ندانستی - همه میدانست - آری رسمیت قدیم و آئینست مستقیم  
 چنانچه والی مملکت باشد و هر مهره که از قسم روش خویش  
 می تراشد جمله توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن  
 کوشش بیش گمارند - اگر در عهدی پادشاهی دست بظلم دراز کند  
 هر آئینه خلایق دیگر که تیغ او اند مانند شیر باندک قیل و قال و  
 مقال بد حال بر خلایق ظلم کنند - و در هر عصری و نوبتی و شهری  
 چون پادشاهی با جاه دین پناهی صاحب دستگهی دانا و آگاهی  
 در شهری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راه عدل و فضل  
 و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والی خود کنند  
 که الناس علی دین ملوکهم \* بیت \*

\* پادشاهی کوروا دارد ستم بر زیر دست \*

\* دوستدارش روز سختی دشمن نور آور ست \*

\* با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین \*

\* زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست \*

فی الحاصل همچنان سلطان فیروز شاه برگزیده حضرت آله جل جلاله  
 و عم نواله در دور عظمت و طور مکنات خویش از تاثیر خوف  
 قهاری و هراس جباری حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار  
 جهاندار جل جلاله و عم نواله بر جمیع خلایق کبار و صغار احسان و زبده

و حکم شرع کرده - و بحکم فراوان عمر بسو برده - خیانت هر یکی از قسم ملکی و مالی بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکنی را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالی قلیل اهل عمل پراغفال پریشان حال را سیاستهای گوناگون و شدت‌های روز افزون شدی - در عهد دولت و دور مکنث فیروزشاهی هیچ کارکنی را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضی صدرالملک مقطع خط مهربه را - و آن چگونه بود - ما نا که بر قاضی صدرالملک موازنه پنجاه لک سکه باغ معاملتی فرود آمد آن باقی را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته که پسر قاضی صدرالملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات می نمود - او را هر روز پنج سیر مروارید را چونه برای خوردن می بایست - مردمان پسر قاضی صدرالملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را می خورانیدند - المقصود چون بر قاضی صدرالملک مقطع خط مهربه این قدر باقی دیوانی بیرون آمد با آن هم سلطان فیروزشاه صاحب فتح و جاه او را نمی گشت - و میگفت که خون همچو توئی که ریزد او سرخون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سرخون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضی صدرالملک را زحمتی شده که از نائیر آن زحمت دلیل هستی خود دشوار

می دانست - و بدان سبب قاضی صدرالملک در مهوبه خود را در چندین جنگها انداخت - چون تقدیر او نبود سلامت می ماند چون باقی مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس کرد که من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پیش دربار حضرت جهاندار سیاست شد - الغرض چون دور پادشاهی و طور شاهنشاهی فیروزشاهی این چنین بود هر آئینه جمله محرران و جمیع نویسندگان آن عهد بر زمره عمال و فرقه کارکنان پراغفال همه حال و بهمه احوال عفو میفرمودند - و در حجتها تاکید بسیار نبود - و گرنه معاذ الله که از ذات شایسته صفات خواجه جنیدی و خواجه شرف مالوه ذره خیانت آید - و یا شمه آثار مدهانت روی نماید - و یا بغیر تبلیغ و فرمان طغرا خرجی غیر پسند شود - اما ایشان باندک حجت بسند کرده بودند - آری بوالعجب اسرارے - بارها درین گفتارها آن شهنشاه باجاه سلطان فیروزشاه فرمودی که من دست چپ خود را استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازین آنست که هر یکی دران عهد این چنین اشخاص بودند - و هر همه قناعت داشتند - و مردمان مصلح بودند - معهدا چون ملک شمس الدین اهل هوا در دیوان وزارت نشست مصداقهای سلاطین ماضیه پیش گرفت - بدان سبب بر اهل دیانت و امانت لفظ عیب گفت و این جمله از آثار نادانی و رعونت نفسانی و تاثیر حرص انسانی و اشکال و سوسه شیطانی ست - در اقامت این چیزها موجب

نداست و شماتت ست - زمره اهل عقل و فرقه ارباب فضل  
 از سبب مصلحتی عارضی مردمان معذبر را در معرض ملامت و  
 اهانت نیارند - زیراچه عجب قومی اند زمره کارکنان و فرقه عابدان  
 هر یکی کارهای تحریر و کردارهای تقدیر از قلیل یا کثیر نهایت  
 بدانند - اما چون روش سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همه  
 وقت سومی علم و احسان و ایثار بودی و برای منافع خلق کوشش  
 مینمودی بدان سبب جمیع کارگذاران عهد دولت او در محاسبه  
 اعمال عمال سهولت میگرفتند - و متابعت ملک خود می کردند \*

\* شعر \*

\* زور مندی مکن بر اهل زمیمن \*

\* تا دعایت بر آسمان نرود \*

افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابورجا

بر اصحاب مناصب دیوان عالی

وزارت دام عالیا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاه مشهور در دیوان وزارت  
 چون هواخواهان ضابط گشت جمله اصحاب در روزگار پستی نشستند  
 ملک شمس الدین بر اصحاب دیوان الفاظ عیب گفت - و جوهر گوهر  
 نا حفاظی سفت - بعضی را گفت مشتکی مخلولیان - یعنی پدران  
 ایشان در دیوان وزارت کاری و شغلی داشتند - چون نقل کردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پهران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهای دیوان وزارت و عملهای آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان منتهی از طائفه محلولیان اند و بعضی را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعنی چنانچه لنگر جامخانه در وقت فراش جامخانه در کرانه آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجات یابد هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضی اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالی و عاری اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسد می آیند - و طریقه لنگر جامخانه بالایی جامخانه می نشینند - و از کارها و عملهای مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با مکرمان خود گفتی و مهره محبت سفتی - که خانجهان را در کرانه چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضی از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهای دیوانی پیش حضرت سلیمانی چنان باز نموده ام که سلطان فیروز شاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند \*

\* بیت \*

\* بزرگش نخوانند اهل خود \*

\* که نام بزرگان بزشتی بود \*

آری عجب کاری و بوالعجب کرداری - آن روز که ملک شمس الدین ابورجا را بند کردند و جلاوطن گردانیدند مردی نزدیک او رفت و گوهر اعرار سفت - و گفت ای ضیاء الملک تو خود را کافی و

عادل و فاضل و کامل بگویانی - از آثار عقل نباشد که خود را درین معرض آری - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي پیدش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزی خیانت کرده بود و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آمدم و برو الفاظ معاملات گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه بیچند - اگر خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - کما قال النبی صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این آیه کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان این آیه نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده حدیث نیست - خانجهان معلم کرد که آیه قرآن را لفظ حدیث گفتم - خانجهان گفت خواهی این حدیث باشد خواهی نص باری بهمه حال احسان نیکو چیز است - اکنون وزیري که میان نص و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبّه کشیده که چون مقطعان از اقطاع در حضرت می آمدند اول در خانّه ملک شمس الدین ابورجا میرفتند - و او را می دیدند بعده پایدوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پای او می بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کرده که دران مطلوب ملک شمس الدین بودے - چون ملک شمس الدین دید که حضرت شاه فیروز وابستّه کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاع و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس الدین ( که برای آن تعبیه کرده بود ) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختی کرده - و هم از خلق رشوت ستدے - دوم زور سیوم روز خالی نبودے که حضرت شاه سلیمان جاه بارانجی کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت پیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرآنکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهی کند ( تا رضای پادشاه و پیشروای ایشان پیش گیرد برای آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید ) چهار طائفه اند - یک طائفه برای آن هواخواهی کنند تا پادشاهی را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواری تراشند - و برآے قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهی کوشند - و ذرّه طمع در دلهای ایشان نباشد - زه



این طائفه حلال خوار و درسندار - و طائفه دوم برای منتشر شدن نام و آوازه خویش از تاثیر نخوت بیش هواخواه پادشاه باشند - و برای زیادت شدن جاه و منزلت دنیای اخلص نمایند - توفیرات مالایعنی پیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسی در عهد سلطان علاء الدین کورد - برای توفیرات لایعنی مملکت را مستهلک گردانیده چنانچه از حالت آن این موخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مذاقب علائی بتوفیق حضرت کبریائی مشرح باز دیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاریدن بے شمار مملکت روی بخرابی آرد \*

## \* بیت \*

\* طمع را تا توانی دور میدار \*

\* بسا سرزین طمع برباد رفتست \*

طائفه سیوم هواخواهی سلاطین بریا و نفاق کنند برای خلاص جان خویش - اما زمره سلاطین و فرقه امامان دین عجب قومی اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهری سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانی عورت اند - و طائفه چهارم هواخواهی برای طمع خود کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کورد - از غایت هواخواهی سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و حرد دست در طمع دراز کرده از همه مقطعان

اقطاع و عمال پرکرات و متصرفان کارخانها رشوت ستند - انگاه درباب او سخن مستحسن گفتم - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبہ آرامید کہ ملک شمس الدین در اهل عمال بے غایت و بے نہایت پیچیدگی میکرد - چنانچہ آن بیچاره بیچاره شدی - و در عالم تحیر افتادی چون از رشوت ستندی بعد از این از سر او باز آمدی - در اول حال ابتدای مقال چون ملک شمس الدین خواستی کہ بر کسی پیچد و سختی کند او را پیش وزیر کردی - چون از رشوت ستندی باز پیش خانجهان چنان ذکر او کردی کہ او را خلاصی دهانیدی - و خانجهان نیکو دانستی کہ ملک مذکور بمستور سبب رشوت چنین میکند - خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردی - برای آن تا نابکار ابورجایی بے ہنجار از آزار وزیر باز آید - و حضرت شاه و مکت شہنشاہ را معلوم گردد کہ مخلص درگاہ کیست و منافق درگاہ کیست - و همانکس کہ ملک شمس الدین را رشوت دادی همان زمان پیش خانجهان آمدی - و از آن حال بتمام و کمال باز نمودی کہ من بندہ همین لحظہ چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودی ای نادان رای هرچہ ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم خدای عز و جل چیست - سبحان الله و بحمدہ وقتی کاری از کارهای ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - در آن ایام بتقدیر حضرت علام جل جلالہ و عم نوالہ ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاہ در سواری بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

در خانۀ ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و برای اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهای بندگی ملکی اهمال میکند - برای او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبی برای ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت در گلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت \*

\* چند روزی دزد اگر قصد متاعی کرده \*

\* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست \*

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پی او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک ( که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود ) در صدر عزت جولانگری مینمود - روزی از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبۀ اقطاع میکندشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پینچش میگفت - چنانچه آن کار کن را پای ارته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکنی دست را کوتاه  
 باید گردانید - درین محل ملک زاده مذکور بمسطور گفت ملک  
 ضیاءالملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی  
 شده است - تا سلسله یارچی یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین  
 گفت - چه میکنم مشتق دزدان مانند رهنان جمع آمده اند  
 و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک  
 زاده نیکنام فرمود که ملک ضیاءالملک نیز شده است که هر همه  
 یکی شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو  
 روز را بسر آرند \*  
 \* بیت \*

\* بندهم دهندم بشنوم خواهم که صبره هم کنم \*

\* چون تو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان \*

افسانه جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک

شمس الدین را در مرقات میان نهالستانها

معهدنا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم  
 پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت از جمله متقدمان اهل بصارت  
 و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین بییان ملیح  
 و زبان فصیح تصریح مقاتل معامتی تواند کرد - زیراچه بندگی  
 ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین  
 جنیدی پرتدبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای  
 فانی سومی سومی باقی خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین  
 پسر خواجه جنیدی و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین  
 مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود می نشستند  
 از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمی توانستند  
 درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان  
 وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطر الدین را مریدی کافی  
 و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکی و مالی با مهارت  
 یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار  
 تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهانی به پنهانی بر ملک  
 مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقالات ملک شمس الدین  
 آگاهی داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین  
 گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند  
 جمله اصحاب دواین یکجا شدند - و ملک فضل آله علی بلخی  
 اگرچه نائب مستور بود مکرر میماند - المقصود بحکمت حضرت  
 و درود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهای ملک  
 شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته  
 دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک  
 رموزات عملیات برای تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهایی  
 ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بی نهایت صالح بود  
 خانجهان برای گذرانیدن مکث می نمود - همدین میان بتقدیر  
 حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن  
 پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور  
 پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بر زبان  
 صلیح بیرون داد - و ابواب راستی بدراستی و درشتی کشاد - راویان  
 روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله  
 کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت  
 میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران  
 هر دو پرگنه از رقم دیوانی و محصول قانونی زیادت حاصل میشد  
 ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیشچید - و کارکنان او را  
 آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب  
 تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملات از زبان کشید - عبد آله  
 کارکن بر ملک شمس الدین منت بعیار کرده - و از دل و جان  
 برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیشش بود منت  
 عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر  
 خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل  
 خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا  
 که انحال او قبیح ست تا چیزی نستاند هرگز از پیشیدن نماند  
 درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

او را برپا آورده تا شرح این مقال و فصل این اموال و افعال  
 وقیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه  
 رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معیناً روزی از  
 روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجای با صفا بار داده بود  
 و ملک عبد آله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا باز نمود  
 و ابواب راز خود بازگشود - آغاز کرد که از صدقه شاه جهان  
 و شهنشاه دوران بنده درگاه و کمینده این بارگاه دو پرگنه دارد  
 و ملک ضیاءالملک در پرگنات بنده درگاه بغایت و بی نهایت  
 می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه  
 اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زیان  
 خود کشید - فرمان شد عبد آله چه می گوید - ابورجا باز نمود  
 که پرگنات ملک عبد آله محصول اندکست - و حاصل بسیار  
 و بی شمارست - ملک عبد آله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور  
 سفت - و گفت که از صدقه شاه جهان تمام مملکت دارالملک  
 دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهي  
 و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولاتها که هست یکی  
 بده رسیده - هرکجا که تورشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که  
 ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم  
 ترا از سر خود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیچش  
 بسیار و قصد بیشمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکذمت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعنی گفتند - هم همچنین است که ملک عبد آله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهی با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابروجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تأمل و تفکر بسیار فی الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانه خود رسید دران وقت کارکنان دروین آن درهای ثمنین و گوهرهای متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض برای استعداد خویش از خزانه موفوره سنده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنگه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او برای چه گذاشته



حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله و عم نواله دریافت چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن اعلی و لدنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالکمال فی الحال بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصة چون دستور مسطور دریافت که تغور گرم شده اصحاب خود را طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تغور گرم کرده دیگر میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز باز کنونند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک شمس الدین ابورجایی خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه و مکننت شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگر که پیل از جزائر رود فیل برای حضرت بیارد هر پیل که در میان راه سقط شود بهای آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فغان بدروغ بهای چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران اینچنین کیفیت منین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت می  
 این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون  
 ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت  
 پیش تخت اعلیٰ باز نمودند - حضرت شاه و مکنّت شهنشاه  
 از ابورجای اهل تپاه بکلی بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ  
 سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید \*

\* بیت \*

\* حرامش بود نعمت پادشاه \*

\* که هنگام فرصت ندارد نگاه \*

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانۀ سلطان نشسته بود  
 و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها می نمود - دران  
 حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوی ملک عبد آله  
 کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان  
 نشسته اند - ملک عبد آله بار نمود که خانجهان و ملک  
 ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان  
 فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشینند  
 فرمان شد عبد آله برو ابورجا را باز بگیر و ایستاده بکن - همان  
 زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد  
 و ابورجا را از محل کمرگاه گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا  
 چه مجال که پیش خانجهان بنشینی - سبحان الله و بحمدہ  
 دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معینا چون ملک عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کله علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - وای برای آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند \*

## \* بیت \*

\* سعدی زمانه گر بشکر پرورد ترا \*

\* چون میکشد بزه ندادن تفضلی \*

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بزدند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانه او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانه او از هر جنس بیشمار آورده درون در سرای انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - در میان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه بازنمودند که بازاربان هر چهار شهر

برای تماشای اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا بدی کرد با اهل مملکت ما کرد - ازان نارایان چه کرد - که ایشان با فرحت تمام برای دیدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص بازنمودند چون ابورجا در مملکت ضابط گشت - درین مدت کالای هرکه خرید کردی بران مسکین زور آوردی - و البته از بهای اصل چیزی نقصان دادی - از خوف رعب او کسی چیزی نگویند - چون اهل بازار شنیده که احوال شمس الدین ابورجا بدین پایه رسیده برای دیدن او و اسباب او آمده اند - درین محل شهنشاہ اکمل فرمود زه حیات بد که ببدنامی گذرانیده - و حضرت شاه این بیت فرمود \*

\* بیت \*

\* سعدیا مرد خردمند نمی‌برد هرگز \*

\* مرده آنست که نامش به نکویی نه برند \*

حضرت شهنشاہ فرمان فرمود تا در درها بگویند که خلأتق درون آمدن ممانع نباشند - خلق خدا بیاید به بیند - المقصود اسباب خانہ ملک شمس الدین بها کردند - مبلغ هشتاد هزار تنگه را شده بود گویند در کوی عداوت پویند؛ حضرت فیروزشاه گویندگی کرد و درین جمله باز نموده که ابورجا درون حصار جهان پناه خانہ دارد درون آن خانه میان آستانه جائی یافته درون آن جا تنگهایی زر داشته چون دران خانه تفحص و تجسس کردند مبلغ سه هزار تنگه زر

بیرون آمد - بعده خالجهان گفت ای شمس مگر مال دیگر بیار  
 ابورجای بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این  
 پیش حضرت شاه باریک بین بودند - حضرت شاه بر دستور هواخواه  
 مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال سندن نمیتوانی - مدام در تن  
 آسانی میکندرانی - خالجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را  
 در بسمت - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معیندا  
 بتقدیر خدای تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانۀ  
 ابورجا می آوردند و درون در سرای انبار میزدند مانا که در میان  
 یک صندوق سه بدرۀ زهر حلاهل با تبرهای زرین بیرون آمد  
 آن بدرها را پیش حضرت شهینشاه جهان پناه بردند - از حال آن  
 مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل  
 فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل برای  
 چه جمع کرده بودی - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر  
 برای عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ارین سخن حضرت  
 جهاندار فرمود که ابورجا مردی شیاد و مکارست - برای جان  
 بعضی مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن  
 اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه  
 بدرۀ زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب چون  
 بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب فتح  
 و بهروز در سوارچی شکار سمت کفار حریم بد اوئن شد - ابورجا را

برای طلب مال تسلیم خانجهان کردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستی - دران محل ملک شمس‌الدین را چندان میزدند که چوب شکسته شد - و ذره ذره گشتی اما زهی دلیری ابورجا که چندین لت میخورد هیچ وقتی لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردی از غایت لت بے طاقت شدی - پای او گرفته کثاله کنان از پیش مسند خانجهان بیرون می آوردند - باز روز دیگر دو چندان لت خوردی - چون مدت شش ماه دستور هواخواه ملک شمس‌الدین اهل تباہ را لتهای بلیغ و شدتهای گوناگون کرد بعد ازان از حضرت شاه و مکنت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس‌الدین ابورجا را در مروت و تهاک جلا کنند - و این تهاک و مروت سمت غربست میان نهالستانها و بیابانها - و دران زمین بی آبی ها بسیارست - چنانچه مناسب آن شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید \*

\* بیت \*

\* در بزرگی و دار و گیر عمل \*

\* ز آشنایان فراغتی دارند \*

\* روز در ماندگی و معزولی \*

\* درد دل پیش دوستان آرند \*

القصة بطولها و عز قبولها چند گاه که حضرت فیروزشاه در حیات بود و بر تختگاه مملکت جولان گری می نمود ملک شمس‌الدین ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروز شاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتتام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسبها سوار شدن نمیتوانست - پانکي سوار مي گشت - بعد چندگاه ابورجاي خورده خواه خرامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفه جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مساکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنه ۷۸۹ تسع

۷۸۹  
~~۷۸۹~~

و ثمانین و سبعمائة شورشاست \*

\* بیت \*

\* دوران بقا چو باد صحرایا بگذشت \*

\* تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت \*

\* پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد \*

\* در گردن او بماند و بر ما بگذشت \*

آیدون و همیدون چند مقدمه دیگر از احوال تعبیه عهد سلطان فیروز شاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهی بترفیق حضرت آلهی جل جلاله و عم نواله \*

مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی

و اظهار کرامت سلطان فیروز شاه بکرم الله تبارک

و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل است که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هزده محل  
 فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خور  
 خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد  
 دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه  
 بسی بیک نفسی دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین  
 دامغانی بحکمت ربانی جل جلاله و عم نواله - آری عجب کاری  
 و بهالعجب اسراری - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه  
 تا سال سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بکرم آله و عنایت الله  
 ۷۷۷  
 تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک رانی و جهانبانی  
 و سلیمانی و کامرانی و پادشاهی و کز کلهی از ماه تا ماهی  
 خوش خرم گذشت - هر روز دولت روز افزون گشت - مدت  
 بیست و شش سال کمال بغیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر  
 پرکمال لم یزالی و لایزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در  
 مملکت و پایه سلطنت دولتهای روز افزون چون شاه فریدون زیادت  
 بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمایه سلطان فیروز  
 ۷۷۸  
 صاحب فتح و بهروز در سواری شکار سمت کتبر بود - در باختری  
 شکار و ناخن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه  
 بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور  
 در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب نراه برحمت حق  
 پیوست - حضرت شاه از سواری بارگشته بود - هوای بشکال



در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگ گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سواری شهریاری این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف برادر رکاب بود - فی القصة در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فیروز را اندوه بسیار رسید - آب در دیده میگردانید - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد با استعداد در آمدن شهر چنانچه ۷۸۰ هر سال می فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰

---

ثمانین و سبعمائنه حضرت شاه در شهر بود - که یک نفر خراسانی درون صحن پاشیب بر ملک نیک آمدی بر کوتوال ممالک تیغ کشید - اول اول تیغ که در عهد سلطان فیروز درون در سرای از نیام بیرون آمد آن روز بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که یک نفر خراسانی بتقدیر حضرت ریانی جل جلاله و عم نواله از جمله تجار خراسان بجنایتی در بندیخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفی بسیار محنت او را روی نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کیفیت بندیان بندیخانه پیس بیازند - بر مضمون این فرمان ملک نیک آمدی کوتوال چون قانون پاسبان کیفیت آن خراسانی در حضرت سلیمانی برده - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که او مردی شهر غریب است او را پیش بیازند - ملک نیک آمدی آخر وقت آن خراسانی را بندها بندها بریده برابر

خربش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالای پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدی پیش بود و آن خراسانی در عقب او - دران محل طائفه بندگان تیغدار نوبتی می نشینند - خراسانی مذکور از بسیاری غرور سر ازان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید و بر سر ملک نیک آمدی زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراسانی در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکی تیغ بر سر ملک نیک آمدی رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراسانی خواجه نامدار صاحب دستگاه مردی معارف و میان طائفه سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جنایت در دیوان ملک نیک آمدی بدست کواتوال ممالک گرفتار شد او را در بندخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده میداشتند - و قضیه او چندین کت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند می نشست او را پیش مسند حکومت وزارت حاضر می گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدی و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سواری شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سرای خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هر یک تنی بسوی آن گوش داشت - چون غوغا بسیار و شور  
 خلایق بی شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران  
 حالت حضرت شهنشاہ باجلادت در محل چہچہ چوبین نشسته  
 بود - از غایت ہیبت و نہایت دہشت حضرت شہریار با مکنث  
 برہام کوشک برآمد - چون خراسانی مانند دشمنان چانی تیغ  
 بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کردہ بعدہ سمت  
 در پاشیب دریدہ خواستہ تا بیرون آید - و طرفی فرار نماید  
 چون تیغ برہنہ بردست او بود ہیچ تیغداري و سپرداري نزدیک  
 خراسانی شدن نتوانست - چون آن خراسانی خواست از بالای  
 پاشیب فرود آید در عین دویدن و پروئیدن پای او لغزید - و بر  
 زمین افتاد - بعضی تیغداران کہ نوبتی پاشیب بودند و جملہ  
 ملک برو دیدند - و سپرہای خود بران خراسانی انداختند  
 و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال  
 و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین  
 محل جهاندار اکمل فرمان فرمود کہ ای مرد تو کہ از خراسان  
 باشی برین کوتوال این چنین تیغ اندازی کہ او سلامت نہ ماند  
 نہ بینی کہ چون مجرمی را پیش ما آرند قید از پای او دور نکنند  
 بعدہ فرمان شد کہ او را چہ کنند - کہ مردے شہر غریب ست  
 این خراسانی را پیش دربار ایستادہ کنند - و تمام طایفہ ایشان را  
 پیش دربار حاضر آرند - جملہ خراسانیان را بگویند تا خوبی خود

در دهن این خراسانی اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوی خود در دهن او انداختند آن خراسانی کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید چون ازان حالت و اثری از اثر آن مقاتل پیدش تخت باز نمودند حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بهای خویش آویختند - حاصل از کنایت مذکور درین سطور برای آنست - که اول تیغ که در میان در سرای حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سیع مائة آن خراسانی تیغ از نیام کشیده و بر سر ملک آمدی کونوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس بود - بعده در سال سنه ۷۸۱ احدی ثمانین و سבעمائه حضرت فیروز شاه مانند سلطان اهل کاه برای باختن شکار چون جهانداران کبار سوار پی کرده سمت آتاوه و تیلای رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال و قادر پرکمال لم یزلی و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه دیگر در هوای بشکل همان جانب شده - دران سال بیستری از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده در فوت هر یک ملوک حضرت شهینشاه طالب اسرار سلوک تأسف فراوان و حزن بے پایان کرده - بعده در سنه ۷۸۲ اثنین و ثمانین و سבעمائه شمس الدین دامغانی در گجرات فطرت کرده - و در سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سבעمائه ابورجا شغل استیفاي ممالک یافته - و تا سال سنه ۷۸۵ خمس و ثمانین و سבעمائه

شور ابورجای مذکور بالاتر از همه شورها در شهر و بلاد ممالک

۷۸۶ بود - بعده در سال سنه ۷۸۹ سنه و ثمانین و سبعمائه آن

جهاندار کامکار نامدار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و

۷۸۹ عم نواله را زحمت روی نموده بود - بعده در سال سنه ۷۸۹

تسع و ثمانین و سبعمائه ججاز مملکت دارالملک دهلی بحکمت

قادر پرکمال لم یزل و لیزال جلت قدرته و علت کلمته در

جنبش آمد - میان شاهزاده محمد خان و خان جهان قتال

بکمال شده - بعده در سال سنه ۷۹۰ تسعین و سبعمائه سلطان

فیروزشاه بجوار رحمت حضرت اله جل جلاله و عم نواله پیوست

کما قال الله تبارک و تعالی ذلک تقدیر العزیز العظیم - خدمت

شیخ المشائخ شیخ سعدی سهروردی شیرازی علیه الرحمة

و الغفران فرماید \*

\* بیت \*

\* گر یکی را تو کامران بینی \*

\* دیگری را دل از مجاهده ریش \*

\* گر کسی خاک مرده باز کند \*

\* ننماید توانگر از درویش \*

\* فرق شاهي و بندگی برخاست \*

\* چون قضا سر نوشته آمد پیش \*

اکنون شرح داده آید از احوال فطرت دامغانی بدشکال

اعنی شمس الدین دامغانی نام مردی بود که نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعتباری بسیار بود - میان ملوک آن روز رعنائی می نمود - با هر یک از امثال خود ابواب مرای بے مر می کشود - زدهای حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این خیال روی داد تا نیابت گجرات بشخص معتبر دهد - ظفر خان بن ظفر خان را بر خود بداد - و دران ایام بتقدیر حضرت عظم جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر او دریا خان خطاب ظفر خانی و اقطاع گجرات از محلول پدر خود یافته بود - و چند سال کارهای اقطاع گجرات بر طریق بهتر کرده - چنانچه در دولت آباد لڑا افتاده - حضرت فیروز شاه چند گاه همدین فکر بود - و هر کس را برای کار اندیشیده - دامغانی مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغانی بحضرت جهانبانی باز مینمود - هر بار حضرت شهریار فرمان می فرمود که شمس الدین دامغانی مرده کار گذارست - اما فتنه مزاج است - عاقبت کار و انتهای گفتار و کردار از دامغانی پرکار فتنگی آید - و زائد که جهانی را جمال اندوه در آئینه بکمال جمال نماید - تا کار این بار بجائی رسید و گفتار این کردار بمرتبه کشید - که عماد الملک برای این کار بدل و جان کوشید - چون تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نواله برین بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک شمس الدین دامغانی اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغانی را برای نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیارند - بعد از چند روز او را در پایی سلطان فیروز انداختند - در آن حالت از حضرت شهنشاه با جلالت فرمان شد شمس تو ما را ضمان نفس خود بده - دامغانی چون از زبان حضرت سلیمانی این لفظ شنید علی الفور از زبان خود کشید - هرکرا فرمان خسرو جهان شود درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که بندگان شیخ الاسلام نظام الحق والشرع والدين قدس الله سره العزيز را الآن ضمان نفس خود بده - دامغانی قبول کرد - روز دیگر حضرت جهانداز چون شهریاران کامگار سواری کرد - در روضه شیخ الاسلام مخصوص کرده دامغانی را برابر خود کرده برد - دامغانی غلاف قبر خدمت شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در گجرات فرستاد - المقصود چون دامغانی از پیش حضرت جهان بانی روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از محصولات پرگنات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان گرفت - در دل عقده فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش گرفت - یک دانگ و درم از محصول گجرات در حضرت نفرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که برابر او رفته بودند هیچ

کسے را خبری نداد - بعد از چند گاه دامغانی خود خواه اسرار  
 این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکی را بزبان شیرین مستظهر<sup>(۲)</sup>  
 کرد . و امیر صدکان نیکو صفات بیگجا جمع آمدند - دامغانی  
 را کشتند - معہذا آن نبشتہا عین بحضرت شہنشاہ بردند - هنوز  
 آن نبشتہا پیش تخت میخواندند کہ سردامغانی رسید - الاغان  
 بر سبیل سرعت دوان فرستادہ امیر صدکان با عرائض ایشان  
 آمدند - دران نبشتہای ایشان باز دیدہ بودند - کہ سر شمس الدین  
 دامغانی حرامخوار بریدہ پیش حضرت جہانبانی فرستاد - چون  
 سردامغانی آوردند از حضرت شاہ سلیمان جاہ فیروز شاہ فرمان شد  
 تا سر دامغانی را پیش دربار بدارند - آری این ہمہ حشمت  
 و مکنت عقیدہ سلطان فیروز شاہ است کہ بغیر جنگ سردامغانی  
 بیک واقعہ بریدہ شدہ - گفتہ اند بزرگان بلکہ حدیث ست  
 ہرکہ با خدا ست کرم خدای تبارک و تعالیٰ جل جلالہ  
 و عم نوالہ با اوست - چنانچہ مناسب این حال و بر لوازم  
 این مقال عزیز نبشتہ \*

\* بیت \*

- \* ای بندہ بمن بگرد و غیرم یلہ کن \*
- \* گر شاہجہان نکردی آنکہ گاہ کن \*
- \* روگرد چہان بگرد پا ابلہ کن \*
- \* گر همچو منی یابی مازا یلہ کن \*



\* یک صبح باخلاق بیجا بر در من \*

\* گر کار تو بر نیارم آنکه گله کن \*

اکنون شمه از کشتن دامغانی نبشته آید .

### تا پندی باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج  
 عقیق گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقاتل نوشته که شمس الدین  
 دامغانی از حضرت جهانبانی روی نافته و مخالفت وززید  
 سر ار فرمان برداری کشید - تمام خلایق گجرات بر حال او خندید  
 جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و ترکشداران  
 اهل اختیار یکجا متفق گستند - هر همه یکدل شدند - خصوص  
 ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم  
 کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانه او  
 خالی شد - این جمیع گردان با نیزه‌های گردان در خانه دامغانی  
 در آمدند - دامغانی را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت  
 کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغانی از آثار نادانی  
 و اسرار کم دانی خطر مخالفت و اندیشه مناقشت در دل خود  
 گذرانید جمله خلایق از زمره صغیر و کبیر و از فرقه جوان  
 تا پیر از طائفه آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت  
 میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - که قوله عليه الصلوة و السلام العناية  
قبل الماء و الطين \* \* بیت \*

\* پیش از من و تو بر رخ جانها شده آمد \*

\* طغرای خط نیک و بد و نیک و بد اختر \*

مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفه

خونیان را باهتمام تمام

نقل ست حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قوانین  
تاجداران هرگز خونیی را نگذاشتی در زمان واحد قصاص فرمودی  
چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک  
یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - رابان محقق  
برین مورخ مدقق بار نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد  
دولت سلطان محمدشاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب  
جاه و جایگاه دارندگ کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - در میان  
مقربان آن درگاه اختصاص بی قیاس داشته - چنانچه از آثار  
عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک  
یوسف بغرا دو پسر داشته برای پرورش هر دو پسر کوشش  
میگماشت - و این هر دو پسر از مادری دیگر بودند - اتفاقاً  
ایشان هر دو برادر در عهد دولت حضرت فیروزشاه در قصبه  
یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمی یافت - چون این هر دو برادر در قصبه یوسف پور رفتند و چند روز در آن مقام مقام کردند برادر مهتر مر برادر کهتر را بکشت - مادر او از حالت این مقاتلت پیش تخت فیروزشاهی گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاہ افسر قرب داشت - و حضرت شاہ در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - معینا چون کشتن برادر کهتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاہ اکمل در تأمل افتاد - بعد از تأمل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاہ جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاہ و مکنت شهنشاہ کردن زدند - و حضرت شهنشاہ بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم قصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاہ طالب دین خواجه احمد نام نویسنده بود - در خزانه موفوره نویسندگی میکرد - مانا که متعلیمی در خانه او برای تعلیم کردن خوردگان می آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلی داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد می ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیه محبت نیز جاری بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتی ابواب عشق  
 کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلی در فیروزآباد  
 می آمد - مدت پنج روز در خانه خواجه احمد می ماند - خودگان  
 او را تعلیم می کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت  
 شبی از شبها خواجه احمد اهل دعا در نفر غلام بچه خود را  
 با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن  
 مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان  
 هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کار آوردند  
 و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانه خود بیرون آوردند  
 بالای پل ملک ( که جانب راه سالور بود ) بیرون انداختند - و  
 جامه های خون آلوده خویش از تاثیر خوف بیش برای شستن  
 بگاز دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز  
 حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دیده  
 و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران  
 ایام ملک نیک آمدی کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام الدین  
 پسر او کوتوالی داشت - حضرت شاه مستندی همدران جایگاه ملک  
 حسام الدین را طلبیده این لفظ از زبان بے زبان خود کشید - اگر  
 کشنده این مقتول را پیدا نیاری بجای این مقتول ترا بکشم  
 ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت هیران و متحیر گشت  
 چون متأمنان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

فی الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روی او دور گردانیدند - و بالای تن او نهادند - و تن او را در تکیه کتبت داشتند تا شاید بود کسی او را بشناسد - و نشانی دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منسای او چه جای - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد برای تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصی آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانه این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشانی یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانه مقتول یافته - در خانه او خپر کرده آن بشچارگان حیوان و طیران هر همه بسوی شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاری و قلق و اضطرابی ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانه خواجه احمد نویسنده خزانه تعلیم خردگان او میبود - ما نا که خواجه مذکور بمسئور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود برای کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال وقیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانه احمد را

شدت کنند - چون کونوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور شدت کرد ایشان هر همه راستی حال و صدق مقال بیرون دادند و این لفظ باز نمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول یکجا شراب می خوردند - همدران لحظه کشتند - آخر الامر آن غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کارد در حلق او راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ می گویند من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامه خون آلوده خواجه در خانه گازر داده اند - چون گازر را طلب کردند گازر مذکور جامه خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران جامه بجای داغ خون زردی علامت می نمود - خواجه احمد را پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبحه ذبح کرده بودم این علامت آن ست - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر کردند - و آن علامت زردی نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت شهریار باز نمودند - که این علامت زردی از خون مذبحه نباشد اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردی پیدا آید - چون قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند تا احمد خونی را در محل سیاست برند - درین محل خواجه احمد برپای خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهای

خون این مقتول هشتاد هزار تنگه میدهم - خانجهان دستور بمستور  
 از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که  
 خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنگه بهای خون میدهد - سلطان  
 فیروز شاه از آثار خوف حضرت آله جل جلاله و عم نواله فرمان  
 فرمود - و برین جمله بار نمود که ای وزیر کم دان و ای دستور  
 ندان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد  
 ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند  
 حالت مفاقت خلأق بدشواری کشد - و فردای قیامت پیش  
 کرسی قضا شرمندگی آرد - درین محل خانجهان گفت که  
 محاسبه لکھوک جمع خزانه در ذمه این احمد ست - چند روز  
 معدود اگر توقف کنند ازو حساب سنده آید - اموال بیت المال  
 ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکھوک باز آمدم  
 احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن  
 دو نفر غلام بچه بحضور خلأق خواص و عوام ~~سیاست کردند~~  
 و معنی عدل شاهي بقوله عليه الصلوة و السلام ( عدل ساعة  
 خیر من عبادة ستین سنة ) بجا آوردند - اگر هریک از علامات  
 و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد  
 کتابها شود \*

\* بیت \*

\* آورده بضبط ربع مسکون \*

\* گنجینه فزون ز گنج قارون \*

\* در عدل بگرد سخت بنیاد \*

\* در پای شغال شیر افتاد \*

مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه

در آخر عمر سه چیز یاد کردن بندگان

و آراسنن مساجد و انصاف

رسانیدن مظلومان

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون سلاطین اهل تمیز کوشش بسیار و قصد بی شمار کرده - یکی برای بندگان بیچاره - هر بار که حضرت شهریار از سواری شکار باز آمدی و در شهر فیروز آباد نزول کردی بندگان بیچاره را یاد آوردی - و از حال مقال احوال ایسان استفسار نموده - هر آن کس که لائق رها کردنی بودی در محل رها کردی - و هر که لائق جلا کردنی بودی در محل جلا کردی - احسن آنست چون حضرت شاه شخصی را در محل فرستادی بر سبیل جلا برای آن شخص در آن محل وظیفه تعیین فرمودی - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگی نباشد - المقصود سلطان فیروز برگریده حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار برعمال حضرت تاکید بر تاکید کردی - نباید



که بندی در بند دیر بماند - آه دل او که بستاند - و هر بار حضرت  
 شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودی که مسکین  
 محبوسان دائم خاطرهای ایشان پریشان مدام عاجز و حیران  
 از سبب خیانت خویش از تأثیر بی عاقبتی بیش در بند  
 می مانند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بند  
 سخت بلایی و مشکل جانگاهی ست - اندران هنگام که عزیز  
 مصر خواب سهمناک دید جمع معتبران را طلبید - هیچ کس  
 با مهارت بسی خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن  
 شرابدار بود که با مهتر یوسف علیه الصلوة والسلام در زندان بود  
 شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامی ست کنعانی در زندان  
 او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر  
 همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیه الصلوة والسلام  
 فرستاد - تا از تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر  
 یوسف نیکوکار علیه الصلوة والسلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر  
 یوسف علیه الصلوة والسلام فی الحال گفت - مدت هفت سال  
 کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور  
 درین محل برای آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت  
 جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم درین محل قسم  
 رانده و فرموده - که رحمت خدای تبارک و تعالی جل جلاله  
 و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیه الصلوة والسلام باد - که

فی الحال تعبیر خواب عزیز مصر کرد - من که محمدم اگر درین محل می بودم تا مرا از زندان بیرون نمی آوردند نمی گفتم مقصود ازین انست که بند زندان سخت بلائے ست - معینا سلطان فیروز شاه مستثنی از سبب بندپان ضعفا بر کارکنان درگاه و عمال بارگاه تاکید بسیار کردی - تا کار بجائے کشید و بمرتبہ رسید که در هر غرہ ماه جمیع کارکنان کیفیت بندپان پیش می بردند \*

## \* بیت \*

\* بر خلق دري ز لطف بکشد \*

\* بندي بجهان بگرد آزاد \*

مشغولي دوم براي تازه کردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و کارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذکره کنند و پیش بیارند - زیراچه بعضي مساجد را باني نقل کرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قدیم و کهنه گشته - این جمله مفصل و مکيف کرده کیفیت پیش تخت باز نمودند - سلطان فیروز بتوفیق حضرت آله جل جلاله و عم فواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعیین کرده - و وجه روشن چراغ و صنف بوریا دهانیده - و بعضي مساجد را که لائق مرمت بودند مرمت کنانیده - این چنین شده که جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حدیث پیغامبرست صلی الله علیه و سلم - پیش از آنکه

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقره گین کنند - و در جنت  
 برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زه عظمت  
 مساجد لقرنه علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله  
 له قسرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدی فرموده \* \* بیت \*

\* در دارفنا سواي عمارت نمي کنند \*

\* بشتات تا عمارت کار بقا کنیم \*

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروز شاه را انصاف دادن مظلومان بود  
 درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود - چون  
 شخصی در عین سوارچی شهرپاری عرض داشت احوال اموال  
 خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن  
 حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکنت پادشاهی  
 همدران محل عنان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک  
 خود می طلبید - عرض او بتمام می شنید - بعده فرمان میفرمود  
 ای مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام  
 کار حاجتمندان غمگین تعیین کرده ام تو عرض خود بر ایشان  
 نگفته - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گفتارها  
 بر ایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوه خود سفتم - چون اهمال  
 و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت باز نمودم  
 درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش  
 خویش طلبیدی - بر ایشان زجر بسیار کردی - و حاجت آن

حاجتمندان بر آوردی - و اگر آن شخص گله اصحاب دیوان رسالت نکودی با آن هم حاجت آن حاجتمندان بر آوردی بعده سمند دولت ازان محل پیشتر راندي - آخر عمر حضرت شاه فیروز را هم درین سه چیز گذشت - زهی نیت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسندیده و فعلی گزیده که سلاطین پیشین داشتند آن جمیع صفات در ذات با برکات احسن صفات و عالی درجات حضرت فیروزشاه تعبیه بود - بلکه اضعاف آن داشت - اکثر اوصاف اولیا در ذات فیروزشاه با صفا بود آری عجب اسراری - وقتی بیغامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مهتر جبرئیل علیه السلام را پرسید - یا اخي جبرئیل اگر الله تبارک و تعالی شما را در قالب آدمی آفریدی و در دار دنیا فرستادی شما در دنیا کدام کار اختیار کردی - درین محل مهتر جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت و در اسوار سفت که معاونت سلاطین - زیراچه حاجات حاجتمندان و کار مستمندان تعلق بدیوان رسالت دارد - حضرت فیروزشاه نیز برای انصاف مظلوم و تدارک ظالم تفصیر نکرده \*

## \* بیت \*

\* اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی \*

\* بر آورند غلامان او درخت از بیخ \*

مقدمهٔ پانزدهم از احوال و داع آخربن میان خدمت  
سید السادات سید جلال الحق و الشرع  
والدین قدس سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاری رحمه الله  
علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه برای ملاقات خسرو  
شش جهات آمدی - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت  
از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکی برای ازدیاد اتحاد  
از دل و جان کوشش بپوش می نمود - چون خدمت سید  
جلال الدین از اوچه می آمدند چون نزدیک فیروز آباد می رسیدند  
حضرت شاه تا مند رفتی استقبال میکردی - میان هر دو  
نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز  
و اکرام درون شهر آوردی - گاهی درون کوشک معظم فیروز آباد  
متصل مناره و گاهی در شفاخانه و گاهی در حظیرة شاه زاده  
فتح خان مرحوم فرود می آوردند - المقصود چون خدمت  
سید السادات بر طریقہ معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز  
میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین  
قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه جهان  
با آن جاه ارتختگاه ایستاده شدی - و بتواضع تمام خدمت کردی  
هر دو بزرگوار دران محل بالای جامخانه می نشستند - چون

خدمت سید بازگشتی باز حضرت شاه فیروز از بالای جامخانه ایستاده شدی - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدی حضرت فیروز شاه هم بالای جامخانه ایستاده بودی - چون خدمت سید در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه نیز سلام کردی - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدی بعد از حضرت شاه در تخت سلطنت نشستید - زهی حسن ادب که حضرت جهاندار با سید نگاه داشتی - و حضرت شهریار نیز چون جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دو روز سیوم روز برای ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتی هر دو بزرگوار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا می نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند بیشتر خلق اوچه و اکثر خلایق دهلی را هر حاجت و غرضی که بودی خدمت سید بار نمودی - سید میفرمودند بر خادمان خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت سید حاجات هر یکی کتابت میکردند - چون حضرت شاه با مکتت پادشاهی برای دیدن خدمت سید آمدی دران محل خدمت سید بر خادمان فرمودی - که آن کاغذ حاجتمندان و قرطاس مستمندان پیش بندگی حضرت شاه جهان بگذرانند چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندی حاجت هر یکی بر حسب مطلوب او بر آوردی - چون چند گاه

خدمت سید در شهر <sup>مناجندی</sup> و باز طرف اوچه روان شدی  
 حضرت شاه با آن <sup>کلیه منزل</sup> <sup>مناجندی</sup> - المقصود بحکمت  
 حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان  
 خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب  
 دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت  
 سید جلال الدین مخصوص برای ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر  
 آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد  
 در شهر ماندند - - بپاز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت  
 مخدوم سید جلال طالبی رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله  
 سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع  
 کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت  
 و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که  
 میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعد خدمت  
 سید سلطان را گفت دعا گو را عمر با آخرین رسیده - و شما را  
 نیز سنه کبیر شده - این زمان شما را در سوارها بر آئین جهاندازی  
 از شهر دهلی دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این  
 نصیحت گفته \* <sup>(۲)</sup>

(۲) چون در هیچ نسخه‌ای موجوده زائد برین یافته نشد و کدخدایان  
 کامل دستیاب نگردید لهذا تا این مقام تجزیه طبع در آمد و برین

